

دلیل‌های نقلی وجود امام دوازدهم

(پاسخ به شبهات کاتب)

جواد جعفری

بسم الله الرحمن الرحیم

حدیث حضور (دلیل های نقلی وجود امام دوازدهم؛ پاسخ به شبهات کاتب)

نویسنده:

جواد جعفری

ناشر چاپی:

آینده روشن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حدیث حضور

مشخصات کتاب

سرشناسه: جعفری، جواد، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور: حدیث حضور (دلیل های نقلی وجود امام دوازدهم؛ پاسخ به شبهات کاتب) / جواد جعفری.

مشخصات نشر: قم: آینده روشن، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۴۸۴ص.

شابک: ۲۱۰۰۰۰ریال: ۳- ۵۵-۵۰۷۳- ۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد بن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. امامت شیعه.

موضوع: احمد الکاتب، شبهات درباره مهدویت.

موضوع: الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه.

موضوع: پاسخ به شبهات احمد الکاتب.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۲ ت ۹ آ / ۵ / BP۲۲۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۷۴۴۹۹

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَآ إِنَّ اللّهَ يَجْزِى الْمُتَصَدِّقِينَ

تقدیم به روح بلندپرواز امام راحل،

حضرت آیت اللّه العظمی امام روح اللّه موسوی خمینی رحمه الله

و تمام مدافعان حریم تشیع

فهرست

مقدّمه

از جمله مسائل مهم در موضوع مهدویت، ولادت و وجود امام عصر، حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف است. بسیاری از مسائل دیگر مانند غیبت و نقش امام عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب، به اثبات ولادت و وجود آن حضرت بستگی دارد. دانشمندان شیعه برای اثبات این امر مهم، دلیل های متعدی آورده اند که به طور کلی این دلیل ها را به سه گروه می توان تقسیم کرد: کلامی، نقلی و تاریخی. دلیل های نقلی شامل آیات قرآن و روایت های رسیده از طریق شیعه و اهل تسنن است.

احمد الکاتب از نویسندگان عرب زبان درصدد انکار ولادت و وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. از این رو در کتاب خویش در صحت دلیل های نقلی و نیز در دلالت آن ها بر مقصود شیعه تردید کرده است. این نوشتار ضمن نقل عین عبارت های وی به نقد و پاسخ گویی به آن ها می پردازد.

شاید بتوان در بیان اهمیت موضوع به شرح همین نکته بسنده کرد که پایه و اساس تشیع و افتراق آن با اهل تسنن اعتقاد به وجود امام است. امامت از اصول مذهب امامیه به شمار می رود و در حال حاضر امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق آن است. نظام مرجعیت و ولایت فقهای شیعه یعنی نظام اجتماعی و سیاسی شیعه بر پایهٔ وجود امامی زنده پایه گذاری شده است و آنان نایبان امامی غایب اما موجود هستند. بنابراین اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از پایه ای ترین مباحث اعتقادی شیعه است و در این موضوع نیز آیات و احادیثی که از طریق فریقین نقل شده از مهم ترین دلیل های بحث است. در نتیجه بحث از ادله نقلی برای اثبات وجود فعلی

امام، اهمیت فراوان و جایگاهی خاص دارد.

آیات و احادیث مربوط به امام عصر در قدیمی ترین کتاب های در دسترس امامیه آمده است، مانند کتاب سلیم بن قیس، اصل ابی سعید عصفری و مختصر إثبات الرجعه فضل بن شاذان. احادیث اثبات کننده وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در معتبرترین کتاب های شیعه مانند کتاب کافی آمده است. در طول دوران تألیف کتب شیعه همواره این احادیث نقل شده اند.

پاسخ به اشکالات ایراد شده بر احادیث وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز پیشینه ای بیش از هزار ساله دارد. برای نمونه شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به برخی از این اشکال ها پاسخ داده است.

شبهات مطرح شده در کتاب احمدالکاتب به همت محققان پاسخ های متعددی دریافت کرده که البته اکثر آن ها ناظر به قسمت اول کتاب وی یعنی اصل مقام امامت و امامت یازده امام پیشین علیهم السلام است، مانندکتاب التشیع المفتری علیه نوشتهٔ خالد العطیه چاپ ۱۴۲۱ قمری که ابتدا به صورت سلسله مقالات در مجله المنهاج از شماره ۱۵ (پاییز ۱۳۷۸) تا شماره ۲۰ به چاپ رسیده بود، نیز کتاب الشهاب الثاقب للمحتج بکتاب الله نوشتهٔ عالم سبیط النیلی و دیگر کتاب کوچکی با عنوان شبهات مهدوی دوران ما (پاسخ به شبهات احمد الکاتب) نوشتهٔ سید طلال فخرالدین که به طور مستقیم ناظر به کتاب وی نیست.

احمد الکاتب در مقدمهٔ کتابش که تجدید چاپ شده می آورد: برخی در

اصل امامت به من پاسخ داده اند در حالی که اصل بحث من در وجود و امامت امام دوازدهم است.

البته برخی محققان نیز به قسمت مهدویت کتاب وی پاسخ داده اند، مانند کتاب شبهات و ردود نوشتهٔ سامی بدری و کتاب متاهات فی مدینه الضباب، (حوار مع احمد الکاتب حول الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف)، شبکه الهجر (محمد سند). همچنین کتاب دفاع

عن التشیع نوشتهٔ نـذیر حسـنی. اخیراً نیز هاشم العمیـدی در مقاله ای با عنوان «روایات الغیبه و الغائب» که در مجموعه مقالات مؤتمر الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و مستقبل العالم به چاپ رسید به نقد نوشته وی پرداخته است.

پاسخ های استاد سامی بدری مربوط به زمانی است که «کاتب» برای اولین بار سخنانش را در نشریه ای چاپ کرده بود (۱۹۹۵ میلادی). از این رو متن کتـاب وی بـا مقاله اش تفاوت دارد و تغییراتی در آن داده است. پاسـخ های اسـتاد نیز بسـیار موجز و مختصـر است و چنان که از نامه های کاتب برمی آید وی را قانع نکرده است. کتاب متاهات نیز حاصل مکاتبات اینترنتی است و طبیعی است که در آن فضـا، مجـال برای طرح عمیق و مفصـل مطـالب یـافت نمی شود. کتـاب دفـاع عن التشـیع و نیز به متن کامل کتاب وی نپرداخته و چون پاسـخ تمام کتاب وی است پاسـخ ها مختصـر و گاه جای مناقشه دارد. مقاله «روایات الغیبه و الغائب» هم به بخشی از سخنان وی پرداخته است.

همین مختصـر گویی ها باعث شـده احمد الکاتب گمان برد که پاسخ کاملی وجود ندارد و دانشـمندان شـیعه تنها می توانند به برخی نکات اشاره کنند. لذا وی می گوید همه از پاسخ دادن به من طفره می روند و یا تنها به موجز گویی بسنده می کنند.

بر این اساس و نیز با توجه به تجدیـد چاپ کتاب وی ضـروری به نظر رسـید که قسـمتی از کتاب وی به طور مفصل بررسـی و پاسخ داده شود تا معلوم گردد ادعاهای وی کاملاً بی اساس و مخالف واقعیت مندرج در منابع و مدارک است.

این تحقیق در پی آن است که پاسخ دهد. آیات و احادیث مهدوی چگونه بر شـخص خاص و معینی دلالت دارد؟ دانشـمندان شیعه چگونه به روایات مهـدوی اسـتدلال کرده اند؟ متکلمان شـیعه قبل از قرن چهارم چگونه به احادیث دوازده علیهم السـلام امـام اسـتدلال کرده انـد؟ به چه دلیـل شـیعیان از اول معتقـد به ختم امـامت با فرزنـد امام حسن عسـکری عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند؟ چگونه ثابت می شود امامان علیهم السلام و شیعیان از فهرست نام

امامـان علیهم السـلام خبر داشـتند؟ چرا امامـان علیهم السـلام به فهرست نـام ائمه علیهم السـلام در پاسـخ به شـیعیان اشاره نمی کردند؟ چگونه شـیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام مطلع بودند؟ احادیث بدا در امامت چگونه با معلوم بودن نام امامان علیهم السـلام سازگـاری دارد؟ محـدثان و مورخـان قرن سوم و قبـل از آن چگونه به احادیث فهرست نام امامان علیهم السـلام اشاره کرده اند؟ چرا شـیخ صدوق در تعداد امامان علیهم السلام شک داشته است؟ احادیثی که می گوید بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف امامانی می آیند چه معنایی دارد؟ احادیثی که موهن عدد سیزده برای تعداد امامان علیهم السلام است چگونه معنا می شود؟ رابطه کتاب سـلیم بن قیس و احادیث دوازده امام علیهم السـلام چگونه است؟ اندیشمندان شیعه تا چه میزان به کتاب سـلیم اعتماد کرده اند؟ شیعیان تا چه میزان به کتاب سلیم اعتماد کرده اند؟ سخن شیخ مفید در مورد کتاب سلیم چیست؟ فرقه زیدیه چه شـبهاتی را علیه شـیعه مطرح کرده است؟ احادیث دوازده امام علیهم السـلام چگونه بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف دلالت می کند؟ امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف چه سودی دارد؟ روایاتی که گویـای شـرط ظـاهر بودن برای امـام است، چگونه بـا امـامت امام غایب سازگاری دارد؟ احادیث لزوم امام علیه السـلام در هر زمان چگونه بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف دلالت می کند؟ امام حسن عسـکری علیه السـلام چگونه بر امامت و جانشینی فرزند خویش تصریح کرده است؟

امیدوارم تلاش حاضـر رضایت حضـرت حق و خشـنودی امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشریف را در پی آورد. همچنین در رفع شـبهات قدمی مؤثر باشد و مورد توجه اندیشـمندان و فرهیختگان آزاداندیش قرار گیرد و حقیر را از پیشـنهاد و انتقاد خود محروم نفرمایند.

جواد جعفری

بهار ۱۳۹۴ شهر مقدس قم

اول رجب المبارک ۱۴۳۶

ص:۱۹

بخش اول: کلیات

اشاره

این بخش به بیـان کلیـات بحث می پردازد و شامل دو فصل است. فصل اول به معرفی احمـد الکاتب و کتابش اختصاص یافته است. فصل دوم انحراف های نویسنده را به صورت موضوع بندی شده بیان می کند.

فصل اول. معرفی نویسنده و کتاب

اشاره

این فصل ابتدا به معرفی احمد الکاتب و سپس به معرفی کتابش الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حقیقه تاریخیه ام فرضیه فلسفیه می پردازد.

الف) زندگی نامه احمد الکاتب

کاتب در سال ۱۹۵۳میلادی در شهر کربلا به دنیا آمد. احمد کاتب اسم مستعار اوست. اسم اصلی وی عبدالرسول لاری است. پدرش عبد الزهراء کاسب ساده ای بود که مهر و تسبیح می فروخت. و مادرش شکریه دختر عباس الهرّ است. خود، نام اجدادش را چنین گفته: عبد الأمیر بن حبیب بن جاسم بن مهدی بن أحمد بن عبدالله بن جاسم بن محمد بن شیخ عمران از آل مراد از آل الشیخ از بنی أسد.

وی در مدرسه آیت الله شیرازی نزد سید محمد شیرازی، سید کاظم قزوینی، شیخ غلام وفایی، شیخ جعفر هادی، سید محمدتقی مدرسی، سید جعفر رشتی و شیخ ضیاء زبیدی درس خوانده است.

احمد کاتب در سال ۱۳۷۰ق عراق را ترک کرد و به کویت رفت. در آن جا در تحریریه مجله صوت خلیج مشغول به کار شد. با پیروز انقلاب اسلامی در ایران، کاتب کویت را ترک گفت و به تهران آمد. در سازمان عمل اسلامی (یک سازمان شیعی عراقی است که تحت نظر آیت الله سید محمد شیرازی تأسیس شد) به ریاست سید محمدتقی مدرسی مشغول به کار شد و در بخش سیاسی رادیو عربی تهران نیز فعالیت می کرد. در سال ۱۹۸۶م به سودان منتقل شد و شروع به دعوت به تشیع امامیه کرد و نتایجی هم

گرفت. در سال ۱۹۸۸م احمـد کاتب به ایران آمـد. وقتی رابطه ایران با سازمان عمل تیره شد وی ایران را به مقصد لندن ترک گفت و در همـان جـا پناهنـدگی سیاسـی گرفت. وی هنوز هم در لنـدن اقـامت دارد. و در برنـامه های شـبکه های ماهواره ای شرکت می کند.

کاتب در زمانی که شیعه بود با زنی شیعه از شهر حاروف در جنوب لبنان ازدواج کرد و دارای چند دختر شد.

تألیفات وی عبارتنـد از: ۱. الامـام الحسـین علیه السـلام کفـاح فی سبیـل العـدل و الحریه. این اولین کتـاب او است که در سال ۱۹۷۰م تألیف کرد. ۲. الامام الصادق علیه السلام معلم الإنسان.

۳. تجربتـان فی المقـاومه (در مـورد انقلاـب بیسـت و انقلاـب تنبـاکو در ایران) ۴. عشـره نـاقص واحـد یساوی صـفر (در مورد ضرورت ایمان به امامت برای محقق شـدن ایمان) ۵. آلیه الواحده. ۶. الحریه فی الاسلام. ۷. مشکله النفاق فی العمل الاسلامی. ۸. الایمان یتجلی فی الحیاه السیاسیه والاقتصادیه والاجتماعیه. ۹. مذکرات فاطمه الزهراء. ۱۰. تطور الفکر السیاسی الشیعی من الشوری إلی ولایه الفقیه. ۱۱. نقد و تقییم کتاب کفایه الأثر فی نصوص الاثنی عشر. (۱)

ب) کتاب الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه

به رغم دل سوزانی که دین و عقیـده را گرفتـار اوهـام و خرافه ها یافته انـد و با انگیزهٔ زدودن آن ها از چهرهٔ دین دست به قلم شده اند، همواره قلم به دستانی بوده اند که به دلیل کینه و عناد، به تخریب برخی از اندیشه ها می پرداخته اند.

بی تردید، نوع انگیزه آن نویسـندگان در چگونگی بررسـی مطالب و تحلیل آن ها، تأثیری اساسی و انکارناپذیر دارد. به همین دلیل، با مراجعه به نوشته ها انگیزهٔ نویسنده را نیز می توان تشخیص داد.

سویـهٔ نوشـته های دشـمن اسـلام یا دشـمن مـذهب اهل بیت علیهم السـلام در نقـد عقایـد امامیه، از همان نخست روشن است. افرادی، مانند کسروی و قِفاری که هدفی غیر از تخریب

۱- نک: علی کورانی عاملی، الموظف الدولی، آقای کورانی می نویسد خود کاتب این مشـخصات را برایم نوشته است: کتب لی فی شبکه هجر: ۱۶/۱۲/۱۹۹۹.

ندارنـد، اگر عقایـد شـیعه را غلط معنا کنند و یا دلایل و اسـتدلال ها را گزینشـی و ناقص بیاورند و یا به آن ها وارونه بنگرند، جای تعجب ندارد، ولی از کسی که معتقد و حتی مدافع مکتب است و یا دست کم خود را چنین شناسانده و ادّعا می کند دل سـوز و آزادانـدیش است و در صـدد اصـلاح و بیـان حقیقت برآمـده، انتظـار می رود که در مرحلـۀ نخست، همـۀ دلیـل هـا و اسـتدلال ها را ذکر کند و همۀ پاسخ های بزرگان مکتب را دربارۀ شـبهه ها و اشکال ها برشمرد و آن گاه در مرحلۀ دوم چون به آن مکتب اعتقاد دارد از آن دلیل ها و پاسـخ ها دفاع کند و در مرحلۀ سوم اگر دلیلی دفاع منطقی نپذیرفت، آزاداندیشـی و اهل حقیقت بودن او را از تقلید کورکورانه به دور دارد و زبانش را به بیان حق و حقیقت بگشاید و بیان واقعیت را بر تعصّبات فرقه ای ترجیح دهد.

احمد الکاتب کتاب تطوّر الفکر السیاسـی الشیعی من الشوری إلی ولایه الفقیه را با ویرایش جدید (خلاصه کردن بخش اول و سوم کتاب) و عنوان: الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف حقیقه تاریخیه أم فرضـیه فلسـفیه در سال ۲۰۰۷ منتشر کرد. این کتـاب دارای ۲۴۴ صـفحه و سه بخش است. بخش اول، نظریه الإمـامه الإلـهیه لأهل البیت (۴۰ صـفحه). بخش دوم، الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف حقیقه تاریخیه أم فرضـیه فلسفیه (۱۶۳ صـفحه). بخش سوم، تطور فکر السیاسی الشیعی فی عصر الغیبه (۳۵ صفحه). چنان که از مقدمه کتاب جدید و حجم آن نیز معلوم است اصل سخن وی در بخش دوم است که به انکـار وجود امـام دوازدهم عجـل الله تعالی فرجه الشـریف می پردازد. بخش دوم سه فصل دارد. فصل اول دلیل های وجود امـام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف، فصل دوم مناقشه در نظریه امامیه، فصل سوم چگونگی شـکل گیری نظریه مهـدی امام دوازدهم. فصل دوم که ردّ دلیل های وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف است خود دارای شـش گفتار اسـت که سه گفتار آن اصـلی می نمایـد. گفتار دوم که نقد دلیل های کلامی است، گفتار سوم که نقد دلیل های نقلی است، گفتار چهارم که نقـد دلیل های تاریخی است. در این پژوهش، گفتار سوم به تفصـیل بررسـی می شود تا روش احمـد الکاتب که از این پس «نویسنده» نام می گیرد، در بحث و تحقیق و پیرو آن، انگیزۀ او از

نوشتن این کتاب روشن شود.

به راستی نویسندهٔ از کدام گروه است و چه انتظاری از او باید داشت؟ وی خود را در مقدّمه کتاب چنین معرّفی می کند:

من شیعه دوازده امامی متولّد شدم و از کودکی مبلّغ این مذهب بودم

و در حوزه علمیه بزرگ شدم و چند کتاب در مورد امامان نوشتم. بعد

متوجه خلأ کتاب های تاریخی در حوزه علمیه شدم و خدا را شکر کردم که در ایران هستم. (۱)

جملات مقدمهٔ کتاب نشان می دهد وی در پی شناخت حقیقت، با خواندن منابع تاریخی که به قول وی در حوزه متداول نبوده، به اشکال ها و پرسش هایی برخورده و چون پاسخی برای آن ها نیافته، به چاپ و انتشار آن ها پرداخته تا علم را به پیش بَرَد و محقّقان و آزاداندیشان را به تحقیق و اندیشه وادارد. وانگهی کسی گمان نمی برد که وی مانند بهایی یا وهّابی، مستندها و استدلال ها را تحریف کرده و یا به غلط معنا کرده است؛ بخش هایی را نقل کند و بخش هایی را نادیده بگیرد تا این گونه واقعیت ها را وارونه بنمایاند.

برای نمونه، نویسنده در یازده صفحه (۱۲۴ تا ۱۳۵) از این کتاب ۲۴۴ صفحه ای، به نقد احادیث پرداخته است. با بررسی همین مقدار از کتاب، شواهد فراوانی بر این واقعیت تلخ می توان یافت. وی قسمتی از این بخش را به صورت مقاله در نشریهٔ شوری در سال ۱۴۱۶ قمری (۱۹۹۶م) چاپ کرده که چند ماه پس از نشر آن، استاد سید سامی بدری، مشکلات و اشتباهات وی را در ردّیه تذکر داده است، اما وی به جای نقد جواب ایشان یا بازنگری در نوشته های خویش، همان مطالب را در قالب کتاب «تطوّر» در سال ۱۹۹۸میلادی چاپ کرده و در جواب ایشان نوشت:

میل ندارم قبل از چاپ کتابم در ردّی که بر ضدّ من منتشر کرده ای، به بحثی

۱- نک: تطوّر الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه، ص۱۵، مقدمهٔ کتاب.

مفصل پا گذارم. (۱)

آن چه وی در این بحث به آن پرداخته، از سر اشتباه یا غفلت نمی تواند باشد و کسی نمی تواند بگوید هر نویسنده ای ممکن است دچار اشتباه شود؛ زیرا استاد سید سامی بدری پیشتر مواردی را برشمرده و به وی یاد آورده اما او با علم و عمد بدون اندک اشاره ای به اشکالات، دوباره به نشر آن ها پرداخته است.

به راستی هدف وی از آوردن این مطالب در نشریه، پیش از چاپ کتاب چه بوده است؟ آیا می خواسته درستی یافته هایش را بسنجد؟ اگر چنین بوده، چرا به نکته سنجی های استاد سید سامی بدری بی توجهی کرده و به آن ها پاسخ نگفته است؟ آیا روش آزاداندیشی و به دنبال حقیقت بودن چنین است؟ آیا این گونه برخورد با مسائل علمی گویا نیست که نتیجهٔ تحقیق وی از پیش روشن بوده و او به هر وسیله در پی اثبات همان نتیجه بوده و پای بندی به حقیقت و التزام به آن چه اسناد و مدارک گویای آن است، در تحقیق وی جایی ندارد؟

افزون بر این، نویسنده هرگز مذهب خود را بیان نمی کند. پیدا نیست که وی به چه مسلکی اعتقاد دارد؛ آیا شیعه است یا سنّی و یا التقاطی است و مذهب دیگری را پایه گذارده است؟ آیا وی که خود را منادی وحدت مسلمانان شناسانده، نباید صادقانه به وضوح اعلان نماید که به چه چیزی اعتقاد دارد و در کجای امت اسلامی جای دارد؟ اگر از امامیه است، چرا منابع و راویان امامیه را جعلی و دروغ گو می خواند؟ (۲) اگر بزرگانی چون مرحوم کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی و بسیاری دیگر، جعل کنندگان حدیث یا راویان حدیث های جعلی اند، پس وی عقاید خود را از کدام کتاب گرفته است؟ آیا درست است که محقّقی شیعه، درستی و نادرستی احادیث را با کتاب های

۱- لا اريد أن أخوض معک فی جدال مفصّل حول ما نشرت ضدی من ردود قبل أن أنشر كتابی. (نک: حوارات احمد الكاتب، ص۲۶)

۲- «ثم بدأ الرواه يختلقون الروايات شيئاً فشيئاً» (الامام المهدی حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟، ص۱۳۱)

تاریخی اهل تسنّن بسنجد؟ آیا منطقی است که انتظار داشته باشد کتاب های حدیثی شیعه با کتاب های تاریخی اهل تسنّن هم خوانی داشته باشد؟ اگر از دیگر فرقه های شیعی یا از اهل تسنّن است، منظورش از به کار بردن واژه «امام» برای اهل بیت علیهم السلام چیست؟ اگر اعتقاد دارد این بزرگواران باید در شورا رأی می آوردند و مردم آنان را انتخاب نکردند، پس چرا به آنان امام می گوید؟ آنان را در چه زمینه ای امام می داند؟ چرا به روشنی جایگاه خود را بیان نمی کند و پس از فهمیدن نادرستی پندارهایش، گاهی خود را در جایگاه اهل تسنّن قرار می دهد و گاهی زیدی یا فطحی و... می شود؟ آیا با تذبذب که نشان خدعه است، منادی وحدت میان امت اسلامی می توان شد؟

فصل دوم: کژی های نویسنده

اشاره

این فصل به برخی از نکات که نویسنده در این چند صفحه به آن ها پرداخته، فهرست وار اشاره می کند. تفصیل و توضیح هر نکته در متن کتاب می آید:

الف) تکرار شبهه های کهنه و نخ نما شده بدون اشاره به پاسخ های دانشمندان شیعه

الف) تکرار شبهه های کهنه و نخ نما شده بدون اشاره به پاسخ های دانشمندان شیعه

۱. سرگردانی مردم پس از شهادت هر امام علیه السلام (شیخ صدوق و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده اند. . شبهۀ دوازدهم)؛

۲. بدا در امامت (شیخ صدوق و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده اند.

شبهۀ هجدهم)؛

۳. تردید در شمار امامان علیهم السلام به دلیل تردید در وقایع بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

(سید مرتضی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده اند. شبهۀ بیست و یکم)؛

۴. چگونگی دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام (شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر در این باره توضیح داده اند. شبهۀ

سی و چهارم).

۵. اعتقاد به وجوب ظاهر بودن امام علیه السلام (شیخ صدوق پاسخ آن را از ابن قبه نقل کرده است. شبهۀ سی و ششم)

ب) نیاوردن اسناد و دلیل های معارض و مخالف

۱. به متن کتاب های ابوسهل و ابراهیم نوبختی که به دوازده امام علیهم السلام پرداخته اند،

اشاره ای نکرده است؛ (شبهۀ نهم)

۲. به روایاتی که امامان علیهم السلام چند امام پس از خود را شناسانده اند، اشاره نکرده است؛ (شبهۀ دوازدهم)

۳. به روایتی صحیح از امام رضا علیه السلام که زراره امام بعدی را می شناخته اشاره نکرده است؛ (شبهۀ هفدهم)

۴. به روایت رحلت زراره استناد می کند، اما هرگز به یاد نمی آورد که احمد بن هلال در سند آن واقع شده است که خود او را غالی ملعون خوانده است؛ (شبهۀ هفدهم)

۵. روایت آمدن دوازده امام پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را آورده، اما به روایتی که بنابر آن، منظور از دوازده امام، امامان جدیدی نیستند، بلکه دوازده نفر از شیعیان هستند، نمی پردازد؛ (شبهۀ بیست و چهارم)

۶. آمار احادیث دوازده امام علیهم السلام را در کتاب های مرحوم کلینی و شیخ صدوق و خزاز می آورد، اما به آمار آن ها در کتاب نعمانی که نظر وی را نقض می کند، هیچ اشاره ای نکرده است؛ (شبهۀ بیست و هفتم)

۷. در سندهای کتاب سلیم تنها به سندهایی که به دلیل وجود ابوسمینه و ابن هلال ضعیف هستند، اشاره می کند و هرگز از سندهای صحیح سخنی به میان نمی آورد؛ (شبهۀ بیست و نهم)

۸. در کل بحث از دوازده امام هیچ اشاره ای به روایات صحیح السند دوازده امام علیهم السلام نمی کند و هیچ پاسخی به آن ها نمی دهد. (شبهۀ نهم تا سی و چهارم)

ج) ادعاهای بی دلیل

۱. می گوید کتاب سلیم در قرن چهارم نوشته شده، اما هیچ مدرکی نمی آورد تا آن را ثابت کند؛ (شبهۀ بیست و هفتم)

۲. ادعا می کند احادیث دوازده امام را در گذر زمان جعل کرده اند، اما دریغ از یک سند برای این ادعا؛ (شبهۀ بیست و هفتم)

۳. می گوید عموم شیعه در کتاب سلیم شک داشته اند، اما دلیلی پیش نمی کشد تا

این عمومیت را ثابت کند؛ (شبهۀ بیست و نهم)

۴. علی بن ابراهیم قمی را از جاعلان حدیث می شمارد، اما یک سند هم نمی آورد تا وی را جاعل یا حتی ضعیف بخواند. (شبهۀ سی و سوم)

د) خلط مباحث برای اثبات نظر خود

۱. شهرت روایات دوازده امام علیهم السلام را با اصل وجود احادیث دوازده امام علیهم السلام مخلوط کرده است و دلیل هایی که می آورد، در صورت درستی، شهرت را رد می کند، نه اصل وجود روایت را؛ (شبهۀ چهاردهم)

۲. امتداد امامت تا قیامت را با آمدن پی در پی امامان علیهم السلام یکی پنداشته، در حالی که این دو بحث از هم جدایند؛ (شبهۀ یازدهم)

۳. خلط امامت شأنی و امامت بالفعل و پیرو آن، برداشت نادرست از روایات «الامام کیف یعرف امامته» که به فعلیت یافتن امامت اشارت دارد و با روشن بودن امامت شأنی از ازل تفاوت دارد؛ (شبهۀ چهاردهم)

۴. خلط روایات شمار امامان علیهم السلام با روایات نام و اوصاف امامان علیهم السلام که باعث شده حیرت مردم را دلیل بر نبود روایات بر شمار امامان علیهم السلام بپندارد، در حالی که این دو از هم جداست و شاید کسی تعداد را بداند، اما مشخصات را نداند. (شبهۀ دوازدهم)

۵. خلط دلیل نقلی به دلیل عقلی برای تا نتیجه به قول وی حدسی شود. (شبهۀ سی و هفتم)

ه) نتیجه گیری های غلط بر اثر ایجاد ملازمه های نادرست و مغالطه در مباحث

۱. چون متکلّمان به احادیث دوازده امام علیهم السلام استناد نکرده اند، پس چنین احادیثی نبوده است؛ (شبهۀ نهم)

۲. چون امامت تا قیامت امتداد دارد، پس باید پی در پی امام علیه السلام بیاید؛ (شبهۀ نهم)

۳. چون شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام آگاهی نداشته اند، پس به انحصار شمار امامان علیهم السلام هم معتقد نبوده اند؛ (شبهۀ نهم)

۴. چون امامان علیهم السلام راه هایی برای تشخیص امام بعد بیان کرده اند، پس فهرست نام

امامان علیهم السلام وجود نداشته است؛ (شبهۀ پانزدهم)

۵. چون امامان علیهم السلام در پاسخ سؤال از امام یا امامان بعد، فهرست نام امامان علیهم السلام را رو نکرده اند، پس فهرستی نبوده است؛ (شبهۀ پانزدهم)

۶. چون شیخ صدوق اتفاقات بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی داند، پس در تعداد امامان شک دارد. (شبهۀ بیست و یکم)

۷. چون نویسندگان بعدی تعداد بیشتری از روایات را در باب دوازده امام آورده اند، پس آن ها را جعل کرده اند؛ (شبهۀ بیست و هفتم)

۸. چون روایتی را راوی ضعیف نقل کرده، پس جعلی است؛ (شبهۀ بیست و نهم)

و) تحریف روایات و نسبت ناروا به امامان علیهم السلام

۱. دربارۀ روایت رحلت جناب زراره می گوید: فرزندش برای خبر گرفتن از امام جدید رفته بود، با آن که شیخ صدوق تصریح می کند در روایت خبر بدون قید آمده است و هرگز نیامده که او رفته بود تا خبر از امام بعد بگیرد؛ (شبهۀ هفدهم)

۲. ادعا می کند که در تعدادی از روایات، امام هادی علیه السلام ابتدا به فرزندش سید محمد وصیت کرده بود، در حالی که شیخ صدوق تصریح می کند در هیچ روایتی چنین وصیت نیامده است؛ (شبهۀ هجدهم)

۳. در روایت شفاعت زراره، عبارت «لجهله بالامام» وجود ندارد، بلکه چنان که شیخ صدوق تصریح کرده، نشان علم زراره به امام بعد است. اما نویسنده این عبارت را افزوده است. (شبهۀ سی و دوم)

۴. نسبت دادن احادیث امامان پیشین علیهم السلام به امام رضا علیه السلام برای اثبات ادعای خود؛ (شبهۀ سی و ششم)

۵. ادعا می کند امام حسن عسکری علیه السلام هیچ اشاره ای به امامت فرزندش نکرده است در حالی که روایات فراوانی از ایشان وجود دارد؛ (شبهۀ سی و هشتم)

ز) تحریف سخنان دانشمندان شیعه و دادن نسبت ناروا به آنان

۱. نوبختی به امتداد امامت در نسل امام عسکری علیه السلام اشاره کرده و نویسنده آن را به

نسل امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف تحریف کرده است؛ (شبههٔ یازدهم)

۲. مدعی شده مرحوم کلینی و نعمانی و شیخ صدوق در اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام به کتاب سلیم اعتماد کرده اند، در حالی که این بزرگان کمتر از ده درصد روایات را از سلیم نقل کرده اند و بیش از نود در صد روایات را از غیر این کتاب نقل کرده اند؛ (شبههٔ بیست و هشتم)

۳. انتقاد شیخ مفید از شیخ صدوق برای بحثی در باب تقیه است، اما نویسنده برای کتاب سلیم آورده است؛ (شبههٔ سی و یکم)

۴. شیخ مفید برای استفاده از کتاب سلیم به عموم هشدار می دهد، اما نویسنده به شیخ مفید نسبت تضعیف می دهد؛ (شبههٔ سی و یکم)

۵. شیخ صدوق روایت شفاعت زراره را برای اثبات علم او به امام بعدی آورده، اما نویسنده درست عکس آن را معنا کرده و مدعی شده شیخ صدوق چند بار از سخن خویش برگشته است؛ (شبههٔ سی و دوم)

۶. شیخ صدوق در جواب زیدیه برای مرحوم زراره جواب مستقلی داده، اما نویسنده ادعا کرده او برای همه یک جواب داده است؛ (پاسخ شبههٔ سی و دوم)

۷. می گوید شیخ صدوق اشکالات زیدیه را آورده و رد نکرده است، در حالی که ایشان یک به یک به تفصیل پاسخ داده است. (شبههٔ سی و دوم)

چنان که پیداست، تنها در کمتر از پنج در صد این کتاب بیش از چهل مورد به صورت فهرست وار می توان شمرد که همگی خلاف واقع و نادرست است و یا دور از شیوهٔ تحقیق و شأن آزاداندیشی است و کسی که به علم و صداقت، حرمت می نهد و حقیقت را دنبال می کند، هرگز چنین نمی نویسد.

با این حال، چگونه می توان پذیرفت که نویسنده برای بیان حقیقت، کتاب نوشته است و آزاداندیشی او را واداشته تا نتیجهٔ تحقیقش را بازتاباند؟ آیا می توان پذیرفت وی با تحریف و دادن نسبت های دروغ به امامان علیهم السلام و دانشمندان شیعه می کوشد میان

امت اسلامی وحدت ایجاد کند؟

به راستی انگیزه و هـدف نویسـنده از نوشـتن این کتاب چیست؟ مقدمـهٔ کتاب وی، نوع نگاهش را به مهدویت نشان می دهد. وی دربارهٔ حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می نویسد:

اما ایمان به این امام مسـئله ای زنـده و به روز است... و از این جهت تأثیری چندان در روابط داخلی و خارجی آن ها دارد (۱) ... بنابراین مسئلهٔ وجود

امام مهدی امام دوازدهم محمّد بن الحسن العسکری، مسئلهٔ تاریخی یا مربوط به آینده محسوب نمی شود و جایگاهی زنده، به روز و فکری و سیاسی یافته است. (۲)

او به یکی از تأثیرهای مهدویت چنین اشاره می کند:

و به نظر من بحران بین مرجعیت و دموکراسـی تا زمانی که علّت این مشکل به صورت کامل معالجه نشود، ادامه خواهد داشت و آن نظریهٔ نیابت عام از امام مهدی است که به فقها آن هالهٔ مقدّس و مطلق را داده است؛ زیرا از این نظریه نمی توان رها شد، مگر با بررسی و فهم جریان تولد امام دوازدهم. (۳)

چنـان که پیـداست، نویسـنده مهـدویت را عقیـده ای مقـدّس نمی دانـد؛ نگـاهی که آموزه های دینی از آن خبر داده انـد. وی مهدویت را عاملی برای پیش برد اسلام و مبارزه با استعمار نمی داند، بلکه آن را سدّی در برابر دموکراسی قلمداد می کند.

نویسنده خواهان دموکراسی غربی است؛ دموکراسی که همه چیز را نسبی و رأی

۱- «و لکن الإیمان بهذا الإمام مسئله حیویه معاصره... و من ثم فإنّها تلعب دوراً کبیراً فی علاقاتهم الداخلیه و الخارجیه.» (الامام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟، ص۱۱)

۲- «و من هنا فإن مسـئله وجود الإمام المهدی الثانی عشـر محمّد بن الحسن العسـکری لم تعدّ مسـئله غیبیّه تاریخیه أو مستقبله و إنّما أضحت شأناً معاصراً حیویاً فکریاً سیاسیاً » (الامام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟، ص۱۴)

۳- «و فی رأیی أن الأـزمه بین المرجعیه و الـدیموقراطیه ستسـتمرّ مـا لم تتمّ معالجه جـذر المشـکله و هی نظریه النیابه العامه عن الإمام المهدی التی تعطی للفقهاء تلک الهاله المقدسه و المطلقه حیث لا یمکن التخلص من هذه النظریه إلّا بدراسه قضـیه ولاده الامام الثانی عشر.» (تطوّر الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه، ص۱۰)

اکثریت را جواز هر خلاف شرع و عقل می داند. بی گمان، وی در این راه مرجعیت دینی فقیهان شیعه را مانعی بزرگ می بیند؛ اینان که نایبان امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند. پس نخست خود را به ولایت فقیه معتقد می خواند، بعد در آن شک می کند و باعث می شود در مسئلهٔ غیبت کبری تحقیق کند. تحقیق در غیبت کبری نیز در او تردید می آفریند. لذا در غیبت صغری بررسی می کند و در آن بحث هم به تردید برمی خورد و سرانجام اصل مسئلهٔ وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را انکار می کند. (۱)

وی در این وادی چنان کژ اندیشیده که بدیهی ترین مسائل را خلط کرده و در هم آمیخته تا شاید دست کم کسانی را که در فضای ایران نمی زیند، بتواند به کژراهه کشاند. وی می نویسد:

چرا امروز شیعه شرایط امامت را رها کرده که عصمت و نصّ (آمدن نام او در فهرست امامان) و از نسل امام حسین علیه السلام بودن است و شرایط فرقهٔ زیدیه را پذیرفته که فقاهت و عدالت و انتخابات است، چنان که امروز در جمهوری اسلامی ایران چنین است. (۲)

آیا کسی در ایران اعتقاد دارد که ولی فقیه همان امام معصوم است که نویسنده ادعا کرده در ایران شروط امامت عوض شده است؟ چرا وی چنین ادعای باطلی می کند؟ مگر خود او نمی گوید که فقیهان نایبان عام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند؟ (۳) پس چرا نایب را با «منوبٌ عنه» یکی می گیرد و می گوید شرایط امامت در ایران دگرگون شده است. این خلط و مغالطهٔ آشکار برای چیست؟ استاد سید سامی بدری همین نکته را در تماسی تلفنی از وی پرسیده است که چرا این دو مفهوم را که به این اندازه روشن و بدیهی

۱- تطوّر الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه، ص۱۳ - ۱۴.

۲- «لماذا تخلی الشیعه الیوم عن شروط الإمامه من العصمه و النص و السلاله العلویه الحسنیه و قبلوا بشروط الزیدیه کالفقه و العداله و قیام الإمامه علی الأنتخاب و الشوری کما هو حاصل الیوم فی ایران الجمهوریه الإسلامیه». (حوارات احمد الکاتب، ص۳۲)

۳- تطوّر الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه، ص۱۳.

هستند، با هم متفاوت نمی بیند؟ وی پاسخ می دهد: اگر این فرق را بپذیرم، هر سه کتابم از بنیان فرو می ریزد! (۱)

نویسنده کتاب خود را بر امری یک سره نادرست بنیان کرده است؛ زیرا وی در پی مبارزه با ولایت فقیه است.

آگاهان وظیفه دارند از چهرهٔ کسانی که با تکرار سخنان پوسیدهٔ گذشتگان در پی آلودن ذهن منتظران ظهور دولت اهل بیت علیهم السلام هستند، پرده بردارند و حقیقت این مدّعیان آزاداندیشی را نشان دهند؛ (۲)

استاد سید سامی بدری خطاب به نویسنده نوشته است:

دوست دارم با صراحت به تو بگویم تلاشی که شخص من و برادران دیگر (خداوند بهترین پاداش ها را به آن ها بدهد) در کتاب هایی که به زودی منتشر می شود، برای ردّ شبهه های تو به کار بردیم، برای عوض کردن تصورهای اشتباه تو در امامت اهل بیت علیهم السلام نیست؛ زیرا اگر هدف تو رسیدن به حقیقت بود، زمانی که در عمق کتاب ها و آثار فکری شیعه بودی، برای تو ممکن بود و از این جهت به این بحث ها نیازی نیست. (۳)

۱- «و أذکر انّنی سئلتک فی إحدی المکالمات الهاتفیه بینی و بینک لما لا تقبل بالمنهج المذکور؟ قلت اذا قبلت به فان کتبی الثلاثه تنهار.» (سید سامی بدری، شبهات و ردود، ص ۵۲۵)

۲- امام حسن عسکری علیه السلام از امام هادی علیه السلام: «لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِنَا علیه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُنْقِذِينَ لِضُعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمُ الَّذِينَ يُمْسِكُونَ أَزِمَّهَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشِّيعَهِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَهِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل.» (بحارالأنوار، ج۲، ص۶)

۳- «أحبّ أن أصارحک أنّ الجهد الذی بذلته شخصیاً للردّ علی شبهاتک و بذله أخوه آخرون فی کتابات ستظهر قریباً جزاهم الله تعالی علیها خیر الجزاء لیس من أجل ان تغیر تصوراتک الخاطئه عن إمامه أهل البیت علیهم السلام و ذلک لأنّک لو أردت أن تصل إلی الحقیقه فیها فقد کانت میسره لک حین کنت تعیش فی عمق مصادر الشیعه و تراثهم الفکری و من ثَمّ لیست بحاجه إلی هذه الأبحاث.» (شبهات و ردود، ص۵۲۶)

بخش دوم: آیات و احادیث مهدویت

اشاره

این بخش دارای دو فصل است. فصل اول در مورد دلالت آیات قرآن و روایات عام بر وجود امام عصر حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف است. فصل دوم در مورد چگونگی استدلال دانشمندان شیعه به احادیث مهدوی است.

فصل اول. دلالت آیات و روایات مهدوی

اشاره

فصل اول عهده دار بیان دلالت آیات قرآن و احادیث مهدویت بر شخص خاص است. روشن کردن این که آیات قرآن با تفسیر اهل بیت علیهم السلام و احادیث دارای واژه «مهدی» یا «قائم» و «غیبت» یا «غایب» با تشکیل خانواده حدیثی بر فرد خاص یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دلالت می کند. همچنین ثابت کردن این که احادیث مورد اشاره اخبار غیبی بوده و از امری را پیش از وقوع آن به طور دقیق خبر داده اند.

شبههٔ یکم. دلالت نداشتن آیات قرآن و احادیث مهدی و قائم بر شخص خاص

متن کتاب

لسنا بحاجه لمناقشه الإستدلال بالقرآن الکریم أو الأحادیث العامّه التی تتحدث عن المهدی أو القائم من دون تحدید هویه ذلک الشخص... فإن هدف دراستنا لیس نفی مبدأ خروج المهدی فی المستقبل من الأساس... و إنّما نهدف إلی القول إن شخصاً بإسم محمد بن الحسن العسکری لم یولد و لم یوجد بعد و بالتالی فان تلک الآیات أو الأحادیث العامه لا تثبت ولاده ذلک الإنسان أو وجوده بالرغم من إمکانیه المناقشه فی دلاله الآیات الکریمه علی الموضوع. (۱)

۱- ما درباره دلالت آیات قرآن و احادیثی که بطور عمومی از «مهدی» یا «قائم» سخن می گویند به بحث نیاز نداریم. احادیثی که هویت شخص مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را معلوم نمی کند. زیرا هدف پژوهش ما نفی ریشه خروج مهدی در آینده از اساس نیست، بلکه هدف ما تنها این است که بگوییم شخصی به نام محمد بن الحسن العسکری متولد نشده است و هنوز وجود نیافته است. بنابراین آن آیات و احادیث عمومی ولادت آن انسان یا وجودش را ثابت نمی کند. علاوه که دلالت آیات بر موضوع هم قابل بحث و مناقشه است. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۴)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده دو ادعا و یک نتیجه را در این قسمت مطرح می کند. ادعای اول: آیات قرآن کریم عام هستند و دلالت بر فرد خاصی ندارنـد هر چنـد در همان دلالت عام نیز جای بحث وجود دارد. ادعای دوم: احادیثی که در آن ها واژه «مهدی» یا «قائم» آمده است، احادیثی عام هستند و هویت شخص «مهدی» یا «قائم» را مشخص نمی کند. نتیجه این که آیات قرآن و روایات «مهدی» و «قائم» ولادت و وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را نمی تواند ثابت نماید.

پاسخ ادعای اول

پاسخ را با نتیجه نویسنده آغاز می کنیم. درستی نتیجه ایشان مبتنی بر این است که آیات و روایات عام باشند. مفهوم این جمله آن است که اگر عـام بودن آیـات و روایـات منتفی شود و معلوم گردد آیـات و روایات فرد مشخصـی را بیان کرده انـد طبیعتاً آیات و روایات بر ولادت و وجود امام دوازده عجل الله تعالی فرجه الشـریف دلالت خواهنـد داشت. بنابراین بحث را در همین جهت ادامه می دهیم یعنی اثبـات دلـالت آیـات و روایات بر شـخص معین و معلوم. روشن است که وقتی خاص بودن آیات و روایات ثابت شود به طور طبیعی دلالت آن بر ولادت و وجود امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف نیز ثابت شده و مورد پذیرش نویسنده نیز قرار خواهد گرفت.

بنابراین ابتدا مشخص بودن دلالت آیات بر فرد معین را بررسی می کنیم. نویسنده

در مبحث دوم کتـاب (دلیـل نقلی وجود امـام مهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشـریف) در مطلب اول (قرآن کریم) یازده آیه و روایات ذیل آن را به عنوان ادله قرآنی وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آورده که به قرار ذیل است:

قوله تعـالی: «وَ قَضَـیْنا إِلی بَنی إِسْـرائیلَ فِی الْکِتـابِ لَتُفْسِـدُنَّ فِی الْـأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبیراً * فَإِذا جاءَ وَعْـدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً لَنا أُولی بَأْسٍ شَدیدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّیارِ وَ کانَ وَعْداً مَفْعُولاً * ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّهَ عَلَیْهِم» و قد روی

الكلينى فى الكافى عن أبى عبد الله عليه السلام أنها نزلت فى القائم.

قوله تعالى: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَميعاً» و قد روى الكلينى عن أبى جعفر عليه السلام إن المخاطب بها أصحاب القائم.

قوله تعالى: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَق» و قد روى الكلينى أيضا أنها تعنى خروج القائم من عند الله.

قوله تعالى: «وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حين» روى الكلينى أن ذلك عند خروج القائم؛ و قوله تعالى: «وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِل» إذا قام القائم ذهبت دوله الباطل.

قوله تعالى: «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ * لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُون» و قد روى الكلينى عن أبى جعفر عليه السلام انه قال: إذا قام القائم و بعث إلى بنى أميه بالشام هربوا إلى الروم... فإذا نزل بحضرتهم أصحاب القائم طلبوا الأمان و الصلح فيقول أصحاب القائم: لا نفعل حتى تدفعوا إلينا مَن قِبَلكم منّا فيدفعونهم إليهم، فذلك قوله: «لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فيهِ» و يسألهم عن الكنوز و هو أعلم بها، فيقولون: «يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمينَ * فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتَّى جَعَلْناهُمْ حَصيداً خامِدين» بالسيف.

قوله تعالى: «حَتَّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُون» و ذلك بظهور القائم، كما يقول على بن إبراهيم القمّى فى تفسيره.

قوله تعالى: «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوج» أى صيحه القائم من السماء.

قوله تعالى: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون» إن المقصود هو المهدى من ولد فاطمه.

قوله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْض»

قوله تعالى: «وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ» و كل هذه الآيات تأول بالمهدى القائم. (۱)

۱- تطور فكر السياسى الشيعى من الشورى الى ولايت الفقيه، ص١۴٢.

چنان که ملاحظه می شود نویسنده به تفصیل وارد بحث از آیات مهدوی و

«مناقشه ممکن» مورد ادعای خود نشده است بنابراین ما نیز به گونه گسترده وارد

بحث تفسیر آیات مهدوی و مناقشات انجام شده نمی شویم و تنها به سه نکته

اشاره می کنیم.

نکته اول این که هیچ کس ادعا ندارد قرآن به صراحت به مهدی موعود و تعیین مصداق آن پرداخته است. بنابراین کسی نمی تواند اشکال کند که قرآن در این مورد صراحتاً چیزی نفرموده است؛ زیرا اساساً کسی چنین ادعایی هم ندارد؛ اما اگر کاتب توقع دارد تمام معارف دین با جزئیات آن در ظاهر آیات قرآن با صراحت آمده باشد و اگر به مطلبی تصریح نشده باشد قابل پذیرش نیست و در بحث حاضر باید آیه ای در قرآن نام و مشخصات دقیق امام موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان کند، روشن است که چنین توقعی نابجاست و ناشی از آشنا نبودن با روش قرآن در بیان معارف است.

قرآن در بیان مطالب تنها اصول کلی را بیان می دارد و وارد جزئیات نمی شود. این امر برای کسی که تأملی در کلام الهی داشته باشد واضح خواهد بود. قرآن حتی در بیان عملی که توصیه فراوانی به آن کرده وارد جزئیات آن نمی شود. برای مثال قرآن نه جزئیات نماز را بیان کرده نه جزئیات زکات را توضیح داده است. بلکه خداوند خطاب به نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُون» (۱)

و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.

طبق بیان این آیه، خداوند وظیفه تبیین قرآن را بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است. اهل سنت نیز به این مطلب معترفند. قرطبی از مفسران اهل سنت گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان کننده منظور خداوند است در هر آن چه خداوند در قرآن به

۱- سوره نحل، آیه ۴۴.

اختصار و سر بسته بیان کرده است. (۱)

ابن کثیر دیگر مفسر اهل سنت می آورد:

شرح بدهی برای آن ها آن چه مجمل است و بیان کنی آن چه مشکل است. (۲)

در مقابل نیز خداوند به مسلمانان امر فرمود:

«وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدیدُ الْعِقاب»؛ (۳)

و آن چه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.

چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وظیفه تبیین قرآن را دارد، طبق این آیه مسلمان نیز وظیفه پذیرش بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دارند و نمی توانند صراحت نداشتن قرآن را بهانه کرده و بگویند قرآن در این باره دستوری ندارد. عقیده امامیه بر این است که وظیفه تبیین آیات الهی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جانشینان معصوم ایشان علیهم السلام واگذار شده است. (۴) بنابراین وقتی اهل بیت علیهم السلام در تبیین آیه ای آن را بر مهدویت و دولت اهل بیت علیهم السلام تطبیق می کنند، بیان آنان هم سنگ بیان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و نمی توان گفت آیات دلالتی بر آن ندارند. البته نویسنده بعد از ذکر آیات به روایت های ذیل آن ها نیز اشاره کرده است. از این روی ظاهراً وی نیز قبول دارد که آیات را باید با روایات بیان گر

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص۱۰۹: فَالرَّسُولُ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ مُبَیِّنٌ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُرَادَهُ مِمَّا أَجْمَلَهُ فِی کِتَابِهِ مِنْ أَحْکَامِ الصَّلَاهِ وَالزَّکَاهِ، وَ غَیْرِ ذَلِکَ مِمَّا لَمْ یُفَصِّلْهُ. در مقدمه تفسیرش نیز می نویسد: ثُمَّ جَعَلَ إِلَی رَسُولِهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بَیَانَ مَا کَانَ مِنْهُ مُجْمَلًا، وَتَفْسِیرَ مَا کَانَ مِنْهُ مُشْکِلًا، وَتَحْقِیقَ مَا کَانَ مِنْهُ مُحْتَمَلًا، لِیَکُونَ لَهُ مَعَ تَبْلِیغِ الرِّسَالَهِ ظُهُورُ الِاخْتِصَاصِ بِهِ، وَمَنْزِلَهِ التَّفْوِیضِ إلیه.

۲- تفسیر ابن کثیر ت سلامه، ج۴، ص۵۷۴: فَتُفَصِّلَ لَهُمْ مَا أُجْمِلَ، وَتُبَیِّنَ لَهُمْ مَا أُشْکِلَ.

۳- سوره حشر، آیه ۷.

۴- محاضرات فی الإلهیات، ص ۳۳۹: الفصل الرابع: أدله وجوب النصّ فی الإمامه عند الشیعه الإمامیه.

آن در نظر گرفت و شعار «حسبنا کتاب الله» سخنی انحرافی است. (۱)

نکته دوم که نکته مهمی است این که چرا نویسنده با آن که روایات را به عنوان تفسیر و تأویل قرآن قبول دارد و نقل کرده، به نقلی گزینشی و ناقص رو آورده است؟ آری،

وی برای آن که مدعای خود مبنی بر عدم اشاره قرآن به شخص خاص را اثبات

کند تنها به روایات عام و کلی اشاره کرده است. روایاتی که در آن ها نام مهدی برده نشده و شخص خاصی به عنوان قائم مورد اشاره قرار نگرفته است. آیا این نمی تواند نشان عدم صداقت ایشان در ادعا آزاد اندیشی باشد؟ در حالی که روایات متعددی از شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام وجود دارد که آیات قرآن را به شخص معلوم و فرد معینی تطبیق نموده اند. آیا نباید نویسنده چنین روایاتی را نقل می کرد و پاسخ و تحلیل خود را برای این نوع از روایات بیان می کرد؟ برخی از این نوع روایات در ذیل بیان می شود.

۱. قوله تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْض». (۲) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در آیه دهمی که نویسنده آن را آورده و هیچ اشاره ای به روایات آن نکرده است، نام تک تک امامان را برای دانشمندی یهودی بیان می کند و تصریح به حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد و غیبت و ظهور و خروج ایشان را بیان می دارد و این که زمین را از عدالت پر خواهد نمود. (۳)

۱- صحیح البخاری، ج۷، ص۱۲۰: قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ: «هَلُمَّ أَکْتُبْ لَکُمْ کِتَابًا لاَ تَضِلُّوا بَعْدَهُ» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَ عَلَیْهِ الوَجَعُ، وَعِنْدَکُمُ القُرْآنُ، حَسْبُنَا کِتَابُ اللَّهِ.

۲- سوره نور، آیه ۵۵.

۳- کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ص۵۶: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّیْبَانِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَبُو مُزَاحِمٍ مُوسَی بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَحْیَی بْنِ خَاقَانَ الْمُقْرِئُ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الشَّافِعِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ بْنِ مَاهَانَ الدَّبَّاغُ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِیسَی بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ نَبْهَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عِیسَی بْنُ یَقْطَانَ [یَقْظَانَ] عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَنْ مَکْحُولٍ وَ عَنْ وَاثِلَهَ بْنِ الأشفع [الْأَسْقَعِ] عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: دَخَلَ جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَهَ الْ مِنْ خَیْبَرَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ ... فَأَخْبِرْنِی بِالْأَوْصِیَاءِ بَعْدَکَ لِأَتَمَسَّکَ بِهِمْ فَقَالَ یَا جُنْدَبُ أَوْصِیَائِی مِنْ بَعْدِی بِعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ... فَقَالَ تِسْعَهٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ وَ الْمَهْدِیُّ مِنْهُمْ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّهُ الْحُسَیْنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِیٌّ وَ یُلَقَّبُ بِزَیْنِ الْعَابِدِینَ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّهُ عَلِیٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ یُدْعَی بِالْبَاقِرِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّهُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرٌ یُدْعَی بِالصَّادِقِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّهُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَی یُدْعَی بِالْکَاظِمِ ثُمَّ إِذَا انْتَهَتْ مُدَّهُ مُوسَی قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِیٌّ یُدْعَی بِالرِّضَا فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّهُ عَلِیٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ یُدْعَی بِالزَّکِیِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّهُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِیٌّ ابْنُهُ یُدْعَی بِالنَّقِیِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّهُ عَلِیٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ یُدْعَی بِالْأَمِینِ ثُمَّ یَغِیبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ قَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْحَسَنُ یَغِیبُ عَنْهُمْ قَالَ لَا وَ لَکِنِ ابْنُهُ الْحُجَّهُ قَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا اسْمُهُ قَالَ لَا یُسَمَّی حَتَّی یُظْهِرَهُ اللَّهُ

قَالَ جُنْدَبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ وَجَدْنَا ذِكْرَهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَ قَدْ بَشَّرَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ بِکَ وَ بِالْأَوْصِیَاءِ بَعْدَکَ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) فَقَالَ جُنْدَبٌ: یَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا خَوْفُهُمْ قَالَ یَا جُنْدَبُ فِی زَمَنِ کُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ سُلْطَانٌ یَعْتَرِیهِ وَ یُؤْذِیهِ فَإِذَا عَجَّلَ اللَّهُ خُرُوجَ قَائِمِنَا یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً ثُمَّ قَالَ علیه السلام طُوبَی لِلصَّابِرِینَ فِی غَیْبَتِهِ طُوبَی لِلْمُتَّقِینَ عَلَی مَحَجَّتِهِمْ أُولَئِکَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ وَ قَالَ: (الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ قَالَ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

۲. قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم». (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تبیین مصداق اولی الامر به شخص معینی از اهل بیت یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اشاره می کند که حکومت جهانی را بعد از غیبتش ایجاد خواهد کرد. (۲)

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص۲۵۳، ح۳: حَدَّثَنَا غَیْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ الفرازی [الْفَزَارِیِ] قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِی الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیَّ یَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِینَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِکَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله و سلم هُمْ خُلَفَائِی یَا جَابِرُ وَ أَئِمَّهُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ بَعْدِی أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْمَعْرُوفُ فِی التَّوْرَاهِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِکُهُ یَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِیتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ سَمِیِّی وَ کَنِیِّی حُجَّهُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ بَقِیَّتُهُ فِی عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ذَاکَ الَّذِی یَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ عَلَی یَدَیْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاکَ الَّذِی یَغِیبُ عَنْ شِیعَتِهِ وَ أَوْلِیَائِهِ غَیْبَهً لَا یَثْبُتُ فِیهَا عَلَی الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ.

۳. قوله تعالی: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض». (۱) نبی گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در بیان تعداد جانشینان خویش با اشاره به این آیه شریفه تعداد آنان را دوازده امام خواندند و به روشنی فرمودند امام دوازدهم قائم و مهدی خواهد بود. (۲) امام باقر علیه السلام نیز در بیان این آیه به مهدی بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام تصریح کرده است. (۳)

۴. قوله تعالی: «لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَه». (۴) امام رضا علیه السلام با معرفی امام قائم که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که ایشان در مورد زمان ظهور به این آیه استناد کردند. (۵)

۱- سوره توبه، آیه ۳۶.

۲- مائه منقبه من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمه، ص۷۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِی إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنِی زِيَادُ بْنُ مُنْذِرٍ قَالَ حَدَّثَنِی سَعِيدُ بْنُ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ اعْلَمُوا... فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا عِدَّهُ الْأَئِمَّهِ فَقَالَ يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِی رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ عِدَّتُهُمْ عِدَّهُ الشُّهُورِ وَ هِیَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّهُ الْعُيُونِ الَّتِی انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام حِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَهَ عَيْناً وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّهُ نُقَبَاءِ بَنِی إِسْرَائِيلَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِيباً فَالْأَئِمَّهُ يَا جابِرُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِیُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم.

۳- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۱۴۹: وَ رَوَى جَابِرٌ الْجُعْفِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ عِدَّهَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَهٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ قَالَ فَتَنَفَّسَ سَيِّدِی الصُّعَدَاءَ ثُمَّ قَالَ يَا جابِرُ أَمَّا السُّنَّهُ فَهِیَ جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ شُهُورُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَیَّ وَ إِلَى ابْنِی جَعْفَرٍ وَ ابْنِهِ مُوسَى وَ ابْنِهِ عَلِیٍّ وَ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَ ابْنِهِ عَلِیٍّ وَ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْهَادِی الْمَهْدِیِ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً حُجَجُ اللَّهِ فِی خَلْقِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَ عِلْمِه.

۴- سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۵- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۲، ح۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِیِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِیٍّ الْخُزَاعِیَّ يَقُولُ أَنْشَدْتُ مَوْلَایَ الرِّضَا عَلِیَّ بْنَ مُوسَى علیهما السلام قَصِيدَتِی... بَكَى الرِّضَا علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ فَقَالَ لِی يَا خُزَاعِیُّ نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِی مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا مَوْلَایَ إِلَّا أَنِّی سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمْلَؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً فَقَالَ يَا دِعْبِلُ الْإِمَامُ بَعْدِی مُحَمَّدٌ ابْنِی وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِیٌّ وَ بَعْدَ عَلِیٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّهُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِی غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِی ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ أَمَّا مَتَى فَإِخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ فَقَدْ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ النَّبِیَّ

صلى الله عليه و آله و سلم قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ صلى الله عليه و آله و سلم: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَهِ الَّتِى لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَه.

۵. قوله تعالی: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُون». (۱) در آیات متعددی به زنده شدن زمین بعد از مرگ اشاره شده است. امام حسین علیه السلام مصداق کسی که خداوند به واسطه او زمین را بعد از مرگش زنده خواهد کرد، امام قائم که نهمین فرزند او و آخرین فرد از دوازده مهدی اهل بیت علیهم السلام است معرفی می کند و می فرماید اولین آنان امیر مؤمنان علیه السلام است. (۲)

۶. قوله تعالی: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَهً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ». (۳) وقتی از امام رضا علیه السلام می پرسند قائم شما اهل بیت علیهم السلام کیست؟ امام، ایشان را چهارمین نسل خود معرفی کرده و این آیه را به ندایی که در زمان ظهور ایشان طنین انداز خواهد شد تطبیق کرده اند. همچنین آیه «إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۴) را هم اشاره به روز

۱- سوره حدید، آیه ۱۷.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۷، ح۳: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِیِّ قَالَ أَخْبَرَنَا وَکِیعُ بْنُ الْجَرَّاحِ عَنِ الرَّبِیعِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلِیطٍ قَالَ قَالَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِیّاً أَوَّلُهُمْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِی وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ یُحْیِی اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ یُظْهِرُ بِهِ دِیْنَ الْحَقِ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ لَهُ غَیْبَهٌ یَرْتَدُّ فِیهَا أَقْوَامٌ وَ یَثْبُتُ فِیهَا عَلَی الدِّینِ آخَرُونَ فَیُؤْذَوْنَ وَ یُقَالُ لَهُمْ مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِی غَیْبَتِهِ عَلَی الْأَذَی وَ التَّکْذِیبِ بِمَنْزِلَهِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّیْفِ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم .

۳- سوره شعراء، آیه ۴.

۴- سوره حجر، آیه ۳۸؛ سوره ص، آیه ۸۱.

خروج قائم اهل بیت علیهم السلام دانسته اند. (۱)

۷. قوله تعالی: «قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعينٍ». (۲) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به عمار خبر می دهد که مهدی از نسل امیر مؤمنان علیه السلام است. وقتی عمار می پرسد مهدی کیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تصریح می کند که نهمین نسل حضرت علی علیه السلام است و کسی است که غیبت خواهد داشت و این آیه اشاره به غیبت

ایشان دارد. (۳)

۱- كمال الدين، ج ۲، ص ۳۷۱، ح۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام: لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى قَالَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَ هُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ يُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَ هُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ وَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَداً وَ هُوَ الَّذِي تُطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَ هُوَ الَّذِي يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالدُّعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَ فِيهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ.

۲- سوره ملک، آیه ۳۰.

۳- كفايه الأثر فى النص على الأئمه الإثنى عشر، ص ۱۲۰: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصٍ الْخَثْعَمِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمَّارٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَ قَتَلَ عَلِيٌّ علیه السلام أَصْحَابَ الْأَلْوِيَةِ وَ فَرَّقَ جَمْعَهُمْ وَ قَتَلَ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِيَّ وَ قَتَلَ شَيْبَةَ بْنَ نَافِعٍ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنَّ عَلِيّاً قَدْ جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ فَقَالَ لِأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَارِثُ عِلْمِي وَ قَاضِي دَيْنِي وَ مُنْجِزُ وَعْدِي وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ لَوْلَاهُ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُ الْمَحْضُ حَرْبُهُ حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ وَ سِلْمُهُ سِلْمِي وَ سِلْمِي سِلْمُ اللَّهِ أَلَا إِنَّهُ أَبُو سِبْطَيَّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ صُلْبِهِ يُخْرِجُ اللَّهُ تَعَالَى الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدِينَ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الْمَهْدِيُّ قَالَ يَا عَمَّارُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةً وَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِهِ يَغِيبُ عَنْهُمْ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ طَوِيلَةٌ يَرْجِعُ عَنْهَا قَوْمٌ وَ يَثْبُتُ عَلَيْهَا آخَرُونَ فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَخْرُجُ فَيَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَ عَدْلاً... .

۸. قوله تعالی: «فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً» (۱) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بعد از معرفی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان مهدی و قائم به جناب سلمان می فرماید تو او را درک خواهی کرد و بعد این آیه را بیان می دارد یعنی با رجعت و زنده شدنی دوباره این سعادت یار تو خواهد بود. یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را بر دوران رجعت که در زمان شخص خاص و معلومی (فرزند امام حسن عسکری علیه السلام) اتفاق خواهد افتاد تطبیق کرده است. (۲)

۹. قوله تعالی: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ» (۳) پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در بیان این آیه تصریح کرده اند هفت نسل از امام باقر علیه السلام امام خواهد بود و هفتمین نسل امام باقر علیه السلام مهدی آنان خواهد بود که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. (۴)

۱- سوره إسراء، آیه ۵.

۲- دلائل الإمامه، ص۴۴۷، ح۴۲۴/ ۲۸: وَ عَنْهُ (أَبُو الْمُفَضَّل)، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْمَنْقَرِيُّ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ الدَّهَّانُ، عَنْ مَكْحُولِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ رُسْتُمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدٍ الْمَخْزُومِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَفٍ الطَّاطَرِيِّ، عَنْ زَاذَانَ، عَنْ سَلْمَانَ ـ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ـ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ـ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً وَ لَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً... ثُمَّ ابْنُهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّامِتُ الْأَمِينُ لِسِرِّ اللَّهِ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ النَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ، إِنَّكَ مُدْرِكُهُ، وَ مَنْ كَانَ مِثْلَكَ، وَ مَنْ تَوَلَّاهُ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ. قَالَ سَلْمَانُ: فَشَكَرْتُ اللَّهَ كَثِيراً ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ إِنِّي مُؤَجَّلٌ إِلَى عَهْدِهِ؟. قَالَ: يَا سَلْمَانُ اقْرَأْ فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا* ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً. قَالَ سَلْمَانُ: فَاشْتَدَّ بُكَائِي وَ شَوْقِي... .

۳- سوره أنبیاء، آیه ۷۳.

۴- كفايه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ص۳۰۱: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ بْنِ حُبَابٍ الْأَزْدِيُّ الْخَلَّالُ بِالْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ الْعَرَبِيُّ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَعْلَى الْأَسْلَمِيُّ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُوسَى الْوَجِيهِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَبَيْنَمَا هُوَ يُحَدِّثُهُ إِذْ خَرَجَ أَخِي مُحَمَّدٌ مِنْ بَعْضِ الْحُجَرِ فَأَشْخَصَ جَابِرٌ بِبَصَرِهِ نَحْوَهُ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ... وَ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ لِي يَوْماً يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكْتَ وَلَدِيَ الْبَاقِرَ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَإِنَّهُ سَمِيِّي وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي عِلْمُهُ عِلْمِي وَ حُكْمُهُ حُكْمِي سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِهِ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ وَ السَّابِعُ مَهْدِيُّهُمْ الَّذِي يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ.

۱۰. قوله تعالی: «وَ إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإِبْراهیم» (۱) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم جریان حضرت ابراهیم را که نورهایی در کنار عرش دیده است بیان می دارد. خداوند آن نورها را که نور وجود امامان دوازده گانه علیهم السلام بوده است به حضرت ابراهیم معرفی می کند و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را به عنوان قائم و مهدی نام می برد. وقتی حضرت ابراهیم نور شیعیان ائمه علیهم السلام را در کنار انوار مقدس اهل بیت علیهم السلام مشاهده می کنند از خداوند می خواهد او را نیز از شیعیان آن ها قرار دهد. خداوند درخواستش را اجابت می کند و این آیه را در مورد آن نازل می کند. (۲) امام صادق علیه السلام نیز این جریان را در معنای این آیه بیان کرده اند. (۳)

۱- سوره صافات، آیه ۸۳.

۲- الفضائل (ابن شاذان قمی)، ص۱۵۸: وَ بِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَنَظَرَ فِي جَانِبِ الْعَرْشِ نُوراً فَقَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي مَا هَذَا النُّورُ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَا مُحَمَّدٌ صَفِيِّي فَقَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى بِجَانِبِهِ نُوراً آخَرَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَا عَلِيٌّ نَاصِرُ دِينِي قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى بِجَانِبِهِمَا نُوراً آخَرَ ثَالِثاً يَلِي النُّورَيْنِ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَذِهِ فَاطِمَةُ تَلِي أَبَاهَا وَ بَعْلَهَا فَطَمَتْ مُحِبِّيهَا مِنَ النَّارِ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى نُورَيْنِ يَلِيَانِ الْأَنْوَارَ الثَّلَاثَةَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ يَلِيَانِ أَبَاهُمَا أُمَّهُمَا وَ جَدَّهُمَا قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أَحْدَقُوا بِالْخَمْسَةِ الْأَنْوَارِ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهِمْ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ بِمَنْ يُعْرَفُونَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٌ وَلَدُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرٌ وَلَدُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى وَلَدُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٌّ وَلَدُ مُوسَى وَ مُحَمَّدٌ وَلَدُ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ وَلَدُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ وَلَدُ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٌ وَلَدُ الْحَسَنِ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ أَرَى عِدَّةَ أَنْوَارٍ حَوْلَهُمْ لَا يُحْصِي عِدَّتَهُمْ إِلَّا أَنْتَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ وَ مُحِبُّوهُمْ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي بِمَ يُعْرَفُ شِيعَتُهُمْ وَ مُحِبُّوهُمْ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ بِصَلَاةِ الْإِحْدَى وَ الْخَمْسِينَ وَ الْجَهْرِ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ الْقُنُوتِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ سَجْدَتَيِ الشُّكْرِ وَ التَّخَتُّمِ بِالْيَمِينِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ اجْعَلْنِي إِلَهِي مِنْ شِيعَتِهِمْ وَ مُحِبِّيهِمْ قَالَ قَدْ جَعَلْتُكَ مِنْهُمْ فَأَنْزَلَ تَعَالَى فِيهِ وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ صَدَقَ اللَّهُ تَعَالَى وَ رَسُولُهُ.

۳- تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص۴۸۵: مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ رَحِيمٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَحْيَى بْنَ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ علیه السلام عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَنَظَرَ فَرَأَى نُوراً إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ... وَ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ ابْنُهُ... قَالَ إِبْرَاهِيمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَأَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ.

۱۱. قوله تعالی: «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِيَةً فی عَقِبِهِ». (۱) امام باقر علیه السلام با استدلال به این آیه سخن کسانی را که گمان می کردند امامت در نسل هر دو امام یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ادامه خواهد یافت رد کرده و آن را منحصر در نسل امام حسین علیه السلام می نماید و در ادامه نص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر نام امامان را گوشزد می کند که در معراج آن اسامی را مکتوب بر ساق عرش دیده بود. در نص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قائم کسی است که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام خواهد بود. بنابراین قائم از نسل امام حسین علیه السلام و فرد مشخصی است. (۲)

۱۲. قوله تعالی: «أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ». (۳) در دیدار علی بن مهزیار، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف «امرنا» را بر خود تطبیق کرده اند. (۴)

۱- سوره زخرف، آیه ۲۸.

۲- کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ص۲۴۶: وَ عَنْهُ (مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّیْبَانِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ [بْنِ] الْحَسَنِ الْعَلَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْمُنْعِمِ الصَّیْدَاوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ الْجُعْفِیُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ علیهما السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ قَوْماً یَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی جَعَلَ الْإِمَامَهَ فِی عَقِبِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ قَالَ کَذَبُوا وَ اللَّهِ أَ وَ لَمْ یَسْمَعُوا اللَّهَ تَعَالَی ذِکْرُهُ یَقُولُ وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ فَهَلْ جَعَلَهَا إِلَّا فِی عَقِبِ الْحُسَیْنِ ثُمَّ قَالَ یَا جَابِرُ إِنَّ الْأَئِمَّهَ هُمُ الَّذِینَ نَصَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِالْإِمَامَهِ وَ هُمُ الْأَئِمَّهُ الَّذِینَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَمَّا أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ وَجَدْتُ أَسَامِیَهُمْ مَکْتُوبَهً عَلَی سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ اثْنَا عَشَرَ اسْماً مِنْهُمْ عَلِیٌّ وَ سِبْطَاهُ وَ عَلِیٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَی وَ عَلِیٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّهُ الْقَائِمُ فَهَذِهِ الْأَئِمَّهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ الصَّفْوَهِ وَ الطَّهَارَهِ وَ اللَّهِ مَا یَدَّعِیهِ أَحَدٌ غَیْرُنَا إِلَّا حَشَرَهُ اللَّهُ تَعَالَی مَعَ إِبْلِیسَ وَ جُنُودِه.... .

۳- سوره یونس، آیه ۲۴.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص۴۶۵، ح۲۲: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام قَالَ وَجَدْتُ فِی کِتَابِ أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطُّوَالُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الطَّبَرِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِی یَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّی عَلِیَّ بْنَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ یَقُولُ کُنْتُ نَائِماً فِی مَرْقَدِی إِذْ رَأَیْتُ فِی مَا یَرَی النَّائِمُ قَائِلًا یَقُولُ لِی حُجَّ فَإِنَّکَ تَلْقَی صَاحِبَ زَمَانِک... قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ هُوَ جَالِس... فَلَمَّا أَنْ بَصُرْتُ بِهِ حَارَ عَقْلِی فِی نَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ فَقَالَ لِی یَا ابْنَ مَهْزِیَار... فَعِنْدَهَا یَکُونُ بَوَارُ الْفِئَتَیْنِ وَ عَلَی اللَّهِ حَصَادُ الْبَاقِینَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَی (بسم الله الرحمن الرحیم أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ(فَقُلْتُ سَیِّدِی یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ قَالَ نَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ وَ جُنُودُهُ قُلْتُ سَیِّدِی یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَانَ الْوَقْتُ قَالَ (اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَ انْشَقَّ الْقَمَر(.

نکته سوم: همچنـان که نمی توان در تبیین منظور قرآن تنهـا یک آیه را در نظر گرفت، بلکه بایـد تمام آیات مرتبط را در کنار هم معنا کرد، در فهم منظور روایات نیز باید

چنین کرد. اگر روایاتی را که نویسنده در ذیل آیات قرآن به آن ها اشاره کرده است

در نظر بگیریم. هر چنـد در روایت مورد اشاره ایشان قائم یا مهـدی مشـخص نشـده است، اما بایـد توجه داشت که روایات نیز مانند آیات مفسر، مبیّن و مکمل معنای

هم هستند. بنابراین لازم نیست حتماً روایتی که در تبیین آیات الهی از معصومین علیهم السلام وارد شده است شخص مهدی و قائم را مشخص نماید، بلکه اگر روایتی از

معصوم آیه ای از قرآن را بر قـائم یـا مهـدی منطبق کرد، چنـان که نویسـنده چنین روایاتی را نقل کرده است بایـد با مراجعه به روایـات دیگر منظور از مهـدی و قائم را در روایات مشـخص کرد و با ضـمیمه روایت به هم، مقصود قرآن را درک کرد. نمی توان بدون مراجعه به روایات دیگر مدعی شد قرآن فرد خاصی را معرفی نمی کند و روایات

مفسـر آیات نیز کلی هسـتند و مفهوم مشخصـی ندارنـد. بنابراین حتی اگر روایاتی که در نکته دوم بیان شـد وجود نداشت باز سخن نویسنده مبنی بر کلی بودن آیات قابل پذیرش نبود.

با توجه به سه نکته بیان شـده روشن گردیـد آیات قرآن در موارد متعـددی اشاره به جریان خاص و معلومی دارنـد و به عکس ادعای نویسنده عام و کلی نیستند.

پاسخ ادعای دوم

ادعـای دوم ایشـان این بود که احادیثی که در آن ها واژه «مهـدی» یا «قائم» آمـده است، احادیثی عام هسـتند و هویت شـخص «مهـدی» یا «قائم» را مشـخص نمی کنـد. در این قسـمت نیز ابتدا کلام نویسـنده را یاد آور می شویم. وی در مبحث دوم کتاب (دلیل نقلی وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف) در مطلب دوم (روایات) پنج گروه از روایات را نقل کرده است. گروه اول به تعبیر او (الروایات الوارده حول المهـدی و القائم) است. وی برای این گروه تنها شـش روایت را آورده که به قرار ذیل است.

و ذلک مثل: «المهدی یخرج فی آخر الزمان» و «ابشـروا بالمهدی...» و «القائم لا یقوم حتی ینادی منادی السـماء...» و «لا تذهب الـدنیا حتی یلی هذه الأمه رجل من أهل بیتی یقال له المهدی» و «المهدی من ولد فاطمه» و «المهدی من ولد الحسـین»... و هی روایـات کثیره یرویهـا الکلینی فی الکـافی و النعمـانی فی الغیبه و الصـدوق فی إکمال الـدین و الطوسـی فی الغیبه و المفیـد فی الإرشـاد، و هی و ان کـانت عـامه غیر محـدده بشـخص معین إلا أنّ کثیراً من المؤلّفین حول الإمام الثانی عشـر یسـتخلصون منها دلیلًا علی وجوده و ولادته، و ذلک بعد إضافه روایات أخری عن الإمام الجواد و الإمام الهادی أن المهدی من أولادهما. (۱)

چنان که ملاحظه می شود در این قسـمت نیز نویسنده مانند قسمت آیات قرآن، بسیار گزینشی عمل کرده و تنها به روایات عام اشاره کرده است. در قسـمت روایات اشـکال بر ایشان قوی تر و روشن تر است؛ زیرا در آیات تصـریح به اسم و شخصیت امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف نشده است، اما روایات فراوانی به صـراحت نام و هویت «مهدی» و «قائم» را روشن کرده انـد. بنابراین اشـکال عام بودن روایات «مهـدی» و «قائم» به هیـچ روی جا ندارد و ادعایی بسـیار دور از واقعیت و عجیب است. کسی که کمترین اطلاع را از مباحث علم اصول داشته باشد یا با مقدمات روش فهم حدیث آشنا باشد می داند که

۱- تطور فکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایت الفقیه، ص۱۴۲.

برای فهم مقصود گوینده باید سخن مطلق و عام او را در کنار سخن مقید و خاص او قرار داد. اساساً قبل از جمع آوری کامل مطالب و ادله در یک موضوع نمی توان در مورد آن اظهار نظر کرد. صدور حکم قبل از جمع قرائن امری باطل و دور از اعتبار است. بنابراین به صرف عام بودن عده ای از روایات نمی توان ادعا کرد همه روایات عام است و به فرد خاصی اشاره ندارد. تعداد روایاتی که «مهدی» و «قائم» را مشخص کرده اند بسیار فراوان است و برای هیچ فرد محقق و منصفی جای تردید باقی نمی گذارد که اهل بیت علیهم السلام وعده ای کلی و مبهم نداده اند، بلکه به فرد خاص و معلومی اشاره داشته اند. برخی از این روایت در تفسیر و تطبیق آیات قرآن نقل شد. به برخی دیگر در ادامه اشاره می شود تا روشن گردد ادعای نویسنده مبنی بر عام بودن روایات «مهدی» و «قائم» بسیار دور از واقع و سخنی به غایت غیرمنصفانه است.

۱. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را چهاردهمین معصوم معرفی کرده است. مانند: حدیث مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام ؛ (۱)

۲. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را دوازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده

است. مانند:

_ حدیث لوح حضرت فاطمه علیها السلام ؛ (۲)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۳۳۵، ح۷: حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ الزَّیَّاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُوراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِیَ أَرْوَاحُنَا فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِی یَقُومُ بَعْدَ غَیْبَتِهِ فَیَقْتُلُ الدَّجَّالَ وَ یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ کُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ.

۲- کافی، ج ۱، ص۵۳۲، ح۱۵- ۹: مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی فَاطِمَةَ علیها السلام وَ بَیْنَ یَدَیْهَا لَوْحٌ فِیهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَیْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه الشریف ... . در ص۵۲۷، ح۳ که با تفصیل بیشتری نقل شده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام ایشان را نیز می برد: مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِیفٍ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَبِی لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ إِنَّ لِی إِلَیْکَ حَاجَةً فَمَتَی یَخِفُّ عَلَیْکَ أَنْ أَخْلُوَ بِکَ فَأَسْأَلَکَ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ أَیَّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَهُ فَخَلَا بِهِ فِی بَعْضِ الْأَیَّامِ فَقَالَ لَهُ یَا جَابِرُ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّوْحِ الَّذِی رَأَیْتَهُ فِی یَدِ أُمِّی فَاطِمَةَ علیها السلام بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ مَا أَخْبَرَتْکَ بِهِ أُمِّی أَنَّهُ فِی ذَلِکَ اللَّوْحِ مَکْتُوبٌ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّی دَخَلْتُ عَلَی أُمِّکَ فَاطِمَةَ علیها السلام فِی حَیَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَهَنَّیْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَیْنِ وَ رَأَیْتُ فِی یَدَیْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ وَ رَأَیْتُ فِیهِ کِتَاباً أَبْیَضَ شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ فَقُلْتُ لَهَا بِأَبِی وَ أُمِّی یَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم

مَا هَذَا اللَّوْحُ فَقَالَتْ هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله و سلم فِيهِ اسْمُ أَبِى وَ اسْمُ بَعْلِى وَ اسْمُ ابْنَىَّ وَ اسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِى... فَقَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّى هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِى اللَّوْحِ مَكْتُوباً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ* لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ... أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِىَ إِلَى سَبِيلِى وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِىَ الْحَسَنَ وَ أُكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ م ح م د رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ... .

ـ حدیث وحی الهی به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در معراج؛ (۱)

ـ حدیث نام های نوشته شده بر ساق عرش؛ (۲)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۲۵۲، ح۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابُنْدَاذَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَمَّا أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ أَوْحَی إِلَیَّ رَبِّی جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنِّی اطَّلَعْتُ عَلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَرْتُکَ مِنْهَا فَجَعَلْتُکَ نَبِیّاً وَ شَقَقْتُ لَکَ مِنِ اسْمِی اسْماً فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ اطَّلَعْتُ الثَّانِیَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِیّاً وَ جَعَلْتُهُ وَصِیَّکَ وَ خَلِیفَتَکَ وَ زَوْجَ ابْنَتِکَ وَ أَبَا ذُرِّیَّتِکَ وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِی فَأَنَا الْعَلِیُّ الْأَعْلَی وَ هُوَ عَلِیٌّ وَ خَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ مِنْ نُورِکُمَا ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَایَتَهُمْ عَلَی الْمَلَائِکَةِ فَمَنْ قَبِلَهَا کَانَ عِنْدِی مِنَ الْمُقَرَّبِینَ یَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَنِی حَتَّی یَنْقَطِعَ وَ یَصِیرَ کَالشَّنِّ الْبَالِی ثُمَّ أَتَانِی جَاحِداً لِوَلَایَتِهِمْ فَمَا أَسْکَنْتُهُ جَنَّتِی وَ لَا أَظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِی یَا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ قُلْتُ نَعَمْ یَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ارْفَعْ رَأْسَکَ فَرَفَعْتُ رَأْسِی وَ إِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ م ح م د بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِی وَسْطِهِمْ کَأَنَّهُ کَوْکَبٌ دُرِّیٌّقُلْتُ یَا رَبِّ وَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِی یُحَلِّلُ حَلَالِی وَ یُحَرِّمُ حَرَامِی وَ بِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِی وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِیَائِی وَ هُوَ الَّذِی یَشْفِی قُلُوبَ شِیعَتِکَ مِنَ الظَّالِمِینَ وَ الْجَاحِدِینَ وَ الْکَافِرِینَ فَیُخْرِجُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّی طَرِیَّیْنِ فَیُحْرِقُهُمَا فَلَفِتْنَةُ النَّاسِ یَوْمَئِذٍ بِهِمَا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِیِّ.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۲۵۴، ح۴: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ الْهَاشِمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ فُرَاتٍ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: ... أَنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِی إِلَی السَّمَاءِ... فَقُلْتُ یَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِیَائِی فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَوْصِیَاءَکَ الْمَکْتُوبُونَ عَلَی سَاقِ الْعَرْشِ فَنَظَرْتُ وَ أَنَا بَیْنَ یَدَیْ رَبِّی إِلَی سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَیْتُ اثْنَیْ عَشَرَ نُوراً فِی کُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرُ مَکْتُوبٌ عَلَیْهِ اسْمُ کُلِّ وَصِیٍّ مِنْ أَوْصِیَائِی أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِیُّ أُمَّتِی فَقُلْتُ یَا رَبِّ أَ هَؤُلَاءِ أَوْصِیَائِی مِنْ بَعْدِی فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِیَائِی وَ أَحِبَّائِی وَ أَصْفِیَائِی وَ حُجَجِی بَعْدَکَ.

ــ حدیث امیر مؤمنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۱)

ــ سه حدیث عبد الله بن عباس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۲)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۲۵۹، ح۵: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَ يَدُهُ فِی يَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ يَقُول... وَ لَقَدْ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْأَئِمَّهِ بَعْدَهُ فَقَالَ لِلسَّائِلِ وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ إِنَّ عَدَدَهُمْ بِعَدَدِ الْبُرُوجِ وَ رَبِّ اللَّيَالِی وَ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَدِ الشُّهُورِ فَقَالَ السَّائِلُ فَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَدَهُ عَلَى رَأْسِی فَقَالَ أَوَّلُهُمْ هَذَا وَ آخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ مَنْ وَالاهُمْ فَقَدْ وَالانِی وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانِی وَ مَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنِی وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِی وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِی وَ مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَنِی... .

۲- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰، ح۲۷: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: إِنَّ خُلَفَائِی وَ أَوْصِيَائِی وَ حُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَخِی وَ آخِرُهُمْ وَلَدِی قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَخُوكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ قِيلَ فَمَنْ وَلَدُكَ قَالَ الْمَهْدِيُّ الَّذِی يَمْلَؤُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِیَ الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ تُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يَبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ. ح۲۹: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّقْرِ الْعَبْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَهَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَايَهَ بْنِ رِبْعِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ إِنَّ أَوْصِيَائِی بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه الشریف . ح۳۶: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الرَّبِيعِ الزَّهْرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِی سُلَيْمٍ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُول... الْأَئِمَّهُ بَعْدِی الْهَادِی عَلِيٌّ وَ الْمُهْتَدِی الْحَسَنُ وَ النَّاصِرُ الْحُسَيْنُ وَ الْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ الشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ النَّفَّاعُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْأَمِينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ الْفَعَّالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْمُؤْتَمَنُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْعَلَّامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ مَنْ يُصَلِّی خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام الْقَائِمُ... .

ـــ حدیث امام سجاد علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۱)

ـــ دو حدیث امام صادق علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۲)

ـــ حدیث امام جواد علیه السلام از امام حسین علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۳)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۲۸۲، ح۳۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ الْأَزْدِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِینَارٍ عَنْ سَیِّدِ الْعَابِدِینَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ سَیِّدِ الْأَوْصِیَاءِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: الْأَئِمَّهُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَنْتَ یَا عَلِیُّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِی یَفْتَحُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی یَدَیْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۲۵۸، ح۳: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِیُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَدَّثَنِی جَبْرَئِیلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّهِ جَلَّ جَلَالُه... فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیُّ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنِ الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ ثُمَّ سَیِّدُ الْعَابِدِینَ فِی زَمَانِهِ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ وَ سَتُدْرِکُهُ یَا جَابِرُ فَإِذَا أَدْرَکْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْکَاظِمُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ الرِّضَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی ثُمَّ التَّقِیُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ النَّقِیُّ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الزَّکِیُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِیُّ أُمَّتِی الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً هَؤُلَاءِ یَا جَابِرُ خُلَفَائِی وَ أَوْصِیَائِی وَ أَوْلَادِی وَ عِتْرَتِی مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِی وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِی وَ مَنْ أَنْکَرَهُمْ أَوْ أَنْکَرَ وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْکَرَنِی... . ص۲۵۹، ح۴: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الْأَئِمَّهُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمْ خُلَفَائِی وَ أَوْصِیَائِی وَ أَوْلِیَائِی وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَی أُمَّتِی بَعْدِی الْمُقِرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْکِرُ لَهُمْ کَافِر.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۲۶۵، ح۱۱: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ ثَابِتٍ الدَّوَالِیبِیُّ بِمَدِینَهِ السَّلَامِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ النَّحْوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهم السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عِنْدَهُ أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ... وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَکَّبَ فِی صُلْبِ الْحَسَنِ نُطْفَهً مُبَارَکَهً زَکِیَّهً طَیِّبَهً طَاهِرَهً مُطَهَّرَهً یَرْضَی بِهَا کُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِیثَاقَهُ فِی الْوَلَایَهِ وَ یَکْفُرُ بِهَا کُلُّ جَاحِدٍ فَهُوَ إِمَامٌ تَقِیٌّ نَقِیٌّ بَارٌّ مَرْضِیٌّ هَادٍ مَهْدِیٌّ أَوَّلُ الْعَدْلِ وَ آخِرُهُ... یَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مِنْ أَقَاصِی الْبِلَادِ عَلَی عَدَدِ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ رَجُلا.

ـ حدیث امام جواد علیه السلام از جریان امام حسن مجتبی علیه السلام و گواهی حضرت خضر علیه السلام ؛ (۱)

ـ حدیث عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام که در بخش آیات ذیل آیه «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها» اشاره شد. (۲)

۳. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را یازدهمین نسل امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

ـ حدیث أصبغ بن نُباته از امیر مؤمنان علیه السلام ؛ (۳)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۳، ح۱: حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیُّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام قَالَ: أَقْبَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِی... وَ أَشْهَدُ عَلَی رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ لَا یُکَنَّی وَ لَا یُسَمَّی حَتَّی یَظْهَرَ أَمْرُهُ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْرا... .

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۷، ح۳.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۲۸۸، ح۱: حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ وَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِیعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مَالِکٍ الْجُهَنِیِّ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّیَالِسِیِّ عَنْ مُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَبِی السَّرِیِّ عَنْ أَبِی دَاوُدَ سُلَیْمَانَ بْنِ سُفْیَانَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مَالِکٍ الْجُهَنِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ النَّصْرِیِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: أَتَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَکِّراً یَنْکُتُ فِی الْأَرْضِ فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا لِی أَرَاکَ مُتَفَکِّراً تَنْکُتُ فِی الْأَرْضِ أَ رَغِبْتَ فِیهَا فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِیهَا وَ لَا فِی الدُّنْیَا یَوْماً قَطُّ وَ لَکِنْ فَکَّرْتُ فِی مَوْلُودٍ یَکُونُ مِنْ ظَهْرِی الْحَادِیَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی هُوَ الْمَهْدِیُّ یَمْلَؤُهَا عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً تَکُونُ لَهُ حَیْرَهٌ وَ غَیْبَهٌ یَضِلُّ فِیهَا أَقْوَامٌ وَ یَهْتَدِی فِیهَا آخَرُون... . کافی، ج ۱، ص۳۳۸، ح۷: عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ أَبِی دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مَالِکٍ الْجُهَنِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: أَتَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَوَجَدْتُهُ... .

ـ حدیث امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام . (۱)

۴. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را نهمین نسل امام حسین علیه السلام معرفی کرده

است. مانند:

ـ حدیث عبد الرحمن بن سمره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۲)

ـ حدیث سلمان فارسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۳)

۱- دلائل الإمامه، ص۴۴۶، ح۴۲۱/ ۲۵: وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْفَارِسِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَيْمُونٍ الْخُرَاسَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ الزَّاهِرِيِّ، عَنْ سَيِّدِنَا الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ، وَ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیهم السلام، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، إِذَا تَمَّ مِنْ وُلْدِكَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً، فَالْحَادِي عَشَرَ مِنْهُمْ الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

۲- كمال الدين، ج ۱، ص۲۵۶، ح۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم:... يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَ تَفَرَّقَتِ الْآرَاءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي... يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِنَّ عَلِيّاً مِنِّي رُوحُهُ مِنْ رُوحِي وَ طِينَتُهُ مِنْ طِينَتِي وَ هُوَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوهُ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ إِنَّ مِنْهُ إِمَامَيْ أُمَّتِي وَ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَاسِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

۳- كمال الدين، ج ۱، ص۲۶۲، ح۹: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَإِذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى فَخِذِهِ وَ هُوَ يُقَبِّلُ عَيْنَيْهِ وَ يَلْثِمُ فَاهُ وَ يَقُولُ أَنْتَ سَيِّدٌ ابْنُ سَيِّدٍ أَنْتَ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ أَخُو إِمَامٍ أَبُو أَئِمَّةٍ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ ابْنُ حُجَّتِهِ وَ أَبُو حُجَجٍ تِسْعٍ مِنْ صُلْبِكَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

ـ حدیث عمار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در قسمت آیات در آیه «قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأْتیکُمْ بِماءٍ مَعین» اشاره شد؛ (۱)

ـ حدیث زید بن ثابت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۲)

ـ حدیث أبی أُمامَه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۳)

ـ حدیث امام باقر علیه السلام از امام حسین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۴)

ـ حدیث امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۵)

۱- کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ص۱۲۰: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِهِ... .

۲- کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ص۹۸: حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ الرَّازِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالَوَیْهِ قَالَ حَدَّثَنِی یَزِیدُ بْنُ سُلَیْمَانَ الْبَصْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی شَرِیکٌ عَنِ الرُّکَیْنِ بْنِ الرَّبِیعِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ زَیْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَعَاشِرَ النَّاسِ... وَ إِنَّهُ لَیَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ علیه السلام أَئِمَّهٌ أَبْرَارٌ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ وَ مِنَّا مَهْدِیُّ هَذِهِ الْأُمَّهِ الَّذِی یُصَلِّی عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ خَلْفَهُ قُلْنَا مَنْ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ...
.

۳- کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ص۱۰۶: حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الهمای الْبَصْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَزَوْفَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ أَخْبَرَنِی مسمرُ بْنُ نُوَیْرَهَ عَنْ أَبِی بَکْرِ بْنِ عَیَّاشٍ عَنْ أَبِی سُلَیْمَانَ الضَّبِّیِّ عَنْ أَبِی أُمَامَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: لَا تَقُومُ السَّاعَهُ حَتَّی یَقُومَ قَائِمُ الْحَقِّ مِنَّا وَ ذَلِکَ حِینَ یَأْذَنُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فَمَنْ تَبِعَهُ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَکَ فَاللَّهَ اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ ایتُوهُ وَ لَوْ عَلَی الثَّلْجِ فَإِنَّهُ خَلِیفَهُ اللَّهِ قُلْنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَی یَقُومُ قَائِمُکُمْ قَالَ إِذَا صَارَتِ الدُّنْیَا هَرْجاً وَ مَرْجاً وَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ.

۴- کمال الدین، ج ۱، ص۲۶۹، ح۱۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْقُرَشِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهم السلام قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخِی عَلَی جَدِّی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَأَجْلَسَنِی عَلَی فَخِذِهِ وَ أَجْلَسَ أَخِیَ الْحَسَنَ عَلَی فَخِذِهِ الْأُخْرَی ثُمَّ قَبَّلَنَا وَ قَالَ بِأَبِی أَنْتُمَا مِنْ إِمَامَیْنِ صَالِحَیْنِ اخْتَارَکُمَا اللَّهُ مِنِّی وَ مِنْ أَبِیکُمَا وَ أُمِّکُمَا وَ اخْتَارَ مِنْ صُلْبِکَ یَا حُسَیْنُ تِسْعَهَ أَئِمَّهٍ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ کُلُّکُمْ فِی الْفَضْلِ وَ الْمَنْزِلَهِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی سَوَاءٌ.

۵- کمال الدین، ج ۱، ص۲۸۱، ح۳۲: حَدَّثَنَا غَیْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ... تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ هُوَ بَاطِنُهُمْ.

ـ دو حدیث امام رضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۱)

ـ حدیث امام حسن عسکری علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۲)

ـ حدیث أصبغ بن نُباته از امیر مؤمنان علیه السلام ؛ (۳)

ـ حدیث امام رضا علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام ؛ (۴)

ـ حدیث ابو سعید عقیصا از امام حسن مجتبی علیه السلام ؛ (۵)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۰، ح۶: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ... وَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ تِسْعَهُ أَئِمَّهٍ تَاسِعُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِی... . کمال الدین، ج ۱، ص۲۶۱، ح۷: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ... وَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ تِسْعَهُ أَئِمَّهٍ طَاعَتُهُمْ طَاعَتِی وَ مَعْصِیَتُهُمْ مَعْصِیَتِی تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ مَهْدِیُّهُمْ.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۲۶۱، ح۸: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمَدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ السَّائِحُ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیَّ یَقُولُ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ... فَابْنِیَ الْحُسَیْنُ إِمَامُکُمْ بَعْدَهُ وَ خَلِیفَتِی عَلَیْکُمْ ثُمَّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ أَئِمَّتُکُمْ وَ خُلَفَائِی عَلَیْکُمْ تَاسِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً... .

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۲۵۹، ح۵: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِیِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: خَرَجَ عَلَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ وَ یَدُهُ فِی یَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ یَقُول... وَ مِنْ بَعْدِ الْحُسَیْنِ تِسْعَهٌ مِنْ صُلْبِهِ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلَی عِبَادِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَی وَحْیِهِ وَ أَئِمَّهُ الْمُسْلِمِینَ وَ قَادَهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَادَهُ الْمُتَّقِینَ تَاسِعُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِی یَمْلَأُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأَرْضَ نُوراً بَعْدَ ظُلْمَتِهَا وَ عَدْلًا بَعْدَ جَوْرِهَا وَ عِلْماً بَعْدَ جَهْلِهَا... .

۴- کمال الدین، ج ۱، ص۳۰۴، ح۱۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِکَ یَا حُسَیْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُظْهِرُ لِلدِّینِ وَ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ.

۵- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۵، ح۲: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرَئِیلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّیْرَفِیُّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ عَنْ أَبِیهِ سَدِیرِ بْنِ حُکَیْمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَقِیصَا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام مُعَاوِیَهَ بْنَ

أَبِی سُفْیَان ،فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَی بَیْعَتِهِ فَقَالَ علیه السلام ... أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ یَقَعُ فِی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ لِطَاغِیَهِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِی یُصَلِّی رُوحُ اللَّهِ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُخْفِی وِلَادَتَهُ وَ یُغَیِّبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا یَکُونَ لِأَحَدٍ فِی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ إِذَا خَرَجَ ذَلِکَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِی الْحُسَیْنِ ابْنِ سَیِّدَهِ الْإِمَاءِ یُطِیلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِی غَیْبَتِهِ ثُمَّ یُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِی صُورَهِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِینَ سَنَهً ذَلِکَ لِیُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ.

ـ حدیث امام صادق علیه السلام از امام حسین علیه السلام ؛ (۱)

ـ حدیث ابو بصیر از امام صادق علیه السلام . (۲)

۵. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را هفتمین نسل امام باقر علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

ـ حدیث جابر از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم که در بخش آیات در آیه «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ وَ کانُوا لَنا عابِدین» اشاره شد؛ (۳)

ـ حدیث امام باقر علیه السلام از امام حسین علیه السلام ؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۶، ح۱: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الْکَشِّیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهم السلام قَالَ قَالَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام فِی التَّاسِعِ مِنْ وُلْدِی سُنَّهٌ مِنْ یُوسُفَ وَ سُنَّهٌ مِنْ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ علیهما السلام وَ هُوَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَیْتِ یُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَمْرَهُ فِی لَیْلَهٍ وَاحِدَهٍ.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۰، ح۴۵: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ کُلْثُومٍ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الدَّقَّاقُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی قَتَادَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: یَکُونُ بَعْدَ الْحُسَیْنِ تِسْعَهُ أَئِمَّهٍ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

۳- کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ص۳۰۱: سَبْعَهٌ مِنْ وُلْدِهِ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ أَئِمَّهٌ أَبْرَارٌ وَ السَّابِعُ مَهْدِیُّهُمْ الَّذِی یَمْلَأُ الدُّنْیَا قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

۴- مختصر اثبات الرجعه، ح۷، به نقل از مجله تراثنا، ش ۱۵، ص۲۰۸: حدثنا الحسن بن محبوب، عن مالک بن عطیه، عن أبی حمزه ثابت بن أبی صفیه دینار، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام لأصحابه قبل أن یقتل بلیله واحده:... فأبشروا بالجنه، فوالله إنما نمکث ما شاء الله تعالی بعد ما یجری علینا، ثم یخرجنا الله و إیاکم حین یظهر قائمنا فینتقم من الظالمین، و أنا و أنتم نشاهدهم و علیهم السلاسل و الأغلال و أنواع العذاب و النکال. فقیل له: من قائمکم یا ابن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابنی محمد بن علی الباقر و هو الحجه بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابنی، وهو الذی یغیب مده طویله ثم یظهر ویملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً.

ــ حدیث ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام ؛ (۱)

۶. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را ششمین نسل امام صادق علیه السلام معرفی کرده است. مانند حدیث سید حمیری از امام صادق علیه السلام ؛ (۲)

۷. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را پنجمین نسل امام کاظم علیه السلام معرفی کرده

است. مانند:

ــ حدیث ابو بصیر از امام صادق علیه السلام ؛ (۳)

۱- الغیبه للنعمانی، ص۸۶، ح۱۷: أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ یُوسُفَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ فُضَیْلٍ الرَّسَّانِ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ علیهما السلام ذَاتَ یَوْمٍ فَلَمَّا تَفَرَّقَ مَنْ کَانَ عِنْدَهُ قَالَ لِی یَا أَبَا حَمْزَهَ مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِی لَا تَبْدِیلَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ قِیَامُ قَائِمِنَا... السَّابِعُ مِنْ بَعْدِی بِأَبِی مَنْ یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْرا.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۴۲، ح۲۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَیْبَهَ النَّیْسَابُورِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَیْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ عَنْ حَیَّانٍ السَّرَّاجِ عَنِ السَّیِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحِمْیَرِیِّ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ یَقُولُ فِیهِ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رُوِیَ لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِکَ علیهم السلام فِی الْغَیْبَهِ وَ صِحَّهِ کَوْنِهَا فَأَخْبِرْنِی بِمَنْ تَقَعُ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ الْغَیْبَهَ سَتَقَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِی وَ هُوَ الثَّانِی عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّهِ الْهُدَاهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَوَّلُهُمْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِیَّهُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ وَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ اللَّهِ لَوْ بَقِیَ فِی غَیْبَتِهِ مَا بَقِیَ نُوحٌ فِی قَوْمِهِ لَمْ یَخْرُجْ مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی یَظْهَرَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص۳۴۵، ح۳۱: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِیُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِیَاءِ علیهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَیْبَاتِ حَادِثَهٌ فِی الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ قَالَ أَبُو بَصِیرٍ فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْقَائِمُ مِنْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ فَقَالَ یَا أَبَا بَصِیرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِی مُوسَی ذَلِکَ ابْنُ سَیِّدَهِ الْإِمَاءِ یَغِیبُ غَیْبَهً یَرْتَابُ فِیهَا الْمُبْطِلُون... .

ـ حدیث صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام ؛ (۱)

ـ حدیث عبد الله بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام ؛ (۲)

ـ حدیث یونس بن عبد الرحمن از امام کاظم علیه السلام ؛ (۳)

۸. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را چهارمین نسل امام رضا علیه السلام معرفی کرده

است. مانند:

ـ حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام ؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۳۳۳، ح۱: قَالَ الشَّیْخُ الْفَقِیهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُوسَی بْنِ بَابَوَیْهِ الْقُمِّیُّ الْفَقِیهُ مُصَنِّفُ هَذَا الْکِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنِ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِجَمِیعِ الْأَئِمَّهِ وَ جَحَدَ الْمَهْدِیَّ کَانَ کَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِیعِ الْأَنْبِیَاءِ وَ جَحَدَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلم نُبُوَّتَهُ فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِکَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ یَغِیبُ عَنْکُمْ شَخْصُهُ وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ تَسْمِیَتُهُ.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۳۸، ح۱۲: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ الْآدَمِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْعَبْدِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ علیه السلام مَنْ أَقَرَّ بِالْأَئِمَّهِ مِنْ آبَائِی وَ وُلْدِی وَ جَحَدَ الْمَهْدِیَّ مِنْ وُلْدِی کَانَ کَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِیعِ الْأَنْبِیَاءِ وَ جَحَدَ مُحَمَّداً صنُبُوَّتَهُ فَقُلْتُ یَا سَیِّدِی وَ مَنِ الْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِکَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ یَغِیبُ عَنْکُمْ شَخْصُهُ وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ تَسْمِیَتُهُ.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص۳۶۱، ح۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَ لَکِنَّ الْقَائِمَ الَّذِی یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَمْلَؤُهَا عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِی لَهُ غَیْبَهٌ یَطُولُ أَمَدُهَا خَوْفاً عَلَی نَفْسِه... .

۴- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۱، ح۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا علیهما السلام ...فَمَنْ تَرَکَ التَّقِیَّهَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَیْسَ مِنَّا فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْقَائِمُ مِنْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِی ابْنُ سَیِّدَهِ الْإِمَاءِ... .

ــ حدیث رَیّان بن صَلت از امام رضا علیه السلام ؛ (۱)

ــ حدیث دِعبِل خُزاعی از امام رضا علیه السلام . (۲)

۹. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را سومین نسل امام جواد علیه السلام معرفی کرده

است. مانند:

ــ حدیث عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السلام ؛ (۳)

ــ حدیث صَقْر بن ابی دُلَف از امام جواد علیه السلام . (۴)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۶، ح۷: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرَّیَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ... إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِی إِذَا خَرَجَ کَانَ فِی سِنِّ الشُّیُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ... ذَاکَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِی یُغَیِّبُهُ اللَّهُ فِی سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ یُظْهِرُهُ فَیَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۲، ح۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِیِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِیٍّ الْخُزَاعِیَّ یَقُولُ أَنْشَدْتُ مَوْلَایَ الرِّضَا عَلِیَّ بْنَ مُوسَی علیهما السلام قَصِیدَتِی... فَلَمَّا انْتَهَیْتُ إِلَی قَوْلِی خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ... بَکَی الرِّضَا علیه السلام بُکَاءً شَدِیداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ فَقَالَ لِی یَا خُزَاعِیُّ نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَی لِسَانِکَ بِهَذَیْنِ الْبَیْتَیْنِ فَهَلْ تَدْرِی مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَتَی یَقُومُ فَقُلْتُ لَا یَا مَوْلَایَ إِلَّا أَنِّی سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْکُمْ یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ یَمْلَؤُهَا عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً فَقَالَ یَا دِعْبِلُ الْإِمَامُ بَعْدِی مُحَمَّدٌ ابْنِی وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِیٌّ وَ بَعْدَ عَلِیٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِی غَیْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِی ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِکَ الْیَوْمَ حَتَّی یَخْرُجَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً... .

۳- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۷، ح۱: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی الدَّقَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی الرُّویَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِیمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَیْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ الْحَسَنِیُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَ هُوَ الْمَهْدِیُّ أَوْ غَیْرُهُ فَابْتَدَأَنِی فَقَالَ لِی یَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِیُّ الَّذِی یَجِبُ أَنْ یُنْتَظَرَ فِی غَیْبَتِهِ وَ یُطَاعَ فِی ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّالِثُ مِنْ وُلْدِی... .

۴- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۸، ح۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ العبدوس [بْنِ عُبْدُوسٍ] الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَیْبَةَ النَّیْسَابُورِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَیْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّقْرُ بْنُ أَبِی دُلَفَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ الرِّضَا علیهما السلام یَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِی ابْنِی عَلِیٌّ أَمْرُهُ أَمْرِی وَ قَوْلُهُ قَوْلِی وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِی وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِیهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِیهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِیهِ ثُمَّ سَکَتَ فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَکَی علیه السلام بُکَاءً شَدِیداً ثُمَّ

قَالَ إِنَّ مِنْ بَعْـدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُـمِّيَ الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ... .

۱۰. روایاتی که «مهدی» و «قائم» را دومین نسل امام هادی علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

ــ حدیث صقر بن ابی دلف از امام هادی علیه السلام . (۱)

بیش از چهل حدیث در این بخش بیان شد که به صورت مشخص «مهدی» و «قائم» را معرفی کرده است. این مقدار تنها روایاتی است که در کتب معتبر شیعه بیان شده است و غیر از روایاتی است که شخص امام حسن عسکری علیه السلام به ماموریت فرزند خویش برای تشکیل حکومت جهانی اشاره کرده است. (۲) بنابراین هرگز نمی توان ادعا کرد روایات نقل شده عام و مبهم است و به هویت شخص «مهدی» و «قائم» اشاره نکرده است.

شبههٔ دوم. دلالت نداشتن احادیث غیبت و غایب بر شخص خاص

متن کتاب

أما الروایات الوارده حول الغیبه و الغائب فهی أیضا لا تتحدث عن غائبٍ

۱- کمال الدین، ج ۲؛ ص۳۸۳، ح۱۰: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الْمَوْصِلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّقْرُ بْنُ أَبِی دُلَفَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِی الْحَسَنُ ابْنِی وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۸۴، ح۱: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ... فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامُ وَ الْخَلِیفَهُ بَعْدَکَ فَنَهَضَ علیه السلام مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَیْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَی عَاتِقِهِ غُلَامٌ کَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَیْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِینَ فَقَالَ یَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ لَوْ لَا کَرَامَتُکَ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَی حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَیْکَ ابْنِی هَذَا إِنَّهُ سَمِیُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ کَنِیُّهُ الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً... .

بالتحدید... و لا تذکر اسم محمد بن الحسن العسکری و لا تشیر إلی غیبته بالخصوص... و بالتالی فانها لا یمکن إن تشکّل دلیلاً علی غیبه الحجه بن الحسن لأنه لم یولد بعد... و لم یغب... . (۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده در این قسمت نیز مدعی است روایات نقل شده در موضوع غیبت از غایب شدن فرد مشخص و معینی حکایت نمی کند. بنابراین این نوع روایات نمی تواند دلیلی بر غیبت فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

پاسخ

در این قسمت نیز ابتدا کلام نویسنده را یادآور می شویم. چنان که گفته شد، وی در مبحث دوم کتاب (دلیل نقلی وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مطلب دوم (روایات) پنج گروه از روایات را نقل کرده است. گروه اول در قسمت قبل پاسخ داده شد. گروه دوم به تعبیر او (الروایات الوارده حول الغیبه و الغائب) است. وی برای این گروه نیز تنها هفت روایت را آورده که به قرار ذیل است.

و ذلک مثل: «المهدی من ولدی تکون له غیبه و حیره» و «إن الثابتین علی القول بالمهدی فی زمان غیبته لأعزّ من الکبریت الأحمر» و «المهدی... له غیبه و حیره تضل الخلق عن أدیانهم» و «للقائم منا غیبه أمدها طویل» و «لا بد لصاحب هذا الامر من عزله أو غیبه» و «إن للقائم غیبه قبل ظهوره» و «إن لصاحب هذا الامر غیبتین إحداهما تطول حتی یقول بعضهم: مات، و بعضهم یقول: قتل، و بعضهم یقول: ذهب، فلا یبقی علی أمره من أصحابه إلا نفر یسیر». و قد اتخذ القائلون بوجود الإمام الثانی عشر محمد بن الحسن العسکری من تلک الأحادیث دلیلا علی

۱- اما روایات نقل شده پیرامون غیبت و غایب نیز از فرد غایب مشخصی سخن نمی گوید... و نام محمد بن حسن عسکری را یادآور نمی شود... در نتیجه امکان ندارد دلیلی را بر غیبت حجت بن الحسن فراهم کند؛ زیرا او هنوز به دنیا نیامده و غایب نشده است. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۴)

صحه نظریتهم. (۱)

چنان که ملاحظه می شود در این قسمت نیز نویسنده مانند قسمت قبل،

بسیار گزینشی عمل کرده و تنها به روایات عام اشاره کرده است. روایاتی که نویسنده

در این قسمت آورده است به تعبیر دکتر ثامر العمیدی حتی به اندازه یک صفحه

از کتاب هایی نیست که در مورد غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نوشته شده، است. (۲) منحصر کردن روایات غیبت تنها به هفت روایت و اشاره نکردن به انبوه روایاتی که دانشمندان شیعه در کتاب های خود آورده اند، نشان گر تحریف حقیقت و فریب دادن خواننده است. تنها در کتاب کمال الدین که در دسترس نویسنده نیز بوده نزدیک به دویست حدیث در مورد غیبت ذکر شده است. نکته مهم این است که نمی توان ادعا کرد وی به عنوان مثال به این روایات اشاره کرده است؛ زیرا وی تصریح می کند: «دلیل قائلان به وجود امام دوازدهم همین روایات است.» (۳) در ادامه _ چنان که در شبهۀ سوم اشاره خواهد شد _ وی تصریح می کند که شیخ صدوق و شیخ طوسی و حتی همه متکلمان شیعه به همین احادیث استناد و استدلال کرده اند؛ در حالی که این سخن خلاف واقع است. تنها شیخ صدوق بیش از بیست برابر مقدار یاد شده، احادیث اهل بیت علیهم السلام را نقل کرده و شیخ طوسی هرگز به احادیث مورد اشاره نویسنده استدلال نکرده است.

وی هفت روایت یادشده را نیز کامل نقل نکرده، بلکه با تقطیع تنها قسمتی از روایات را آورده است؛ در حالی که اگر کامل نقل می کرد در برخی از همین روایات قرینه خوبی وجود داشت. مانند حدیث چهارم «للقائم منا غیبه أمدها طویل» که در ادامه

۱- تطور فکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایت الفقیه، ص۱۴۲.

۲- نک: مجموعه مقالات مؤتمر الامام المهدی و مستقبل العالم، ج۲، ص۱۹، روایات الغیبه و الغائب.

۳- و قد اتخذ القائلون بوجود الإمام الثانی عشر محمد بن الحسن العسکری من تلک الأحادیث دلیلًا علی صحه نظریتهم.

امام می فرماید: «فَلِذَلِکَ تَخْفَی وِلَادَتُهُ وَ یَغِیبُ شَخْصُهُ.» (۱) خفای ولادت _ چنان که در ادامه به تفصیل روایات آن بیان می شود _ نشانی است که هیچ یک از مدعیان گذشته آن را نداشته اند.

در این قسمت نیز به بیان روایاتی می پردازیم که هویت شخص غایب را تعیین کرده اند تا روشن شود بر خلاف ادعای نویسنده همه روایات غیبت کلی و مبهم نیستند. بسیاری از روایات به فرد مشخص و معینی اشاره کرده اند و اگر روایات به صورت علمی بررسی شود و در کنار هم قرار گیرد آشکار می شود که فرد غیبت کننده از اهل بیت علیهم السلام دقیقاً مشخص بوده است و امامان علیهم السلام به وضوح به ایشان اشاره کرده اند. برخی از این روایات به شرح زیر است:

۱. روایاتی که «غایب» را چهاردهمین معصوم معرفی کرده است. مانند حدیث مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام . (۲)

۲. روایاتی که «غایب» را دوازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده است. مانند:

_ حدیث جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ؛ (۳)

_ حدیث عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام ؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۳۰۳

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۳۵، ح۷: حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ الزَّیَّاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ أَرْبَعَهَ عَشَرَ نُوراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَهَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِیَ أَرْوَاحُنَا فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْأَرْبَعَهَ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِی یَقُومُ بَعْدَ غَیْبَتِهِ فَیَقْتُلُ الدَّجَّالَ وَ یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ کُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْم.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۲۵۳، ح۳: حدیث مفسر آیه (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم(که در تبیین مصداق اولی الامر در بخش آیات اشاره شد. (... ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ سَمِیِّی وَ کَنِیِّی حُجَّهُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ بَقِیَّتُهُ فِی عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ... ذَاکَ الَّذِی یَغِیبُ عَنْ شِیعَتِه...).

۴- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۷ ح۳. در بخش آیات ذیل آیه (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها(اشاره شد.

ــ حديث ابو خالد كابلى از امام سجاد عليه السلام ؛ (۱)

ــ حديث محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام ؛ (۲)

ــ حديث محمد بن زياد از امام كاظم عليه السلام . (۳)

۳. رواياتى كه «غايب» را يازدهمين نسل امير مؤمنان حضرت على عليه السلام معرفى كرده

۱- كمال الدين، ج ۱، ص۳۱۹، ح۲: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِين عليه السلام ... فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا قَالَ ثُمَّ تَمْتَدُّ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم وَ الْأَئِمَّهِ بَعْدَه... . و حدثنا بهذا الحديث على بن أحمد بن موسى و محمد بن أحمد الشيبانى «السنانى» و على بن عبد الله الوراق عن محمد بن أبى عبد الله الكوفى عن سهل بن زياد الأدمى عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى رضى الله عنه عن صفوان عن إبراهيم بن أبى زياد عن أبى حمزه الثمالى عن أبى خالد الكابلى عن على بن الحسين عليه السلام .

۲- مختصر اثبات الرجعه، به نقل از مجله تراثنا، ش۱۵، ص۲۰۷، ح۵: حدثنا فضاله بن أيوب ــ رضى الله عنه ــ قال: حدثنا أبان بن عثمان، قال: حدثنا محمد بن مسلم، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعلى بن أبى طالب عليه السلام: «أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أنت يا على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم على بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم موسى بن جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم على بن موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم على بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحجه بن الحسن الذى تنتهى إليه الخلافه والوصايه و يغيب مده طويله ثم يظهر و يملأ الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما.

۳- كمال الدين، ج ۲، ص۳۶۸، ح۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهما السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً فَقَالَ عليه السلام النِّعْمَهُ الظَّاهِرَهُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَهُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْأَئِمَّهِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَّا... ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَهِ الْإِمَاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

است. مانند حدیث اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام . (۱)

۴. روایاتی که «غایب» را نهمین نسل امام حسین علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند:

_ حدیث امام رضا علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام ؛ (۲)

_ حدیث همدانی از امام حسین علیه السلام ؛ (۳)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۲۸۸،ح۱: حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ وَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِیعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مَالِکٍ الْجُهَنِیِّ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّیَالِسِیِّ عَنْ مُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَبِی السَّرِیِّ عَنْ أَبِی دَاوُدَ سُلَیْمَانَ بْنِ سُفْیَانَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مَالِکٍ الْجُهَنِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ النَّصْرِیِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: أَتَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَکِّراً یَنْکُتُ فِی الْأَرْضِ فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا لِی أَرَاکَ مُتَفَکِّراً تَنْکُتُ فِی الْأَرْضِ أَ رَغِبْتَ فِیهَا فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِیهَا وَ لَا فِی الدُّنْیَا یَوْماً قَطُّ وَ لَکِنْ فَکَّرْتُ فِی مَوْلُودٍ یَکُونُ مِنْ ظَهْرِی الْحَادِیَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی هُوَ الْمَهْدِیُّ یَمْلَؤُهَا عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً تَکُونُ لَهُ حَیْرَهٌ وَ غَیْبَهٌ یَضِلُّ فِیهَا أَقْوَامٌ وَ یَهْتَدِی فِیهَا آخَرُون... . الکافی، ج ۱، ص۳۳۸، ح۷: عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ أَبِی دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مَالِکٍ الْجُهَنِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: أَتَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَوَجَدْتُهُ... .

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۳۰۴، ح۱۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِکَ یَا حُسَیْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُظْهِرُ لِلدِّینِ وَ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَیْنُ فَقُلْتُ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِنَّ ذَلِکَ لَکَائِنٌ فَقَالَ علیه السلام إِی وَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً صبالنُّبُوَّهِ وَ اصْطَفَاهُ عَلَی جَمِیعِ الْبَرِیَّهِ وَ لَکِنْ بَعْدَ غَیْبَهٍ وَ حَیْرَهٍ فَلَا یَثْبُتُ فِیهَا عَلَی دِینِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرَوْحِ الْیَقِینِ الَّذِینَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِیثَاقَهُمْ بِوَلَایَتِنَا وَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۷، ح۲: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُعَاذِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِیُّ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْفُرَاتِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْیَانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَیْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِیکٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَمْدَانَ قَالَ سَمِعْتُ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام یَقُولُ قَائِمُ هَذِهِ الْأُمَّهِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِی وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَیْبَهِ وَ هُوَ الَّذِی یُقْسَمُ مِیرَاثُهُ وَ هُوَ حَیٌّ.

_ حدیث عبد الرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام . (۱)

۵. روایاتی که «غایب» را در هفتمین نسل امام باقر علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند حدیث امام باقر علیه السلام از امام حسین علیه السلام . (۲)

۶. روایاتی که «غایب» را در ششمین نسل امام صادق علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند حدیث سید حمیری از امام صادق علیه السلام . (۳)

۷. روایاتی که «غایب» را پنجمین نسل امام کاظم علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند:

_ حدیث ابو بصیر از امام صادق علیه السلام ؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۷، ح۳: در بخش آیات ذیل آیه (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها(اشاره شد.

۲- مختصر اثبات الرجعه، ح۷، به نقل از مجله تراثنا، ش۱۵، ص۲۰۸: حدثنا الحسن بن محبوب، عن مالک بن عطیه، عن أبی حمزه ثابت بن أبی صفیه دینار، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام لأصحابه قبل أن یقتل بلیله واحده:... السابع من ولد ابنی محمد بن علی الباقر و هو الحجه بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابنی، و هو الذی یغیب مده طویله ثم یظهر و یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص۳۴۲، ح۲۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَیْبَهَ النَّیْسَابُورِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَیْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ عَنْ حَیَّانٍ السَّرَّاجِ عَنِ السَّیِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحِمْیَرِیِّ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ یَقُولُ فِیهِ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رُوِیَ لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِکَ علیهم السلام فِی الْغَیْبَهِ وَ صِحَّهِ کَوْنِهَا فَأَخْبِرْنِی بِمَنْ تَقَعُ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ الْغَیْبَهَ سَتَقَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِی وَ هُوَ الثَّانِی عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّهِ الْهُدَاهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَوَّلُهُمْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِیَّهُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ وَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ اللَّهِ لَوْ بَقِیَ فِی غَیْبَتِهِ مَا بَقِیَ نُوحٌ فِی قَوْمِهِ لَمْ یَخْرُجْ مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی یَظْهَرَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص۳۴۵، ح ۳۱: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِیُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِیَاءِ علیهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَیْبَاتِ حَادِثَهٌ فِی الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ قَالَ أَبُو بَصِیرٍ فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْقَائِمُ مِنْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ فَقَالَ یَا أَبَا بَصِیرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِی مُوسَی ذَلِکَ ابْنُ سَیِّدَهِ الْإِمَاءِ یَغِیبُ غَیْبَهً یَرْتَابُ فِیهَا الْمُبْطِلُونَ... .

ـ حدیث صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام ؛ (۱)

ـ حدیث عبد الله بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام ؛ (۲)

ـ حدیث علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام ؛ (۳)

ـ حدیث یونس بن عبد الرحمن از امام کاظم علیه السلام . (۴)

۸. روایاتی که «غایب» را چهارمین نسل امام رضا علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند:

ـ حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام ؛ (۵)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۳۳۳، ح۱: قَالَ الشَّیْخُ الْفَقِیهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُوسَی بْنِ بَابَوَیْهِ الْقُمِّیُّ الْفَقِیهُ مُصَنِّفُ هَذَا الْکِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِجَمِیعِ الْأَئِمَّهِ وَ جَحَدَ الْمَهْدِیَّ کَانَ کَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِیعِ الْأَنْبِیَاءِ وَ جَحَدَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلم نُبُوَّتَهُ فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِکَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ یَغِیبُ عَنْکُمْ شَخْصُهُ وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ تَسْمِیَتُهُ.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۳۸، ح۱۲: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ الْآدَمِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْعَبْدِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ علیه السلام مَنْ أَقَرَّ بِالْأَئِمَّهِ مِنْ آبَائِی وَ وُلْدِی وَ جَحَدَ الْمَهْدِیَّ مِنْ وُلْدِی کَانَ کَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِیعِ الْأَنْبِیَاءِ وَ جَحَدَ مُحَمَّداً صنُبُوَّتَهُ فَقُلْتُ یَا سَیِّدِی وَ مَنِ الْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِکَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ یَغِیبُ عَنْکُمْ شَخْصُهُ وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ تَسْمِیَتُهُ.

۳- کافی، ج ۱، ص۳۳۶، ح۲: عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِیسَی بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام قَالَ إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِی أَدْیَانِکُمْ لَا یُزِیلُکُمْ عَنْهَا أَحَدٌ یَا بُنَیَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَیْبَهٍ حَتَّی یَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ کَانَ یَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِیَ مِحْنَهٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص۳۶۱، ح۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَ لَکِنَّ الْقَائِمَ الَّذِی یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَمْلَؤُهَا عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِی لَهُ غَیْبَهٌ یَطُولُ أَمَدُهَا خَوْفاً عَلَی نَفْسِه... .

۵- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۱، ح۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا علیهما السلام ...فَمَنْ تَرَکَ التَّقِیَّهَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَیْسَ مِنَّا. فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْقَائِمُ مِنْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِی ابْنُ سَیِّدَهِ الْإِمَاءِ... وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَیْبَهِ

قَبْلَ خُرُوجِهِ فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْض... .

ــ حدیث ریان بن صلت از امام رضا علیه السلام ؛ (۱)

ــ حدیث دعبل خزایی از امام رضا علیه السلام . (۲)

۹. روایاتی که «غایب» را سومین نسل امام جواد علیه السلام معرفی کرده اند؛ مانند:

ــ دو حدیث عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السلام ؛ (۳)

ــ حدیث صَقْر بن أبی دُلَف از امام جواد علیه السلام . (۴)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۶، ح۷: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ... إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ... ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي يُغَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۲، ح۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى علیهما السلام قَصِيدَتِي... فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ... بَكَى الرِّضَا علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا خُزَاعِيُّ نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَتَى يَقُومُ فَقُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمْلَؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً فَقَالَ يَا دِعْبِلُ الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدٌ ابْنِي وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيٌّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً... .

۳- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۷، ح۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّويَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْحَسَنِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَ هُوَ الْمَهْدِيُّ أَوْ غَيْرُهُ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَ يُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّالِثُ مِنْ وُلْدِي... . همچنین نک: کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۷، ح۲.

۴- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۸، ح۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ العبدوس [بْنِ عُبْدُوسٍ] الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّقْرُ بْنُ أَبِي دُلَفَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا علیهما السلام يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيٌّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ فَقُلْتُ لَهُ وَ لِمَ سُمِّيَ الْمُنْتَظَرَ قَالَ لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَ يَطُولُ أَمَدُهَا فَيَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ... .

۱۰. روایاتی که «غایب» را دومین نسل امام هادی علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

_ حدیث عبد العظیم حسنی از امام هادی علیه السلام ؛ (۱)

_ حدیث داود بن قاسم جعفری از امام هادی علیه السلام ؛ (۲)

۱۱. روایاتی که «غایب» را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام معرفی کرده است. مانند:

_ حدیث محمد بن عبد الجبار از امام حسن عسکری علیه السلام ؛ (۳)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۹، ح۱: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی الدَّقَّاقُ وَ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی الرُّویَانِیُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی عَلِیِّ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَلَمَّا بَصُرَ بِی قَالَ لِی مَرْحَباً بِکَ یَا أَبَا الْقَاسِمِ... فَقَالَ علیه السلام وَ مِنْ بَعْدِی الْحَسَنُ ابْنِی فَکَیْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ ذَاکَ یَا مَوْلَایَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا یُرَی شَخْصُهُ وَ لَا یَحِلُّ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّی یَخْرُجَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْما... .

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۸۱، ح۵: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ صَاحِبَ الْعَسْکَرِ علیه السلام یَقُولُ الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِی ابْنِیَ الْحَسَنُ فَکَیْفَ لَکُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ فَقَالَ لِأَنَّکُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ قُلْتُ فَکَیْفَ نَذْکُرُهُ قَالَ قُولُوا الْحُجَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم .

۳- مختصر اثبات الرجعه، مجله تراثنا، شماره ۱۵، ص۲۱۱، ح۹: حدثنا محمد بن عبد الجبار، قال: قلت لسیدی الحسن بن علی: یا ابن رسول الله _ جعلنی الله فداک _ أحب أن أعلم من الامام و حجه الله علی عباده من بعدک؟ قال علیه السلام: إن الامام و الحجه بعدی ابنی، سمی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کنیه، الذی هو خاتم حجج الله و آخر خلفائه. قال: ممن هو یا ابن رسول الله؟ قال: من ابنه ابن قیصر ملک الروم، إلا أنه سیولد فیغیب عن الناس غیبه طویله، ثم یظهر و یقتل الدجال، فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما... .

ـ حدیث إبراهیم بن محمد نیشابوری از امام حسن عسکری علیه السلام ؛ (۱)

ـ دو حدیث احمد بن اسحاق از امام حسن عسکری علیه السلام ؛ (۲)

ـ حدیث موسی بن جعفر بغدادی از امام حسن عسکری علیه السلام ؛ (۳)

۱- مختصر اثبات الرجعه، مجله تراثنا، ش۱۵، ص۲۱۲، ح۱۲: حدثنا إبراهیم بن محمد بن فارس النیشابوری، قال: لما هم الوالی عمرو بن عوف بقتلی ـ و هو رجل شدید النصب، و کان مولعا بقتل الشیعه فأخبرت بذلک و غلب علی خوف عظیم، فودعت أهلی و أحبائی، و توجهت إلی دار أبی محمد علیه السلام لاودعه و کنت أردت الهرب، فلما دخلت علیه رأیت غلاما جالسا فی جنبه وکان وجهه مضیئا کالقمر لیله البدر، فتحیرت من نوره و ضیائه و کاد أن ینسنی ما کنت فیه. فقال: یا إبراهیم! لا تهرب فإن الله تبارک و تعالی سیکفیک شره. فازداد تحیری، فقلت لابی محمد علیه السلام: یا سیدی! جعلنی الله فداک من هو و قد أخبرنی بما کان فی ضمیری؟! فقال: هو ابنی و خلیفتی من بعدی، و هو الذی یغیب غیبه طویله و یظهر بعد امتلاء الارض جورا و ظلما فیملاها عدلا و قسطا، فسألته عن أسمه، قال: هو سمی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کنیه و لا یحل لاحد أن یسمیه باسمه أو یکنیه بکنیته إلی أن یظهر الله دولته و سلطنته، فاکتم یا إبراهیم ما رأیت و سمعت منا الیوم إلا عن أهله.
۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۸۴، ح۱: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام:... فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامُ وَ الْخَلِیفَهُ بَعْدَکَ فَنَهَضَ علیه السلام مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَیْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَی عَاتِقِهِ غُلَامٌ کَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَیْلَهَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِینَ فَقَالَ یَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ لَوْ لَا کَرَامَتُکَ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَی حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَیْکَ ابْنِی هَذَا إِنَّهُ سَمِیُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ کَنِیُّهُ الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً یَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ مَثَلُ الْخَضِرِ علیه السلام وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِی الْقَرْنَیْنِ وَ اللَّهِ لَیَغِیبَنَّ غَیْبَهً لَا یَنْجُو فِیهَا مِنَ الْهَلَکَهِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ فِیهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِیلِ فَرَجِهِ... فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ عُدْتُ إِلَیْهِ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَ سُرُورِی بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ فَمَا السُّنَّهُ الْجَارِیَهُ فِیهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِی الْقَرْنَیْنِ فَقَالَ طُولُ الْغَیْبَهِ یَا أَحْمَدُ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنَّ غَیْبَتَهُ لَتَطُولُ قَالَ إِی وَ رَبِّی حَتَّی یَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَکْثَرُ الْقَائِلِینَ بِهِ... . کمال الدین، ج ۲، ص۴۰۸، ح۷: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَیَّاشِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ کُلْثُوم عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ الرَّازِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیَّ علیهما السلام یَقُولُ الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِی لَمْ یُخْرِجْنِی مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی أَرَانِی الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِی أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم خَلْقاً وَ خُلْقاً یَحْفَظُهُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی غَیْبَتِهِ ثُمَّ یُظْهِرُهُ فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.
۳- کمال الدین، ج ۲، ص۴۰۹، ح۸: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْدَادِیُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام یَقُولُ کَأَنِّی بِکُمْ وَ قَدِ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِی فِی الْخَلَفِ مِنِّی... أَمَا إِنَّ لِوَلَدِی غَیْبَهً یَرْتَابُ فِیهَا النَّاسُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

ـ حدیث عثمان بن سعید عمری از امام حسن عسکری علیه السلام ؛ (۱)

ـ حدیث حسن بن محمد بزاز از امام حسن عسکری علیه السلام . (۲)

سی روایت از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام در این قسمت آورده شد که وضوح به شخصی که غایب خواهد شد اشاره دارد. باز یادآور می شود که این روایات تنها روایاتی است که در کتب معتبر شیعه آمده است. قطعاً آمار احادیث بیش از این است. باز خوانی این روایات نیز نشان می دهد همه روایات حاکی از «غیبت» و «غایب»، احادیثی مبهم و عام نیستند، بلکه تعداد فراوانی هم به صورت مشخص به فرد غایب شونده اشاره کرده اند. این روایات نیز نشان می دهد ادعای نویسنده به هیچ روی با واقعیت هم خوانی ندارد.

خلاصه فصل اول

نویسنده مدعی شده بود آیات قران فرد مشخصی را معرفی نکرده اند و از شخص خاصی نام نبرده اند، بلکه عام و مبهم هستند و بر هرکس قابل تطبیقند. بنابراین وجود

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۴۰۹، ح۹: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيِّ بْنِ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ... فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ... .

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۵۲۴، ح۴: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشَّارٍ الْقَزْوِينِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ الْبَزَّازُ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ علیهما السلام يَقُولُ إِنَّ ابْنِي هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي وَ هُوَ الَّذِي يَجْرِي فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام بِالتَّعْمِيرِ وَ الْغَيْبَةِ حَتَّى تَقْسُوَ الْقُلُوبُ لِطُولِ الْأَمَدِ فَلَا يَثْبُتَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْه.

فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت نمی کند. در پاسخ بیان شد: با پذیرش این که اهل بیت علیهم السلام مفسر آیات قرآن هستند، به کمک روایات تفسیرگر آن ها روشن می شود در موارد متعددی آیات قرآن اشاره به جریان خاص و معلومی دارند و به عکس ادعای نویسنده عام و کلی و مبهم نیستند.

در ادامه نویسنده مدعی بود روایاتی که از «مهدی» یا «قائم» سخن می گویند همچنین روایاتی که به «غیبت» و «غایب» اشاره دارند فرد مشخصی را معرفی نکرده اند و از شخص خاصی نام نبرده اند، بلکه عام و مبهم هستند و بر هرکس قابل تطبیقند. بنابراین وجود فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت نمی کند. در پاسخ بیان شد: بیش از چهل حدیث به صورت مشخص «مهدی» و «قائم» را معرفی کرده است و سی روایت از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام به وضوح به شخصی که «غایب» خواهد شد اشاره دارد و این مقدار تنها روایاتی است که در کتب معتبر شیعه بیان شده است. بنابراین هرگز نمی توان ادعا کرد آیات و روایات نقل شده عام و مبهم هستند و به شخص خاصی اشاره نکرده اند.

فصل دوم. چگونگی استدلال دانشمندان شیعه به احادیث مهدوی

اشاره

در این فصل چگونگی استدلال دانشمندان شیعه مانند مرحوم نعمانی، شیخ صدوق و شیخ طوسی بر احادیث مهدوی بیان می شود. اشکالی که نویسنده بر این استدلال ها مطرح کرده است، بیان می گردد تا روشن شود که اشکال وی در اثر درست درک نکردن منظور دانشمندان شیعه است و هرگز آنان به روایات مهدویت و غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف استدلال نکرده اند. استناد آنان به این روایات وجه دیگری دارد.

شبههٔ سوم. دلالت نداشتن روایات مهدویت و غیبت بر امری قبل از وقوع آن

متن کتاب

و هی لا تتحدث عن أمر قبل وقوعه حتی یکون ذلک إعجازاً و دلیلا علی صحه الغیبه، کما قال الشیخ الصدوق و لا توجد فی تلک الروایات أیّه دلاله علی ما ذهب إلیه المتکلمون، لأنها لم تتضمن الإخبار بالشیء قبل کونه، کما قال الشیخ الطوسی، و لم یحصل أیّ إخبار مسبق من جهه علام الغیب... و ذلک لأنّ تلک الروایات کانت موجوده من قبل و تتحدّث عن أشخاص آخرین کانوا موجودین فعلًا و ادعیت لهم المهدویه و غابوا فی الشعاب و الجبال و السجون، کمحمّد بن الحنفیه و محمد بن عبد الله بن الحسن (ذی النفس الزکیه) و الإمام موسی الکاظم علیه السلام ... و قد حدث فی ظلّ غیبتهم أن تفرّق شیعتهم و اختلفوا و احتاروا... و قد صنع اصحابهم تلک الروایات من وحی الواقع و لأهداف خاصه، و بالذات

الشیعه الواقفیه الذین کانوا یؤمنون بقوّه بمهدویه الإمام الکاظم و لما اعتقله الرشید قالوا بغیبته، و لمّا توفّی الإمام رفضوا الاعتراف بوفاته و ادَّعوا هروبه من السجن و غیبته غیبه کبری لا یُری فیها، و اعتبروا مرحله السجن غیبه صغری. و قد کانت الغیبه الکبری أطول من الغیبه الصغری، لأنّها امتدت و امتدّت بلا حدود و کان الواقفیه قد استعاروا أحادیث الغیبه ممن سبقهم من الحرکات المهدویه، و طبقوها علی الإمام الکاظم علیه السلام . (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت مدعی است بر خلاف ادعای دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی این روایات هیچ خبری از امری پیش از وقوع آن نداده اند تا نوعی معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. این روایات از قبل وجود داشته و فرقه های مختلف شیعه به خصوص واقفه از آن استفاده کرده اند.

۱- روایات از امری پیش از وقوع آن خبر نمی دهد، تا یک نوع معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. چنان که شیخ صدوق گفته است. و در آن روایات هیچ دلالتی بر آنچه متکلمان ادعا کردند وجود ندارد؛ زیرا در ضمن آن روایات خبر دادن از چیزی قبل از وقوعش وجود ندارد، چنان که شیخ طوسی به آن قائل شده است و از طرف علام الغیب (خدا) هیچ خبر قبلیی به دست نیامده است... چون آن روایتها از قبل موجود بوده است و درباره اشخاص دیگری صحبت کرده است که حقیقتاً موجود بودند و مهدویت برای آن ها ادعا شده است و در دره ها و کوه ها و زندان ها غایب شده اند، مانند محمد بن حنفیه و محمد بن عبد الله بن حسن (نفس زکیه) و امام موسی کاظم علیه السلام ... و در اثر غیبتشان در میان شیعیان آنان تفرقه ایجاد شد و دچار اختلاف و حیرت شدند... یاران آن ها آن روایات را با الهام از واقع و برای اهداف خاصی ساختند، مخصوصا شیعیان واقفیه، آن ها که بشدت ایمان به مهدویت امام موسی کاظم علیه السلام داشتند و وقتی هارون رشید وی را دستگیر کرد، قائل به غیبت او شدند و وقتی امام علیه السلام وفات یافت به مرگ او اعتراف نکردند و ادعا کردند از زندان فرار کرده است، و غیبتش «غیبت کبرا» است که در آن دیده نمی شود. دوران زندان را غیبت صغرا دانستند و غیبت کبرا از غیبت صغرا طولانی تر بود. چون غیبت کبرا ادامه یافت و ادامه یافت بدون اندازه و واقفیه احادیث غیبت را از حرکت های مهدوی قبل از خود عاریه گرفتند و آن ها را بر امام کاظم علیه السلام تطبیق کردند. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۴)

پاسخ

پاسخ این قسمت با توضیحی که در قسمت پیشین گذشت به روشنی معلوم می شود. در قسمت قبل ملاحظه شد که نویسنده تنها روایات عام و کلی غیبت را نقل کرده بودند. روشن است که روایات کلی نمی تواند خبر از امری پیش از وقوع آن باشد؛ زیرا اساساً به وقوع امر خاصی اشاره نکرده تا وقوع آن را دلیلی بر صحت پیش گویی انجام شده بدانیم. علاوه همه می توانند به روایات عام تمسک کنند، چنان که باز خود نویسنده بیان می کند که فرقه های مختلف شیعه به ویژه واقفه از اخبار غیبت استفاده کرده اند. در پاسخ باید یادآور شد که روایات غیبت چنان که در قسمت پیشین اشاره شد تنها روایات عام و کلی نیستند، بلکه به غیبت شخص معین یعنی فرزند امام یازدهم امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارند. سی روایات در قسمت قبل نقل شد که به شخص خاص بودن فرد غایب تصریح داشت. اشکال نویسنده ناشی از چشم پوشی وی از انبوه روایات خاص است. آیا اگر روایات از سال های بسیار پیش خبر دادند که فرزند فلان شخص خاص غایب خواهد شد خبر از امری قبل وقوع آن نیست؟ بسیار روشن است که کسی نمی تواند حقانیت چنین خبری را انکار کند.

مرحوم شیخ صدوق دقیقاً همین نکته را از کتاب متکلم بزرگ شیعه ابن قبه نقل کرده است. ایشان می نویسد:

همیشه اخبار نص و تصریح هر امامی بر امام بعد نقل شده است تا آن که نوبت به حسن بن علی علیهما السلام می رسد و هنگامی که ایشان وفات کرد و نصّ و جانشین او ظاهر نگشت، به کتاب هایی که گذشتگان ما پیش از وقوع غیبت روایت کرده اند رجوع نمودیم و دلیل روشن در امر جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را در آن روایات یافتیم و این که او از مردم غایب می شود و شخصش نهان می گردد و این که شیعه در امر او اختلاف می ورزند و مردم در کار او به حیرت می افتند و ما می دانیم که گذشتگان ما غیب نمی دانسته اند، بلکه ائمّه علیهم السلام به واسطه خبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر غیبت را به آن ها اعلام کرده اند. پس ازاین جهت و با این

دلالت، هستی و وجود و غیبت امام نزد ما به طور صحیح ثابت می گردد و اگر در این جا دلیلی باشد که گفتار ما را نقض کند، زیدیه باید آن را اظهار کنند، خدا را شکر ما با حق عنادی نداریم. (۱)

چنان که ملاحظه می شود ابن قبه تصریح دارد که وقوع غیبت در فرزند امام عسکری علیه السلام در روایات گذشتگان نقل شده است _ چنان که ما نیز به سی روایت اشاره کردیم _ نه یک غیبت کلی و عام و مبهم که قابل تطبیق بر هر کسی باشد و هر گروهی بتواند به آن تمسک کند. روشن است که چنین اخبار خاصی خبر از وقوع امری قبل از وقوع آن است. شیخ صدوق نیز در اول کتابش به این مطلب اشاره کرده است. (۲)

اگر نویسنده به شیخ صدوق (در اصل به ابن قبه) اشکال می گیرد به این دلیل است

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۱۱۳: ما زالت الأخبار ترد بنص واحد علی آخر حتی بلغ الحسن بن علی علیهما السلام فلما مات و لم یظهر النص و الخلف بعده رجعنا إلی الکتب التی کان أسلافنا رووها قبل الغیبه فوجدنا فیها ما یدل علی أمر الخلف من بعد الحسن علیه السلام و أنه یغیب عن الناس و یخفی شخصه و أن الشیعه تختلف و أن الناس یقعون فی حیره من أمره فعلمنا أن أسلافنا لم یعلموا الغیب و أن الأئمه أعلموهم ذلک بخبر الرسول فصح عندنا من هذا الوجه بهذه الدلاله کونه و وجوده و غیبته فإن کان هاهنا حجه تدفع ما قلناه فلتظهرها الزیدیه فما بیننا و بین الحق معانده و الشکر لله.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۱۹: أن الأئمه علیهم السلام قد أخبروا بغیبته عجل الله تعالی فرجه الشریف و وصفوا کونها لشیعتهم فیما نقل عنهم و استحفظ فی الصحف و دون فی الکتب المؤلفه من قبل أن تقع الغیبه بمائتی سنه أو أقل أو أکثر فلیس أحد من أتباع الأئمه علیهم السلام إلا و قد ذکر ذلک فی کثیر من کتبه و روایاته و دونه فی مصنفاته و هی الکتب التی تعرف بالأصول مدونه مستحفظه عند شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم من قبل الغیبه بما ذکرنا من السنین و قد أخرجت ما حضرنی من الأخبار المسنده فی الغیبه فی هذا الکتاب فی مواضعها فلا یخلو حال هؤلاء الأتباع المؤلفین للکتب أن یکونوا علموا الغیب بما وقع الآن من الغیبه فألفوا ذلک فی کتبهم و دونوه فی مصنفاتهم من قبل کونها و هذا محال عند أهل اللب و التحصیل أو أن یکونوا قد أسسوا فی کتبهم الکذب فاتفق الأمر لهم کما ذکروا و تحقق کما وضعوا من کذبهم علی بعد دیارهم و اختلاف آرائهم و تباین أقطارهم و محالهم و هذا أیضا محال کسبیل الوجه الأول فلم یبق فی ذلک إلا أنهم حفظوا عن أئمتهم المستحفظین للوصیه علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ذکر الغیبه و صفه کونها فی مقام بعد مقام إلی آخر المقامات ما دونوه فی کتبهم و ألفوه فی أصولهم و بذلک و شبهه فلج الحق (وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً(.

که منظور ایشان را به درستی درک نکرده است. عدم درک صحیح استدلال را از نوع نقل وی می توان فهمید. (۱) وی گمان کرده شیخ صدوق می گوید یک گروه روایات از غیبت خبر داده اند، حال که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دیده نمی شود. پس او همان کسی است که این روایات عام و مبهم غیبت بیان کرده اند. به اصطلاح فنی گمان کرده علمای شیعه تمسک به عام در شبههٔ مصداقیه کرده اند، غافل از آن که دانشمندان شیعه به روایات و ادله خاص غیبت فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف تمسک کرده اند نه روایات عام و مبهم و کلی.

بنابراین روشن است که سال ها پیش روایات فراوانی غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را بیان کرده بودند و دقیقاً این امر چنان که قبل از وقوعش پیش گویی و خبر داده شده بود واقع شد. درست واقع شدن این پیش گویی دلیل حقانیت شیعه است و شیخ صدوق (در واقع ابن قبه) نیز به این مطلب استدلال کرده است.

روایات علاوه بر بیان دقیق فردی که غایب خواهد شد، به برخی نشانه های دیگر نیز اشاره کرده اند که هر کدام می تواند سندی محکم و مدرکی انکارناپذیر بر حقانیت مذهب امامیه باشد و می توان به این روایات استدلال و استناد کرد.

شیخ طوسی علاوه بر استدلال به روایاتی که به شخص خاص دلالت می کند (۲) به روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام اشاره می کند که ناظر به وقایع و نشانه های دیگر در دوران غیبت است. (۳) مانند مخفی بودن ولادت ایشان. پنهان بودن ولادت علاوه بر روایت مورد اشاره شیخ طوسی در روایات متعدد دیگری نیز ذکر شده است. در ادامه به

۱- تطور فکر السیاسی، ص۱۴۳: و اعتبر محمد بن علی بن بابویه الصدوق نقل الشیعه لتلک الروایات التی تتحدث عن الغیبه قبل وقوعها دلیلا علی صحتها و قال: إن عدم ظهور النص و الخلف بعد الحسن العسکری و غیبه الإمام المهدی و اختفاء شخصه و اختلاف الشیعه و وقوع الحیره من أمره، کما جاء فی الروایات الماضیه دلیل علی کون المهدی و وجوده و غیبته.

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۱۶۵ - ۱۶۶.

۳- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۱۶۷.

بیان آن روایات و نشانه های دیگر یاد شده در روایات می پردازیم. همه این روایات مصداق خبر از امری قبل از وقوع آن است و اخباری دقیق و موردی است نه اخباری کلی و مبهم که قابل تطبیق بر افراد و وقایع متعدد باشد. بنابراین اشکال نویسنده بر شیخ طوسی نیز وارد نیست و ایشان بر روایات کلی و مبهمی که نویسنده آورده استدلال نکرده است.

۱. روایاتی که گویای ولادت پنهانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. مانند:

_ حدیث عبد الله بن عطا از امام باقر علیه السلام ؛ (۱)

_ حدیث محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام ؛ (۲)

_ حدیث عباس بن عامر از امام باقر علیه السلام ؛ (۳)

_ حدیث محمد بن زیاد از امام کاظم علیه السلام ؛ (۴)

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۳۲۵ ح۲: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُ وَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ شَاذَوَیْهِ الْمُؤَدِّبُ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ وَ جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَیْنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصَبَانِیِّ وَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّیَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصَبَانِیِّ عَنْ مُوسَی بْنِ هِلَالٍ الضَّبِّیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ شِیعَتَکَ بِالْعِرَاقِ کَثِیرُونَ فَوَ اللَّهِ مَا فِی أَهْلِ بَیْتِکَ مِثْلُکَ فَکَیْفَ لَا تَخْرُجُ فَقَالَ یَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ قَدْ أَمْکَنْتَ الْحَشْوَ مِنْ أُذُنَیْکَ وَ اللَّهِ مَا أَنَا بِصَاحِبِکُمْ قُلْتُ فَمَنْ صَاحِبُنَا قَالَ انْظُرُوا مَنْ تَخْفَی عَلَی النَّاسِ وِلَادَتُهُ فَهُوَ صَاحِبُکُمْ.
۲- کمال الدین، ج ۱، ص۳۲۷، ح۷: وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ عَلِیٍّ الْقَزْوِینِیُ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ إِسْمَاعِیلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ الْحَنَّاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِیِّ الطَّحَّانِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ علیهما السلام وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ لِی مُبْتَدِئاً یَا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ إِنَّ فِی الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم شَبَهاً مِنْ خَمْسَهٍ مِنَ الرُّسُلِ ... وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسَی علیه السلام فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَ طُولُ غَیْبَتِهِ وَ خَفَاءُ وِلَادَتِهِ... .
۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۰، ح۲: حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَی الْخَشَّابُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصَبَانِی قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام یَقُولُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ یَقُولُ النَّاسُ لَمْ یُولَدْ بَعْدُ.
۴- کمال الدین، ج ۲، ص۳۶۸، ح۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ الْأَزْدِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَیِّدِی مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَهً وَ باطِنَهً فَقَالَ علیه السلام النِّعْمَهُ الظَّاهِرَهُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَهُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ یَکُونُ فِی الْأَئِمَّهِ مَنْ یَغِیبُ قَالَ نَعَمْ یَغِیبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا یَغِیبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ ذِکْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِی عَشَرَ مِنَّا... ذَلِکَ ابْنُ سَیِّدَهِ

الْإِمَاءِ الَّذِى تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ.

ـ حديث ايوب بن نوح از امام رضا عليه السلام ؛ (۱)

ـ حديث عبد العظيم حسنى از امام جواد عليه السلام ؛ (۲)

۲. رواياتى كه شك و اختلاف در ولادت ايشان را بيان مى دارد. مانند:

ـ دو حديث زراره از امام صادق عليه السلام ؛ (۳)

۱- كمال الدين، ج ۲، ص۳۷۰، ح۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام إِنَّا لَنَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ وَ أَنْ يَرُدَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْكَ مِنْ غَيْرِ سَيْفٍ فَقَدْ بُويِعَ لَكَ وَ ضُرِبَتِ الدَّرَاهِمُ بِاسْمِكَ فَقَالَ مَا مِنَّا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ وَ سُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ وَ أَشَارَتْ إِلَيْهِ الْأَصَابِعُ وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ إِلَّا اغْتِيلَ أَوْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِهَذَا الْأَمْرِ رَجُلًا خَفِيَّ الْمَوْلِدِ وَ الْمَنْشَإِ غَيْرَ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ.

۲- كمال الدين، ج ۲، ص۳۷۷، ح۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْآدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليهما السلام إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً فَقَالَ عليه السلام يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا مِنَّا إِلَّا وَ هُوَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ يَمْلَؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطاً هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُه... .

۳- كمال الدين، ج ۲، ص۳۴۲، ح۲۴: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى الْكِلَابِيِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قُلْتُ لَهُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ وَ هُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ حَمْلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ غَائِبٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا وُلِدَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وُلِدَ قَبْلَ وَفَاةِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشِّيعَةَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُون. همچنين نك: كافى، ج ۱، ص۳۳۷، ح۵ و ص۳۴۲، ح۲۹؛ كمال الدين، ج ۲، ص۳۴۶، ح۳۳.

_ حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام ؛ (۱)

_ حدیث عبد السلام هروی از امام رضا علیه السلام ؛ (۲)

_ حدیث اسحاق بن محمد از امام هادی علیه السلام ؛ (۳)

مرحوم نعمانی در این مورد می نویسد:

ای گروه شیعه _ کسانی که خدای تعالی به ایشان قوّه تمییز و ژرف نگری کامل و اندیشیدن به سخنان امامان علیهم السلام عطا فرموده _ آیا در این احادیث بیان آشکار و نور تابناک وجود ندارد؟ آیا کسی از امامان گذشته علیهم السلام یافت می شود که ولادت او مورد شکّ و تردید واقع گردد و در وجود و عدمش اختلاف پیش آید. (۴)

۳. روایاتی که به جریان جعفر کذاب اشاره دارد. مانند:

_ حدیث ابو خالد کابلی از امام سجاد علیه السلام ؛ (۵)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۳۷۱، ح۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیهما السلام ... فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ يُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَ هُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ... .

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۵۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيراً لَيَغِيبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ وَ يَشُكُّ آخَرُونَ فِي وِلَادَتِهِ فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ فَيُزِيلَهُ عَنْ مِلَّتِي وَ يُخْرِجَهُ مِنْ دِينِي... .

۳- کمال الدین، ج ۲، ص۳۸۱، ح۶: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْخَشَّابُ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَيُّوبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى علیهم السلام يَقُولُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ يَقُولُ النَّاسُ لَمْ يُولَدْ بَعْدُ. همچنین کمال الدین، ج ۲، ص۳۸۲، ح۷.

۴- الغیبه للنعمانی، ص۱۸۳.

۵- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۹، ح۲: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ... فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقَ وَ

كُلُّكُمْ صَادِقُونَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عليهما السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم قَالَ إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام فَسَمُّوهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَلَداً اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كَذِباً عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرٌ الْكَذَّابُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ الْمُخَالِفُ عَلَى أَبِيهِ وَ الْحَاسِدُ لِأَخِيهِ ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سَتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ كَأَنِّي بِجَعْفَرٍ الْكَذَّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَ الْمُغَيَّبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ التَّوْكِيلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ وَ حِرْصاً مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفِرَ بِهِ وَ طَمَعاً فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ قَالَ أَبُو خَالِدٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ فَقَالَ إِي وَ رَبِّي إِنَّ ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَهِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْمِحَنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم ... .

ـ حدیث فاطمه از امام هادی علیه السلام . (۱)

شیخ صدوق نیز به احادیثی که از جریان جعفر کذاب خبر داده استدلال کرده و حقانیت امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت نموده است. (۲)

۴. روایاتی که بیان می کند هر گاه سه اسم محمد و علی و حسن پشت سر هم برای امامان علیهم السلام آمدند امام بعد قائم خواهد بود. مانند: دو حدیث ابو هیثم از امام

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۳۲۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفُرَاتِ قَالَ أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَیْثَمِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ سَیَابَهَ قَالَتْ کُنْتُ فِی دَارِ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیِّ علیهما السلام فِی الْوَقْتِ الَّذِی وُلِدَ فِیهِ جَعْفَرٌ فَرَأَیْتُ أَهْلَ الدَّارِ قَدْ سُرُّوا بِهِ فَصِرْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَلَمْ أَرَهُ مَسْرُوراً بِذَلِکَ فَقُلْتُ لَهُ یَا سَیِّدِی مَا لِی أَرَاکَ غَیْرَ مَسْرُورٍ بِهَذَا الْمَوْلُودِ فَقَالَ علیه السلام یَهُونُ عَلَیْکَ أَمْرُهُ فَإِنَّهُ سَیُضِلُّ خَلْقاً کَثِیرا.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۳۲۰: کل ذلک دلاله له علیه السلام أیضا لأنه لا دلاله علی الإمامه أعظم من الإخبار بما یکون قبل أن یکون کما کان مثل ذلک دلاله لعیسی ابن مریم علیهما السلام علی نبوته إذ أنبأ الناس بما یأکلون و ما یدخرون فی بیوتهم و کما کَانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله و سلم حِینَ قَالَ أَبُو سُفْیَانَ فِی نَفْسِهِ مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ جِئْتُ فَدَفَعْتُ یَدِی فِی یَدِهِ أَلَّا کُنْتُ أَجْمَعُ عَلَیْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِیشِ وَ کِنَانَهَ فَکُنْتُ أَلْقَاهُ بِهِمْ فَلَعَلِّی کُنْتُ أَدْفَعُهُ. فَنَادَاهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ خَیْمَتِهِ فَقَالَ: إِذًا کَانَ اللَّهُ یُجْزِیکَ یَا أَبَا سُفْیَانَ. و ذلک دلاله له علیه السلام کدلاله عیسی ابن مریم علیهما السلام و کل من أخبر من الأئمه علیهم السلام بمثل ذلک فهی دلاله تدل الناس علی أنه إمام مفترض الطاعه من الله تبارک و تعالی.

صادق علیه السلام . (۱)

۵. روایاتی که بیان می دارد مادر امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بانویی کنیز است. مانند:

ـ حدیث حارث اعور از امیر مؤمنان علیه السلام ؛ (۲)

ـ حدیث ابوسعید عقیصا از امام حسن مجتبی علیه السلام ؛ (۳)

ـ حدیث یزید کناسی از امام باقر علیه السلام ؛ (۴)

ـ حدیث جابر جعفی از امام باقر علیه السلام ؛ (۵)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۳۳۳، ح۲: حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الزَّیْتُونِیِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی قَتَادَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أُمَیَّهَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی الْهَیْثَمِ بْنِ أَبِی حَبَّهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَتْ ثَلَاثَهُ أَسْمَاءٍ مُتَوَالِیَهً مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ فَالرَّابِعُ الْقَائِمُ. و ح۳: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابُنْدَاذَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِی أُمَیَّهُ بْنُ عَلِیٍّ الْقَیْسِیُّ عَنْ أَبِی الْهَیْثَمِ التَّمِیمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا تَوَالَتْ ثَلَاثَهُ أَسْمَاءٍ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ کَانَ رَابِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

۲- الغیبه للنعمانی، النص، ص۲۲۹، ح۱۱: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جُمْهُورٍ جَمِیعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِیدِ الْهَمْدَانِیِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِیِّ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِأَبِی ابْنُ خِیَرَهِ الْإِمَاءِ یَعْنِی الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِهِ علیه السلام ... .

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۳۱۵، ح۲: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرَئِیلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّیْرَفِیُّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ عَنْ أَبِیهِ سَدِیرِ بْنِ حُکَیْمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَقِیصَا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام مُعَاوِیَهَ بْنَ أَبِی سُفْیَانَ دَخَلَ عَلَیْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَی بَیْعَتِهِ فَقَالَ علیه السلام:... أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ یَقَعُ فِی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ لِطَاغِیَهِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِی یُصَلِّی رُوحُ اللَّهِ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام خَلْفَهُ... ذَلِکَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِی الْحُسَیْنِ ابْنِ سَیِّدَهِ الْإِمَاءِ... .

۴- الغیبه للنعمانی، النص، ص۲۲۸، ح۸: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ ابْنُ عُقْدَهَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ قَیْسِ بْنِ رُمَّانَهَ الْأَشْعَرِیُّ وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِیدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَوَانِیُّ قَالُوا جَمِیعاً حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ الزَّرَّادُ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ یَزِیدَ الْکُنَاسِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ الْبَاقِرَ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِیهِ شَبَهٌ مِنْ یُوسُفَ ابْنُ أَمَهٍ سَوْدَاءَ... .

۵- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، النص، ص۴۷۰: سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ...

فَأَخْبِرْنِی عَنْ صِفَتِهِ؟ قَالَ علیه السلام ... بِأَبِی ابْنُ خِیَرَهِ الْإِمَاء.

ـ حدیث ابوبصیر از امام صادق علیه السلام ؛ (۱)

ـ حدیث محمد بن زیاد از امام موسی کاظم علیه السلام ؛ (۲)

ـ حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام ؛ (۳)

ـ حدیث یزید بن ابی حازم از امام صادق علیه السلام، (۴) در این حدیث امام به اسیر بودن

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۳۴۵، ح ۳۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُبْطِلُون.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۶۸، ح۶: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام ... فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْأَئِمَّةِ مَنْ يَغِيبُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَّا... ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ... .

۳- کمال الدین؛ ج ۲؛ ص۳۷۱، ح۵: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام ... فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ... .

۴- الغیبه للنعمانی، ص۲۲۹، ح۱۲: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمُلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ ابْنَا الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْكُوفَةِ فَلَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلَنِي هَلْ صَاحَبَكَ أَحَدٌ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أَ كُنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ قُلْتُ نَعَمْ صَحِبَنِي رَجُلٌ مِنَ الْمُغِيرِيَّةِ قَالَ فَمَا كَانَ يَقُولُ قُلْتُ كَانَ يَزْعُمُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ هُوَ الْقَائِمُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ اسْمَهُ اسْمُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ اسْمَ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي النَّبِيِّ فَقُلْتُ لَهُ فِي الْجَوَابِ إِنْ كُنْتَ تَأْخُذُ بِالْأَسْمَاءِ فَهُوَ ذَا فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ لِي إِنَّ هَذَا ابْنُ أَمَةٍ يَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هَذَا ابْنُ مَهِيرَةٍ يَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَمَا رَدَدْتَ عَلَيْهِ فَقُلْتُ مَا كَانَ عِنْدِي شَيْ ءٌ أَرُدُّ عَلَيْهِ فَقَالَ أَ وَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهُ ابْنُ سَبِيَّةٍ يَعْنِي الْقَائِمَ علیه السلام .

مادر امام زمان علیه السلام اشاره می کنند که از پیش گویی های بسیار دقیق و

خاص است.

مرحوم نعمانی در باب سیزدهم کتاب غیبتش که صفات امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان می دارد اولین عنوان را فرزند بانویی اسیر شده و کنیز قرار داده است و آن را یک صفت شاخص امام در نظر گرفته است. (۱)

۶. روایاتی که به کم سن ترین بودن امام در میان امامان علیهم السلام اشاره دارد؛ مانند:

ــ حدیث یحیی بن سالم از امام باقر علیه السلام ؛ (۲)

ــ سه حدیث ابو جارود از امام باقر علیه السلام . (۳)

چنان که به نوشتهٔ مرحوم نعمانی برای هیچ فردی در این سن چنین ادعایی نشده است. (۴) این مسئله نشان می دهد پیش گویی چنین وصفی، خبر دادن از یک صفت کلی نیست که وجودش در اکثر افراد ممکن باشد و خبر دادن از آن معجزه و کرامت محسوب نشود و دلیل حقانیت نباشد، بلکه ویژگی بسیار نادری است که تنها کسانی که از عالم غیبت خبر دارند می توانند از آن خبر دهند. به خصوص که اهل بیت علیهم السلام فرموده اند: قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف کم سن ترین ما خواهد بود. با این عبارت راه هر نوع توجیه بعدی

۱- الغیبه للنعمانی، ص۲۲۸: کونه علیه السلام ابن سبیه ابن خیره الإماء.

۲- الغیبه للنعمانی، ص۱۸۴، ح۳۵: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ یَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ أَصْغَرُنَا سِنّاً.

۳- الغیبه للنعمانی، ص۳۲۲، ح۱: أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ یَقُولُ الْأَمْرُ فِی أَصْغَرِنَا سِنّاً... و أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام مِثْلَهُ. و الغیبه للنعمانی، ص۳۲۳، ح۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَا یَکُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِی... أَحْدَثِنَا سِنّاً.

۴- الغیبه للنعمانی، ص۱۸۴.

بسته شده است. اگر تنها به کم سن بودن اشاره می شد ممکن بود گفته شود کم سن بودن نسبی است و مثلاً سن بیست یا سی سالگی نیز برای امام سن کمی است. اما وقتی گفته شد کم سن ترین ما امامان علیهم السلام، دقیقاً به صورت کمّی اشاره شده است و قابل توجیه نیست. روشن است که از چنین ویژگی دقیقی قبل از وقوع آن تنها امام معصوم علیه السلام می تواند خبر دهد. واقع شدن این امر خود بهترین دلیل بر حقانیت مذهب امامیه است.

۷. روایاتی که گمنام بودن امام و ممنوع بودن بردن نام ایشان را بیان می کند. مانند:

ــ حدیث یحیی بن سالم از امام باقر علیه السلام ؛ (۱)

ــ سه حدیث ابو جارود از امام باقر علیه السلام ؛ (۲)

ــ حدیث اسحاق بن صباح از امام رضا علیه السلام . (۳)

مرحوم نعمانی بیان زیبایی در مورد این دو نشانه اخیر دارد. ایشان می نویسد:

ای گروه شیعه ــ خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد ــ بنگرید به آن چه از صادقان علیهم السلام در باره سنّ قائم علیه السلام رسیده و گفته ایشان که به هنگام رسیدن امر امامت به آن حضرت کم سال ترین امامان و جوانترین آنان است و این که به

۱- الغیبه للنعمانی، النص، ص۱۸۴، ح۳۵: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّام قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ... أَخْمَلُنَا شَخْصاً... .
۲- الغیبه للنعمانی، ص۳۲۲، ح۱: أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ... وَ أَخْمَلِنَا ذِكْراً و أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الصَّيْرَفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام مِثْلَهُ. و الغیبه للنعمانی، ص۳۲۳، ح۳: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِی أَخْمَلِنَا ذِكْراً... .
۳- الغیبه للنعمانی، ص۳۲۳، ح۴: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّام قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابُنْدَاذَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ صَبَّاحٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ هَذَا سَيُفْضِی إِلَى مَنْ يَكُونُ لَهُ الْحَمْلُ.

هیچ یک از امامان پیش از او امر امامت در سنّی همانند او داده نشده است. و نیز بنگرید به فرمایش آنان: «و گمنام ترین ما» که با گمنامی آن حضرت به غایب بودن شخص او و پنهان بودن او از نظرها اشاره می کنند، و وقتی روایات بطور متّصل و متواتر در مورد این گونه چیزها پیش از پیدایش آن ها آمده، و وقوع این حوادث را پیش از بوجود آمدن آن ها خبر داده، و سپس آشکارا عینیت و وجود یافته است، لازم می گردد که شکّ ها از کسی که خداوند دلش را گشوده و نور بخشیده و هدایتش فرموده و دیده او را روشنی عطا کرده برطرف گردد. (۱)

نکته قابل دقت: توجه به این مسئله مهم است که خبر دادن قبل از وقوع از ابتدا مورد نظر دانشمندان شیعه بوده است. نباید گمان کرد شیخ صدوق یا شیخ طوسی صد تا دویست سال بعد از غیبت به این نکته پی برده و استدلال کرده اند. شاهد این مطلب بیانی است که مرحوم کلینی از استاد خود محمد بن یحیی نقل می کند. وقتی ثقه الاسلام کلینی حدیثی را نقل می کند که در آن حضرت خضر علیه السلام نام دوازده امام را می برد و بر امامتشان گواهی می دهد و در مورد امام دوازدهم می گوید: «وَ أَشْهَدُ عَلَی رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا یُکَنَّی وَ لَا یُسَمَّی حَتَّی یَظْهَرَ أَمْرُهُ فَیَمْلَأَهَا عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْرا» _ که در بخش احادیث «مهدی» و «قائم» به آن اشاره شد _ سند دومی برای این حدیث نقل می کند و می گوید: همچنین این حدیث را محمد بن یحیی از محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد الله از ابو هاشم برایم نقل کرده است. در ادامه می نویسد: محمد بن یحیی گوید: به محمد بن حسن گفتم: دوست داشتم این حدیث از غیر طریق احمد بن ابی عبدالله به ما می رسید. محمد بن حسن در پاسخ گفت: وی این حدیث را بیست سال قبل از «حیرت» برایم نقل کرده است. (۲)

این که منظور محمد بن یحیی چه بوده و چرا محمد بن حسن چنین پاسخ داده در

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۳۲۳.

۲- کافی، ج ۱، ص۵۲۶: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ یَا أَبَا جَعْفَرٍ وَدِدْتُ أَنَّ هَذَا الْخَبَرَ جَاءَ مِنْ غَیْرِ جِهَهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِی قَبْلَ الْحَیْرَهِ بِعَشْرِ سِنِینَ.

کلام محدث نوری به خوبی بیان شده است.

وی می نویسد:

منظور از «حیرت» در لسان روایات ایام غیبت است و شروع آن از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام است. منظور محمد بن یحیی این بوده که دوست داشتم راوی این حدیث از کسانی می بود که دوران غیبت را درک نکرده اند تا خبر دادن وی از چیزی پیش از وقوع آن، خالی از هر توهم و شکی می بود و دلالتش بر مقصود و ظهور معجزه تمام تر می شد. احمد ابی عبد الله از کسانی است که دوران غیبت را درک کرده است و سال ها بعد از امام حسن عسکری علیه السلام زندگی کرده است. (۱)

محمد بن یحیی دوست داشته این حدیث را کسی گفته باشد که قبل از امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته باشد تا شبهۀ امثال نویسنده مطرح نشود که این احادیث بعدها در دوران غیبت در اثر ندیدن امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف ساخته شده است. به همین دلیل محمد بن حسن نیز پاسخ می دهد من این حدیث را بیست سال قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و به امامت رسیدن امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از وی شنیده ام.

با این بیان روشن می شود سال های بسیار طولانی قبل از امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف امامان علیهم السلام ویژگی امامت ایشان را که همراه با گمنامی و غیبت است پیش گویی کرده اند و به گونه دقیق نیز برای ایشان این امر واقع شده است. امری مشخص برای فردی معین نه ویژگی عمومی و قابل تطبیق بر هر فرد.

شیخ طوسی نیز چنان که نویسنده خود در ذیل روایات غیبت و غایب آورده

۱- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمه، ج ۴، ص۴۳: أن المراد من الحیره فی ألسنه الرواه أیام الغیبه، و مبدؤها سنه وفاه العسکری علیه السلام فالظاهر أن غرض محمّد بن یحیی من قوله: وددت. الی آخره، أنّ راوی هذا الخبر یکون من الذین لم یدرکوا أیام الحیره، لیکون إخباره بما لم یقع قبل وقوعه خالصا عن التوهم و الریبه. و أتمّ فی الدلاله علی المقصود و ظهور الإعجاز... فأحبّ محمّد بن یحیی أن یکون الراوی منهم، لا من مثل أحمد الذی أدرک أیام الحیره، فإنه عاش بعد وفاه العسکری علیه السلام .

است. (۱) به همین نکته استدلال کرده است و می گوید:

محل استدلال به این اخبار قسمتی است که خبر از چیزی پیش از وقوعش دارد بعد همان گونه واقع شده است و این دلیل صحت راهی است که ما رفته ایم که همان امامت فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ زیرا دانستن آن چه اتفاق خواهد افتاد امکان ندارد مگر از طرف خداوند علام الغیوب.

پس اگر نبود مگر تنها یک روایت که مضمون آن با واقعیت مطابق بود

کفایت می کرد. (۲)

درباره قسمت پایانی سخن نویسنده ــ یعنی تشبیه به واقفه و فرض دو غیبت در اندیشه واقفه ــ در شبهۀ هفتم سخن خواهیم گفت تا میزان صدق ایشان در این تشبیه آشکار شود.

شبهۀ چهارم: دلالت نداشتن روایت مرگ و قتل بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و إذا توقّفنا عند الروایه التی یذکرها النعمانی حول الغیبه، و التی یقول عنها: «لو لم یکن یروی فی الغیبه إلا هذا الحدیث لکان فیها کفایه لمن تأملها» لوجدنا أنها تتحدث عن الوفاه و القتل و الذهاب لإمام موجود و معروف سابقاً... بینما یحتاج هو (أی النعمانی) أن یثبت وجود الإمام محمد بن الحسن العسکری أولاً حتی یستطیع أن ینسب إلیه تلک الأفعال لاحقاً. (۳)

۱- تطور فکر السیاسی، ص۱۴۳.

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۱۷۳.

۳- و وقتی نزد روایتی که نعمانی درباره غیبت نقل می کند توقف می کنیم همان روایتی که در مورد آن می گوید: «اگر در غیبت جز این حدیث، روایت نمی شد باز برای کسی که در آن تأمل می کرد کافی بود». ملاحظه می کنیم که روایت از مرگ و قتل و رفتن برای امامی که قبلاً موجود و شناخته شده بود صحبت می کند، در صورتی که او (یعنی نعمانی) نیاز داد نخست وجود امام محمد بن الحسن عسکری را ثابت کند تا بعد بتواند آن کارها را به او نسبت دهد. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۵)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می کند در روایت مورد استناد نعمانی سخن از مرگ و رفتن امام است. مرگ یا رفتن نیز متفرع بر وجود است. پس این نوع از روایات نمی تواند وجود امام را ثابت کند ابتدا باید وجود امام ثابت شود سپس رفتن و مرگ و کشته شدن به ایشان استناد داده شود.

پاسخ

مرحوم نعمانی روایت ذیل را در کتاب خویش نقل کرده است.

وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ قُتِلَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ ذَهَبَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ. (۱)

ایشان بعد از نقل این حدیث می نویسد: «اگر در مورد غیبت حدیثی جز همین یک حدیث روایت نمی شد، برای کسی که در آن می اندیشید کافی بود.» (۲)

اشکال نویسنده به استدلال مرحوم نعمانی ناشی از آن است که معنای این حدیث را درست درک نکرده است. اگر معنای روایت معلوم شود، روشن می شود که استدلال نعمانی بسیار دقیق و منطبق بر واقعیت است و اشکالی بر ایشان وارد نیست. برای فهم

۱- الغیبه للنعمانی، ص۱۷۱، ح۵: همانا صاحب این امر دارای دو غیبت است یکی از آن دو چندان به درازا می کشد که پاره ای از مردم می گویند: مرد و بعضی می گویند: کشته شد و عدّه ای از ایشان می گویند: رفت و از اصحابش جز افراد اندکی کسی بر امر او باقی نمی ماند. هیچ کس از دوست و غیر دوست از جایگاهش آگاهی نمی یابد، مگر همان خدمتگزاری که به کارهای او می رسد.

۲- الغیبه للنعمانی، ص۱۷۱، ح۵: و لو لم یکن یروی فی الغیبه إلا هذا الحدیث لکان فیه کفایه لمن تأمله.

معنای این حدیث به برخی از روایات مشابه باید دقت شود؛ زیرا روایات نیز مانند آیات قرآن (۱) برخی برخی دیگر را توضیح می دهند.

در روایتی مرحوم کلینی چنین نقل می کند:

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کند که فرمود:

هر گاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود، خدا را، خدا را، نسبت به

دینتان مواظب باشید، مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند، پسر جان ناچار صاحب الامر غیبتی کند که معتقدان به امامت هم از آن برگردند، همانا امر غیبت یک آزمایشی است از جانب خدای عز و جل که خلقش را به وسیله آن بیازماید... . (۲)

چنان که ملاحظه می شود در این حدیث سخن از برگشتن معتقدان است. کسانی که اعتقاد به وجود و غیبت امام دارند از آزمایش الهی سربلند بیرون نمی آیند و اعتقاد خود را از دست می دهند. دلیل از دست دادن این اعتقاد را شیخ صدوق چنین نقل کرده است:

ثابت ثمالیّ از امام سجّاد علیه السلام روایت کند که فرمود:... برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است... و امّا غیبت دیگر طولانی می شود تا جایی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمانند، مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حرجی از آن چه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد. (۳)

۱- نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۱۳۳، ص۱۹۲: كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْض.

۲- الكافی، ج ۱، ص۳۳۶، ح۲: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام قَالَ: إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ- لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَه... .

۳- كمال الدين، ج ۱، ص۳۲۳، ح۸: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَّاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ ثَابِتٍ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام أَنَّهُ قَالَ:... أَنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى... وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطُولُ أَمَدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْت.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: طولانی شدن غیبت موجب می شود اکثر معتقدان به امام از اعتقاد خود برگردند. بنابراین یکی از اتفاقات دوران غیبت که امام پیش گویی آن را کرده اند، برگشتن گروهی از شیعیان از اعتقاد خویش است. با توجه به این دو روایت معنای روایت مورد استناد مرحوم نعمانی نیز معلوم می شود.

همانا صاحب این امر دارای دو غیبت است یکی از آن دو چندان به درازا می کشد که پاره ای از مردم می گویند: مرد و بعضی می گویند: کشته شد و عدّه ای از ایشان می گویند: رفت و از اصحابش جز افراد اندکی کسی بر امر او باقی نمی ماند.

آری، ایشان نیز مطلبی را که مرحوم کلینی پیش از ایشان و شیخ صدوق بعد از ایشان نقل کرده اند بیان می کند. یعنی خروج گروهی از شیعیان معتقد به وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از این اعتقاد صحیح خویش. رویدادی که اهل بیت علیهم السلام پیش بینی کرده اند و دقیقاً به همان صورت نیز اتفاق افتاده است. شیخ صدوق در مقدمه کتاب کمال الدین می نویسد:

انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام برآورده شد به نیشابور برگشتم و در آن جا اقامت گزیدم، دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می کردند در امر غیبت حیرانند و در باره امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس

روی آورده اند. (۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص۲: إن الذی دعانی إلی تألیف کتابی هذا أنی لما قضیت وطری من زیاره علی بن موسی الرضا علیه السلام رجعت إلی نیسابور و أقمت بها فوجدت أکثر المختلفین إلیّ من الشیعه قد حیرتهم الغیبه و دخلت علیهم فی أمر القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف الشبهه و عدلوا عن طریق التسلیم إلی الآراء و المقاییس.

مرحوم نعمانی نیز در مقدمه کتاب خویش می آورد:

گروه هایی را می بینیم که به مـذهب شیعه منسوب... دچار تفرقه و چنـد دسـتگی در مذهب شده اند... و جز اندکی بقیّه آنان در مورد امام زمان خود و ولیّ امر و حجّت پروردگارشان به شکّ افتاده و دو دل شـده انـد... به سـبب گرفتاریی که به واسـطه غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ایجاد شده... و پیوسته این دو دلی و شکّ در دل آن ها اثر گذاشته و می گذارد... تا آن جا که آن ها را به وادی گمراهی و سرگردانی و کوردلی و انحراف می کشاند، و باقی نماند از آن ها جز جماعت اندکی که بر دین خـدا ثـابت قدمنـد... من تصـمیم گرفتم که قربه الی اللّه روایـاتی را که از پیشوایـان دینی رسـیده است... درباره این غیبت نقل کنم... . (۱)

پس حدیث امام صادق علیه السـلام که نعمانی نقل می کند پیش گویی امام در مورد شـیعیان دوران غیبت است؛ یعنی کسانی که معتقد به وجود و غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هستند. اما به دلیل طولانی شدن غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف گروهی معتقـد به مردن یا کشـته شدن امام می شوند و اعتقاد خود را از دست می دهند. همین پیش بینی امـام علیه السـلام دقیقاً در دوران ایشان اتفاق افتاده است بنابراین نعمانی می گویـد: اگر همین یک روایت در مورد غیبت نقل شده بود برای کسی که اهل اندیشه بود کفایت می کرد؛ زیرا به همان شکلی که امام علیه السلام فرموده واقع شده است. چنان که در موارد پیشین

گفته شد خبر دادن از امری قبل از وقوع آن نشان حقانیت مذهب شیعه و عقیده مهدویت است.

۱- الغیبه للنعمـانی، ص۲۰: فإنا رأینا طوائف من العصابه المنسوبه إلی التشـیع... قـد تفرقت کلمها و تشـعبت مذاهبها... و شـکوا جمیعا إلا القلیل فی إمام زمانهم و ولی أمرهم و حجه ربهم... للمحنه الواقعه بهذه الغیبه... فلم یزل الشک و الارتیاب قادحین فی قلـوبهم... حـتی أداهم ذلـک إلی الـتیه و الحیره و العمی و الضـلاله و لم یبـق منهم إلاـ القلیـل النزر الـذین ثبتـوا علی دین الله... فقصدت القربه إلی الله عز و جل بذکر ما جاء عن الأئمه الصادقین الطاهرین... فی هذه الغیبه... .

نویسنده بی هیچ دلیل و قرینه ای ادعا می کند نعمانی با این روایت درصدد اثبات وجود امام است و بعد اشکال می کند که مردن و رفتن فرع وجود است و باید اول وجود ثابت شود. در حالی که هرگز سخن از اثبات وجود امام نیست. باب دهم کتاب نعمانی که این حدیث و کلام نعمانی در آن واقع است در موضوع غیبت و وقایع دوران غیبت است و یکی از وقایع هم خروج اکثر افراد از مذهب است امری که دقیقاً اتفاق افتاده و نشان گر حقانیت مذهب شیعه و صحت روایات شیعه است. بنابراین اشکال نویسنده به هیچ روی بر مرحوم نعمانی وارد نیست و ایشان استدلال و بیان درستی دارند و نویسنده در اثر درک نکردن صحیح کلام وی بر ایشان خرده گرفته است.

شبههٔ پنجم: هم زمان نبودن اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف و اثبات مهدویت ایشان نزد متکلمان

متن کتاب

لقد کان المتکلّمون فی البدایه فی القرن الثالث الهجری یحاولون إثبات صحه فرضیه وجود الإمام الثانی عشر ابن الحسن و لم یکونوا یتحدثون عن المهدی و المهدویه إذ إنّهم کانوا بحاجه إلی إثبات وجود العرش قبل إثبات النقش... و لکن الأزمه التی وقعوا فیها بعد القول بوجود ابن الحسن و هی عدم ظهور الإمام للقیام بمهمات الإمامه دفعتهم إلی البحث و التنقیب فی تراث الفرق الشیعیه القدیمه کالکیسانیه و الواقفیه و التفتیش عن مخرج للأزمه و الحیره و وجدوا فی أحادیث المهدویه القدیمه أفضل حل للخروج من أزمه عدم الظهور و دلیلاً جدیداً علی إثبات فرضیه وجود ابن الحسن فی نفس الوقت. و من هنا فقد تطوّرت الفرضیه التی کانت مهتمّه بإثبات وجود الإمام الثانی عشر إلی الحدیث عن مهدویته وأصبح الحدیث یدور حول وجود الإمام المهدی الحجه ابن الحسن العسکری و ذلک انطلاقا من حاله الفراغ و الغیبه و عدم المشاهده و الاستنتاج منها أنّ الشخص المفترض أنّه الإمام و الذی لا یُشاهد هو المهدی صاحب الغیبه و ان سبب عدم

مشاهدته هو الغیبه! (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت ادعا کرده دانشمندان شیعه در ابتدای امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنی از مهدویت وی نمی زدند و تنها وجود او را ثابت می کردند. بعدها برای توجیه دیده نشدن امام دنبال راه حلی گشتند. آن ها در کتاب های قدیمی، مهدویت و غیبت را بهترین راه حل یافتند و در سال های بعد نسبت مهدویت و غیبت به او دادند.

پاسخ

نویسنده برای این فرضیه خود هیچ دلیل و قرینه ای نیاورده است. ایشان از کجا پی برده است که متکلمان در اول کار تنها به اثبات وجود می پرداختند و سخنی از غیبت و مهدویت در میان نبود و متکلمان بعدها نسبت مهدویت و غیبت را به امام دوازده عجل الله تعالی فرجه الشریف دادند؟ آیا وی نباید چند نفر از متکلمانی را که به اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پرداخته اند و به مهدویت و غیبت ایشان اشاره نکرده اند ذکر

۱- در قرن سوم هجری، متکلمان ابتدا سعی داشتند صحت فرضیه وجود امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را ثابت کنند، آن ها از مهدی و مهدویت سخنی به میان نمی آوردند؛ زیرا آن ها به اثبات عرش (سقف) قبل از اثبات نقش (تصویر) نیاز داشتند... اما بحرانی که در آن واقع شدند بعد از قائل شدن به وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و آن بحران عدم قیام امام به وظایف امامت بود، متکلمان را وادار ساخت تا در آثار برجای مانده از فرقه های قدیمی شیعه مانند کیسانیه و واقفیه جست وجو و دقت کنند و راهی برای خروج از بحران و حیرت پیدا کنند، آن ها در احادیث قدیمی مهدویت بهترین راه حل را برای خروج از بحران آشکار نبودن امام یافتند و هم زمان دلیل تازه ای برای اثبات فرضیه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پیدا کردند. از این جا فرضیه ای که وجه همتش اثبات وجود امام دوازدهم بود به صحبت از مهدویت او تبدیل شد. سخن چرخید و دور وجود امام مهدی الحجه بن الحسن العسکری گردید. و این برای رهایی از حالت خلأ و غیبت و ندیدن بود، و نتیجه این شد که شخص فرض شده به عنوان امام که دیده نمی شود همان مهدی صاحب غیبت است، و علت دیده نشدن او نیز همان غیبت است. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۵)

می کرد؟ روشن است که این قسمت صرف ادعاست و ارائه نکردن دلیل از طرف نویسنده برای نپذیرفتن این ادعا کفایت می کند. اما برای آن که معلوم شود این فرضیه تنها توهم و خیال نویسنده است و هرگز با واقعیت هم خوانی ندارد. به کتاب های بر جای مانده از آن دوران مراجعه می کنیم.

اولین متکلم شیعه که کتاب او برجای مانده است سعد بن عبدالله أشعری قمی است. وی امام حسن عسکری علیه السلام را ملاقات کرده و در سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ قمری از دنیا رفته است. کتاب المقالات و الفرق نوشتهٔ ایشان است. وی در این کتاب بعد از بیان امامت فرزند امام عسکری علیه السلام می نویسد:

او در حال حاضر مستور، ترسان و در پرده است و مأمور به این کار است تا آن که خداوند اجازه دهد به ایشان و امرش را آشکار کند. (۱)

وی در چند سطر بعد می نویسد:

خداوند ایشان را مستور کرده و از مردم غایب کرده است. پس بر مرد و زن مؤمنی جایز نیست آن چه را خداوند پوشانده درخواست نمایند و از نام و جایش جست وجو نمایند و از کار و محلش پرسش کنند تا این که امر شوند به آن؛ زیرا ایشان غایب ترسان و مستور به پرده الهی است. (۲)

عبارت های نقل شده به روشنی به غیبت امام تصریح دارد و نشان می دهد در همان ابتدا غیبت ایشان بیان شده است. در ادامه می آورد:

احادیث صحیح فراوانی نقل شده که بنابر آن ها ولادت قائم بر مردم پنهان می شود، یادش فراموش می شود، نامش شناخته نمی شود و محلش معلوم

۱- و انّه فی هذه الحاله مستتر خائف مغمود مأمور بذلک، حتّی یأذن اللّه عزّ و جلّ له فیظهر و یعلن أمره.(المقالات و الفرق، ص۱۰۳)

۲- فستره اللّه علیهم و غیّبه عنهم، قال اللّه عزّ و جلّ لرسوله: و لا تقف ما لیس لک به علم فلیس یجوز لمؤمن و لا مؤمنه طلب ما ستره اللّه، و لا البحث عن اسمه و موضعه، و لا السؤال عن أمره و مکانه، حتّی یؤمروا بذلک، إذ هو علیه السلام غائب خائف مغمود مستور بستر اللّه. (المقالات و الفرق، ص۱۰۴)

نمی شود تا ظهور کند و قبل از قیامش به ایشان اقتدا می کنند. با توجه

به آن چه یادآور شدیم و توصیف کردیم چاره ای جز مخفی و مستور بودن

ایشان نیست. (۱)

این جملات نیز نشان می دهد ایشان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را قائم یعنی مهدی معرفی می کند. پس صحابه امام حسن عسکری علیه السلام غایب و قائم بودن ایشان را در همان ابتدا بیان کرده است.

دومین فرد ابومحمد حسن بن موسی نوبختی متکلم دیگر شیعه (۲) و نویسنده کتاب فرق الشیعه است. وی پس از بیان عقیدهٔ گروه های مختلف شیعه دربارهٔ جریان امامت بعد از امام حسن عسکری علیه السلام می آورد:

هیچ یک از سخنان این فرقه ها صحیح نیست. پس ما امامت فرد در گذشته را قبول داریم و این که امامتش تا زمان وفاتش بود و معترفیم که جانشینی از نسلش دارد که به جای او قائم است و جانشین او، امام بعد از اوست. تا این که ظهور کند و امر خویش را آشکار نماید... (۳)

این عبارت نشان می دهد نوبختی غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را بیان داشته؛ زیرا می گوید ایشان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور خواهد کرد. وی در ادامه به بیان روایات خالی نبودن زمین از حجّت می پردازد و این که حجت گاهی ظاهر است و گاهی مخفی است و هنگام مخفی بودن روایات صحیحی وجود دارد که مردم اجازه بردن نام ایشان یا

۱- «و قد رُویت الأخبار الکثیره الصحیحه ان القائم تخفی علی الناس ولادته و یخمل ذکره و لایعرف اسمه و لا یعلم مکانه، حتی یظهر و یؤم به قبل قیامه. و لا بد مع هذا الّذی ذکرناه و وصفنا استتاره و خفاءه من ان یعلم امره.» (المقالات و الفرق، ص۱۰۵)

۲- وی متولّد اواسط قرن سوم و خواهرزاده ابوسهل نوبختی (اسماعیل بن علی) است. ذهبی گوید تاریخ وفات وی دقیقاً مشخص نیست، اما میان سال های ۳۰۱ تا ۳۱۰ است. (تاریخ الإسلام، ج۲۳، ص۳۰۸).

۳- «و لایجوز شیء من مقالات هذه الفرق کلّها فنحن مستسلمون بالماضی و إمامته مقرّون بوفاته معترفون بأنّ له خلفاً قائماً من صلبه و أنّ خلفه هو الامام من بعده حتی یظهر و یعلن امره...» (فرق الشیعه، ص۱۰۹)

پرسیدن جای ایشان را ندارند. (۱) سپس می نویسد:

و اخبار زیادی نقل شده که ولادت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر مردم مخفی می شود و یادش به میان نمی آید و شناخته نمی شود الا این که ایشان قیام نمی کند، مگر ظاهر شود و شناخته شود که ایشان امام فرزند امام و وصی فرزند وصی است، اقتدا شده به ایشان قبل از این که قیام کند. (۲)

نوبختی در این عبارت به روشنی اشاره می کند که روایات بسیاری به غایب بودن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته اند، یعنی مرحوم نوبختی غیبت و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم (مهدی) بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را در همان دوران اولیه بیان داشته است.

سومین متکلم، دایی ابو محمد نوبختی یعنی ابو سهل نوبختی (۳) است که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام است. وی دوران امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را نیز درک کرده است. وی در همان دوران ابتدائی به غیبت امام اشاره کرده است. به گزارش شیخ صدوق وی در آخر کتاب التنبیه خود می نویسد:

وقتی به نقل شیعه، نص و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر امامت علی علیه السلام درست است،

۱- «کما ظهر و علن أمر من مضی قبله من آبائه، و یأذن اللّه فی ذلک إذا لأمر للّه یفعل ما یشاء و یأمر بما یرید من ظهوره و خفائه کما قال أمیر المؤمنین علیه السلام: اللهم انک لا تخلی الأرض من حجه لک علی خلقک ظاهرا معروفا او خائفا مغمودا کیلا تبطل حجتک و بیناتک و بذلک أمرنا و به جاءت الأخبار الصحیحه عن الأئمه الماضین لأنه لیس للعباد أن یبحثوا عن امور اللّه و یقضوا بلا علم لهم و یطلبوا آثار ما ستر عنهم و لا یجوز ذکر اسمه و لا السؤال عن مکانه حتی یؤمر بذلک إذ هو علیه السلام مغمود خائف مستور بستر اللّه تعالی و لیس علینا البحث عن أمره بل البحث عن ذلک و طلبه محرم لا یحل و لا یجوز لأن فی اظهار ما ستر عنا و کشفه إباحه دمه و دمائنا و فی ستر ذلک و السکوت عنه حقنهما و صیانتهما.» (فرق الشیعه، ص ۱۱۰)

۲- «و قد رُویت أخبار کثیره أنّ القائم تخفی علی الناس ولادته و یخمل ذکره و لایعرف، الا أنّه لایقوم حتی یظهر و یعرف أنّه امام بن امام و وصی بن وصی یؤتم به قبل أن یقوم.» (فرق الشیعه، ص ۱۱۱)

۳- اسماعیل بن علیّ بن اسحاق بن أبی سهل بن نوبخت. ذهبی وی را از وفات یافتگان سال ۳۱۱ بیان کرده و می نویسد: تُوُفّی فی شوّال عَنْ أربع و سبعین سنه. (تاریخ الإسلام، ج۲۳، ص۴۰۹)

به همان دلیل نقلِ نص علی علیه السلام بر امامت حسن علیه السلام و از حسن علیه السلام بر امامت حسین علیه السلام و همین طور نص هر امامی بر امامت امام پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام و سپس بر امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف که امام بعد از اوست؛ زیرا اصحاب پدرش امام حسن عسکری علیه السلام همه مورد وثوقند و بر امامت او گواهی داده اند و غایب شد؛ زیرا سلطان وقت آشکارا در پی او بود و دو سال بر منازل و حرم او مأمور گمارد. (۱)

در ادامه می نویسد: وجود امام با نقل اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام ثابت شده است و غیبت ایشان نیز با اخبار مشهوری که در غیبت امام وجود دارد. (۲) در پایان به قائم (مهدی) بودن ایشان اشاره می کند و می گوید:

پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می شود چنان که شرح دادیم و او همچنان که در اخبار آمده است غیبت خواهد کرد، و اخبار آن مشهور و متواتر است، و شیعه متوقّع آن غیبت است و به آن امیدوار است؛ زیرا رجاء واثق دارد که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از رحمت واسعه حق درخواست توفیق و صبر جمیل می نمائیم. (۳)

متکلم چهارم دوران اولیه شیعه، أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه الرازی

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۸۹: و إذا صح بنقل الشیعه النص من النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی علی علیه السلام صح بمثل ذلک نقلها النص من علی علی الحسن و من الحسن علی الحسین ثم علی إمام إمام إلی الحسن بن علی ثم علی الغائب الإمام بعده عجل الله تعالی فرجه الشریف لأن رجال أبیه الحسن علیه السلام الثقات کلهم قد شهدوا له بالإمامه و غاب عجل الله تعالی فرجه الشریف لأن السلطان طلبه طلبا ظاهرا و وکل بمنازله و حرمه سنتین.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۹۳: فصح لنا ثبات عین الإمام بما ذکرت من الدلیل و بما وصفت عن أصحاب الحسن علیه السلام و رجاله و نقلهم خبره و صحه غیبته بالأخبار المشهوره فی غیبه الإمام عجل الله تعالی فرجه الشریف .

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۹۴: فالتصدیق بالأخبار یوجب اعتقاد إمامه ابن الحسن علیه السلام علی ما شرحت و أنه قد غاب کما جاءت الأخبار فی الغیبه فإنها جاءت مشهوره متواتره و کانت الشیعه تتوقعها و تترجاها کما ترجون بعد هذا من قیام القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بالحق و إظهار العدل و نسأل الله عز و جل توفیقا و صبرا جمیلا برحمته.

است. (۱) به گزارش شیخ صدوق وی در کتاب نقض کتاب الإشهاد، که رد سخنان فردی زیدی مذهب است، چنین می نویسد:

امّا این سخن او که می گوید: ایشان ادّعا کردند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی دارد. [در پاسخ گوییم] این قوم مدّعی این مطلب نشدند مگر پس از این که پیشینیانشان احوال او را برای آن ها نقل کردند و غیبتش را و وضعیت امرش را و اختلاف مردم درباره او را وقتی اتفاق افتد آن چه اتفاق می افتد. و این کتاب های ایشان است هر که می خواهد بدان ها بنگرد می تواند نگاه کند. (۲)

این ها چهار تن از متکلمان شیعه هستند که در اوایل دوران غیبت حضور داشتند و برخی حتی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بودند. کسانی که کتابشان یا متنی از کتابشان باقی مانده است. همه این افراد بدون استثنا قائم و غایب بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را به عنوان امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در کنار اثبات وجود ایشان اعلان و بیان کرده اند. حال مشخص نیست نویسنده به استناد کدام کتاب و سندی ادعا می کند متکلمان در ابتدا سخنی از مهدویت و غیبت نمی زدند.

شبههٔ ششم: صحیح نبودن استدلال به روایات غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و إذا كان يصحّ الاستدلال بتلك الروايات على مهدويه الأئمه السابقين المعروفين الذين غابوا فى السجون أو الشعاب أو فى سائر أنحاء الأرض، فإنّه لا يمكن الاستدلال بها على صحه فرضيه وجود ابن الحسن... و ذلك لأنّ وجوده كان موضع

۱- درگذشتهٔ پیش از ۳۱۷ قمری.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۱۰۷: و أما قوله إنهم ادعوا للحسن ولدا فالقوم لم يدعوا ذلك إلا بعد أن نقل إليهم أسلافهم حاله و غيبته و صوره أمره و اختلاف الناس فيه عند حدوث ما يحدث و هذه كتبهم فمن شاء أن ينظر فيها فلينظر.

شکّ و اختلاف بین أصحاب الإمام الحسن العسکریّ، و أنّ عملیه الاستدلال بها علی مهدویه ابن الحسن بحاجه أوّلاً- إلی الاستدلال علی وجوده و إثبات ذلک قبل الحدیث عن إمامته و مهدویته و غیبته و ما إلی ذلک.

و إن الاستدلال بالغیبه علی الوجود، بدون إثبات ذلک من قبل، یشبه عملیه الاستدلال علی وجود ماء فی إناء، بالقول: إنّ الماء لا- رائحه له و لا- لون... و نحن لا نشمّ رائحه و لا نری لوناً فی هذا الإناء... إذاً فإن فیه ماء! إذ کان ذلک لا یجوز إلّا بعد إثبات وجود شیء سائل فی الإناء ثم القول: إنّ هذا السائل لیس له لون و لا رائحه... فإذاً هو ماء، فإنّ عملیه إثبات وجود ابن الحسن کذلک تحتاج أوّلاً إلی إثبات وجوده و إمامته و مهدویته... ثم إثبات غیبته، لا أن یتمّ عکس الاستدلال، فیُتّخذ من المجهول و العدم و الغیبه دلیلاً- علی إثبات الوجود و الإمامه و المهدویه لشخص لا یزال موضع بحث و نقاش! إذاً فلا یمکن فی الحقیقه الاستدلال بأحادیث الغیبه العامه و الغامضه و الضعیفه علی إثبات وجود الإمام محمّد بن الحسن العسکریّ. (۱)

۱- اگر استدلال به آن روایات بر مهدویت امامان پیشین که اشخاص معروفی بودند صحیح می بود، آن هایی که در زندان ها یا دره ها یا جاهای دیگر زمین غایب شدند، استدلال به آن روایات بر صحت فرضیه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام امکان ندارد. چون وجودش میان اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام مورد شک اختلاف بود. و استدلال کردن به آن احادیث بر مهدویت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ابتدا نیازمند استدلال بر وجودش است و پیش از سخن گفتن از امامت و مهدویت و غیبت ایشان و مواردی از این قبیل، وجودش باید اثبات شود. و استدلال به غیبت برای وجود بدون اثبات آن از پیش شبیه استدلال کردن بر وجود آبی در ظرفی است. این گونه که گفته شود: آب رنگ و بو ندارد... و ما بویی استشمام نمی کنیم و رنگی در این ظرف نمی بینیم... پس نتیجه می گیریم در ظرف آب هست. وقتی چنین استدلالی صحیح نیست، مگر بعد از اثبات وجود چیزی مایع در ظرف. سپس گفتن این که این مایع رنگ و بو ندارد... پس آب است. بنابراین اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نیز چنین است؛ نخست نیازمند اثبات وجود و امامت و مهدویت ایشان است، سپس اثبات غیبت ایشان، نه این که عکس این استدلال صحیح باشد از مجهول و عدم و غیبت دلیلی ساخته شود بر اثبات وجود و امامت و مهدویت شخصی که همیشه موضع بحث و اشکال است. بنابراین در حقیقت استدلال به احادیث غیبت که عام و مبهم و ضعیف هستند بر اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ممکن نیست. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۶)

خلاصه شبهه

اصل ادعای نویسنده در این قسمت این است که برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی توان به احادیث غیبت استدلال کرد. برای اثبات این ادعا چند ادعای دیگر نیز مطرح کرده است. اختلافی بودن وجود فرزند میان اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، عام و مبهم و ضعیف بودن روایات غیبت و تشبیه استدلال دانشمندان شیعه به استدلال آب درون ظرف.

پاسخ

نویسنده در پی برداشت اشتباهی که از کلام و استدلال دانشمندان شیعه دارد، مدام یک مطلب را به عنوان اشکال تکرار می کند. وی مدعی است آن ها برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف به روایات غیبت استناد کرده اند، در حالی که به صورت مفصل کلام علمای شیعه بیان شد و معلوم گردید آنان هرگز به روایات غیبت برای اثبات وجود امام استناد نکرده اند.

اگر کتاب غیبت نعمانی را که اولین کتاب مستقل در مهدویت است در نظر بگیریم. مرحوم نعمانی بعد از برخی مباحث مقدماتی روایات لزوم اتصال وصایت (۱) را نقل می کند بعد روایات دوازده امام را از شیعه (۲) و سنی (۳) نقل می کند بعد روایات خالی نبودن زمین از حجت (۴) را بیان می کند و در باب دهم کتاب (۵) به بحث غیبت می رسد. یعنی ابتدا روایاتی را که از زاویه های متعدد وجود امام علیه السلام در هر زمان را ثابت می کند، نقل کرده و لزوم وجود امام را ثابت می کند. سپس برای حضور نداشتن و دیده نشدن

۱- الغیبه للنعمانی، ص۵۱.

۲- الغیبه للنعمانی، ص۵۷.

۳- الغیبه للنعمانی، ص۱۱۶.

۴- الغیبه للنعمانی، ص۱۳۶.

۵- الغیبه للنعمانی، ص۱۴۰.

امامی که وجودش ضروری و ثابت شده است به روایات غیبت استناد می کند. پس استناد به روایات غیبت برای اثبات وجود نیست برای اثبات دیده نشدن امام است.

کتاب کمال الدین شیخ صدوق نیز چنین است ایشان بعد از مقدمه ای طولانی که شبهات را پاسخ می دهد، اشاره ای به غیبت های پیامبران (پیشینه غیبت در امت های گذشته) (۱) دارد. اولین بحث کتابش «باب العله التی من أجلها یحتاج إلی الإمام» (۲) است. بعد «باب اتصال الوصیه من لدن آدم علیه السلام و أن الأرض لا تخلو من حجه لله عز و جل علی خلقه إلی یوم القیامه» (۳) یعنی ایشان نیز ابتدا روایاتی را که ضرورت وجود امام علیه السلام در روی زمین را ثابت می کند، نقل کرده است. روایاتی که بیان می دارد امام واسطه فیض الهی و امنیت بخش اهل زمین است و اگر لحظه ای نباشد زمین اهلش را فرو می برد و ... سپس باب بعدی بیان روایات غیبت امام (۴) است. روشن است که پیش از بیان روایات غیبت وجود امام ثابت شده است و روایات غیبت تنها به برای بیان دلیل دیده نشدن امام بیان می شود نه اثبات وجود ایشان.

وقتی به کتاب غیبت شیخ طوسی می رسیم ایشان در همان ابتدای کتاب این مطلب را به صراحت بیان می کند و می نویسد:

بدان که برای ما در بحث از غیبت دو راه وجود دارد. راه اول این است که بگوییم: وقتی وجوب امامت در هر زمان ثابت شد و این که مردم با آن که معصوم نیستند جایز نیست که در هیچ زمانی سرپرستی نداشته باشند و این که از شرایط سرپرست این است که عصمتش قطعی باشد. پس این سرپرست یا ظاهر و معلوم است یا غایب و در پرده است. وقتی دانستیم هر کس که برای او امامت ظاهری ادعا شده عصمتش قطعی نیست، بلکه ظاهر

۱- کمال الدین، ج ۱، ص۱۲۷.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۲۰۱.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۲۱۱.

۴- کمال الدین، ج ۱، ص۲۵۰.

اعمال و حالاتش با عصمت منافات دارد می فهمیم که آن کسی که عصمتش قطعی است، غایب و در پرده است. (۱)

چنان که ملاحظه می شود ایشان نیز ابتدا وجوب امامت و لزوم وجود امام را ثابت و مفروغ عنه می گیرد و بعد به سراغ غیبت می رود. اساساً جایگاه بحث از غیبت بعد از اثبات وجود و امامت است و چنان که مرور شد دانشمندان بزرگ شیعه نیز کتاب هایشان را به همین صورت مرتب کرده اند.

بنابراین ادعایی که نویسنده مدام تکرار کرده «فان تلک الآیات أو الأحادیث العامه

لا تثبت ولاده ذلک الانسان أو وجوده»، «لا یمکن الاستدلال بها علی صحه فرضیه وجود ابن الحسن»، «فلا یمکن فی الحقیقه الاستدلال بأحادیث الغیبه العامه و الغامضه و الضعیفه علی إثبات وجود الإمام محمّد بن الحسن العسکریّ» و اشکال خود را بر آن بنا نهاده از اساس دروغ و غیر واقعی است و هرگز اندیشمندان شیعه چنین استدلالی نکرده اند.

البته چنان که در پیش بیان شد به برخی روایات غیبت که خبر از واقعه ای قبل از وقوع آن داده اند استناد شده است، اما نه برای اثبات وجود امام، بلکه برای اثبات حقانیت مذهب شیعه و نشان دادن این که بیان امامان علیهم السلام دقیقاً رخ داده است. این نوع روایات نیز پیش گویی های دقیقی هستند نه کلی و مبهم.

از این بیان پاسخ تشبیهی که نویسنده به آب درون ظرف کرده است روشن می شود. نویسنده خود معترف است که «چنین استدلالی صحیح نیست، مگر بعد از اثبات

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۳: اعلم أن لنا فی الکلام فی غیبه صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طریقین. أحدهما أن نقول إذا ثبت وجوب الإمامه فی کل حال و أن الخلق مع کونهم غیر معصومین لا یجوز أن یخلو من رئیس فی وقت من الأوقات و إن من شرط الرئیس أن یکون مقطوعا علی عصمته فلا یخلو ذلک الرئیس من أن یکون ظاهرا معلوما أو غائبا مستورا فإذا علمنا أن کل من یدعی له الإمامه ظاهرا لیس بمقطوع علی عصمته بل ظاهر أفعالهم و أحوالهم ینافی العصمه علمنا أن من یقطع علی عصمته غائب مستور.

وجود چیزی مایع در ظرف سپس گفتن این که این مایع رنگ و بو ندارد... پس

آب است.» (۱)

یعنی ایشان نیز این را می پذیرد که اگر وجود مایعی ثابت شد سپس می توان به دیده نشدن آن استدلال کرد. دقیقاً دانشمندان شیعه نیز چنین کرده انـد؛ یعنی ابتدا با استناد به احادیث دوازده امام، (۲) خالی نبودن زمین از حجت، (۳) نقش امام در عالم، (۴) و... وجود امـام در روی زمین را ثـابت کرده انـد، سـپس برای بیان آن که اگر هست چرا دیـده نمی شود به روایات غیبت اسـتناد نموده انـد. اگر با مثال نویسـنده مطلب را بیان کنیم چنین می شود: اگر ثابت کردیم ظرف حاضـر به دلیل نوع ماده اش اگر آب درون آن نباشد متلاشـی می شود یا چون در مقابل وزش شدید باد است اگر آب درونش نباشد واژگون می شود؛ یا ظرف آبی وسـط سـفره هست، ثـابت می کنیم اگر خالی باشـد بودن آن حکیمانه نخواهـد بود. آن گاه سؤال می شود که چرا درونش چیزی دیـده نمی شود؟ می گوییم: چون آب رنگ و بو نـدارد. در بحث امامت نیز روایت می گویـد: اگر امام نباشـد زمین در هم می شـکند و امنیت نخواهـد داشت. حـال که زمین آرام و امن است، پس امام بر روی زمین است. حال که هسـت چرا دیـده نمی شود؟ چون روایـات غیبت می گویـد: امام آخر دیـده نخواهـد شـد. بنابراین اگر نویسـنده در کتاب ها و بیانات دانشمندان شیعه دقت بیشتری می نمود، هرگز چنین اشکال دور از واقعیتی را

مطرح نمی کرد.

نویسنده دو ادعای دیگر نیز در این قسمت آورده است؛ یکی ادعای عام و مبهم و

۱- ذلک لا یجوز إلّا بعد إثبات وجود شیء سائل فی الإناء ثم القول: إنّ هذا السائل لیس له لون و لا رائحه... فإذاً هو ماء.

۲- الغیبه للنعمانی، ص۵۷: «ما روی فی أن الأئمه اثنا عشـر إماما و أنهم من الله و باختیاره.» و ص۱۱۶، باب ۶، الحدیث المروی عن طرق العامه.

۳- الغیبه للنعمانی، ص۱۳۶: روی فی أن الله لا یخلی أرضه بغیر حجه.

۴- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱: باب العله التی من أجلها یحتاج إلی الإمام علیه السلام .

ضعیف بودن روایات غیبت که در فصل اول پاسخ شبههٔ دوم، روایات مفصل بیان شد و روشن گردید که روایات غیبت به فرد مشخص یعنی فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد و این ادعای نویسنده با واقعیت هیچ مطابقتی ندارد. ادعای دوم نویسنده این است که وجود فرزند برای امام حسن عسکری علیه السلام میان یاران ایشان اختلافی بود. این ادعای وی نیز سندی را همراه ندارد و صرف ادعاست. البته مانند سایر ادعاهای ایشان از واقعیت نیز به دور است. حقیقت این است که در میان یاران امام حسن عسکری علیه السلام کسی منکر این امر نبود. شاهد این مطلب گزارش سعد بن عبدالله اشعری از یاران بزرگ امام عسکری علیه السلام است. ایشان می نویسد: فرزند داشتن امام میان ما اجماعی بود. (۱) یکی از دلیل های این عدم اختلاف آن است که امام حسن عسکری علیه السلام چند روز قبل از شهادتشان فرزند بزرگوارشان را به جمع زیادی از یاران خود نشان دادند. (۲) و به برخی از اصحاب نیز با نامه خبر دادند. (۳) علاوه بر این ها امام عسکری علیه السلام در هر

۱- المقالات و الفرق، ص۱۰۶: و لا یکون ان یموت امام الا ولد له لصلبه و له ولد و ولد، فهذه سبیل الامامه و هذا المنهاج الواضح، و الغرض الواجب اللازم الّذی لم یزل علیه الاجماع من الشیعه الامامیه المهتدیه رحمه اللّه علیها، و علی ذلک کان اجماعنا الی یوم مضی الحسن بن علی رضوان اللّه علیه.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۴۳۵، ح۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام وَ نَحْنُ فِي مَنْزِلِهِ وَ كُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ قَلَائِلُ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام .

۳- الکافی، ج ۱، ص۳۲۸، ح۱: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ: خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ. کمال الدین، ج ۲، ص۴۳۳: ۱۶: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْآبِيُّ الْأَزْدِيُّ الْعَرُوضِيُّ بِمَرْوَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقُمِّيُّ قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْخَلَفُ الصَّالِحُ عجل الله تعالی فرجه الشریف وَرَدَ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام إِلَى جَدِّي أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ كِتَابٌ فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ بِخَطِّ يَدِهِ علیه السلام الَّذِي كَانَ تَرِدُ بِهِ التَّوْقِيعَاتُ عَلَيْهِ وَ فِيهِ وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُوراً وَ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُوماً فَإِنَّا لَمْ نُظْهِرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَ الْوَلِيَّ لِوَلَايَتِهِ أَحْبَبْنَا إِعْلَامَكَ لِيَسُرَّكَ اللَّهُ لَهُ مِثْلَ مَا سَرَّنَا بِهِ وَ السَّلَامُ.

فرصتی فرزند خویش را به صورت فردی نیز به اصحاب خود معرفی و نشان می دادند. (۱) البته بودند کسانی که امام عسکری علیه السلام به دلیل قابل اطمینان نبودن آن افراد آن ها را در جریان ولادت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار نداده بود. برخی از این افراد از نزدیکان امام بودند، مانند جعفر کذاب برادر امام. بنابراین ادعای اختلاف میان یاران امام در مورد فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف ادعایی خلاف واقع است؛ مگر منظور نویسنده از یاران افراد معاند و نامحرم باشد.

شبهۀ هفتم: صحیح نبودن استدلال به روایات دو غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و قد حاول بعض المنظّرین لموضوع الغیبه أن یستشهدوا بحدیث الغیبتین الصغری و الکبری لیثبتوا صحّه نظریه وجود ابن الحسن و لکنّ حکایه الغیبتین نفسها لم تثبت فی التاریخ، و لا یوجد علیها دلیل سوی موضوع النیابه الخاصه

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۴۳۶، ح۵: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَیَّاشِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْأَشْتَرِ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ مَنْقُوشٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَی دُکَّانٍ فِی الدَّارِ وَ عَنْ یَمِینِهِ بَیْتٌ وَ عَلَیْهِ سِتْرٌ مُسْبَلٌ فَقُلْتُ لَهُ یَا سَیِّدِی مَنْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ ارْفَعِ السِّتْرَ فَرَفَعْتُهُ فَخَرَجَ إِلَیْنَا غُلَامٌ خُمَاسِیٌّ لَهُ عَشْرٌ أَوْ ثَمَانٌ أَوْ نَحْوُ ذَلِکَ وَاضِحُ الْجَبِینِ أَبْیَضُ الْوَجْهِ دُرِّیُّ الْمُقْلَتَیْنِ شَثْنُ الْکَفَّیْنِ مَعْطُوفُ الرُّکْبَتَیْنِ فِی خَدِّهِ الْأَیْمَنِ خَالٌ وَ فِی رَأْسِهِ ذُؤَابَهٌ فَجَلَسَ عَلَی فَخِذِ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ثُمَّ قَالَ لِی هَذَا هُوَ صَاحِبُکُمْ ثُمَّ وَثَبَ فَقَالَ لَهُ یَا بُنَیَّ ادْخُلْ إِلَی الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَدَخَلَ الْبَیْتَ وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَیْهِ ثُمَّ قَالَ لِی یَا یَعْقُوبُ انْظُرْ إِلَی مَنْ فِی الْبَیْتِ فَدَخَلْتُ فَمَا رَأَیْتُ أَحداً. الکافی؛ ج ۱، ص۳۲۸، ح۳: عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَکْفُوفِ عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِیِّ قَالَ: أَرَانِی أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ابْنَهُ وَ قَالَ هَذَا صَاحِبُکُمْ مِنْ بَعْدِی.

التی ادعاها بعضُ الأشخاص، و هی لم تثبت لهم فی ذلک الزمان، و کان الشیعه القائلون بوجود ابن الحسن یختلفون فیما بینهم حول صحه ادعاء هذا الشخص او ذاک بالنیابه الخاصه الّتی کان قد ادّعاها حوالی عشرین شخصاً أکثرهم من الغلاه. و من هنا فإنّ الحدّ الفاصل بین الغیبتین، الصغری والکبری، کان حدّاً وهمیاً لم یثبت فی التاریخ. و یلاحظ ان الاستشهاد بالغیبتین قد ابتدأه النعمانی فی منتصف القرن الرابع الهجری، بعد انتهاء عهد النوّاب الخاصین و لم یشر الیه من سبقه من المؤلفین حول الغیبه الذین اکتفوا بالإشاره الی الغیبه الواحده. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده سه مطلب را در این قسمت ادعا کرده است. نخست استشهاد به روایات دو غیبت برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام . دوم ثابت نشدن تاریخی دو غیبت. سوم نعمانی آغازگر استدلال به دو غیبت است و کسی قبل از نعمانی به دو غیبت اشاره نکرده است.

پاسخ

ادعای نخست نویسنده یعنی استشهاد به احادیث دو غیبت برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام همانند ادعای وی مبنی بر تمسک به احایث غیبت برای

۱- بعضی از نظریه پردازانِ موضوع غیبت، سعی کرده اند برای اثبات صحت نظریه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به حدیث دو غیبت صغرا و کبرا استشهاد کنند، اما جریان خود دو غیبت از نظر تاریخی ثابت نشده است و دلیلی غیر از موضوع نیابت خاص برای آن یافت نمی شود. نیابت خاصی که بعضی اشخاص آن را ادعا کردند، در حالی که در آن زمان برایشان ثابت نشد و شیعیان قائل به وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام درباره صحت ادعای این شخص یا آن شخص مبنی بر نیابت خاص با هم اختلاف داشتند؛ نیابتی که حدود بیست نفر آن را ادعا کرده بودند، اکثر آن ها هم از غلات (تندروها) بودند. بنابراین جدا کننده بین دو غیبت صغرا و غیبت کبرا جدا کننده ای وهمی بود، در تاریخ ثابت نشد. همچنین ملاحظه می شود که نعمانی استشهاد به دو غیبت را در نیمه قرن چهارم هجری آغاز کرد، بعد از پایان زمان نواب خاص و پیش از وی نویسندگان در مورد غیبت، اشاره ای به آن نکردند. آن ها به اشاره به یک غیبت اکتفا کردند. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۶)

اثبات وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف، ادعایی بی دلیل و دور از واقعیت است کسی از دانشمندان شیعه برای اثبات وجود امام به احادیث دو غیبت استناد نکرده است. این یک اشتباه اساسی است که نویسنده مرتکب آن شده است و در این قسمت نیز تکرار می کند. حتی مرحوم نعمانی که به ادعای نویسنده به این روایات استناد کرده است هرگز چنین استدلالی ندارد. ایشان در یکی از فصل های باب دهم (باب غیبت) کتابشان، روایات دو غیبت را آورده اند، اما هرگز سخن از اثبات وجود امام نیست. مرحوم نعمانی دو بیان در ذیل روایات دو غیبت دارد که بیان اول ایشان در شبهۀ چهارم گذشت و معلوم شد هیچ ربطی به اثبات وجود ندارد. بیان دوم ایشان نیز چنین است:

این احادیث که در آن ها ذکر شده برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دو غیبت است، احادیثی است که بحمد الله نزد ما صحیح هستند و خداوند سخن امامان علیهم السلام را روشن کرد و برهان و دلیل راستی آنان را در این سخن آشکار کرد. (۱)

چنان که ملاحظه می شود این بیان نیز چون بیان پیشین مرحوم نعمانی ناظر به واقع شدن پیش گویی امامان علیهم السلام است. یعنی همانگونه که امامان علیهم السلام از دو غیبت خبر داده بودند، دو غیبت نیز واقع شد و خداوند حقانیت و صداقت آنان علیهم السلام را روشن و آشکار کرد. پس استناد ایشان به روایات غیبت برای اثبات صحت اخبار امامان علیهم السلام پیش از وقوع آن هاست نه اثبات وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف .

ادعای دوم نویسنده این بود که از نظر تاریخی دو غیبت ثابت شدن نیست؛ زیرا جدایی میان غیبت صغرا و کبرا به نیابت خاص است و نیابت خاص نیز میان شیعیان اختلافی بوده و مدعیان زیادی داشته است. پس این جدایی دو غیبت از هم، یک جدایی وهمی است.

در پاسخ باید متذکر شد که سخن از نیابت خاص و این که آیا شیعیان در مورد نواب

۱- الغیبه للنعمانی، ص۱۷۳: هذه الأحادیث التی یذکر فیها أن للقائم عجل الله تعالی فرجه الشریف غیبتین أحادیث قد صحت عندنا بحمد الله و أوضح الله قول الأئمه علیهم السلام و أظهر برهان صدقهم فیها... .

اختلاف داشتند یا خیر؟ بحثی تاریخی است و مستقیم به بحث نقلی و حدیثی مربوط نمی شود. بنابراین بحث تفصیلی آن به محل خود واگذار می شود. اما یادآور می شود طبق تحقیق انجام گرفته (۱) هرگز مدعیان نیابت به تعداد زیاد مورد ادعای نویسنده (حدود بیست نفر) نبوده اند. علاوه این تعداد اندک نیز همه دارای موقعیت اجتماعی مناسب برای چنین ادعایی نبوده اند و حتی برخی از آنان بعد از این ادعا مورد استهزا قرار گرفته اند. بنابراین برخلاف ادعای نویسنده که می خواهد دوران غیبت صغرا را دورانی غبارآلود و پر از مدعیان نیابت به تصویر بکشد، باید توجه داشت که امر نیابت و وکالت امام میان شیعیان از حساسیت خاصی برخوردار بوده است. هر کس نمی توانست چنین ادعایی کند. هر چند به دلیل خفقان بسیار شدید آن دوران و لزوم حفظ جان امام، نواب تقیه و پنهان کاری می کردند و آشکارا ظاهر نمی شدند و همین امر فضا را برای عرض اندام مدعیان دروغین نیابت فراهم می کرد و ممکن بود برخی از شیعیان ساده و بی اطلاع در ابتدا فریب بخوردند، اما مدعیان دروغین به سرعت رسوا می شدند. علاوه در مقاله یاد شده آمده است که در دوران نایب اول تنها دو نفر (باقطانی و ابراهیم بن اسحاق احمری) ادعای نیابت کردند که ظاهراً آن دو نیز از ادعای نیابت خود برگشتند؛ زیرا شیخ طوسی نه تنها هنگام معرفی منحرفان از آن ها نام نمی برد، بلکه باقطانی را از کسانی که در بالین محمد بن عثمان (نایب دوم) حاضر بودند نام می برد. در دوران نایب دوم که حدود پنجاه سال بود تنها چهار نفر (هلالی، بلالی، محمد بن نصیر نمیری و حلاج) مدعی نیابت شدند و در دوران نایب سوم تنها شلمغانی بود که مدعی شد و این که ابوبکر بغدادی و ابودلف مجنون نیز این مقام را ادعا کرده باشند بسیار بعید است؛ زیرا چنان که شیخ طوسی نقل می کند (۲) آنان رفتار

۱- نک: «گونه شناسی مدعیان دروغین وکالت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت صغرا، با رویکردی نقادانه بر نظر احمد الکاتب».

۲- نک: الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص ۴۱۲.

بسیار غیر متعارفی داشته اند و بعید است که شیعه ای ادعای آن ها را بپذیرد. در دوران نایب چهارم نیز گزارشی از مدعی نیابت وجود ندارد.

این گزارش نشان می دهد در طول هفتاد سال دوره غیبت صغرا به صورت میانگین در هر ده سال یک نفر چنین ادعایی کرده است. روشن است که یک نفر در ده سال نمی تواند فضا را مبهم و غبارآلود کند، به ویژه که آن ها هم نتوانستند برای خود جایگاهی میان مردم کسب کنند و شیخ طوسی انزجار همگانی شیعه از تک تک آن ها را گزارش کرده است. (۱) علاوه با ادامه نیابت، مدعیان سیر نزولی داشته و فروکش کرده اند و در دوره نایب چهارم اصلاً مدعی نیابتی نبوده است. اگر قرار بود وکالت امر دروغین و پول آوری باشد باید کم کم به تعداد آن ها افزوده می شد، در حالی که واقعیت خلاف این است. بنابراین دوران غیبت صغرا دوران مبهم و تاریکی نبوده که مدعیان فراوانی داشته باشد و نیابت افراد امری اختلافی و مشکوک باشد. چنان که در ابتدا نیز بیان شد به لحاظ تاریخی بودن بحث وارد تفصیل آن نمی شویم، اما این نکته را یادآور می شویم که بر خلاف ادعای نویسنده که فاصله غیبت صغرا و کبرا را امر وهمی می خواند، پایان غیبت صغرا نزد شیعه بسیار روشن بوده است. شیخ طوسی در این باره

۱- شیخ طوسی درباره مدعیان دروغین نیابت چنین نقل می کند. درباره شریعی می نویسد: «فَلَعَنَتْهُ الشِّیعَهُ وَ تَبَرَّأَتْ مِنْه» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۳۹۷). وی درباره ابن هلال نوشته است: «فَلَعَنُوهُ [الشِّیعَهُ الْجَمَاعَه] وَ تَبَرَّءُوا مِنْه» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۳۹۹). درباره ابن بلال می نویسد: «تبرأت الجماعه منه و لعنوه» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۴۰۰). درباره حلاج نیز چنین آورده است: «وَ صَیَّرَهُ أَبُو سَهْلٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ أُحْدُوثَهً وَ ضُحْکَهً وَ یَطْنِزُ بِهِ عِنْدَ کُلِّ أَحَدٍ وَ شَهَّرَ أَمْرَهُ عِنْدَ الصَّغِیرِ وَ الْکَبِیرِ وَ کَانَ هَذَا الْفِعْلُ سَبَباً لِکَشْفِ أَمْرِهِ وَ تَنْفِیرِ الْجَمَاعَهِ عَنْه» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۴۰۲). او درباره شلمغانی می نویسد: « فَاجْتَمَعَتْ [الطَّائِفَهُ]عَلَی لَعْنِهِ وَ الْبَرَاءَهِ مِنْه» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۴۱۱). نظر شیخ طوسی درباره ابودلف چنین است: «وَ مَا عَرَفْنَاهُ قَطُّ إِذَا حَضَرَ فِی مَشْهَدٍ إِلَّا اسْتُخِفَّ بِهِ وَ لَا عَرَفَتْهُ الشِّیعَهُ إِلَّا مُدَّهً یَسِیرَهً وَ الْجَمَاعَهُ تَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَ مِمَّنْ یُومِئُ إِلَیْهِ وَ یُنَمِّسُ بِهِ» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۴۱۲). درباره ابوبکر بغدادی نیز می نویسد: «و أمر أبی بکر البغدادی فی قله العلم و المروءه أشهر» (الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۴۱۳). این جملات به روشنی نشان گر فقدان موقعیت مطلوب برای مدعیان بابیت در میان شیعیان است.

از ابن قولویه چنین نقل می کند:

نزد ما هر کس پس از سمری رحمه الله (نایب چهارم) ادعای امر [نیابت] کند کافر، فاسد، گمراه و گمراه کننده است. (۱)

از بیان ایشان روشن می شود که با رحلت مرحوم محمد بن علی سمری همه شیعه (عندنا) می دانستند که باب نیابت خاصه بسته شد و از آن پس نیابت کسی را نپذیرفتند. غیبت صغرا با رحلت نایب چهارم در نیمه شعبان سال ۳۲۹ق به پایان رسیده (۲) و پس از آن غیبت کبرا شروع شده است. چنان که ملاحظه می شود حتی روز اتمام غیبت صغرا و آغاز غیبت کبرا نیز مشخص است و هرگز امر وهمی و مبهمی نیست. امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف طی توقیع شریف به نایب چهارم، انتهای دوره نیابت و آغاز غیبت نوع دوم را دقیق و صریح اعلام فرمودند:

ابو محمّد حسن بن احمد مکتّب گوید: در سالی که شیخ علیّ بن محمّد سمری _ قدّس اللّه روحه _ در بغداد درگذشت، چند روز قبل از وفاتش

در محضرش بودم و توقیعی را برای مردم خارج ساخت که رونوشت آن

چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ای علیّ بن محمّد سمریّ! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیّا کن و به احدی وصیّت مکن که پس از وفات تو قائم مقام تو شود که دومین غیبت واقع گردیده است و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای عزّ و جلّ و آن بعد از مدّتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادّعای مشاهده کنند

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۴۱۲: أَخْبَرَنِی الشَّیْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ بِلَالٍ الْمُهَلَّبِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ قُولَوَیْهِ یَقُولُ... عِنْدَنَا أَنَّ کُلَّ مَنِ ادَّعَی الْأَمْرَ بَعْدَ السَّمُرِیِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَهُوَ کَافِرٌ مُنَمِّسٌ ضَالٌّ مُضِلٌّ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِیقِ.

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۳۹۴.

بدانید هر که پیش از خروج سفیانیّ و صیحه آسمانی ادّعای مشاهده کند دروغ گو و بهتان زننده است. و لا حول و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم.

می گوید: از این توقیع استنساخ کردیم و از نزد او بیرون آمدیم و چون روز ششم فرارسید بازگشتیم و او در حال احتضار بود به او گفتند: وصیّ شما از پس شما کیست؟ گفت: برای خدا امری است که خود او رساننده آن است و درگذشت و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد. (۱)

ادعای سوم و آخر نویسنده در این قسمت این است که مرحوم نعمانی آغازگر استدلال به دو غیبت بوده است و کسی قبل از نعمانی به دو غیبت اشاره نکرده است. در کلام نویسنده نوعی پریشان گویی وجود دارد. ابتدا می گوید: «ان الاستشهاد بالغیبتین قد ابتدأه النعمانی.» در ادامه می گوید:« لم یشر الیه من سبقه من المؤلفین حول الغیبه الذین اکتفوا بالإشاره الی الغیبه الواحده.» مشخص نیست اشکالش به عدم استناد است یا عدم اشاره. به عبارت دیگر، معلوم نیست می گوید چرا به روایات دو غیبت استناد و استدلال نکرده اند، یا می گوید چرا روایات دو غیبت را نقل نکرده اند؟ بنا به هر کدام از دو احتمال باشد اشکال وی وارد نیست و پاسخ دارد.

اگر ادعای نویسنده این است که چرا دانشمندان پیش از مرحوم نعمانی به احادیث دو غیبت استشهاد نکرده اند، یعنی به این احادیث استناد و احتجاج نکرده اند،

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۵۱۶، ح۴۴: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُکَتِّبُ قَالَ: کُنْتُ بِمَدِینَهِ السَّلَامِ فِی السَّنَهِ الَّتِی تُوُفِّیَ فِیهَا الشَّیْخُ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِیُّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَیَّام فَأَخْرَجَ إِلَی النَّاسِ تَوْقِیعاً نُسْخَتُهُ _ بسم الله الرحمن الرحیم _ یَا عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمُرِیَّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِکَ فِیکَ فَإِنَّکَ مَیِّتٌ مَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ سِتَّهِ أَیَّام فَاجْمَعْ أَمْرَکَ وَ لَا تُوصِ إِلَی أَحَدٍ یَقُومُ مَقَامَکَ بَعْدَ وَفَاتِکَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَیْبَهُ الثَّانِیَهُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَلِکَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَهِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْراً وَ سَیَأْتِی شِیعَتِی مَنْ یَدَّعِی الْمُشَاهَدَهَ أَلَا فَمَنِ ادَّعَی الْمُشَاهَدَهَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْیَانِیِّ وَ الصَّیْحَهِ فَهُوَ کَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ. قَالَ فَنَسَخْنَا هَذَا التَّوْقِیعَ وَ خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمُ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَیْهِ وَ هُوَ یَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِیلَ لَهُ مَنْ وَصِیُّکَ مِنْ بَعْدِکَ فَقَالَ لِلهِ أَمْرٌ هُوَ بَالِغُهُ وَ مَضَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا آخِرُ کَلَامٍ سُمِعَ مِنْهُ.

پاسخش روشن است؛ زیرا در دوران بزرگانی مانند ابوسهل نوبختی، حسن بن موسی نوبختی، ثقه الاسلام کلینی و علی بن بابویه (صدوق اول) هنوز غیبت دوم واقع نشده بود و آنان غیبت کبرا را درک نکرده بودند. بدیهی است پیش از اتفاق افتادن امری نمی توان به آن استشهاد کرد و یک پیش گویی را دلیل صداقت و حقانیت قلمداد نمود. بنابراین در دوران این بزرگان امکان چنین استشهادی وجود نداشته است.

اگر ادعای نویسنده این است که دانشمندان پیش از نعمانی هرگز به احادیث دو غیبت اشاره نکرده اند. این ادعا اشتباه و خلاف واقع است و از عدم مراجعه دقیق به کتاب های پیشین ناشی شده است؛ زیرا پیش از مرحوم نعمانی، بزرگان متعددی از شیعه به دو غیبت اشاره کرده اند که در ادامه به بیان برخی از آن ها می پردازیم.

۱. اسماعیل بن علیّ بن اسحاق بن أبی سهل بن نوبخت (ابوسهل نوبختی درگذشتۀ ۳۱۱ق) (۱) چنان که شیخ صدوق گزارش می کند وی در آخر کتاب التنبیه خویش می نویسد:

درستی غیبتش را به واسطه اخبار مشهوره ای که در باب غیبت امام علیه السّلام وارد شده و این که او دو غیبت دارد و یکی از آن دو دشوارتر از دیگری است به اثبات می رسانیم. (۲)

۲. حسن بن موسی نوبختی خواهرزاده ابو سهل (درگذشتۀ ۳۰۱ – ۳۱۰ق) (۳) در کتاب خویش وقتی گروه های مختلف بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام را می شمارد، در بیان عقیده گروه اول می نویسد: آن ها می گفتند: «روایات دلالت دارد که برای قائم دو

۱- ذهبی وی را از وفات یافتگان سال ۳۱۱ بیان کرده و می نویسد: تُوُفّی فی شوّال عَنْ أربع و سبعین سنه. (تاریخ الإسلام، ج۲۳، ص۴۰۹)

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۹۳: و صحه غیبته بالأخبار المشهوره فی غیبه الإمام عجل الله تعالی فرجه الشریف و أن له غیبتین إحداهما أشد من الأخری.

۳- ذهبی گوید تاریخ وفات وی دقیقاً مشخص نیست؛ اما بین سال های ۳۰۱ تا ۳۱۰ رخ داده است. (تاریخ الإسلام، ج۲۳، ۳۰۸)

غیبت است.» (۱) در بیان عقیده گروه ششم نیز می نویسد:

یقین کردند که او (جانشین امام حسن عسکری علیه السلام) پوشیده است دیده نمی شود از جعفر و دشمنان دیگرش می ترسد و این یکی از غیبت های اوست و او امام غایب است.» (۲)

از بیان نوبختی معلوم می شود بر خلاف ادعای نویسنده که گمان می کند دو غیبت از اختراعات امامیه است، اعتقاد به دو غیبت امر مشهوری بوده است و گروه های مختلفی در همان ابتدای به امامت رسیدن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به آن عقیده داشته اند.

۳. ثقه الاسلام کلینی (درگذشتهٔ ۳۲۹ق)؛ ایشان نویسنده معتبرترین کتاب حدیثی شیعه است و در کتاب خود روایات دو غیبت را نقل کرده است.

روایت اول. امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دو غیبت است. در یکی

از آن دو غیبت، در موسم های حج حاضر شود، و مردم را ببیند ولی مردم

او را نبینند. (۳)

روایت دوم. امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دو غیبت است. یکی کوتاه و دیگری دراز، در غیبت اول جز شیعیان مخصوص از جای آن حضرت خبر ندارند، و در غیبت دیگر جز دوستان مخصوصش از جای او خبر ندارند. (۴)

روایت سوم. مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای

۱- فرق الشیعه، ص۹۷: فافترق اصحابه بعده اربع عشره فرقه منها قالت:... و الروایه قائمه أن للقائم غیبتین.

۲- فرق الشیعه، ص۱۰۳: و زعموا أنه مستور لا یری خائف من جعفر و غیره من اعدائه و أنها احدی غیباته و أنه هو الامام القائم.

۳- الکافی، ج ۱، ص۳۳۹، ح۱۲: الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْأَنْبَارِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ الْمُثَنَّی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لِلْقَائِمِ غَیْبَتَانِ یَشْهَدُ فِی إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ یَرَی النَّاسَ وَ لَا یَرَوْنَهُ.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح۱۹: مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِلْقَائِمِ غَیْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِیرَهٌ وَ الْأُخْرَی طَوِیلَهٌ الْغَیْبَهُ الْأُولَی لَا یَعْلَمُ بِمَکَانِهِ فِیهَا إِلَّا خَاصَّهُ شِیعَتِهِ وَ الْأُخْرَی لَا یَعْلَمُ بِمَکَانِهِ فِیهَا إِلَّا خَاصَّهُ مَوَالِیهِ.

صاحب این امر دو غیبت است، در نخستین آن ها بسوی خانواده اش بر می گردد. و در دیگری گفته می شود: هلاک شد. در کدام وادی رفت؟ عرض کردم: اگر چنین شد ما چه کنیم؟ فرمود: هر گاه مدعیی آن (امامت) را ادعا کرد. از او مسائلی را بپرسید که مثل امام پاسخ آن ها را می دهد. (۱)

چنان که ملاحظه می شود بر خلاف ادعای نویسنده که مدعی شده بود قبل از مرحوم نعمانی کسی به دو غیبت اشاره نکرده است و تنها به یک غیبت اکتفا کرده اند، استاد نعمانی مرحوم کلینی پیش از ایشان در کتاب معتبر خود روایات متعددی با مضمون دو غیبت نقل کرده است.

علاوه که ادعای اشاره نکردن پیشینیان به دو غیبت، با ادعای چند سطر پیش نویسنده نیز در تضاد آشکار است. چنان که گذشت وی در شبهۀ سوم مدعی شده بود که واقفه مدت زندانی شدن امام موسی کاظم علیه السلام را غیبت صغرا نامیدند و بعد از شهادتش مدعی غیبت کبرای امام شدند. در ادامه ادعا کرده بود که واقفه این احادیث را از گذشتگان گرفته و بر امام کاظم علیه السلام تطبیق کرده بودند. (۲) یعنی نویسنده از طرفی مدعی است احادیث دو غیبت حتی پیش از دوران امام کاظم علیه السلام نیز وجود داشته است و از طرف دیگر ادعا می کند قبل از نعمانی کسی به دو غیبت اشاره نکرده است! این تضاد و تعارض آشکار از آن روی است که تنها وجه همت وی رد عقیده امامیه است و در این راه از هیچ وسیله ای حتی تحریف تاریخ نیز روی گردان نیست؛ زیرا در

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۲۰: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلَى أَهْلِهِ وَ الْأُخْرَى يُقَالُ هَلَكَ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ قُلْتُ كَيْفَ نَصْنَعُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ قَالَ إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءَ يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ.

۲- و ادَّعوا هروبه من السجن و غیبته غیبه کبری لا یُری فیها، و اعتبروا مرحله السجن غیبه صغری. و قد کانت الغیبه الکبری أطول من الغیبه الصغری، لأنّها امتدت و امتدّت بلا حدود و کان الواقفیه قد استعاروا أحادیث الغیبه ممن سبقهم من الحرکات المهدویه، و طبقوها علی الإمام الکاظم علیه السلام .

هیچ کتاب و گزارش تاریخی نیامده است که واقفه دو غیبت را بر زندان و بعد از زندان امام کاظم تطبیق علیه السلام نموده باشند. این سخن صرفاً ادعای بی پایه و اساس نویسنده است که می خواهد از هر راهی برای رد کردن این عقیده استفاده کند. وی برای این ادعای خود در مورد واقفه مانند بسیاری از ادعاهایش هیچ سندی ارائه نمی کند. معلوم است که چنین سخنی دروغ محض است و هرگز واقفه چنین استدلالی به دو غیبت نکرده اند. یک دلیل خلاف واقع بودن این ادعا، نقل شیخ طوسی است. شیخ طوسی در کتاب غیبت خویش برای آن که پاسخ شبهات واقفه را بیان کند، متن روایات واقفه را و استدلالی که به این روایات کرده اند در کتاب خویش نقل می کند. ایشان چهل حدیث را از کتاب نصره الواقفه آورده است. (۱)

دو حدیث از این چهل حدیث به دو غیبت اشاره دارد. (۲) هرگز واقفه در ذیل این احادیث سخنی را که نویسنده مدعی آن است نگفته اند، بلکه این شیخ طوسی است که در ذیل حدیث دوم می نویسد:

این خبر صریح است در آن چه ما در مورد صاحبمان اعتقاد داریم؛ زیرا

برای او دو غیبت است. در اولی اخبار و نامه نگاری هایش معلوم بود و

دوم طولانی تر است و اخبار در آن قطع می شود و کسی از ایشان اطلاع نمی یابد،

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۴۳: و نحن نذکر جملاً مما رووه و نبین القول فیها فمن ذلک أخبار ذکرها أبو محمد علی بن أحمد العلوی الموسوی فی کتابه فی نصره الواقفه. (ص۴۳ -۶۳ الغیبه شیخ طوسی، تعداد ۴۰ حدیث، روایت ۲۵ - ۶۵).

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۵۷: قَالَ وَ رَوَی بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْبَزَّازِ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مِنْهَالٍ الْقَمَّاطُ عَنْ حَدِیدٍ السَّابَاطِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام غَیْبَتَیْنِ إِحْدَاهُمَا تَقِلُّ وَ الْأُخْرَی تَطُولُ حَتَّی یَجِیئَکُمْ مَنْ یَزْعُمُ أَنَّهُ مَاتَ وَ صَلَّی عَلَیْهِ وَ دَفَنَهُ وَ نَفَضَ تُرَابَ الْقَبْرِ مِنْ یَدِهِ فَهُوَ فِی ذَلِکَ کَاذِبٌ لَیْسَ یَمُوتُ وَصِیٌّ حَتَّی یُقِیمَ وَصِیّاً وَ لَا یَلِی الْوَصِیَّ إِلَّا الْوَصِیُّ فَإِنْ وَلِیَهُ غَیْرُ وَصِیٍّ عَمِیَ. الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۶۱: قَالَ وَ رَوَی إِبْرَاهِیمُ بْنُ الْمُسْتَنِیرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَیْبَتَیْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَی حَتَّی یُقَالَ مَاتَ وَ بَعْضٌ یَقُولُ قُتِلَ فَلَا یَبْقَی عَلَی أَمْرِهِ إِلَّا نَفَرٌ یَسِیرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ لَا یَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَی مَوْضِعِهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَا غَیْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَی الَّذِی یَلِی أَمْرَهُ.

مگر کسی که از افراد خصوصی ایشان باشد. درحالی که امام کاظم علیه السلام چنین نبود. (۱)

روشن است که اگر واقفه دو غیبت را بر دوران زندان و شهادت امام کاظم علیه السلام تطبیق کرده بودند، شیخ طوسی در مقام پاسخ گویی برمی آمد و نمی گفت امام کاظم علیه السلام حالت دوگانه ای نداشته است؛ ولی از آن جا که چنین ادعایی نکرده اند شیخ طوسی فرموده است این روایت عقیده امامیه را اثبات می کند نه سخن واقفه را.

شبهۀ هشتم: مقدم بودن بحث از وجود و امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر بحث از غیبت ایشان

متن کتاب

و قد اعترف السّید المرتضی علم الهدی و الشیخ الطوسیّ لدی الحدیث عن أسباب الغیبه، بأن من الضروریّ أولاً بحث موضوع الوجود و الإمامه لإبن الحسن العسکریّ قبل الحدیث عن الغیبه و أسبابها و قالا: «أنّ من شکّ فی إمامه ابن الحسن یجب أن یکون الکلام معه فی نصّ إمامته، و التشاغل بالدلاله علیها، و لا یجوز مع الشکّ فیها أن نتکلّم فی سبب الغیبه، لأنّ الکلام فی الفرع لا یسوّغ إلّا بعد إحکام الأصول». (۲)

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۶۱: فهذا الخبر صریح فیما نذهب إلیه فی صاحبنا لأن له غیبتین. الأولی کان یعرف فیها أخباره و مکاتباته. و الثانیه أطول انقطع ذلک فیها و لیس یطلع علیه أحد إلا من یختصه و لیس کذلک لأبی الحسن موسی علیه السلام .

۲- سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی در بحث از علل غیبت اعتراف کرده اند که بحث از موضوع وجود و امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پیش از بحث غیبت و علل آن لازم است. آنان گفته اند: «اگر کسی در امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام شک کند، می بایست بحث با او در نص امامت ایشان باشد و به صحت در دلیل های آن مشغول شد، و با وجود شک در آن، جایز نیست درباره علت غیبت سخن بگوییم؛ زیرا بحث در فرع جایز نیست مگر بعد از محکم کردن اصول. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۷)

خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت می گوید سید مرتضی و شیخ طوسی قبول دارند که پیش از بحث از غیبت، باید از وجود و امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بحث کرد و ابتدا نمی توان از غیبت ایشان بحث نمود.

پاسخ

چنان که بارها تکرار شد نویسنده در پی اشتباه پایه ای که مرتکب شده است تمام این اشکالها را بنا می کند. وی گمان کرده است دانشمندان شیعه برای اثبات وجود یا امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به روایات غیبت استناد کرده اند. در حالی که این سخن گمانی باطل و مطلبی خلاف واقع است. در پاسخ شبهۀ ششم سه کتاب اصلی غیبت یعنی کتاب غیبت نعمانی، کتاب کمال الدین شیخ صدوق و کتاب غیبت شیخ طوسی به طور مفصل بررسی و روشن گردید هرگز بزرگان شیعه بحث را با غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف شروع نکرده اند، بلکه ابتدا وجود و امامت ایشان را با روایات اتصال وصایت، دوازده امام، خالی نبودن زمین از حجت، نقش امام در عالم تکوین و آفرینش و دهها روایت دیگر ثابت کرده اند، سپس به بحث از غیبت ایشان پرداخته اند. بنابراین اعتراف و قبول داشتن بحث از وجود و امامت پیش از بحث از غیبت کمکی به نویسنده نمی کند؛ زیرا نویسندگان شیعه در مقام عمل نیز همین روش را پیش گرفته اند و تضاد و تناقضی در میان نیست تا نویسنده از آن طرفی ببندد.

برای آن که مطلب بیشتر روشن شود کتاب کافی را نیز بررسی می کنیم. مرحوم کلینی در بحث از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف همانند بحث از امامان پیشین علیهم السلام عمل کرده است. اولین قسمت «بَابُ الْإِشَارَهِ وَ النَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّار» (۱) است. ایشان با آوردن شش حدیث ابتدا وجود و امامت ایشان را با روایت ثابت می کند. در این باب (اثبات نقلی

۱- الکافی، ج ۱، ص۳۲۸.

وجود و امامت) هرگز سخنی از غیبت نرفته است. قسمت دوم «بَابٌ فِی تَسْمِیَهِ مَنْ رَآهُ» (۱) است. مرحوم کلینی در قسمت پانزده گزارش تاریخی از کسانی که امام را دیده اند بیان می کند. یعنی اثبات تاریخی وجود و امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف . در این قسمت نیز هیچ سخنی از غیبت نیست. مرحوم کلینی بعد از این دو باب که اثبات حدیثی و تاریخی وجود و امامت پایان می پذیرد وارد بحث غیبت می شود؛ ابتدا بابی در ممنوع بودن بردن نام امام (۲) و سپس بابی در فضیلت غیبت (۳) دارد. آن گاه وارد اصل بحث غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف می شود و قسمتی با عنوان «بَابٌ فِی الْغَیْبَه» (۴) ترتیب می دهد و سی و یک حدیث را نقل می کند.

چنان که ملاحظه می شود هرگز مرحوم کلینی برای اثبات وجود یا امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف به روایات غیبت استناد و استدلالی نکرده است. بنابراین سخنی که نویسنده از سید مرتضی و شیخ طوسی نقل کرده است، کلام حقی است. اما سودی به حال نویسنده ندارد و فرضیه او را ثابت نمی کند، بلکه دلیل دیگری بر حقانیت روش دانشمندان شیعه است؛ زیرا معاند و مخالف هم قبول دارد که باید آغاز و انجام بحث همان گونه باشد که دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام طی کرده اند.

خلاصه فصل دوم

در این فصل، نویسنده به استدلال دانشمندان شیعه خرده گرفته بود و مدعی بود بر خلاف استدلال دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی، روایات غیبت عام و مبهمند و هیچ خبری از امری پیش از وقوع آن نداده اند تا معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. در پاسخ بیان شد: همه روایات غیبت عام نیستند، بلکه انبوه

۱- الکافی، ج ۱، ص۳۲۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص۳۳۲، بَابٌ فِی النَّهْیِ عَنِ الِاسْم چهار حدیث.

۳- الکافی، ج ۱، ص۳۳۳، بَابٌ نَادِرٌ فِی حَالِ الْغَیْبَه سه حدیث.

۴- الکافی، ج ۱، ص۳۳۵.

روایات خاص وجود دارد که از سال های بسیار پیش خبر داده اند که فلان شخص خاص که فرزند فلان شخص معلوم است غایب خواهد شد. روشن است که چنین اخباری خبر از امری پیش وقوع آن است و کسی نمی تواند حقانیت چنین خبری را انکار کند.

در ادامه، اشکال نویسنده بر مرحوم نعمانی بیان شد و معلوم گردید حدیث امام صادق علیه السلام که نعمانی نقل می کند پیش گویی امام در مورد شیعیان دوران غیبت است و دقیقاً اتفاق افتاده است و اشکال وی در اثر نفهمیدن معنای حدیث بوده است.

بعد نویسنده ادعا کرد دانشمندان شیعه در ابتدای امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنی از مهدویت وی نمی زدند و تنها وجود او را ثابت می کردند که با آوردن کلمات دانشمندان روشن شد این ادعا نیز غلط و خلاف واقع است.

ادعای بعدی نویسنده این بود که برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی توان به احادیث غیبت یا دو غیبت استدلال کرد و ابتدا باید وجود و امامت ثابت شود. در پاسخ گذشت که هیچ کدام از دانشمندان شیعه به روایات غیبت برای اثبات وجود و امامت ایشان استناد نکرده اند و این اشکال نیز نسبتی ناروا به دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام است.

نتیجه بخش دوم

در فصل اول این بخش معلوم شد بر خلاف ادعای نویسنده آیات قران عام و مبهم نیستند؛ زیرا با پذیرش این که اهل بیت علیهم السلام مفسر قرآن هستند، به کمک روایات روشن می شود آیات قرآن اشاره به شخص خاصی دارند. همچنین روشن شد روایاتی که از «مهدی» یا «قائم» سخن می گویند و روایاتی که به «غیبت» و «غایب» اشاره دارند، فرد مشخصی را معرفی می کنند و عام و مبهم نیستند و بر هرکس نمی توان تطبیق کرد. در فصل دوم نیز معلوم شد اشکال نویسنده به استدلال دانشمندان شیعه وارد نیست و

انبوه روایات خاص از وقوع امری معلوم و مشخص خبر داده اند بنابراین معجزه و دلیلی بر صحت غیبت هستند و کسی نمی تواند حقانیت چنین اخباری را انکار کند. همچنین اشکال نویسنده بر مرحوم نعمانی درست نبود؛ زیرا پیش گویی امام صادق علیه السلام در مورد شیعیان دوران غیبت است و اشکال وی در اثر نفهمیدن معنای حدیث بوده است. با آوردن کلمات دانشمندان شیعه روشن شد آنان از ابتدای امامت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از مهدویت وی سخن گفته اند و ادعای نویسنده غلط و خلاف واقع است. همچنین معلوم شد دانشمندان شیعه برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هرگز به احادیث غیبت یا دو غیبت استدلال نکرده اند و ابتدا با روایات دیگری وجود و امامت ایشان را ثابت کرده اند و اشکال نویسنده نسبتی ناروا و خلاف واقع به دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام است.

بخش سوم: اندیشهٔ محدودیت تعداد امامان علیهم السلام

اشاره

این بخش دارای دو فصل است. فصل اول در مورد استناد متکلمان شیعه قبل از قرن چهارم برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف به احادیث دوازده امام بحث می کند و در ادامه به دیدگاه امامیه درباره ادامه امامت می پردازد فصل دوم نیز در مورد عقیده شیعیان قرن سوم در باره امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف گفت وگو می کند.

فصل اول. متکلّمان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا متکلمان شیعه برای اثبات وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف دوازدهم به احادیث دوازده امام استناد و استدلال کرده اند یا خیر؟ و بر فرض استدلال نکردن آنان، این امر می تواند دلیل بر وجود نداشتن این احادیث باشد؟ در ادامه نیز متن کتاب های مورد اشاره نویسنده یعنی کتاب های الإمامه و التبصره، فرق الشیعه و المقالات و الفرق بررسی می شود. ادامه شبهه، بیان می دارد که آیا شیعیان قبل از قرن چهارم به عدد محدودی در تعداد امامان علیهم السلام اعتقاد داشتنده اند؟

شبههٔ نهم: استدلال نکردن متکلّمان شیعه به احادیث دوازده امام علیهم السلام

متن کتاب

دلیل الاثنی عشریه و هذا دلیل متأخر... بدأ المتکلّمون یستخدمونه بعد أکثر من نصف قرن من الحیره، أی فی القرن الرابع الهجری و لم یکن له أثر فی القرن الثالث عند الشیعه الإمامیه، حیث لم یشر إلیه الشیخ علی بن بابویه الصدوق فی کتابه الإمامه و التبصره من الحیره کما لم یشر إلیه النوبختی فی کتابه فرق الشیعه و لا سعد بن عبدالله الأشعری القمی فی المقالات و الفرق. (۱)

۱- دلیل بر دوازده امام: این دلیلی تازه است که متکلّمان آن را بیش از نیم قرن پس از حیرت یعنی در قرن چهارم هجری به کار برده اند و اثری از آن در قرن سوم نزد شیعه امامیه نیست؛ زیرا شیخ علی بن بابویه صدوق در کتابش الامامه و التبصره به آن اشاره نکرده، همان گونه که نوبختی در کتابش فرق الشیعه و سعد بن عبدالله اشعری قمی در کتابش المقالات و الفرق به آن اشاره نکرده اند. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۷)

خلاصۀ شبهه

نویسنده مدعی شده متکلّمان شیعه، در قرن چهارم استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام را آغاز کرده اند و در قرن سوم، نزد شیعیان اثری از آن نیست. وی برای اثبات ادعای خود سه کتاب نام می برد و نتیجه می گیرد که اعتقاد به انحصار امامان در دوازده امام علیهم السلام، نیم قرن پس از شهادت امام یازدهم علیه السلام میان شیعه به وجود آمده است.

پاسخ

نویسنده، این قسمت را با مغالطه آغاز می کند. وی می گوید متکلّمان، از قرن چهارم، استدلال به احادیث دوازده امام را آغاز کرده اند. پس پیش از آن زمان، چنین عقیده ای (انحصار عدد امامان) در میان شیعیان نبوده است و در ادامه، نتیجه می گیرد که چنین احادیثی هم نبوده است. (۱) چند نکته در این باره گفتنی است:

۱. وی برای اثبات ادعای خود، سه کتاب نام می برد که اوّلی هرگز کتابی کلامی نیست، دومی و سومی نیز یک کتاب است که آن ها را به دو نفر نسبت داده اند و اگر دو کتاب باشند، محتوایی یگانه دارند و آن هم به شمارش فرقه های شیعه می پردازند، نه بیان اعتقادات امامیه و دلایل آن ها. در نتیجه، نویسنده هیچ کتابی کلامی در بیان عقاید امامیه نیاورده است و ادعایش دلیل درستی ندارد _ در ادامه، توضیحی بیشتر دربارۀ کتاب ها، خواهد آمد.

۲. بر فرض پذیرش این سه کتاب، این سخن (استدلال نکردن متکلّمان قرن سوم) در صورتی پذیرفتنی است که اکثر آثار آن دوران هم اکنون نیز موجود باشد و پس از

۱- زیرا نویسنده در ادامه می گوید: «و اذا کانت روایات القائمه المسبقه باسماء الأئمه الإثنی عشر صحیحه و موجوده من قبل، فلماذا لم یعرفها الشیعه الإمامیه الذین اختلفوا و احتاروا بعد وفاه الإمام الحسن العسکری علیه السلام، و لم یشر إلیها المحدّثون أو المورّخون الإمامیه فی القرن الثالث الهجری.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۹)

بررسی آن ها این گونه قضاوت شود، ولی اکنون که آن آثار در دست نیست، این ادعا چگونه صورت می پذیرد. تنها مرحوم نجاشی در کتاب رجال که مخصوص مؤلفان شیعه است، از ۱۲۶۹ نفر نام برده که بعضی از آنان چندین کتاب داشته اند و طریق خود را به حدود ۸۵۰ کتاب بیان می کند. با توجه به این آمار که تنها ویژهٔ یک کتاب رجال است، باید از نویسنده پرسید که به چه تعداد از این کتاب ها دسترس داشته و آن ها را بررسی کرده و چنین مطلب را در آن ها نیافته که ادعا می کند این استدلال در نسل های پیشین نبوده است؟ آیا از محتوای سه کتاب به محتوای بیش از هزار کتاب می توان پی برد؟

۳. بر خلاف ادعای نویسنده، این استدلال در کتاب های کلامی قرن سوم وجود دارد. انصاف اقتضا می کرد که وی به کتاب هایی اشاره کند که به این احادیث استدلال کرده اند. البته در ادامه کم کم روشن می شود که وی علاقه ای ندارد دلیل های برخلاف ادعایش را طرح کند و ترجیح می دهد از آن ها بگذرد. استاد سامی بدری نمونه ای که نویسندهٔ آن نه سال پیش از پدر شیخ صدوق و مرحوم کلینی درگذشته، پیش از چاپ کتاب به او یاد آورده، اما نویسنده نه در کتاب پیش و نه در کتاب کنونی که خلاصه کتاب پیش است از آن یادآوردهٔ استاد سخنی نمی آورد.

استاد سامی بدری آورده است:

ابراهیم بن نوبخت (درگذشته ۳۲۰ قمری) به عقیدهٔ امامت دوازده امام علیهم السلام در کتاب خود یاقوت الکلام اشاره نموده است. این کتاب قدیمی ترین کتاب کلامی شیعه و مؤلفش از بزرگان قرن سوم هجری است که معاصر جناب علی بن بابویه بوده است. شیعیان این کتاب را پذیرفته اند و نسل به نسل آن را انتقال داده اند تا به دست علّامه حلی رسیده و ایشان نیز کتاب را شرح نموده و نامش را انوار الملکوت فی شرح الیاقوت نهاده است. عبارت نویسنده یاقوت الکلام و شرح علّامه حلی در پی می آید: ابراهیم بن نوبخت می نویسد: «سخن در امامت یازده تن بعد از ایشان (حضرت علی علیه السلام): بنابر نقل متواتر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امامت آنان را تعیین (نص) کرده و آنان را نام برده است و هر امامی با نقل تعیینی (نص)، امام بعد را نیز مشخص کرده و کتاب های پیامبران گذشته بر امامت آنان دلالت می کند. به خصوص، روایت مسروق که به آن اعتراف و اذعان دارند. علّامه در شرح این سخن چنین نوشته است: اما امامت دیگر امامان علیهم السلام بعد از حضرت علی علیه السلام به چند دلیل آشکار می شود: اول احادیث متواتر از پیامبر بر تعیین آنان و منصوب کردن آنان به امامت؛ زیرا شیعه به تواتر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسین علیه السلام فرمود: این پسر من امام فرزند امام برادر امام و پدر نُه امام است که نهمین آنان قائمشان است. و اخبار متواتر دیگر، دوم آن چه از شیعه به تواتر نقل شده مبنی بر تعیین (نص) هر امامی توسط امام سابق، سوم نام آنان و تصریح به امامتشان که در کتاب های پیامبران سابق موجود است، مانند تورات و انجیل، چهارم روایات مشهور اهل تسنّن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تعیین آنان علیهم السلام ؛ به دلیل خبر مسروق از عبدالله بن مسعود که گفت: پیامبر ما از ما پیمان گرفت که بعد از ایشان دوازده تن جانشین شوند، به تعداد نقبای (سرشناسان) بنی اسرائیل و همچنین آن چه از غیر او نقل شده است. (مانند جابر بن سمره و حذیفه بن أسید و عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن عمر و أبی جحیفه). (۱)

۱- لقد أشار إلی العقیده الاثنی عشریه أیضا إبراهیم بن نوبخت (متوفی ۳۲۰ق) فی کتابه (یاقوت الکلام) و هو أقدم کتاب کلامی عند الشیعه و مؤلّفه من أعلام القرن الثالث الهجری و هو معاصر لعلی بن بابویه و قد تلقاه الشیعه عنه بالقبول جیلاً بعد جیل حتی وصل إلی العلامه الحلی فأفرد کتاباً فی شرحه سمّاه أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت و إلی القارئ الکریم نص کلام صاحب یاقوت الکلام و شرح العلامه الحلّی له. قال إبراهیم بن نوبخت: القول فی إمامه الأحد عشر بعده (أی بعد علی علیه السلام) نقل أصحابنا متواتراً النص علیهم بأسمائهم من الرسول صلی الله علیه و آله و سلم یدلّ علی إمامتهم و کذلک نقل النص من إمام علی إمام و کتب الأنبیاء سالفاً یدلّ علیهم و خصوصاً خبر مسروق یعترفون به [و خصومنا فی خبر مسروق معترفون بهم] و قال العلاّمه الحلّی فی شرح هذا الکلام: أما إمامه باقی الأئمه علیهم السلام فهی ظاهره بعد إمامه علی علیه السلام و ذلک من وجوه: أحدها: النص المتواتر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی تعیینهم و نصبهم أئمه، فقد نقل الشیعه بالتواتر أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: للحسین علیه السلام هذا ابنی إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمه تسعه، تاسعهم قائمهم و غیر ذلک من الأخبار المتواتره. الثانی: ما نقل من النص علی إمامٍ من إمام یسبقه بالتواتر من الشیعه. الثالث: أن أسامیهم و النصّ علی إمامتهم موجوده فی کتب الأنبیاء السالفه کالتوراه و الإنجیل. الرابع: أنّ أخبار الخصوم مشهوره فی النص علیهم من النبی صلی الله علیه و آله و سلم لخبر مسروق عن عبدالله بن مسعود أنه قال... عهد إلینا نبینا صلی الله علیه و آله و سلم أن یکون بعده اثنا عشر خلیفه عدد نقباء بنی إسرائیل و کذا ما نقل عن غیره (کجابر بن سمره و حذیفه بن أسید و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و أبی جحیفه) (شبهات و ردود، ج۱، ص۲۳)

استدلال ابراهیم نوبختی به خبر مسروق، استدلال به احادیث دوازده امام را نشان می دهد.

۴. بر فرض تنزّل اگر بپذیریم به احادیث دوازده امام چنین استدلالی نکرده اند، آیا از استدلال نکردن آن ها به احادیث دوازده امام، می توان نتیجه گرفت که شیعه به انحصار امامان عقیده نداشته است؟ این نتیجه گیری، مغالطه است؛ زیرا دلیل اعم از مدعاست و آن را نمی تواند ثابت کند؛ چون احادیث دوازده امام تنها دلیل بر انحصار شمار امامان علیهم السلام نیست. تعیین امام در شیعه با نص بوده و احادیث دوازده امام، از این نص ها به شمار می رود. احادیث نص هر امام بر امام بعد، نمونه ای از این نص هاست. لذا وقتی برای غیر از این افراد نصی نرسیده، پس کسی از شیعه به امامت غیر آنان اعتقاد نداشته است. این نکته بدون در نظر گرفتن احادیث دوازده امام هم اثبات می پذیرد. همین معنای انحصار است.

ابوسهل إسماعیل بن علی نوبختی (۱) (از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام که هنگام وفات امام در محضرشان بود و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را زیارت کرده) (۲) استاد متکلّمان امامیه در دوران حیرت، در آخر کتاب التنبیه همین استدلال را آورده است. شیخ صدوق سخن

۱- «ذکر ابن الندیم أن أباسهل إسماعیل بن علی النوبختی کان یری أنّ الإمام هو محمد بن الحسن ثم مات فی الغیبه و استمرّت فی ولده إلی یوم القیامه و ذکر أن رأیه هذا لم یسبقه إلیه أحد غیر أن المحقق التستری یبرئ ساحه أبی سهل من ذلک الرأی لعدم اعتبار ابن الندیم فی ما ینفرد به و یؤید قول التستری عدم ذکر الشیخ الصدوق ذلک عن أبی سهل مع العلم انه کان معاصراً لابن الندیم و کان معنیاً بردّ الشبهات حول الغیبه و کذلک الحال فی الشیخ المفید مع أنه کان معنیا بأمثالها.» (شبهات و ردود، ج۱، ص۲۸)

۲- نک: الغیبه للطوسی، ص۲۷۲، ح۲۳۷.

وی را چنین می آورد:

و چه بسا وقتی دلیل، دشمنان ما را به پذیرش این مسئله وادارد که ناچار باید امامی منصوص... به نص امام قبل باشد. بگوید: آن امام کیست نام ببرید؟ و ما را به آن هدایت کنید. پس به آن ها می گوییم: هنگامی که نص از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر حضرت علی علیه السلام به نقل شیعه صحیح باشد، به همان دلیل نقل نص از امام علی علیه السلام بر امام حسن علیه السلام صحیح خواهد بود و از امام حسن بر امام حسین علیهما السلام سپس همین طور نقل هر امامی بر امامت پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام سپس بر امام غایب پس از آن حضرت؛ زیرا رجال طرف دار پدرش امام حسن عسکری علیه السلام همه مورد وثوق بوده اند و گواهی داده اند که او امام است و غایب شده است؛ زیرا که سلطان وقت آشکارا در طلب او بوده و دو سال مأمور بر منازل و حرم او گمارده است. (۱)

۵. بر فرض که متکلمان چنین استدلالی به احادیث دوازده امام نکرده باشند، آیا از استدلال نکردن به احادیث دوازده امام، می توان نتیجه گرفت که چنین احادیثی نبوده است؟ به چه دلیل باید متکلّمان به همهٔ احادیث موجود استدلال کرده باشند؟ اکنون که نزدیک به دوازده قرن از دوران حیرت می گذرد، اگر متکلّمی دریابد که گروهی از روایات یک عقیده را ثابت می کند و بعد آن روایات را گرد آورد و به آن ها استدلال کند، آیا می توان ادعا کرد آن احادیث جعلی بوده؛ چون کسی به آن ها استدلال نکرده است؟ روشن است که نویسنده مغالطه می نماید و دلیلی می آورد که از مدعا اعم است؛ زیرا استدلال نکردن چندین دلیل می تواند داشته باشد که یکی از آن ها نبودن حدیث

۱- «و ربّما قال خصومنا _ إذا عضهم الحجاج و لزمتهم الحجه فی أنه لابدّ من إمام منصوصٌ علیه... بنصّ الأول علیه _ فمن هو هذا الامام سمّوه لنا و دلّونا علیه؟ فیقال لهم:... إذا صحّ بنقل الشیعه النص من النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی علی علیه السلام صح بمثل ذلک نقلها النص من علیٍّ علی الحسن و من الحسن علی الحسین ثم علی إمام [بعد] إمام إلی الحسن بن علی، ثم علی الغائب الامام بعده علیهم السلام لأنّ رجال أبیه الحسن علیه السلام الثقات کلّهم، قد شهدوا له بالإمامه و غاب عجل الله تعالی فرجه الشریف لأن السلطان طلبه طلباً ظاهراً و وکل بمنازله و حرمه سنتین.» (کمال الدین، ج۱، ص۸۹)

است. بی گمان، ملاک تشخیص وجود روایات، کتاب های روایی است و نه استدلال متکلّمان.

کتاب های قرن سوم

گفتنی است که نویسنده کتاب هایی از قرن سوم نام می برد و مدّعی می شود در این کتاب ها خبری از انحصار نیست. ۱. کتاب الإمامه و التبصره من الحیره نوشتهٔ علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق).

چند نکته دربارهٔ ادعاهای نویسنده در مورد این کتاب گفتنی است:

یکم. نویسنده در بخش نخست کتاب تطوّر دربارهٔ علی بن بابویه می نویسد:

ابن بابویه احادیث بداء در امامت را به تقیه تفسیر کرده؛ چون آن ها را جمع شدنی با اعتقاد به وجود فهرست نام امامان علیهم السلام نمی دیده است. (۱)

اگر در زمان وی اعتقاد به چنین فهرست نبوده، چرا نویسنده دلیل حمل اخبار بدا را به تقیه، اعتقاد به وجود این فهرست بیان کرده است؟ اگر این اعتقاد در زمان وی موجود بوده، چرا نویسنده ادعا می کند که در زمان علی بن بابویه این اعتقاد نبوده و در قرن بعد پیدا شده است؟ این تناقض گویی از کجا سرچشمه گرفته است؟

دوم. شیخ علی بن بابویه و ثقه الاسلام کلینی هر دو در سال ۳۲۹ قمری رحلت کرده اند. ثقه الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی احادیث دوازده امام را در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام » (۲) آورده است. نویسنده ادعا کرده مؤلفان قرن سوم این احادیث را نیاورده اند و برای اثبات ادعای خود از کتاب شیخ علی بن بابویه نام می برد. حال باید پرسید نویسنده قرن ها را چگونه محاسبه می کند که شیخ علی بن بابویه از نویسندگان قرن سوم به شمار می رود، اما ثقه الاسلام کلینی از نویسندگان آن

۱- و حاول ابن بابویه أن یفسر الأحادیث الوارده بالبداء بالتقیه، بعد استحاله الجمع بین البداء و القول بوجود القائمه المسبقه بأسماء الأئمه. (تطوّر الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه، ص۱۱۶)

۲- الکافی، ج۱، ص۵۲۵.

قرن به شمار نمی آید؟ آیا این بدان دلیل نیست که وی موارد نقض را نادیده می گیرد؟

سوم. نویسنده دربارهٔ متکلّمان و استدلال نکردن آنان به احادیث دوازده امام ادعایی مطرح می کند، اما هنگام شاهد آوردن از مرحوم علی بن بابویه نام می برد، در حالی که ایشان محدّث است و نه متکلّم و نباید از ایشان انتظار داشته باشد که در کتابش استدلال کلامی آورد. گویا نویسنده میان متکلّم و محدّث تفاوتی نمی گذارد! اگر

بنابر باور وی، محدّثان شیعه هم این احادیث را نقل نکرده اند، باز ادعای وی خلاف واقع است _ در ادامه، نام محدّثانی خواهد آمد که پیش از قرن چهارم این احادیث را نقل کرده اند.

چهارم. انگیزهٔ تألیف کتاب الإمامه و التبصره من الحیره چنان که نویسندهٔ آن تصریح کرده، راهنمایی کسانی است که در مسئله امامت، دچار سرگردانی شده اند و همان گونه که مقدّمه بیان می کند و بارها بر آن تأکید دارد، پاسخ گویی و راهنمایی به نسب و عدد امامان علیهم السلام و محصور و تغییرناپذیر بودن عدد، بنابر روایات است. برای مثال، ایشان می فرماید:

پس جمع کردم اخباری که سرگردانی را از بین می برد و نعمت را عظمت می بخشد و از تعداد (ائمه علیهم السلام) خبر می دهد و هم دم می شود برای تنهایی که از طولانی شدن مدت حاصل شده است. (۱)

اگر مرحوم علی بن بابویه به معیّن و محدود بودن امامان علیهم السلام معتقد نبوده، خبر دادن از عدد چه معنایی دارد؟ منظور وی از اخباری که از عدد خبر داده اند، چه احادیثی است؟ حدیث لوح و صحیفه که از آن ها نام می برد، چه روایاتی هستند؟

البته مؤلف کتاب الامامه و التبصره، نام و دلایل امامت امامان علیهم السلام را تنها تا امام رضا علیه السلام آورده و کتاب را نتوانسته به پایان رساند؛ بنابراین، جا ندارد کسی بگوید وی

۱- «فجمعت أخباراً تکشف الحیره و تجسم النعمه و تنبئ عن العدد و تؤنس من وحشه طول الأمد.» (الإمامه و التبصره، ص ۹)

احـادیث دوازده امـام را نیـاورده است؛ زیرا محـدّثان در اثبـات امـام دوازدهم به احـادیث دوازده امـام تمسّک می کننـد و این احادیث را مقدّمه ای در اوّل بحث امامت نمی آورند تا کسی بگوید جای آن اوّل کتاب بوده و اگر این احادیث وجود داشته، باید آن ها را در اوّل کتاب می آوردند. برای نمونه، سه تن از علمای بزرگ شـیعه که مانند علی بن حسین (پدر شیخ صدوق) کتـاب خود را به ترتیب امامـان علیهم السـلام ترتیب داده انـد، احادیث دوازده امام را در باب امام دوازده یا بعـد از آن آورده انـد. ثقه الاسـلام کلینی در کافی احادیث دوازده امام را پس از باب «مولد الصاحب عجل الله تعالی فرجه الشـریف » و در باب «مـا جاء فی الاثنی عشـر و النص علیهم علیهم السـلام » می آورد، (۱) شـیخ مفیـد در ارشاد احادیث دوازده امام را در باب امام دوازدهم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تحت عنوان «بـاب مـا جـاء من النص علی إمامه صاحب الزمان، الثانی عشـر من الأئمه علیهم السـلام فی مجمـل و مفصل علی البیان» (۲) آورده و نویسـندهٔ دلائـل الامـامه نیز آن هـا را در باب «معرفه وجوب القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنّه لابدّ أن یکون» (۳) در بابی ویژه برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گرد آورده است.

بخش هایی از مقدّمهٔ علی بن بابویه بر کتابش در پی می آید:

کلاـم اهـل بیت علیهم السـلام باطل نمی شود و دلیل آن ها سـست نمی گردد و تعـدادشان عوض نمی شود و نسل آن ها قطع نمی شود تا خداوند زمین و هر چه در آن است به ارث برد که او بهترین ارث برندگان است. (۴)

پس جمع کردم اخباری که سرگردانی را از بین می برد و نعمت را عظمت می بخشد و از تعداد (ائمه علیهم السلام) خبر می دهد و مونس می شود برای تنهایی که از طولانی شدن مدت حاصل شده است. (۵)

۱- الکافی، ج۱، ص۵۲۵.

۲- الإرشاد، ج ۲، ص ۳۴۵.

۳- دلائل الامامه، ص ۴۴۷.

۴- «و أن کلمتهم لا تبطل و حجّتهم لا تدحض، و عددهم لا یختلف، و نسبهم لا ینقطع، حتی یرث الله جل جلاله الأرض و من علیها و هو خیر الوارثین.»

۵- «فجمعت أخباراً تکشف الحیره و تجسم النعمه و تنبئ عن العدد و تؤنس من وحشه طول الأمد.»

اگر تعداد امامان علیهم السلام بیان نشده بود، روایات فراوانی نقل نمی شد که بنابر آن ها خداوند از پیامبران علیهم السلام و انسان های صالح امّت های گذشته برای امامان علیهم السلام پیمان گرفته است، مانند روایت امام صادق علیه السلام که وقتی فرمود کشتی حضرت نوح علیه السلام به سبب امامان علیهم السلام بر کوه جودی استقرار یافت. از امام علیه السلام پرسیدند: آیا نوح تعداد امامان علیهم السلام را می دانست؟ امام فرمودند: بله و حضرت آدم علیه السلام نیز می دانست. (۱) چگونه ممکن است عددی که آدم ابوالبشر و کسانی که داخل در عترت ایشان هستند و پیامبران از نسل او علاوه بر آن ها تعداد کمی از فرزندان و ذریه اش آن را می دانند، عوض شود؟ کدام تأویل و توجیه را بر حدیث لوح می توان پذیرفت؟ (۲) و حدیث صحیفه مهر شده؟ (۳) و خبر نقل شده از جابر در مورد صحیفه فاطمه علیها السلام ؟ (۴)

۱- «و مثله ما ورد عن مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ لِلصَّادِقِ علیه السلام: أَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم یَعْرِفُ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ نُوح.» (بحارالأنوار، ج۳۸، ص۴۵)

۲- «حدیث اللوح حدیث طویل، مضمونه أن جابر عبداللّه الأنصاری عاد الزهراء فاطمه علیها السلام فرأی فی یدها لوحا فیه: أن الباری أهداه إلی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قد سجل فیه أسماء الرسول و الزهراء و الأئمه الاثنی عشر من بعده.» (الکافی، ج۱، ص۵۲۷، ح۳، رواه المؤلف بسنده و قد نقل الصدوق نصّه الکامل بروایه أبیه فی الباب ۲۸ من کمال الدین، ص۳۰۸، ح۱)

۳- «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ الْهَاشِمِیِّ، عَنْ عُبَیْدِ بْنِ قَیْسٍ الْأَنْصَارِیِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَمَاعَهَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَهَ: عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: نَزَلَ جَبْرَئِیلُ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سلم بِصَحِیفَهٍ مِنَ السَّمَاءِ، لَمْ یُنْزِلِ اللَّهُ کِتَاباً مِثْلَهَا قَطُّ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ، فِیهِ خَوَاتِیمُ مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ لَهُ: یَا مُحَمَّدُ، هَذِهِ وَصِیَّتُکَ إِلَی النَّجِیبِ مِنْ أَهْلِکَ، قَالَ لَهُ: یَا جَبْرَئِیلُ، مَنِ النَّجِیبُ مِنْ أَهْلِی؟ قَالَ: عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام، مُرْهُ إِذَا تُوُفِّیتَ: أَنْ یَفُکَّ خَاتَماً ثُمَّ یَعْمَلَ بِمَا فِیهِ. فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِیُّ علیه السلام، فَکَّ عَلِیٌّ خَاتَماً ثُمَّ عَمِلَ بِمَا فِیهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام، فَفَکَّ خَاتَماً وَ عَمِلَ بِمَا فِیهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام، فَفَکَّ خَاتَماً، فَوَجَدَ فِیهِ: اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَی الشَّهَادَهِ لَهُمْ مَعَکَ، وَ اشْرِ نَفْسَکَ لِلهِ، فَعَمِلَ بِمَا فِیهَا مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَی رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَفَکَّ خَاتَماً، فَوَجَدَ فِیهِ: أَطْرِقْ، وَ اصْمُتْ وَ الْزَمْ مَنْزِلَکَ، وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَی رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَفَکَّ خَاتَماً، فَوَجَدَ فِیهِ: أَنْ حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ، وَ انْشُرْ عِلْمَ آبَائِکَ، فَفَعَلَ بِمَا فِیهِ مَا تَعَدَّاهُ. ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَی رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَفَکَّ خَاتَماً، فَوَجَدَ فِیهِ: أَنْ حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ، وَ صَدِّقْ أَبَاکَ وَ لَا تَخَافَنَّ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ، فَإِنَّکَ فِی حِرْزٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَمَانٍ. وَ هُوَ یَدْفَعُهَا إِلَی رَجُلٍ مِنْ بَعْدِهِ. وَ یَدْفَعُهَا مَنْ بَعْدَهُ إِلَی مَنْ بَعْدَهُ، إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَه.» (الإمامه و التبصره، ص۳۸، ح۲۰)

۴- «لو کان أمرهم مهملاً عن العدد و غفلاً، لما وردت الأخبار الوافره بأخذ الله میثاقهم علی الأنبیاء و سالف الصالحین من الأمه و یدّلک علی ذلک قول أبی عبدالله علیه السلام حین سئل عن نوح علیه السلام لمّا ذکر، استوت سفینته علی الجودی بهم: هل عرف نوح عددهم؟ فقال: نعم و آدم علیه السلام و کیف یختلف عدد، یعرفه أبوالبشر و من درج من عترته و الأنبیاء من عقبه، علی شرذمه من ذریته و بقیه یسیره من ولده؟ و أیّ تأویل یدخل علی حدیث اللوح و حدیث الصحیفه المختومه؟ و الخبر الوارد عن جابر فی صحیفه فاطمه علیها السلام ؟»

و فرمایش امام تو را بر این مطلب راهنمایی می کنـد: نسل هفتم از نسل پنجم مالک می شود تا زمین را از عـدل پر کند، همان گونه که از ظلم پر شد (۱)(۲)

پس اینک چگونه حجت بر حضرت آدم علیه السلام است که نام های آن ها را حفظ کرده؟ و سخن چیست در مورد حضرت نوح علیه السـلام که تعـداد آن هـا را می دانست؟ و چگونه ثـابت می شود که خداونـد از تمام امت ها بر امامان علیهم السـلام عهد گرفته است و حال آن که امر آنان علیهم السـلام را نسخ می کند؟ و در نام های آنان برای خدا بدا حاصل می شود؟ و با چه دلیلی حدیث لوح رد می شود؟ و روایات سایه ها و احادیث نقل شده که خداوند آنان علیهم السلام را قبل از امت آفرید؟ و روش خداونـد چنین نیست که عهـدی برای ولی ای از اولیـای خود از قومی بگیرد و بعـد در آن برایش بـدا حاصل شود، در حالی که تعـداد زیادی از آن قوم از دنیا رفته انـد... و امامت تغییر نمی کند. نسل قطع نمی شود و تعداد زیاد و کم نمی گردد. (۳)

چنان که پیـداست، مرحوم علی بن بابویه به انحصار عـدد امامان معتقـد بوده و حـدیث «یملک السابع من ولد الخامس»، را نیز شاهد آورده که بر عدد دوازده دلالت

۱- «قال الصادق علیه السـلام فی المهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف: الخامس من ولد السابع. رواه المؤلف بسنده و عنه ابنه فی کمال الدین، ص۳۳۸، ح۱۲. و عن الکاظم قوله: إذا فقـد الخامس من ولـد السابع. رواه الکلینی فی الکافی، ج۱، ص۳۳۶. و النعمانی فی الغیبه، ص۷۸، و المؤلف بسنده کما فی کمال الدین، ص۳۵۹.»

۲- «و یدلّک علی هذا قوله: یملک السابع من ولد الخامس، حتی یملأها عدلا کما ملئت جورا.»

۳- «فکیف الحجه الآن فی آدم علیه السـلام أنه حفظ أسـماءهم؟ و ما القول فی أمر نوح علیه السـلام أنه علم عـددهم؟ و کیف یثبت أن الله عزّوجلّ أخذ علی الأمه کلها عهدهم و هو ینسخ أمرهم و یبدو له فی أسـمائهم؟ و بأیّ دلیل یدفع أمر اللوح؟ فأخبار الأظله، و الآثار الوارده أن الله خلقهم قبل الأمم، و ما کان الله لیأخـذ مولی من أولیائه علی قوم، ثم یبـدو له فی ذلک و قـد قبض إلیه منهم العدد الکثیر... و الإمامه لا تغیر و النسب لا ینقطع و العدد لا یزید و لا ینقص.»

می کنـد. اگر نویسـنده این حـدیث را جزء احـادیث دوازده امـام بدانـد، معلوم می شود این احـادیث در آن زمان بوده است و حرف وی نقض می گردد. اگر نویسنده این حدیث را جزء احادیث دوازده امام نداند، باز سخن ما ثابت می شود که بنابر آن، دلیـل بر حصـر امامان تنها احادیث دوازده امام نیست و اگر متکلّمان به احادیث دوازده امام اسـتدلال نکرده باشـند، به این معنا نیست که به محصور بودن امامان هم اعتقاد نداشته اند و ثابت می شود دلیل نویسنده از مدّعایش اعم است.

۲. کتاب فرق الشیعه نوشتهٔ ابومحمد حسن بن موسی نوبختی. (۱)

نویسنده ادّعا می کند که وی به احادیث دوازده امام استدلال نکرده است. نکاتی در این باره درپی می آید:

یکم. این کتابی اسـتدلالی برای اثبات عقیدهٔ شیعه نیست. نوبختی در این کتاب در پی شمارش گروه های مختلف شیعه بوده و بنابراین، از نوبختی نمی توان انتظار داشت که به احادیث دوازده امام استدلال کرده باشد.

دوم. البته نمی توان گفت که وی به انحصار عدد امامان اعتقاد نداشـته است. بررسـی عبارت های کتاب نشان می دهد که نظر ایشان محصور و محدود بودن

شمار امامان علیهم السـلام و ختم آنان به فرزنـد امام حسن عسـکری علیه السـلام بوده است؛ زیرا وی پس از بیان عقیـدهٔ گروه های مختلف شیعه دربارهٔ جریان امامت بعد از امام حسن عسکری علیه السلام می آورد:

و هیچ یک از این سـخنان این فرقه ها صـحیح نیست. پس ما امامت در گذشـته را قبول داریم و این که امانتش تا زمان وفاتش بود و معترفیم که جانشـینی از نسـلش دارد که به جای او قائم است و جانشین او، امام بعد از اوست. تا این که ظهور کند و امر خویش را آشکار نماید... (۲)

۱- وی متولّد اواسط قرن سوم و خواهرزادهٔ ابوسهل نوبختی (اسماعیل بن علی) است.

۲- «و لایجوز شـی ءٌ من مقالات هذه الفرق کلّها فنحن مستسلمون بالماضی و إمامته مقرّون بوفاته معترفون بأنّ له خلفاً قائماً من صلبه و أنّ خلفه هو الامام من بعده حتی یظهر و یعلن امره...» (فرق الشیعه، ص۱۱۶)

بنابراین عبارت، نوبختی به غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتقاد داشته؛ زیرا می گوید ایشان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور خواهد کرد. وی پس از بیان روایات خالی نبودن زمین از حجّت می نویسد:

و اخبار زیادی نقل شده که ولادت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر مردم مخفی می شود و یادش به میان نمی آید و شناخته نمی شود مگر این که ایشان قیام نمی کند، مگر ظاهر شود و شناخته شود که ایشان امام فرزند امام و وصی فرزند وصی است، اقتدا شده به ایشان قبل از این که قیام کند. (۱)

سپس اشاره می کند که روایات بسیاری به غایب بودن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته اند، یعنی مرحوم نوبختی به غیبت و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتقاد داشته است.

از طرفی با توجه به احادیث فراوانی که قائم را آخرین امام شناسانده اند، (۲) معلوم می شود نوبختی فرزند امام عسکری علیه السلام را خاتم امامان می دانسته است. در جامعه نیز

۱- «و قد رُویت أخبار کثیره أنّ القائم تخفی علی الناس ولادته و یخمل ذکره و لایعرف، الا أنّه لایقوم حتی یظهر و یعرف أنّه امام بن امام و وصی بن وصی یؤتم به قبل أن یقوم.» (فرق الشیعه، ص ۱۱۸)

۲- «عباد رفعه إلی أبی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ولدی أحد عشر نقیباً نجیباً محدّثون مفهّمون آخرهم القائم بالحق عجل الله تعالی فرجه الشریف یملأها عدلاً کما ملئت جوراً. (الأصول السته عشر، ص ۱۵) «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی فَاطِمَهَ علیها السلام وَ بَیْنَ یَدَیْهَا لَوْحٌ فِیهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَیْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِم عجل الله تعالی فرجه الشریف .» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹) «حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ الزَّیَّاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ أَرْبَعَهَ عَشَرَ نُوراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَهَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِیَ أَرْوَاحُنَا فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْأَرْبَعَهَ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِی یَقُومُ بَعْدَ غَیْبَتِهِ فَیَقْتُلُ الدَّجَّالَ وَ یُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ کُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ.» (کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۷)

این گونه بوده است، یعنی هر گروه که به قائم بودن یکی از امامان یا شخص دیگری معتقد شده، امامان علیهم السلام بعد را نپذیرفته و منتظر قیام او مانده است.پس وی نیز با این جملات اعتقاد خود به ختم و انحصار عدد امامان را بیان کرده است. بنابراین، نتیجه ای که نویسنده گرفته، باطل است؛ زیرا اگر علی بن بابویه به احادیث دوازده امام اشاره نکرده، از آن رو نبوده که نویسنده می گوید: چون استدلال نکرده، پس به حصر هم معتقد نبوده است. از سویی، به رغم این نتیجه گیری باطل باید گفت که احادیث دوازده امام تنها دلیل بر انحصار به شمار نمی رود.

۳. کتاب المقالات و الفرق نوشتهٔ سعد بن عبدالله أشعری قمی (درگذشتهٔ ۳۰۱ ه ق).

نویسنده ادعا می کند که سعد بن عبدالله أشعری در این کتاب به احادیث دوازده امام استدلال نکرده است. نکاتی در این باره در پی می آید:

یکم. با احتمال نزدیک به یقین، می توان گفت که این کتاب همان کتاب فرق الشیعه نوبختی است و دو کتاب بودن آن ها بسیار بعید می نماید و مشابهت بسیار نزدیک متن دو کتاب بهترین گواه بر این ادعاست. (۱)

دوم. در صورت متعدّد بودن کتاب نیز جواب همان جواب پیش خواهد بود؛ زیرا عبارت های کتاب قمی نیز همانند کتاب نوبختی است و نشان می دهد ایشان نیز در صدد شمارش فرقه ها بوده، نه استدلال بر عقاید شیعه و دیگر آن که فرزند امام عسکری علیه السلام را قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می دانسته و هرگز در این کتاب نشانه ای بر متعدّد بودن امامان بعد از امام عسکری علیه السلام وجود ندارد. ایشان دربارهٔ فرزند امام عسکری علیه السلام آورده است:

و کیف بالغریب الوحید الشرید الطرید المطلوب الموتور بأبیه و جدّه. (۲)

که بنا به حدیث امیرمؤمنان و امام باقر علیهما السلام به مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد:

۱- نک: مجله تراثنا، ش ۱، ص۲۹.

۲- المقالات و الفرق، ص۱۰۴.

۱. حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَزَوَّرِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِیدُ الطَّرِیدُ الْفَرِیدُ الْوَحِید. (۱)

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّام، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ، قَالَ: حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مِیثَم، عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ حُصَیْنٍ الثَّعْلَبِیِّ، عَنْ أَبِیهِ، قَالَ: لَقِیتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام فِی حَجٍّ أَوْ عُمْرَهٍ. فَقُلْتُ لَهُ: کَبِرَتْ سِنِّی وَ دَقَّ عَظْمِی فَلَسْتُ أَدْرِی یُقْضَی لِی لِقَاؤُکَ أَمْ لَا فَاعْهَدْ إِلَیَّ عَهْداً وَ أَخْبِرْنِی مَتَی الْفَرَجُ. فَقَالَ: إِنَّ الشَّرِیدَ الطَّرِیدَ الْفَرِیدَ الْوَحِیدَ الْمُفْرَدَ مِنْ أَهْلِهِ الْمَوْتُورَ بِوَالِدِهِ الْمُکَنَّی بِعَمِّهِ، هُوَ صَاحِبُ الرَّایَاتِ وَ اسْمُهُ اسْمُ نَبِیٍّ. فَقُلْتُ: أَعِدْ عَلَیَّ، فَدَعَا بِکِتَابٍ أَدِیمٍ أَوْ صَحِیفَهٍ فَکَتَبَ لِی فِیهَا. (۲)

در کتاب اشعری نیز آمده:

احادیث صحیح فراوانی نقل شده که بنابر آن ها ولادت قائم بر مردم پنهان می شود، یادش فراموش می شود، نامش شناخته نمی شود و محلش معلوم نمی شود تا ظهور کند و قبل از قیامش به ایشان اقتدا می کنند. (۳)

۱- «اصبغ بن نباته گوید: از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر شرید (آواره) و طرید (رانده) و فرید (تک) و وحید (تنها) است.» (کمال الدین، ص۳۰۳، ح۱۳)

۲- عبد الأعلی بن حصین التغلبی (کوفی) از پدرش روایت کرده که گفت: «در سفر حجّ یا عمره ای خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: سنّ من زیاد شده و استخوانم فرسوده گشته است و نمی دانم دیگر ملاقات شما نصیب من خواهد شد یا نه، پس وصیّتی به من بفرمایید و مرا خبر دهید که فرج کی خواهد بود؟ فرمود: همانا آن آواره رانده شده یکّه و تنها و جدا از خانواده، که خون پدرش خواسته و ستانده نشده است و کنیه عموی خویش را دارد، او صاحب پرچم هاست و نامش نام پیامبری است، عرض کردم: دوباره برایم بگویید، پس آن حضرت پوستی چرمین و یا صفحه ای درخواست نمود و در آن برایم نوشت.» (الغیبه للنعمانی، ص۱۸۳، ح۲۲)

۳- «و قد رُویت الأخبار الکثیره الصحیحه ان القائم تخفی علی الناس ولادته و یخمل ذکره و لایعرف اسمه و لا یعلم مکانه، حتی یظهر و یؤم به قبل قیامه.» (المقالات و الفرق، ص۱۰۵.)

این عبارت نشان می دهد که ایشان نیز فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را قائم یعنی آخرین امام می داند و لذا به انحصار امامان علیهم السلام اعتقاد دارد. (۱)

شبهۀ دهم: قرار داشتن نظریه امامت در برابر نظریۀ شورا

متن کتاب

و ذلک لان النظریه الاثنی عشریه طرأت علی الأمامیه فی القرن الرابع، بعد أن کانت النظریه الأمامیه ممتده إلی آخر الزمان بلا حدود و لا حصر فی عدد معین، کما هو الحال عند الاسماعیلیین و الزیدیه... لأنها کانت موازیه لنظریه الشوری و بدیلاً عنها... فما دام فی الأرض مسلمون و یحتاجون إلی دوله و إمام و کان محرماً علیهم اللجوء إلی الشوری و الانتخاب، کما تقول النظریه الإمامیه کان لابد أن یعین الله لهم إماماً معصوماً منصوصاً علیه... فلماذا إذا یحصر عدد الأئمه فی اثنی عشر واحداً فقط؟ (۲)

خلاصۀ شبهه

بنابر دیگر عقیده و مغالطۀ نویسنده، امامت نخست در نظریۀ امامیه مانند زیدیه و

۱- استاد سید سامی بدری نیز می گوید: «إنّ مؤلفی کتاب الفرق و کتاب المقالات علی فرض تعّددهما کانا بصدد جمع الأقاویل فی الفرق و ما ینسب إلیها و لم یکونا بصدد المناقشه و الاستدلال و من هنا لا ینبغی عدّ الکتابین مرآه تعکس الفکر الإستدلالی عند الفرق المذکوره و بالتالی فعدم ورود حدیث الاثنی عشر فیهما لا یعنی شیئاً فی قبال وروده فی کتاب یاقوت الکلام و کتاب الإمامه و التبصره المعاصرین لهما المعدین للاستدلال علی العقیده الاثنی عشریه.» (شبهات و ردود، ج۱، ص۲۸)

۲- زیرا نظریۀ دوازده امام در قرن چهارم بر شیعه عارض شده است، بعد از آن که نظریۀ امامت تا آخرالزمان بدون حد و حصر در عدد معین ادامه داشت، همان گونه که اینک در نزد اسماعیلیه و زیدیه چنین است؛ زیرا این نظریۀ در موازات نظریۀ شوری و بدل آن بود... پس مادامی که مسلمانان در زمین هستند و محتاج دولت و امام هستند و بر آن ها شورا و انتخابات حرام است (همان گونه که نظریۀ امامیه گویای آن است) ناچار باید خداوند برایشان امامی معصوم و منصوص (نام برده شده) تعیین نماید... پس چرا باید عدد ائمه تنها در دوازده منحصر گردد.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۷)

اسماعیلیه بدون عدد معیّن و محدودی تا آخر زمان بوده است؛ چون نظریه امامت در برابر نظریهٔ شورا (عقیده اهل سنت) و به جای آن است.

پاسخ

وی در این باره هیچ مدرکی نمی آورد تا نامحدود بودن تعداد امامان را ثابت کند و تنها به قیاس روی می آورد؛ چون نظریه شورا عدد محدودی ندارد، پس نظریهٔ امامیه نیز در برابر آن، نباید عدد محدودی داشته باشد، در حالی که این دو نظریه در برابر هم هستند. روشن است که قاعدهٔ اوّلیه در تقابل دو نظریه، مغایرت آن دو را بیان می کند، مگر این که دلیلی تشابه را در جایی ثابت کند. لذا چگونه از تقابل یک نظریه با نظریه دیگر اصول و قواعد نظریه مقابل را می توان کشف کرد؟ آیا می توان گفت دموکراسی چون مقابل پادشاهی است، پس قوانین آن ها باید مشابه هم باشد؟ پس در مقابل هم بودن دو نظریه، اگر دلیل مغایرت دو نظریه نباشد، هرگز دلیل تشابه دو نظریه نمی تواند باشد. این گونه سخن راندن، مغالطه است، نه استدلال علمی و اقامهٔ دلیل.

امامیه از نخست به امتداد امامت تا آخر زمان معتقد بوده است، یعنی به عقیدهٔ امامیه زمین هرگز از حجت خالی نمی شود. اکنون نیز این نظریه پابرجاست. ناگفته نماند که امتداد امامت تا آخر زمان با آمدن پی در پی امامان تا آخر زمان هیچ ملازمه ای ندارد. البته شاید مردم عادی بپندارند چنین ملازمه ای وجود دارد و امامان زیادی خواهند آمد، اما اثبات آن دلیل می خواهد. به هر حال، دیدگاه مردم را هرگز به پای نظریه یک مکتب و مذهب نمی توان نوشت. به دلیل آگاهی کم مردم حتی خرافات زیادی به نام مطالب دینی در بین آنان گسترده است. آیا همهٔ آن ها را نظریات آن مذهب می توان شمرد و بعد به آن مذهب تاخت و محکوم نمود یا ادّعا کرد که مکتب دگرگون شده است؟

حتی ممکن است عقیده ای بین دانشمندان یک مذهب، وجود داشته باشد که با گذشت زمان و دقت بیشتر آنان در مدارک و دلایل، نادرست بودن آن عقیده روشن

شوند و آن را اصلاح نمایند. آیا می توان ادعا کرد چون این نظریه بعدها به وجود آمده یا اصلاح شده، پس جعلی است؟ اگر چنین باشد باید باب تحقیق و بررسی را بست و معتقد شد حق همان بوده که اوّلی ها گفته اند و بعدها هر نظریه ای پرداخته اند، باطل بوده است. مراجعه به دلایل نظریه، روش درست در این موارد است. اگر دلیل استناد شده، ضعیف یا جعلی باشد، معلوم می شود که نظر ضعیف یا دروغ بوده و اگر قوی و متقن باشد، معلوم می شود که گذشتگان نادرست رفته اند. نو بودن نظریه، دلیل جعلی بودن آن نیست. البته در این بحث، تغییری صورت نپذیرفته و این ادعا واقعیت ندارد که اثری از عدد دوازده در کتاب های قبل نیست. بر فرض تنزّل نیز اگر دانشمندان از عدم حصر به انحصار عدول کرده باشند، دلیل بر جعلی و دروغ بودن آن نمی شود و چنین ملازمه ای وجود ندارد و برای فهمیدن درستی و نادرستی آن باید به دلایل آن مراجعه کرد.

بسیار واضح است عدم وجدان، دلیل عدم وجود نیست. وقتی کسی بر مطلبی دلیل نمی یابد، باید دربارهٔ آن سکوت کند و نهایتش بگوید این مطلب برای من ثابت نشده است. اما چگونه بدون اقامهٔ دلیلی بر خلاف آن، آن را می تواند نفی کند؟ وی هنگامی ادعای اعتقاد نداشتن به انحصار را می تواند طرح کند که دلیلی بر متعدّد بودن امامان بدون محدودیت پیش نهد و ایشان هرگز چنین دلیلی نیاورده است.

فصل دوم. شیعیان قرن سوم و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا شیعیان قبل از قرن چهارم اعتقادی به خاتم امامان علیهم السلام بودن امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف داشتند اند؟

شبههٔ یازدهم: معتقد نبودن نخستین شیعیان به خاتم بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

متن کتاب

من هنا لم یکن الإمامیون یقولون بالعدد المحدود فی الأئمه و لم یکن ـ حتی الذین قالوا بوجود الإمام محمد بن الحسن العسکری ـ یعتقدون فی البدایه أنّه خاتم الأئمه و هذا هو النوبختی فی کتابه فرق الشیعه یقول: إن الإمامه ستستمّر فی أعقاب الإمام الثانی عشر إلی یوم القیامه. (۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده ادعا می کند امامیه نخست امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را خاتم امامان نمی دانسته و برای اثبات نظر خود می گوید: نوبختی به استمرار امامت در فرزندان امام دوازدهم معتقد بوده است.

۱- «و به همین دلیل، امامیه به عدد مشخصی در تعداد امامان قائل نبود و حتی کسانی که قائل به وجود امام محمد بن حسن عسکری بودند، در ابتدا معتقد نبودند که وی خاتم امامان است. نوبختی در فرق الشیعه می گوید: امامت در فرزندان امام دوازدهم تا قیامت ادامه می یابد.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۷)

پاسخ

نویسنده برای آن که دلیلی بتواند بجوید، متن کتاب نوبختی را تحریف کرده و آورده است: «إن الإمامه ستستمر فی أعقاب الإمام الثانی عشر إلی یوم القیامه.» (۱) در حالی که این مطلب کذب و افتراست و نوبختی هرگز سخنی از فرزندان یا نسل امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف به میان نیاورده، بلکه نوشته است:

و لا ینقطع من عقب الحسن بن علی علیهما السلام ما اتصلت امور الله عزّوجلّ و لا ترجع إلی الإخوه و لا یجوز ذلک و أنّ الاشاره و الوصیه لا تصحان من الامام و لا من غیره إلا بشهود، أقل ذلک شاهدان فما فوقهما، فهذا سبیل الإمامه و المنهاج الواضح اللاحب الذی لم تزل الشیعه الإمامیه الصحیحه التشیّع علیه. (۲)

بنابراین، نخست امام یازدهم علیه السلام را یادآور شده، نه امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را و دوم آن که «اعقاب» نگفته که بر تعدّد دلالت نماید، بلکه «عقب» و مفرد آورده که اگر در فرد واحد ظهور نداشته باشد، تعدّد را هم نمی رساند.

استاد سامی بدری نیز می گوید:

و اگر فرض شود سخن صاحب نشریه (احمد کاتب) صحیح است و برای نوبختی صاحب کتاب فرق الشیعه چنین نظری بوده است که وی به دروغ به او نسبت داده، از او معلوم می شد و دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ مفید بر او ردّیه می نوشتند که هر دو به عصر نوبختی نزدیک بودند و به شبهه های بر شیعه دوازده امامی توجه داشتند. به ویژه شیخ مفید که در کتاب عیون و محاسن فرقه ای را یاد کرده است که معتقدند امام بعد از امام حسن

۱- «همانا امامت در فرزندان امام دوازدهم تا قیامت استمرار خواهد داشت.»

۲- «و امامت از نسل حسن بن علی علیها السلام تا زمانی که امور الهی وصل است، قطع نمی شود و به برادر برنمی گردد و این جایز نیست و اشاره و تعیین از امام و غیر امام صحیح نیست، مگر با شاهد که کمترین آن دو شاهد و بیش از آن است. پس این راه امامیه است؛ راه روشن و وسیعی که همیشه شیعه امامیه صحیح بر آن راه بوده است.» (فرق الشیعه، ص۱۱۸)

عسکری علیه السلام فرزندش محمد است، اما از دنیا رفته و در آخرالزمان زنده خواهد شد و با شمشیر قیام می کند. (۱)

بنابراین، وی برای ادعای خود مبنی بر ادامه پی در پی امامان هیچ مستندی در نمی افکند و تنها می گوید چون نظریهٔ امامت در مقابل نظریهٔ شوراست و شورا پی در پی رهبر انتخاب می کند، پس امام نیز باید پی در پی باشد. چنین قیاس کردن و نتیجه گرفتن، هیچ ارزش علمی ندارد و به مغالطه می ماند نه دلیل.

هر چند نویسنده به این نکته نپرداخته، اما ممکن است گفته شود از عبارت «و لاینقطع من عقب الحسن بن علی علیهما السلام ما اتصلت امور الله عزّوجلّ» فهمیده می شود که وی معتقد به آمدن پی در پی امامان تا قیامت بوده است و امام دوازدهم را خاتم ائمه علیهم السلام نمی دانسته است.

این اشکال از دانستن ملازمه میان تداوم امامت با پی در پی آمدن امامان برمی خیزد که پیش تر گذشت چنین ملازمه ای وجود ندارد. این جمله تداوم امامت را بیان می کند، نه پی در پی آمدن امامان را و در صدد جواب گویی به کسانی است که گمان می کردند در شرایطی خاص امامت از فرزند امام به برادر یا عمو یا پسرعموی ایشان منتقل می شود، یعنی گروه هایی که به امامت جعفر یا سید محمد و دیگران اعتقاد یافتند. نوبختی می گوید غیر از فرزند امام، هرگز شخص دیگری امام نمی شود و تا ابد این حکم جاری و دگرگون ناپذیر است، چنان که شیخ مفید در بیان عقیدهٔ امامیه می گوید:

۱- «و لو فرض صحه قول صاحب النشره أن یکون للنوبختی صاحب کتاب فرق الشیعه مثل ذلک الرأی الذی افتراه علیه لعرف عنه و سجل علیه من قبل علماء الشیعه کالشیخ الصدوق و الشیخ المفید و هما قریبان من عصر النوبختی و کلاهما کان قد تصدّی للشبهات التی أثیرت علی العقیده بالاثنی عشر إماماً و بخاصه أنّ الشیخ المفید قد ذکر فی کتابه العیون و المحاسن (ص۳۲۱) الفرقه التی تقول بأن الإمام بعد الحسن العسکری هو ابنه محمد و لکنه قد مات و سیحیی فی آخرالزمان و یقوم بالسیف.» (شبهات و ردود، ج۱، ص۲۸)

امامیه معتقد است امامت بعد از امام حسین علیه السلام تنها در فرزندان از صلب ایشان ادامه می یابد نه این که در فرزندان برادرش امام حسن علیه السلام یا برادران دیگرش و پسر عموهایش و سایر مردم باشد و امامت صلاحیت ندارد مگر برای فرزندان امام حسین علیه السلام و غیر ایشان استحقاق امامت را ندارد و از آن ها به دیگری که غیر ایشان باشد تا روز قیامت منتقل نمی شود. (۱)

شیخ صدوق نیز روایتی نقل می کند که به این جمله اشارت دارد:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام: الْحَسَنُ أَفْضَلُ أَمِ الْحُسَيْنُ؟ فَقَالَ: الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ الْحُسَيْنِ. قَالَ: قُلْتُ: فَكَيْفَ صَارَتِ الْإِمَامَةُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ فِي عَقِبِهِ دُونَ وُلْدِ الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَ سُنَّةَ مُوسَى وَ هَارُونَ جَارِيَةً فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام . أَلَا تَرَى أَنَّهُمَا كَانَا شَرِيكَيْنِ فِي النُّبُوَّةِ كَمَا كَانَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ شَرِيكَيْنِ فِي الْإِمَامَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ النُّبُوَّةَ فِي وُلْدِ هَارُونَ وَ لَمْ يَجْعَلْهَا فِي وُلْدِ مُوسَى وَ إِنْ كَانَ مُوسَى أَفْضَلَ مِنْ هَارُونَ! قُلْتُ: فَهَلْ يَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ لَا، إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا صَامِتاً مَأْمُوماً لِصَاحِبِهِ وَ الْآخَرُ نَاطِقاً إِمَاماً لِصَاحِبِهِ. فَأَمَّا أَنْ يَكُونَا إِمَامَيْنِ نَاطِقَيْنِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ فَلَا. قُلْتُ: فَهَلْ تَكُونُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام ؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا هِيَ جَارِيَةٌ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ علیه السلام كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ» ثُمَّ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَعْقَابِ وَ أَعْقَابِ الْأَعْقَابِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَه. (۲)

۱- «فقالت الإماميه أن الإمامه بعد الحسين علیه السلام فی ولده لصلبه خاصه دون ولد أخيه الحسن علیه السلام و غيره من إخوته و بنی عمه و ساير الناس و أنها لا تصلح إلّا لوُلد الحسين علیه السلام و لا يستحقّها غيرهم علیهم السلام و لا تخرج عنهم إلی غيرهم ممن عداهم حتی تقوم الساعه.» (المسائل الجاروديه، ص۲۸)

۲- «هشام بن سالم گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: حسن افضل است یا حسین؟ فرمود: حسن از حسین افضل است. گوید گفتم: پس چگونه است که امامت پس از حسین در فرزندان وی است و نه در فرزندان حسن؟ فرمود: خدای تعالی خواسته است که روش موسی و هارون را در حسن و حسین علیهما السلام جاری سازد. مگر نمی بینی که آن دو در نبوّت شریک بودند، هم چنان که حسن و حسین در امامت شریک بودند و خدای تعالی نبوّت را در فرزندان هارون قرار داد، نه در فرزندان موسی، گرچه موسی افضل از هارون بود. گفتم: آیا ممکن است در یک زمان دو امام باشند؟ فرمود: خیر، مگر آن که یکی از آن دو خاموش باشد و از دیگری پیروی نماید و دیگری ناطق و پیشوای وی باشد، امّا در یک زمان دو امام ناطق نخواهد بود. گفتم: آیا می شود پس از حسن و حسین علیهما السلام دو برادر امام باشند؟ فرمود: خیر و امامت در عقب حسین علیه السلام جاری است، هم چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ(، بعد از آن نیز در فرزندان و فرزندان فرزندان او تا روز قیامت جاری است.» (کمال الدین، ج۲، ص۴۱۶، ح۹)

چنان که پیداست، این تعبیرات نمی تواند نشان اعتقاد به ادامه پی در پی امامان باشد وگرنه باید گفت شیخ صدوق و شیخ مفید نیز چنین اعتقادی داشته اند و این بی گمان صحیح نیست.

بخش چهارم: آگاهی از نام امامان علیهم السلام

اشاره

این بخش دارای سه فصل است در فصل اول به این موضوع پرداخته می شود که آیا روایاتی که بزرگان شیعه نقل کرده انـد، اشاره ای دارد که امامان، از فهرست نام امامان علیهم السـلام آگاهی نداشـتند؟ در ادامه شـبهه نیز روایاتی که بنابر آن ها، امام کمی پیش از رحلت می داند که به چه کسی وصیت کند، بررسی می شود. باز در ادامه شبهه بررسی می شود که آیا چون نام امامان معلوم نبوده، دسته ای از پرسش ها در زمان امامان علیهم السلام مطرح می شده است؟ در فصل دوم نیز بررسی می شود که آیـا حـدیثی وجود دارد که وجود فهرستی از نـام امامان علیهم السـلام را رد نمایـد؟ در فصل سوم بررسـی می شود که آیا هویت امامان بعد مجهول بوده است و به همین دلیل، شـیعیان همواره می پرسـیده اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد؟ در ادامه شـبهه نیز این ادّعـا نویسـنده بررسـی می شود که بنـابر روایتی جنـاب زراره از شاگردان بزرگ إمام باقر و امام صادق علیهما السلام پس از امام صادق علیه السلام فرزند خود را به مدینه فرستاد تا از امام جدید آگاهی بیابد.

فصل اول. آگاهی ائمه علیهم السلام از فهرست نام امامان

اشاره

در این فصل به این موضوع پرداخته می شود که آیا روایاتی که بزرگان شیعه نقل کرده اند، اشاره ای دارد که امامان، از فهرست نام امامان علیهم السلام آگاهی نداشتند. حتی امام بودن خود را پیش از امامت نمی دانسته اند و امام پس از خود را نیز نزدیک وفات خود می شناخته اند؟ در ادامه شبهه نیز روایاتی که بنابر آن ها، امام کمی پیش از رحلت می داند که به چه کسی وصیت کند، بررسی می شود. باز در ادامه شبهه بررسی می شود که آیا چون نام امامان معلوم نبوده، دسته ای از پرسش ها در زمان امامان علیهم السلام مطرح می شده است.

شبههٔ دوازدهم: آگاه نبودن امامان علیهم السلام و شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام

متن کتاب

تشیر روایات کثیره یذکرها الصفار فی بصائر الدرجات و الکلینی فی الکافی و الحمیری فی قرب الاسناد و العیاشی فی تفسیره و المفید فی الإرشاد و الحرّ العاملی فی إثبات الهداه و غیرهم إلی أن الأئمه أنفسهم لم یکونوا یعرفون بحکایه القائمه المسبقه المعدَّه منذ زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عدم معرفتهم بإمامتهم أو بإمامه الإمام اللاحق من بعدهم إلا قرب وفاتهم فضلاً عن الشیعه أو الإمامیه أنفسهم الذین کانوا یقعون فی حیره و اختلاف بعد وفاه کل إمام و کانوا یتوسّلون بکلّ إمام أن یعیّن اللاحق بعده و یسمیه بوضوح لکی لا یموتوا و هم لا یعرفون الإمام الجدید. (۱)

۱- «بنابر روایات بسیاری که صفّار در کتاب بصائر الدرجات و کلینی در کتاب کافی و حمیری در کتاب قرب الاسناد و عیاشی در تفسیر و مفید در کتاب ارشاد و حرّ عاملی در کتاب اثبات الهداه و دیگران نقل می کنند، خود ائمه علیهم السلام از جریان فهرستی که پیش تر از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله آماده شده، اطلاعی نداشته اند و امامت خود را یا امامت امام بعد از خود را نمی دانسته اند، مگر نزدیک وفاتشان تا چه رسد به خود شیعیان یا امامیه که بعد از وفات هر امامی دچار سر در گمی و اختلاف می گشته اند و به هر امامی متوسل می شده اند تا امام بعد از خود را تعیین نماید و به وضوح نام او را بگوید تا آنان در حالی که امام جدید را نمی شناسند از دنیا نروند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۷)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده مدعی است بسیاری از روایات که بزرگان شیعه مانند مرحوم

صفار، ثقه الاسلام کلینی، مرحوم حمیری، مرحوم عیاشی، شیخ مفید، شیخ

حرّ عاملی و دیگران نقل کرده اند، اشاره دارد که امامان، از فهرست نام امامان علیهم السلام آگاهی نداشتند. حتی امام بودن خود را پیش از امامت نمی دانسته اند و امام پس از خود را نیز نزدیک وفات خود می شناخته اند، تا چه رسد به شیعیان که پس از شهادت هر امام، دچار اختلاف و سر در گمی می شدند و برای شناخت امام پسین به امامان علیهم السلام دست می یازیده اند.

پاسخ

اشاره

نخست آن که نویسنده برای اثبات ادعای خود مغالطه ای کرده که نباید از نظر دور ماند. ایشان ادّعا کرده که عقیده به محصور بودن امامان در دوازده، پیش از قرن چهارم نبوده، اما برای اثبات ادّعای خود می گوید: امامان و شیعیان، نام همهٔ امامان و حتی نام امام پسین را نمی دانسته اند، در حالی که این دلیل، ادّعای ایشان را ثابت نمی کند؛ زیرا ممکن است کسی تعداد را بداند، اما از مشخصات تک تک آنان آگاهی نداشته باشد. بنابراین، اگر نام همهٔ امامان علیهم السلام را نیز نمی دانسته اند و حتی به نام امام پسین نیز آگاهی نمی داشته اند، دلیل نمی شود که بگوییم پس هرگز نمی دانسته اند امامان علیهم السلام دوازده نفر هستند. چگونه میان ندانستن نام ها و ندانستن تعداد، به ملازمه می توان معتقد شد؟

دوم آن که اصل این ادّعا نیز درست نیست؛ زیرا همهٔ بزرگانی که ایشان نام می برد، در کتاب های خود احادیثی آورده اند که نام دوازده امام علیهم السلام در آن ها آمده است؛ احادیثی که آگاه بودن امامان علیهم السلام به نام امامان علیهم السلام پسین را بیان می کنند. چگونه ممکن است کسی که این روایت ها را از امامان علیهم السلام نقل می کند، معتقد باشد امامان علیهم السلام نام امامان علیهم السلام پسین را نمی دانسته اند و یا آن که روایاتی نقل کند که وهم به این معنا را درافکند. پس با وجود روایات بسیار که خلاف ادّعای ایشان را ثابت می کند، یا باید برای این روایات پاسخی یافت و یا آن که باید روایاتی را که ایشان شاهد می آورد، دوباره بررسی کرد تا معنای درست آن ها روشن گردد.

احادیثی در زیر می آیند که با ادّعای نویسنده تعارض دارند:

۱. احادیث اشاره کننده به نام امامان

یکم. حدیث خضر: در زمان امیرمؤمنان علیه السلام حضرت خضر علیه السلام نام یک یک امامان را شمرده است. مرحوم کلینی این حدیث را در کافی (۱) از طریق احمد بن محمد بن خالد برقی (مؤلف محاسن) آورده است و نام تک تک امامان علیهم السلام در آن به نقل از امام جواد علیه السلام آمده است. در حدیث دوم نیز همین حدیث را از محمد بن حسن صفار (مؤلف بصائر الدرجات) نقل می کند و صفار می گوید: من این حدیث را بیست سال قبل از حیرت (شهادت امام حسن عسکری علیه السلام) یعنی در سال ۲۴۰ قمری از برقی شنیدم. این حدیث نشان دهندهٔ اعتقاد صفّار به این روایت و نقل آن برای محمد بن یحیی عطار (استاد کلینی) است. احمد بن محمد بن خالد برقی نیز در کتاب محاسن این حدیث را آورده است. البته چون بابی که به این حدیث پرداخته، دربارهٔ امامت نیست، پایان روایت را که حضرت خضر علیه السلام امامان را می شمارد، خلاصه کرده است. بخش های دیگر کتاب نیز ناپدید شده است. ممکن است این روایت در باب امامت آن کتاب به

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱.

طور کامل آمده باشد، ولی روشن است که آن را برای بزرگانی چون کلینی به گونهٔ کامل نقل کرده است.

دوم. حدیث لوح: جابر در زمان حضرت فاطمه علیها السلام نام دوازده امام علیهم السلام را در لوحی می بیند که نزد حضرت بوده است. مرحوم کلینی در کافی (۱) این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. شیخ مفید مفصّل آن را در کتاب اختصاص (۲) و خلاصه آن را در ارشاد (۳) آورده است. شیخ حرّ عاملی هم آن را در وسائل الشیعه (۴) نوشته است.

سوم. حدیث شرکا: امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: شریکان من چه کسانی هستند؟ پیامبر نام یک یک امامان علیهم السلام را برد. عیّاشی در دو جای تفسیر خود (۵) این حدیث را نقل کرده است.

۲. احادیث دلالت کننده بر علم امامان پیشین علیهم السلام به امامان پسین علیهم السلام

نویسنده ادّعا کرده که امامان علیهم السلام از امام بودن خود تا پیش از رسیدن به امامت، آگاهی نداشته اند و امام پس از خود را نیز تا کمی پیش از وفات نمی شناخته اند. این سخن نیز با بسیاری از روایات که همین بزرگان نقل کرده اند، در تناقض است، بنابراین، برداشت درستی از روایات نمی تواند باشد:

یکم. روایاتی وجود دارد که بنابر آن ها هر امام پیش، امام پس از خود و آن گاه امامان پس از آن امام را نام برد:

ـــ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا امام باقر علیه السلام را نام می برد. (۶)

۱- الکافی، ج۱، ص۵۲۷، ح۳.

۲- الاختصاص، ص ۲۱۰.

۳- الارشاد، ج۲، ص۳۴۶.

۴- وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۲۴۴، ح۲۱۴۷۲.

۵- تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۴، ح۲ و ص۲۵۴، ح۱۷۷.

۶- کتاب سلیم بن قیس، ص۳۶۲.

___ امیرمؤمنان علیه السلام نام امامان تا امام باقر علیه السلام را نام می برد. (۱)

___ امیرمؤمنان علیه السلام تا امام سجاد علیه السلام را نام می برد. (۲)

___ امام صادق علیه السلام در دوران نوزادی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر داده و معجزه نقل شده نیز امامت ایشان را ثابت می کند. (۳)

___ امام صادق علیه السلام هنگام پنج سالگی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر

داده است. (۴)

۱- الکافی، ج ۱، ص۲۹۷، ح ۱ از سلیم و ح۵ از جابر. متن هر دو حدیث به یک جریان اشاره دارد. سلیم بن قیس گوید: زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام وصیت می فرمود، حاضر بودم، علی علیه السلام حسین علیه السلام و محمد (بن حنفیه) و سایر فرزنداش را با رؤسای شیعه و اهل بیتش گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح امامت را به او تحویل داد و فرمود: ای پسر عزیزم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا امر فرمود که به تو وصیت کنم و کتب و سلاحم را به تو سپارم، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله به من وصیت فرمود و کتب و سلاحش را به من سپرد و باز مرا امر کرد که به تو امر کنم، چون مرگت فرا رسد، آن ها را به برادرت حسین علیه السلام بسپاری، سپس به پسرش حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: و رسول خدا به تو امر فرموده که آن ها را به این پسرت بسپاری، سپس دست علی بن حسین علیهما السلام را گرفت و به فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو امر فرموده است که آن ها را به پسرت محمد بن علی علیهما السلام بسپاری و از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و من به او سلام برسانی.

۲- کتاب سلیم بن قیس، ص۳۵۲؛ بصائر الدرجات، ص۳۹۲، ح۱۶.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۱۱ با سند صحیح: یعقوب سراج گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، آن حضرت بالای سر ابی الحسن موسی که در گهواره بود، ایستاده و مدتی با او راز می گفت، من نشستم تا فارغ شد. نزدیکش رفتم، به من فرمود: نزد مولایت برو و سلام کن، من نزدیک رفتم و سلام کردم، او با زبانی شیوا به من جواب سلام گفت. سپس به من فرمود: برو و نام دخترت را که دیروز گذاشتی تغییر ده؛ زیرا خدا آن اسم را مبغوض دارد، یعقوب گوید، برای من دختری متولد شده بود که نامش را حمیراء گذاشته بودم، امام صادق علیه السلام فرمود: به دستور او رفتار کن تا هدایت شوی. پس من اسمش را تغییر دادم.

۴- الکافی، ج ۱، ص۳۰۹، ح۶ با سند صحیح: صفوان جمال گوید: منصور بن حازم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت مرگ در هر صبح و شام به سراغ جان ها می آید، اگر چنین شد، امام کیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر چنین شد، این است امام شما و با دست به شانهٔ ابوالحسن علیه السلام که فکر می کنم شانهٔ راست بود و او در آن وقت پنج ساله بود [قدش پنج وجب بود] و عبدالله بن جعفر (أفطح امام طایفه فطحیه) با ما در آن مجلس نشسته بود

___ امام صادق علیه السلام در دوران کودکی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است. (۱)

___ امام صادق علیه السلام با خبر دادن از امامت امام کاظم علیه السلام خبر از امامت امام رضا علیه السلام داده، در حالی که ایشان چند سالی بیشتر نداشته است. امام کاظم علیه السلام نیز با خبر دادن از امامت امام رضا علیه السلام از امامت امام جواد علیه السلام پیش از ولادت ایشان خبر داده است. (۲)

۱- الکافی، ج۱، ص۳۱۱، ح۱۵: «صفوان جمال گوید: از امام صادق علیه السلام در باره صاحب امر امامت پرسیدم، فرمود: صاحب این امر بازی و بیهوده گری نمی کند. آن گاه ابوالحسن موسی که کودک بود و بزغاله ای مکی همراه داشت و به او می گفت «پروردگارت را سجده کن» آمد. امام صادق علیه السلام او را در آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که بازی و بیهوده گری نمی کند.» حدیث های ۱و ۲ و ۴ و ۸ و ۱۶ هم معنای آن است.
۲- الکافی، ج۱، ص۳۱۳، ح۱۴: «یزید بن سلیط زیدی (که کنیه اش ابوعماره است) گوید: در بین راهی که به عمره می رفتیم، به موسی بن جعفر علیهما السلام برخوردم و عرض کردم: قربانت گردم، این مکان را که ما در آن هستیم به یاد می آورید؟ فرمود: آری، تو هم یادت می آید؟ عرض کردم: آری، من و پدرم شما را در این جا ملاقات کردیم و امام صادق علیه السلام و برادران شما هم بودند. پدرم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت، شما همه امامان پاک هستید، ولی کسی از مرگ بر کنار نمی ماند. به من مطلبی بفرمایید که به بعد از خود بازگو کنم تا گم راه نشود. فرمود: آری، ای اباعبدالله! (کنیه پدر زید است) اینان پسران من هستند و این سرور آنان است و به شما اشاره کرد. اوست که حکم (قضاوت یا حکمت) و فهم و سخاوت و شناسایی احتیاجات و اختلافات مردم را در امر دین و دنیاشان می داند و اخلاق و پاسخ دادنش نیکوست و او دری از درهای خدای عزّوجل است و امتیاز دیگری دارد که از همهٔ این ها بهتر است. پدرم عرض کرد: آن چیست؟ پدر و مادرم به قربانت. حضرت فرمود: خدای عزّوجل فریادرس و پناه و علم و نور و فضیلت و حکمت این امت را از صلب او بیرون آورد (یعنی امام هشتم علیه السلام). او بهترین مولود و بهترین کودک (زمان خود) است. خدای عزّوجل به وسیله او از خون ریزی جلوگیری کند و میان مردم آشتی دهد و پراکنده را گرد آورد و رخنه را اصلاح کند (بدعت و ضلالت را از میان ببرد)، برهنه را بپوشاند و گرسنه را سیر کند و هراسان را ایمن سازد. خدا به برکت او باران فرستد و بر بندگان ترّحم کند، او (در جوانی و پیری) بهترین پیران و بهترین جوانان است، گفتارش حکمت و خاموشی اش علم است. برای مردم آن چه را در آن اختلاف دارند، بیان می کند و پیش از بلوغش بر فامیلش سروری کند. پدرم عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت او متولد شده است؟ فرمود: آری، چند سال هم بر او گذشته است. یزید گوید: در آن هنگام شخصی وارد شد که با بودن او نمی توانستیم سخنی گوییم. یزید گوید به موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: مانند خبری که پدرت علیه السلام به من فرمود، شما هم بفرمایید! امام فرمود آری! پدرم در زمانی بود که مانند این زمان نبود (یعنی در این زمان باید تقیه کرد) به حضرت عرض کردم: هر که به این جواب قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد. حضرت به شدت خندید، سپس فرمود: ای ابوعماره به تو خبر می دهم. من از منزلم بیرون رفتم و به فلان پسرم وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگرم را هم با او شریک کردم، ولی در باطن تنها به او وصیت کردم،... سپس موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: ای یزید! این

مطالب نزد تو امانت باشد، جز به آدم عاقل یا بنده خدایی که او را راست گو تشخیص داده ای، مگو... یزید گوید: سپس موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود: مرا امسال می گیرند و امر امامت با پسرم علی است که هم نام دو علی (از امامان گذشته) است: علی اول علی بن ابی طالب و علی دوم علی بن الحسین علیهم السلام است. فهم و خویشتن داری و نصرت و دوستی و دین و محنت علی اوّل و محنت و شکیبایی بر ناملایمات علی دوم به او عطا شده است و تا چهار سال بعد از مرگ هارون آزادی سخن گفتن ندارد. سپس به من فرمود: ای یزید! چون به این جا گذرت افتاد و او را ملاقات کردی که ملاقات هم خواهی کرد، به او مژده بده که خدا پسری به او خواهد داد، امین، مورد اعتماد و مبارک و او به تو خبر دهد که مرا در این جا ملاقات کرده ای. آن هنگام تو به او خبر ده که آن کنیزک، مادر آن پسر، کنیزی است از خاندان ماریه کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مادر ابراهیم و اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز هم برسانی، برسان. یزید گوید: بعد از وفات موسی بن جعفر علیهما السلام، علی علیه السلام را ملاقات کردم حضرت آغاز کرد و فرمود: ای یزید! برای رفتن به عمره چه نظر داری؟ عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت، اختیار با شماست من خرجی ندارم. فرمود: سبحان الله! ما تا متعهّد خرجت نشویم، تکلیف نمی کنیم. پس به راه افتادیم تا به آن مکان رسیدیم. حضرت آغاز به سخن کرد و فرمود: در این جا بارها هم سایگان و عموهایت را ملاقات کرده ای (یزید از فرزندان زید بن علی بوده است. از این رو، با امام ششم و هفتم علیهما السلام پسر عمو بوده و پسر عمو در حکم عموست) عرض کردم: آری! سپس داستان را برای او شرح دادم. به من فرمود: اما آن کنیز هنوز نیامده. آمد سلام آن حضرت را به او می رسانم [می رسانی] سپس به مکه رفتیم و در همان سال آن کنیز را خریداری فرمود و مدّتی نگذشت که حامله گشت و آن پسر را به دنیا آورد.»

ـــــ امام کاظم علیه السلام از امامت امام رضا علیه السلام و پس از ایشان از امامت امام جواد علیه السلام پیش از تولّد ایشان خبر داده است: (۱)

۱- الکافی، ج۱، ص۳۱۹، ح۱۶: «محمد بن سنان گوید: یک سال پیش از آن که موسی بن جعفر علیهما السلام به عراق آید، خدمتش رسیدم. پسرش علی برابرش نشسته بود، حضرت به من نگریست و فرمود: ای محمد!... هر که در حق این پسرم ستم کند و امامتش را پس از من انکار نماید (مثل گروه واقفیه)، مانند کسی است که در حق علی بن ابی طالب علیه السلام ستم کرده و امامت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انکار نموده است، عرض کردم: به خدا اگر خدا به من عمری دهد، حق او را تسلیمش کنم و به امامتش اقرار ورزم. فرمود: راست گفتی، ای محمد! خدا به تو عمر می دهد و تو هم حق او را تسلیمش می کنی و به امامت او و آن که بعد از اوست، اقرار می کنی. عرض کردم، بعد از او کیست؟ فرمود: پسرش محمد. عرض کردم: نسبت به او هم راضی و تسلیمم.»

___ امام رضا علیه السلام پیش از تولّد امام جواد علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است: (۱)

___ امام رضا علیه السلام در سه سالگی امام جواد علیه السلام از امامت ایشان خبر داده است: (۲)

دوم. روایاتی وجود دارد که بنابر آن ها امامت عهدی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که به یکایک امامان علیهم السلام رسیده و نشان می دهد امامت افراد برگزیده از نخست معلوم بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به امامان علیهم السلام ابلاغ فرموده است. (۳)

سوم. روایاتی وجود دارد که بیان می کند امام از نطفهٔ امام بعد، پیش از مجامعت آگاهی داشته، دوم آن که مادر امام در دوران حمل امام، حالتی ویژه احساس می کرده و سوم آن که امام هنگام تولد، ذکر خداوند می گفته است. (۴)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۷: «ابن قیامای واسطی گوید: خدمت علی بن موسی علیهما السلام رسیدم و عرض کردم: ممکن است (در یک زمان) دو امام وجود داشته باشد؟ فرمود: نه، مگر این که یکی از آن ها ساکت باشد (مانند امام حسین علیه السلام که در زمان حیات امام حسن علیه السلام ساکت نشسته بود). عرض کردم: اینک شما امام ساکتی همراه ندارید (تا جانشین و امام بعد از شما باشد) و در آن زمان هنوز ابوجعفر علیه السلام برای او متولّد نشده بود. حضرت به من فرمود: به خدا سوگند که خدا از من فرزندی به وجود می آورد که به وسیله او حق و اهل حق را ثابت می کند و باطل و اهل باطل را از میان می برد. پس بعد از یک سال ابوجعفر علیه السلام متولد شد و ابن قیاما (راوی این حدیث) واقفی مذهب بود.»

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۱۰: «صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آن که خدا ابوجعفر علیه السلام را به شما ببخشد (درباره جانشینتان) از شما می پرسیدیم و شما می فرمودید: خدا به من پسری عنایت می کند. اکنون او را به شما عنایت کرد و چشم ما را روشن کرد. اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی کند به که بگرویم؟ حضرت با دست اشاره به ابوجعفر علیه السلام فرمود که در برابرش ایستاده بود. عرض کردم: قربانت این پسری سه ساله است! فرمود: چه مانعی دارد؟ عیسی علیه السلام سه ساله بود که به حجّت قیام کرد.»

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۴: «عمرو بن مصعب گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: شما گمان می کنید هر کس از ما امامان که وصیت می کند، به هر کس می خواهد وصیت می کند؟ نه به خدا، چنین نیست، بلکه امر وصیت عهد و فرمانی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مردی پس از مردی تا به خودش (امام ششم) رسید.» روایت «جائنی بخبره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم » نیز همین مطلب را می رساند. (الکافی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۴)

۴- المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۳۲: «ابوبصیر گفت: سالی که موسی بن جعفر علیهما السلام متولد شد، در خدمت امام صادق علیه السلام به حج مشرف شدیم. وارد ابواء که شدیم، امام برای ما صبحانه ای آورد. رسم ایشان هم این بود که هر گاه غذایی برای یارانش می آورد، فراوان و پاکیزه بود. مشغول غذا خوردن بودیم که فرستادهٔ حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) آمد و گفت: حمیده می گوید من خود را از دست داده ام و درد زاییدن در خود احساس می کنم و شما به من دستور داده اید که نسبت به این پسرت پیش از شما اقدامی نکنم. حضرت صادق علیه السلام برخاست و با فرستاده رفت. چون

برگشت، اصحابش عرض کردند: خدایت مسرور کند و ما را قربانت نماید، با حمیده چه کردی؟ فرمود: خدا سلامتش داشت و به من پسری عطا فرمود که در میان مخلوقش از همه بهتر است و حمیده از آن مولود به من مطلبی گفت که گمان کرد من آن را نمی دانم، در صورتی که من به آن داناترم. عرض کردم: حمیده دربارهٔ آن مولود به شما چه خبری داد؟ فرمود: گفت چون از شکمش فرود آمد، دست ها به زمین نهاد و سر به آسمان بلند کرد. من به او خبر دادم که این عمل نشانهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نشانهٔ وصی بعد از اوست. عرض کردم: این چگونه نشانه ای است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی بعد از او؟ فرمود: ای ابومحمد! چون شبی که نطفهٔ پسرم بسته شد، فرا رسید، شخصی نزد من آمد. پس به من نوشانید همان طور که به آن ها (پدر و جدم) نیز داده بود و مرا به چیزی امر کرد که آن ها را مأمور کرده بود، پس من به اسم خدا برخاستم و از آن چه خدایم به من می بخشد، شادمان بودم و نزدیکی کردم و نطفهٔ پسرم، همین مولود بسته شد. پس متوجهش باشید که او به خدا پس از من صاحب شماست. همانا نطفهٔ امام از نوشیدنی است که به تو خبر دادم و چون آن نطفه چهار ماه در زهدان جانشین باشد و روح در آن ایجاد شود، خدای تبارک و تعالی فرشته ای که نامش حیوان است، برانگیزد تا بر بازوی راستش نویسد: «کلمهٔ پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت، کلمات خدا را دگرگون کننده ای نیست و او شنوا و داناست» و چون از شکم مادرش فرود آید، دست هایش را بر زمین گذارد و سرش را به آسمان بلند کند، پس وقتی دست به زمین گذاشت، ندا دهنده ای از درون عرش، از جانب پروردگار عزّت از افق اعلی او را به نام خود و نام پدرش صدا زند و بگوید: ای فلانی پسر فلانی ثابت باش تا ابد برای عظمت خلقتت. تو برگزیده از میان خلق منی و محل رازم و صندوق علمم و امین وحی من و خلیفه ام روی زمین هستی، و رحمتم را واجب کردم برای هر که ولایت تو را بپذیرد و بهشتم را بخشیدم و در جوار خود در آورم، سپس به عزّت و جلالم سوگند! هر که با تو دشمنی کند با عذاب سختم او را بسوزانم، اگر چه در دنیا از رزق واسعم به آن ها توسعه دهم. امام فرمود: و چون صدای منادی پایان یابد، امام در حالی که دست به زمین و سر به سوی آسمان دارد، جوابش را می دهد و می گوید: «خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که شایسته پرستشی جز او نیست، به عدالت قیام کرده، معبودی جز خدای توانای حکیم نیست.» و چون چنین گفت، خدای علم اول و علم آخر را به او عطا می کند و مستحق ملاقات روح در شب قدر می گردد. عرض کردم: روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: نه، روح از جبرئیل بزرگ تر است، جبرئیل از جنس فرشتگان است و روح مخلوقی بزرگ تر از فرشتگان است. مگر نه این است که خدای تبارک و تعالی فرمود: (فرشتگان و روح فرود آیند؟)» و در الکافی، ج۱، ص۳۸۵ و ۳۸۷، ح۱. «سلیمان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: نطفهٔ امام از بهشت است. وقتی از مادر متولد می شود، دست بر زمین می گذارد و سر به آسمان بلند می کند. عرض کردم فدایت شوم: چرا چنین می کند؟ فرمود: زیرا منادی از آسمان از درون عرش از افق اعلی ندا می دهد: ای فلانی پسر فلانی پایدار باش؛ زیرا تو برگزیدهٔ من از میان مخلوقاتم هستی و گنجینهٔ دانشم. رحمت خود را برای تو و کسی که ولایت تو را پذیرفته باشد، لازم گردانم و بهشت را بخشیدم و در جوار خود در آوردم. سپس به عزت و جلالم سوگند! هر که با تو دشمنی کند با عذاب سختم او را بسوزانم، اگر چه در دنیا از رزق واسعم به آن ها توسعه دهم. امام فرمود: و چون صدای منادی پایان یابد، امام جوابش را می دهد و می گوید: (خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی دهند که شایسته پرستشی جز او نیست، به عدالت قیام کرده، معبودی جز خدای توانای حکیم نیست) و چون چنین گفت، خدای علم اوّل و علم آخر را به او عطا می کند و مستحق افزایش روح در شب قدر می گردد.» محمد بن حسن صفّار، بصائر الدرجات، ص ۲۴۳، ح۱۳. «ابوبصیر گفت: سالی که موسی بن جعفر علیهما السلام متولد شد، در خدمت امام صادق علیه السلام به حج مشرف شدیم. وارد ابواء که شدیم، امام برای ما صبحانه ای آورد... پس فرمود: در آن شبی که نطفهٔ جدم

(زین العابدین علیه السلام) بسته شد، شخصی (فرشته ای) نزد پدر جدم آمد، در حالی که ایشان خوابیده بود و به او جامی داد که در آن شربتی بود رقیق تر از آب و سفیدتر از شیر و نرم تر از کره و شیرین تر از عسل و خنک تر از برف و به او آشامانید و دستور نزدیکی داد. او شادمان برخاست و نزدیکی کرد و نطفهٔ جدم بسته شد و چون شبی که نطفهٔ پدرم بسته شد، فرا رسید، شخصی نزد جدم آمد و آن را به جدم آشامانید، چنان که به پدر جدم آشامانید و به وی دستور نزدیکی داد. جدم شادمان برخاست و نزدیکی کرد و نطفهٔ پدرم بسته شد و چون شبی که نطفهٔ من بسته شد، فرا رسید، شخصی نزد پدرم آمد و به او آشامانید و دستورش داد چنان که به آن ها دستور داد، پدرم شادمان برخاست و نزدیکی کرد و نطفه من بسته شد و چون شبی که نطفه این پسرم بسته شد، فرا رسید، شخصی نزد من آمد، همان گونه که نزد جدّ پدرم و جدّم و پدرم آمد و به من نوشانید همان طور که به آن ها نوشانیده بود و مرا امر کرد همان گونه که آن ها را دستور داده بود. پس من شادمان به اسم خدا برخاستم، به دلیل آن چه خدا به من بخشید و نزدیکی کردم و نطفهٔ پسرم، بسته شد. همانا نطفهٔ امام از نوشیدنی است که به تو خبر دادم و چون آن نطفه چهل شب در رحم بماند خداوند برای او ستونی از نور در شکم مادرش قرار می دهد و تا چشمش کار می کند از آن نگاه می کند. پس هنگامی که چهار ماهش در شکم مادر تمام شد، فرشته ای که نامش حیوان است به نزدش می آید و بر بازوی راستش می نویسد: «و کلمهٔ پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت، کلمات خدا را دگرگون کننده ای نیست و او شنوا و داناست» و چون از شکم مادرش فرود آید، دست هایش را بر زمین گذارد و سرش را به آسمان بلند کند، پس وقتی دست به زمین گذاشت، ندا دهنده ای از درون عرش از جانب پروردگار عزّت از افق اعلی او را به نام خود و نام پدرش صدا زند و بگوید: ای فلانی! ثابت باش خدا ثابتت بدارد پس برای عظمت آن چه آفریدت. تو برگزیده از میان خلق منی...» (بصائر الدرجات، ص ۴۶۰ و ۴۶۲، ح۴) «ابوبصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: امام نطفهٔ امام را که از آن امام بعدی خواهد بود می شناسد.» (بصائر الدرجات، ص۴۹۷، ح۱۳) «اسحاق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم (امام صادق علیه السلام) می فرمود: هنگامی که مادران امامان علیهم السلام ایشان را باردار می شوند، سستی مانند بی هوشی ایشان را فرا می گیرد که اگر در روز باشد، یک روز و اگر در شب باشد، یک شب در آن حال به سر می برند، سپس در خواب می بینند که مردی او را به پسری دانا و بردبار مژده می دهد، او از آن مژده مسرور می گردد و از خواب بیدار می شود و از طرف راستش از جانب خانه صدایی می شنود که می گوید: به خیر آبستن شدی و به سوی خیر بگرایی و خیر آوری! مژده باد تو را به پسری بردبار و دانا و در تن خود احساس سبکی کند و پس از آن از پهلوها و شکمش ناراحتی نبیند و چون ماه نهم شود، در خانه صدای بلند حرکتی به گوشش رسد و چون شب زاییدنش فرا رسد، در خانه نوری برایش ظاهر شود که جز او و پدرش آن را نبینند و چون او را بزاید نشسته باشد (نه آن که با سر فرود آید) و برایش گشایش شود تا چهار زانو بیرون آید و پس از این که روی زمین قرار گیرد، بچرخد تا قبله به هر طرف باشد، صورتش از آن انحراف نداشته باشد، سپس سه بار عطسه کند و با انگشت به حمد خدا اشاره کند (چنان که مستحب است پس از عطسه انگشت را سر بینی گذارند و حمد خدا گویند) و ناف بریده و ختنه شده باشد و دندان های رباعی اش از بالا و پایین و دو دندان نیش و دو دندان ضاحکه اش برآمده باشد و در مقابلش نوری مانند شمش طلا بدرخشد و تا یک شبانه روز از دو دستش نوری طلایی ساطع شود و پیغمبران علیهم السلام هم در زمان تولد چنینند و همانا اوصیا علیهم السلام از بستگان پیغمبرانند.» (الکافی، ج۱، ص۳۸۷ و ۳۸۸، ح۵)

سه گروه یاد شده از روایات که در قدیمی ترین و معتبرترین کتاب های حدیثی آمده، به روشنی نشان می دهد امام پیش از تولّدش معلوم است و با وجود این روایات، چگونه می توان ادعا کرد امام قبل، خبری از امام بعد نداشته و کمی قبل از مرگ آگاه می شود، یا نخست کس دیگری را برای امامت به مردم معرّفی می کند، بعد فرد دیگری

را می گوید.

اما دربارهٔ شیعیان که ادعا می کند پس از شهادت هر امام، دچار اختلاف و سر در گمی می شدند و برای شناخت امام بعد به امامان علیهم السلام متوسّل می شدند، باید اشاره کرد که زیدیه این اشکال را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به آن پاسخ داده است. انصاف این بود که نویسنده به آن اشاره می کرد و اگر

اشکالی به آن پاسخ به نظرش می رسید، مطرح می نمود. اما نویسنده مانند بسیاری از موارد دیگر بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می کند که هر خواننده ای را به مغرضانه بودن نوشتهٔ وی هدایت می کند. و چنین برداشت می شود که او به دنبال یافتن پاسخ نیست.

شیخ صدوق، ابتدا جواب نقضی داده و می فرماید:

در پاسخ به ایشان باید گفت که شما اعتقاد دارید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را جانشین و امامی برای پس از خود گردانید و تصریح به وی فرمود و شخص وی را به مردم نشان داد و مسئلهٔ او را روشن کرده و گسترانیده، پس چرا اکثر امّت از وی روی گردانیدند و دوری گزیدند تا کار به جایی رسید که آن حضرت از مدینه به ینبع (بقیع) رفت و بر او گذشت آن چه بود؟

بعد جواب حلّی را می فرماید:

گاهی مردم از حقّ هر چند واضح است و از بیان هر چند مشروح است، اعراض می کنند، چنان که از توحید روی بر تافته اند و به الحاد روی آورده اند. (۱)

پس می توان گفت: به دلیل وجود خطرآفرینی دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی است که امامان علیهم السلام فهرست امامان علیهم السلام را در اختیار همه قرار ندهند. کسی هم ادعا نکرده که چنین فهرست شهرهٔ آفاق بوده است. حقیقت این است که چنین فهرست بوده است و امامان علیهم السلام نیز عده ای را آگاه کرده اند.

برای مثال، نصر بن قاموس به امام کاظم علیه السلام عرض می کند: من از پدر شما، امام بعد را پرسیدم و همین باعث شد پس از رحلت امام صادق علیه السلام قوم من به امامت شما معتقد شدند، اما مردم دچار حیرت شدند:

۱- فقلنا لهم: إنّکم تقولون: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استخلف علیاً علیه السلام و جعله الامام بعده و نصّ علیه و أشار إلیه و بین أمره و شهره، فما بال أکثر الأمه ذهبت عنه و تباعدت منه حتی خرج من المدینه إلی ینبع (البقیع) و جری علیه ما جری. فان الناس قد یذهبون عن الحق و إن کان واضحاً و عن البیان و إن کان مشروحاً کما ذهبوا عن التوحید إلی التلحید. (کمال الدین، ج۱، ص ۶۸ - ۶۹؛ نک: کمال الدین، ج۱، ص۷۵)

نصر بن قابوس می گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: من از پدر شما پرسیدم که جانشین شما کیست؟ پدرت به من فرمود که شمایید جانشین او. چون امام صادق علیه السلام وفات کرد، مردم به راست و چپ گراییدند، ولی من و اصحابم به شما معتقد شدیم. اکنون بفرمایید کدام یک از پسران شما جانشین شماست؟ فرمود: فلان پسرم. (۱)

بنابراین، اگر مردم دچار حیرت می شدند، به این دلیل نبود که امام بعد معلوم نبوده و یا در آخرین لحظه معلوم می شده، بلکه یا به این دلیل بوده که مردم نمی پرسیدند و یا امامان به دلیل وجود خطرها، نمی توانستند به همه بگویند.

از سویی، گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که حقیقت را می دانستند، خلاف آن را تبلیغ می کردند و مردم را دچار حیرت و سر در گمی می کردند، مانند کسانی که فرقهٔ واقفه (۲) یا اسماعیلیه را پدید آوردند. در واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بود، نه این که دلیل واضح و روشنی نباشد.

شبههٔ سیزدهم. روایات آگاه نبودن امامان از فهرست نام ها

متن کتاب

حیث یروی الصفار فی بصائر الدرجات باب «ان الأئمه یعلمون إلی من یوصون قبل وفاتهم ممّا یعلمهم الله»، حدیثاً عن الإمام الصادق علیه السلام یقول فیه: ما مات عالم

۱- «أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِی الْجَهْمِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِيمَ علیه السلام إِنِّی سَأَلْتُ أَبَاکَ علیه السلام مَنِ الَّذِی يَكُونُ مِنْ بَعْدِکَ فَأَخْبَرَنِی أَنَّکَ أَنْتَ هُوَ فَلَمَّا تُوُفِّیَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ذَهَبَ النَّاسُ يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ قُلْتُ فِيکَ أَنَا وَ أَصْحَابِی فَأَخْبِرْنِی مَنِ الَّذِی يَكُونُ مِنْ بَعْدِکَ مِنْ وُلْدِکَ فَقَالَ ابْنِی فُلَان» (الکافی، ج۱، ص۳۱۳، ح۱۲)

۲- «فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ لَيْسَ مِنْ قُوَّامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَ كَانَ ذَلِکَ سَبَبَ وَقْفِهِمْ وَ جَحْدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعاً فِی الْأَمْوَالِ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَار.» (الغیبه للطوسی، ص۶۴.)

حتی یعلمه الله إلی من یوصـی. کمـا یرویه الکلینی فی الکافی و یروی أیضاً عنه علیه السـلام قوله: لا یموت الإمام حتی یعلم من بعده فیوصـی إلیه. و هو ما یدلّ علی عدم معرفه الأئمه من قبل بأسـماء خلفائهم، أو بوجود قائمه مسبقه بهم و قد ذهب الصفار و الصدوق و الکلینی أبعد من ذلک فرووا عن أبی عبدالله علیه السلام أنه قال: إن الإمام اللاحق یعرف إمامته و ینتهی إلیه الأمر فی آخر دقیقه من حیاه الأول. (۱)

خلاصۀ شبهه

نویسـنده در ادامه ادّعا می کند روایاتی که بنابر آن ها، امام پیش از رحلت می داند که به چه کسـی وصـیت کند، دلالت دارد که امام پیش از زمان وفاتش از امام بعـدی خبر نـدارد. از این رو، بزرگانیماننـد مرحوم صـفّار و شـیخ صدوق و ثقۀ الاسـلام کلینی معتقد بوده اند که امام بعد، در آخرین دقیقۀ زندگی امام قبل می فهمیده که امام است.

پاسخ

بنـابر روایـات فراوانی که گـذشت، یکایک امامان علیهم السـلام نام همـۀ امامان علیهم السلام را می دانسـته انـد و آن را بنابر روایات فراوانی برای شـیعیان بیان کرده اند. از این رو، این احتمال و اسـتفاده از روایات را که امامان علیهم السلام نام امام بعد را تـا کمی پیش از رحلت خود نمی دانسـته انـد، نمی توان پـذیرفت؛ زیرا در تعـارض با بسـیاری از روایاتی است که خود این بزرگان نقل کرده اند.

۱- چنان که صـفّار در کتاب بصائر الـدرجات باب «ائمه از آن چه خداوند به آنان می آموزد، می فهمند قبل از وفاتشان به چه کسـی وصـیت کننـد» از امام صادق علیه السـلام حدیثی نقل می کند که در آن می فرماید: «هیچ عالمی از دار دنیا نرفت، مگر خداوند او را آگاه کرد که به چه کسـی وصـیت کند.» همان گونه کلینی این حدیث را در کافی نقل کرده است و همچنین از امام صادق علیه السـلام روایت می کند: «امام نمی میرد مگر این که آگاه شود چه کسی بعد از او امام است، پس به او وصیت می کنـد.» این نشان می دهـد که امامان علیهم السـلام نام جانشـینان خود را از پیش نمی دانسـته انـد، یا از فهرستی که پیش از آنان وجود داشـته، خبری نداشته اند. صفّار و صدوق و کلینی به بالاتر از این هم معتقد بوده اند و از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده انـد که فرمود: «امام بعـدی در آخرین لحظه زندگی امام قبلی می فهمد امام شده و امر امامت به او رسـیده است.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۷)

حال بایـد دیـد منظور از این روایات چیست. بدین دلیل، به روایاتی می پردازیم که همراه این روایات در یک باب نقل شده و گویای معنای این روایات است.

برای مثال، در همان باب که نویسنده در کتاب شریف بصائر الدرجات حدیث چهارم بدان اشاره کرده، آمده است:

عبـدالرحمن خزاز از حضـرت صـادق علیه السـلام نقـل کرد که فرمـود: اسـماعیل پسـر ابراهیم فرزنـد کوچکی داشت که او را دوست می داشت و مایـل بـود او جانشـینش شـود. امـا خداونـد از آن جلـوگیری کرد و به او وحی نمود که جانشـین تو فلاـن شخص است. هنگام مرگ اسـماعیل که رسـید و وصـی او آمد، اسـماعیل گفت: پسرم وقتی مرگ تو هم فرا رسید، همین کار بکن که من کردم. به همین جهت، هیچ امامی نخواهد مرد مگر این که خداوند به او خبر می دهد به چه کسـی وصـیت نمایـد. (۱)

چنان که پیداست، موضوع روایت در مورد اختیار داشـتن وصـیت کننده برای تعیین جانشین است و امام صادق علیه السلام می فرماید وصیت کننده چنین اختیاری ندارد و می فرماید: «فمن أجل ذلک لیس یموت إمام إلاّ أخبره الله إلی من یوصی» یعنی به همین دلیـل که اختیار نـدارد پیش از مرگش به او ابلاغ می شود که به چه کسـی وصـیت کنـد. پس سـخن از اختیار در تعیین جانشـین است، نه این که نـام امامـان پس از خود را می داننـد یا نه. صـفّار دو صـفحه پیش از این باب، بابی با عنوان «باب فی الأئمه علیهم السـلام أنّهم یعلمون العهد من رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم فی الوصیه إلی الذین من بعده» (۲) را گشوده است.

۱- «حَـدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَـیْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ کُلْثُوم عَنْ عَبْـدِ الرَّحْمَنِ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَـالَ کَانَ لِإِسْـمَاعِیلَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ ابْنٌ صَـغِیرٌ یُحِبُّهُ وَ کَانَ هَوَی إِسْـمَاعِیلَ فِیهِ فَأَبَی اللَّهُ ذَلِکَ فَقَالَ یَا إِسْـمَاعِیلُ هُوَ فُلَانٌ فَلَمَّا قَضَـی اللَّهُ الْمَوْتَ عَلَی إِسْـمَاعِیلَ فَجَاءَ وَصِیُّهُ وَ قَالَ یَا بُنَیَّ إِذَا حَضَرَ الْمَوْتُ فَافْعَلْ کَمَا فَعَلْتُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِکَ لَیْسَ یَمُوتُ إِمَامٌ إِلَّا أَخْبَرَهُ اللَّهُ إِلَی مَنْ یُوصِی.» (بصائر الدرجات، ص۴۹۳)

۲- «بـابی درباره امامان علیهم السـلام، که آنان عهـد امامت را از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم می آموزنـد تا به چه کسی بعد از خود وصیت کنند.» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۰)

در آن باب، حدیث نهم را چنین آورده:

صفوان بن یحیی گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: امام وقتی کسی را به جانشینی خود تعیین می کند و امر امامت را به او می سپارد، هر کس را بخواهد می تواند تعیین کند، یا دارای چه خصوصیتی است؟ فرمود: نه کسی را تعیین می کند که خدا دستور داده. عرض کردم از جدّ شما چنین نقل شده که فرمود: خیال می کنید تعیین امام به اختیار ماست و به هر کس بخواهیم وا گذار می کنیم؟ نه به خدا! این عهد و قراردادی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که نفر به نفر نامشان گفته شده است. فرمود: آن چه من نیز به تو گفتم، همین بود. (۱)

چنان که پیداست، برخی از یاران امامان علیهم السلام، دربارۀ عمل کردن امامان علیهم السلام به صلاح دید خویش برای تعیین جانشین پرسش داشته اند. امام در پاسخ به ایشان فرموده اند: «رجل فرجل مسمی» یعنی نام همه مشخص است و آن نام ها از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است، یعنی در این باره اختیاری ندارند. پس نمی توان گفت امامان نام ائمه علیهم السلام بعد را نمی دانسته اند.

مرحوم کلینی از امام کاظم علیه السلام این نکته را چنین بیان می دارد:

یزید بن سلیط زیدی گوید: در بین راهی که به عمره می رفتیم، به موسی بن جعفر علیهما السلام برخوردم... فرمود: ... اگر کار دست من می بود، امامت را به پسرم قاسم می دادم؛ به دلیل محبتی که به او دارم و نسبت به او مهربانم، ولی اختیار آن با خدای عزّوجل است، هر کجا بخواهد قرار می دهد و خبر آن را

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من رساند. سپس او و معاصرانش را به من نشان داد. و

او نیز تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جدّم علی علیه السلام خبر آن را نرسانده باشند، به کسی از ما

۱- «حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ إِذَا أَوْصَى [إِلَى] الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ شَيْئاً فَيُفَوِّضُ إِلَيْهِ يَجْعَلُهُ حَيْثُ شَاءَ أَوْ كَيْفَ هُوَ قَالَ إِنَّمَا يَقْضِي بِأَمْرِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّهُ حُكِيَ عَنْ جَدِّكَ أَنَّهُ قَالَ أَ تَرَوْنَ هَذَا الْأَمْرَ نَجْعَلُهُ حَيْثُ نَشَاءُ لَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَجُلٌ فَرَجُلٌ مُسَمًّى قَالَ الَّذِي قُلْتُ له [لَكَ] هُوَ هَذَا.» (بصائر الدرجات، ص۴۷۲، ح۹)

وصیت نمی کند. (۱)

بنابراین روایت، منظور از این که خبر می دهند به چه کسی وصیت کند، مسئلهٔ اختیار در تعیین است و نه آگاهی داشتن یا نداشتن از نام امام بعدی. با توجه به این روایات که ماجرا را نقل کرده اند، معنای روایات مطلق نیز معلوم می شود که یکی از آن ها را نویسنده آورده است: «لا یموت الإمام حتی یعلم من یکون بعده فیوصی إلیه.» پس بر خلاف ادعای ایشان، این روایات بدان معنا نیست که امامان علیهم السلام نام امام

بعد را نمی دانسته اند، بلکه به این معناست که امامان علیهم السلام حقّ انتخاب جانشین برای خود نداشته اند و پیش از رحلتشان، به ایشان ابلاغ می شده که به چه کسی وصیت کنند. افزون بر این، این روایات به معنای تأکید بر علم ائمه علیهم السلام نیز می تواند باشد و ضرورتی ندارد که منظور از آن ها، آخرین لحظهٔ عمر امام باشد، مانند احادیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

و سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخت، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی کند که فرزندم مهدی در آن روز ظهور کند. (۲)

چنین روایات بدان معنا نیست که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخرین روز دنیا قیام خواهد کرد، بلکه بر قطعیت ظهور تأکید دارند. ائمه علیهم السلام نیز نفرموده اند که در آخرین لحظه به

۱- «أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ الزَّيْدِيِّ قَالَ أَبُو الْحَكَمِ وَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ الْجَرْمِيُّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ لَقِيتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ نَحْنُ نُرِيدُ الْعُمْرَةَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ... قَالَ... وَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي لِحُبِّي إِيَّاهُ وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ لَقَدْ جَاءَنِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ أَرَانِيهِ وَ أَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَ كَذَلِكَ لَا يُوصَى إِلَى أَحَدٍ مِنَّا حَتَّى يَأْتِيَ بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ جَدِّي عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْه.» (الکافی، ج۱، ص۳۱۳، ح۱۴)

۲- «وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِيَ الْمَهْدِيُّ عجل الله تعالی فرجه الشریف » (کمال الدین، ج۱، ص۲۸۰)

آن ها خبر می دهند، بلکه فرموده اند از دنیا نمی روند مگر از وصـی خود آگاه شوند و این بیان، بر تأکید دلالت می کند و با آگاهی امامان علیهم السلام از نام وصیشان سال ها پیش از رحلت ناسازگار نیست.

اما نویسـنده در بخش دوم روایات، که بنابر درون مایـهٔ آن ها، امام بعـدی امامت خود را در آخرین لحظهٔ زندگی امام پیشـین می فهمیده، دو مسئله را با هم درآمیخته است: یکی امام بالقوه بودن و دیگری امام بالفعل شدن. نخستین آن دو (خبر دادن از امامت امام دیگر) سال ها پیش تر انجام می گرفته و بنابر روایات پیش آمده، از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام آنان برای همـهٔ امامان علیهم السـلام معلوم بوده و از بـدو تولـد امامت خویش را می دانسـته اند. اما دومی (بر عهده گرفتن امامت و امام شدن) مورد اشاره این روایات است، یعنی راوی پرسـیده که شـما چه وقت می فهمید امام شده اید و این مسـئولیت به شما منتقل شده، آیا اگر امام پیش در مسافتی بسـیار دور از شما باشد، باید کسی خبر رحلت امام قبل را به شما بدهد تا بفهمید امام شـده ایـد، یا به محض رحلت ایشان از امام شـدن خود آگاه می شوید، امام در جواب فرموده است که در لحظهٔ آخر عمر امام پیش، یعنی به محض رحلت ایشـان، مـا از امـام بودن خویش آگـاه می شویم. پس هرگز از امام دربارهٔ آگاهی بالقوه ایشان به امامتشان در آینده نپرسیده اند. برای اثبات این نکته، سه روایت

در پی می آید:

۱. صـفوان گویـد به حضـرت رضا علیه السـلام عرض کردم: به من بفرما امام چه زمانی می دانـد او امام است؟ زمانی که به او خبر رسد صاحبش (امام سابق) وفات کرده یا همان زمانی که وفات می کند، مثل این که حضرت ابوالحسن (پدرت) در بغداد وفـات کرد و شـما این جـا (در مـدینه) بودیـد؟ فرمود: همـان زمـانی که صاحبش می میرد، آگاه می شود. عرض کردم: به چه وسیله؟ فرمود: خدا به او الهام می کند. (۱)

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السـلام: أَخْبِرْنِی عَنِ الْإِمَامِ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ حِينَ يَبْلُغُهُ أَنَّ صَاحِبَهُ قَدْ مَضَى أَوْ حِينَ يَمْضِی مِثْلَ أَبِی الْحَسَنِ قُبِضَ بِبَغْدَادَ وَ أَنْتَ هَاهُنَا؟ قَالَ: يَعْلَمُ ذَلِكَ حِينَ يَمْضِی صَاحِبُهُ. قُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ؟ قَالَ يُلْهِمُهُ اللَّه» (الکافی، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۴)

۲. امام صادق علیه السلام می فرمود: امام بعدی از علم امام قبلی در آخرین دقیقهٔ زندگی او آگاه می شود. (۱)

۳. به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام چه زمانی امامت خود را می داند و امر امامت به او رسیده است؟ فرمود: در آخرین لحظه از زندگی امام قبل. (۲)

چنان که پیداست، سخن از انتقال علم و انجامیدن امر به ایشان است و این ها قرینه بر فعلیت یافتن امامت است، نه تنها آگاهی از این که امام خواهند شد.

در نتیجه، این بخش از روایات نیز بر ناآگاهی امامان از نام جانشینان خود

دلالت نمی کند.

شبههٔ چهاردهم: پرسش های مطرح در دوران امامان علیهم السلام

متن کتاب

و نتیجه لذلک فقد طرحت عدّه أسئله فی حیاه أهل البیت و هی: کیف یعرف الإمام إمامته إذا مات أبوه بعیداً عنه فی مدینه أخری؟ و کیف یعرف أنه إمام إذا کان قد أوصی إلی جماعه أو لم یوص أبداً؟ و کیف یعرف الناس أنّه أصبح إماماً؟ خاصه إذا تنازع الإخوه الإمامه و ادّعی کلّ واحد منهم الوصیه کما حدث لعدد من الأئمه فی التاریخ؟ (۳)

۱- «حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ علی بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ وَ جَمَاعَهٍ مَعَهُ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: یَعْرِفُ الْإِمَامُ الَّذِی بَعْدَهُ عِلْمَ مَنْ کَانَ قَبْلَهُ فِی آخِرِ دَقِیقَهٍ تَبْقَی مِنْ رُوحِه» (بصائر الدرجات، ص۴۹۷، ح۱)

۲- «حَدَّثَنا یعقوب بْنُ یَزِیدَ عَنِ علی بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ: الْإِمَامُ مَتَی یَعْرِفُ إِمَامَتَهُ وَ یَنْتَهِی الْأَمْرُ إِلَیْهِ؟ قَالَ: فِی آخِرِ دَقِیقَهٍ مِنْ حَیَاهِ الْأَوَّل» (بصائر الدرجات، ص۴۹۸، ح۳)

۳- «در نتیجهٔ معلوم نبودن نام امامان علیهم السلام، چند سؤال در زمان زندگی اهل بیت علیهم السلام مطرح شد که از این قرار است: امام چگونه امامتش را می فهمید، وقتی پدرش دور از او در شهری دیگر از دنیا می رفت؟ و وقتی پدرش به جماعتی وصیت می کرد، چگونه می فهمید او امام است؟ یا وقتی اصلاً وصیت نمی کرد؟ و مردم چگونه می فهمند که او امام شده است؟ به خصوص وقتی که برادران برای امامت با هم اختلاف پیدا می کردند و هر کدام ادعای وصی بودن می کردند؟ همان گونه که این اتفاق برای شماری از امامان علیهم السلام در طول تاریخ رخ داده است.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۸)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده در ادامه نتیجه می گیرد که چون نام امامان معلوم نبوده، دسته ای از پرسش ها در زمان امامان علیهم السلام مطرح می شده است؛ امام وقتی پدرش دور از او رحلت می کرده، چگونه امامت خود را می فهمیده است؟ اگر پدر او به گروهی وصیت می کرده چگونه می فهمیده از آن جمع او امام است و یا وقتی امام به هیچ کس وصیت نمی کرده است؟ چگونه مردم می فهمیده اند او امام شده است؟ به ویژه وقتی برادران در امام بودن با هم اختلاف پیدا می کرده اند و هر یک ادعای جانشینی می کرده اند؟

پاسخ

نویسنده به پنج پرسش در دو دسته اشاره می کند که سه پرسش نخست دربارهٔ امام و دو پرسش دیگر دربارهٔ مردم است. پرسش نخست، چنان که گذشت، دربارهٔ زمان فعلیت یافتن امامت است و به آگاهی یا ناآگاهی از نام امامان علیهم السلام ربطی ندارد. به عبارت دیگر، همهٔ روایاتی که مرحوم صفّار (۱) و مرحوم کلینی (۲) نقل کرده اند، سخن از «متی یعرف امامته» دارند، نه «کیف یعرف امامته»، یعنی پرسش از زمان انتقال امامت است (فعلیت یافتن امامت) و از غرض ورزی نویسنده است که برای اثبات ادعای واهی خود، روایت ها را از «متی» به «کیف» تغییر داده و پرسش دوم و سوم را نیز به امام نسبت داده است. هرگز این دو پرسش برای امام مطرح نبوده، بلکه مسئله ای برای مردم بوده است. (۳)

۱- «باب الوقت الذی یعرف الامام الأخیر ما عند الأول.» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۷)

۲- «بَابُ وَقْتِ مَا یَعْلَمُ الْإِمَامُ جَمِیعَ عِلْمِ الْإِمَامِ الَّذِی کَانَ قَبْلَه.» (الکافی، ج ۱، ص ۲۷۴)

۳- «عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ الْعَامَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً فَقَالَ الْحَقُّ وَ اللَّهِ قُلْتُ فَإِنَّ إِمَاماً هَلَکَ وَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ لَا یَعْلَمُ مَنْ وَصِیُّهُ لَمْ یَسَعْهُ ذَلِکَ قَالَ لَا یَسَعُهُ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا هَلَکَ وَقَعَتْ حُجَّهُ وَصِیِّهِ عَلَی مَنْ هُوَ مَعَهُ فِی الْبَلَدِ وَ حَقُّ النَّفْرِ عَلَی مَنْ لَیْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ... قُلْتُ فَبَلَغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ فَوَجَدَکَ مُغْلَقاً عَلَیْکَ بَابُکَ وَ مُرْخًی عَلَیْکَ سِتْرُکَ لَا تَدْعُوهُمْ إِلَی نَفْسِکَ وَ لَا یَکُونُ مَنْ یَدُلُّهُمْ عَلَیْکَ فَبِمَا یَعْرِفُونَ ذَلِکَ قَالَ بِکِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ... قُلْتُ فَإِنْ أَشْرَکَ فِی الْوَصِیَّهِ قَالَ تَسْأَلُونَهُ فَإِنَّهُ سَیُبَیِّنُ لَکُمْ.» (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۲)

اما دربارهٔ پرسـش های مردم، چنان که گذشت، فهرست نام امامان علیهم السـلام از معارف مشـهور شـیعه نبوده که همه از آن آگـاهی داشـته باشـند و چنـان تبلیغی با خطرهایی روبه رو بوده است، دوم آن که تنها ذکر نام، مشـکل را حل نمی کرده؛ زیرا امکان جعل نام همیشه وجود داشـته است. بنابراین، شـیعیان روش فهمیدن امامت امام بعد را از امامان علیهم السلام می پرسیده اند و امامان نیز به فراخور حال مخاطب روش هایی را بیان می کرده اند، مانند پرسـیدن پرسـش های علمی، دیدن معجزه، خبر گرفتن از وصـی و موارد دیگر. بسـیار سـاده لوحـانه است که گمـان شود در جواب همـهٔ این پرسـش گران بایـد امامان علیهم السـلام تنهـا به ذکر نـام امامان علیهم السـلام بسـنده می کرده انـد و اگر روش دیگری را بیان می نموده انـد، نامعلوم بودن نام امامـان علیهم السـلام را نشـان می داد. پس وجود این پرسـش هـا نیز دلیـل بر نبود فهرست نـام امامان علیهم السـلام نمی تواند باشد.

فصل دوم. اشاره ائمه علیهم السلام به فهرست نام امامان علیهم السلام

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا حدیثی وجود دارد که وجود فهرستی از نام امامان علیهم السلام را رد نماید؟

شبهۀ پانزدهم. راهکار نشان دادن امامان علیهم السلام و اشاره نکردن به فهرست نام امامان علیهم السلام

متن کتاب

روی الکلینی حدیثاً عن أحد العلویین و هو عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علیّ بن أبی طالب، قال: قلت له (أبی عبدالله علیه السلام) إن کان کون و لا أرانی الله ذلک فبمن أئتم؟ قال: فأومأ إلی ابنه موسی علیه السلام قلت: فإن حدث بموسی حدث فبمن أئتم؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث و ترک أخاً کبیراً و ابناً صغیراً فبمن أئتم؟ قال: بولده، ثم قال: هکذا أبداً، قلت: فإن لم أعرفه و لا أعرف موضعه؟ قال: تقول: اللهم إنی أتولی من بقی من حججک من ولد الامام الماضی، فإن ذلک یجزیک إن شاء الله.

و هذا الحدیث یدّل علی عدم وجود قائمه مسبقه بأسماء الأئمه من قبل و عدم معرفه علویّ امامیّ مثل عیسی بن عبدالله بها، و إمکانیه وقوعه فی الحیره و الجهل، و لو کانت القائمه موجوده من قبل لأشار الامام الصادق علیه السلام إلیها. (۱)

۱- کلینی از یکی از علویان به نام عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علیّ بن أبی طالب روایتی نقل می کند. گفت: به ابوعبدالله علیه السلام عرض کردم: اگر اتفاقی بیفتد، خدا آن روز را به من نشان ندهد، به چه کسی اقتدا کنم؟ گفت: پس اشاره کرد به پسرش موسی علیه السلام گفتم: اگر برای موسی علیه السلام اتفاقی بیفتد، به چه کسی اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش. گفتم: اگر برای فرزندش اتفاقی بیفتد و برادر بزرگی داشته باشد و پسر کوچکی به چه کسی اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش. سپس افزود: همیشه این چنین است. گفتم: اگر او را نشناسم و جایش را ندانم؟ فرمود: می گویی: بار الها من ولایت کسی را می پذیرم که بازمانده از فرزندان امام سابق و حجت توست. پس همان تو را کفایت می کند، ان شاء الله. این حدیث به روشنی نشان می دهد که فهرست نام امامان از پیش وجود نداشته و حتی شخصی علوی امامی مانند عیسی بن عبدالله از آن فهرست خبر نداشته و این امکان وجود داشته که به سر در گمی و ندانستن دچار شود و اگر فهرست نام امامان، پیش تر وجود می داشت، حتماً امام صادق علیه السلام به آن اشاره می کرد.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۸)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده در ادامه روایتی نقل می کند که بنابر آن امام صادق علیه السلام نام امام بعد از خود را برده اند و دربارهٔ امامان بعد از وی، بـدون بردن نام، می فرمایـد: امام بعـد، فرزنـد امام قبل است. راوی می پرسد: اگر او را نشـناختم و جایش را ندانسـتم چه کنم؟ امام می فرمایـد: بگو خدایا من ولایت حجّت تو را می پذیرم که فرزند امام قبل است. همین برای تو بس است. نویسـنده از این روایت نتیجه می گیرد که فهرستی از نام امامان علیهم السـلام وجود نداشـته است وگرنه امام صادق علیه السلام از چنان فردی علوی دریغ نمی فرمود؛ زیرا امکان داشت وی در حیرت و جهل گرفتار آید.

پاسخ

در مورد نتیجه گیری ایشان از این روایت چند نکته گفتنی است:

نخست آن که عیسی بن عبدالله در کتاب های رجال هیچ توصیفی ندارد.

بنابراین، معلوم نیست نویسنده چگونه فهمیده که وی موقعیتی ویژه داشته و مدّعی شده چرا امام برای چنین شخصی از فهرست خبر نداده است. شاید در نظر نویسنده تنها علوی بودن، موقعیتی خاص به شمار می رود که باید همهٔ مطالب را به وی می گفته اند. اگر چنین پنداشـته، باید گفت تعدادی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام از علویان و پسرعموهای ایشان بوده اند. بنابراین، تنها علوی بودن دلیل نمی شود همهٔ حقایق را به وی بیان کنند.

دوم آن کـه چگـونه احـادیثی را که در آن هـا فهرست نـام امامـان علیهم السـلام بیـان شـده، می تـوان نادیـده گرفت و نگفتن فهرست را در این حـدیث، دلیـل نبودن فهرست می توان دانست؟ در حـالی که بیان نکردن یک مطلب چنـدین دلیل می تواند داشته باشد که یکی از آن ها اجازه نداشتن برای گفتن آن است:

فیض بن مختـار گفت: به حضـرت صادق علیه السـلام عرض کردم: فـدایت شوم... و اگر از آن چه می ترسیم اتفاق افتاد و از خـدا می خواهیم در این مورد به ما عافیت بخشـد، به چه کسـی مراجعه کنیم؟ حضـرت صادق علیه السـلام جوابی نداد. زانوی مبارکش را بوسیدم و عرض کردم: به موی سفیدم رحم بفرمایید! مسئله آتش جهنّم است. به خدا سوگند! اگر می دانستم قبل از شـما می میرم، بـاکی نداشـتم، ولی می ترسم پس از شـما بمـانم. فرمـود: همین جـا بمـان! سپس به طرف پرده ای در خـانه حرکت نمود و آن را بالا زد و داخل شـد. کمی مانـد و بعـد مرا صـدا زد: ای فیض وارد شو! وارد شـدم دیدم در محل نمازش است، نماز را خوانـد و روی از قبله برگردانـد. در مقابلش نشستم. در این هنگام، حضـرت موسـی بن جعفر علیهما السـلام که کـودکی بـود، وارد شـد.... فرمود: این امـام توست که از من پرسـیدی. اکنون برخیز و به حقّش اقرار کن! برخاسـتم و دست و سرش را بوسیدم و برایش دعا کردم. حضـرت صادق علیه السلام فرمود: در مرتبه اوّل برای گفتن به تو به من اجازه داده نشده بود. عرض کردم: فـدایت شوم اجـازه می دهیـد از شـما این خبـر را نقـل کنم؟ فرمود: آری! به اهـل بیتت و بچه هـایت و رفیق هایت. (۱)

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّام قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَنِى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَجِيحٍ الْمِسْمَعِيُّ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاك... فَإِنْ كَانَ مَا نَخَافُ وَ إِنَّا نَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ ذَلِكَ الْعَافِيَهَ فَإِلَى مَنْ؟ فَأَمْسَكَ عَنِّى. فَقَبَّلْتُ رُكْبَتَهُ وَ قُلْتُ: ارْحَمْ شَيْبَتِى فَإِنَّمَا هِىَ النَّارُ إِنِّى وَ اللَّهِ لَوْ طَمِعْتُ أَنْ أَمُوتَ قَبْلَكَ مَا بَالَيْتُ وَ لَكِنِّى أَخَافُ أَنْ أَبْقَى بَعْدَكَ. فَقَالَ لِى: مَكَانَكَ. ثُمَّ قَامَ إِلَى سِتْرٍ فِى الْبَيْتِ فَرَفَعَهُ وَ دَخَلَ فَمَكَثَ قَلِيلًا ثُمَّ صَاحَ بِى: يَا فَيْضُ ادْخُلْ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا هُوَ بِمَسْجِدِهِ قَدْ صَلَّى وَ انْحَرَفَ عَنِ الْقِبْلَهِ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ ... فَقَالَ: هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِى سَأَلْتَ عَنْهُ. قُمْ فَأَقِرَّ لَهُ بِحَقِّهِ. فَقُمْتُ حَتَّى قَبَّلْتُ يَدَهُ وَ رَأْسَهُ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ لَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لِى فِى الْمَرَّهِ الْأُولَى مِنْكَ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أُخْبِرُ بِهِ عَنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ أَهْلَكَ وَ وُلْدَكَ وَ رُفَقَاءَكَ.» (الغيبه للنعمانی، ص ۳۴۲، ح ۲)

سوم. نمی توان پرسید که چرا وقتی راوی می پرسد: «اگر او را نشناسم و جایش را ندانم چه کنم؟» امام نام ها را بیان نمی کند؛ زیرا راوی نپرسیده است: «پس اگر اسم او را ندانم و نه اسما هایشان را؟» تا بپرسند چرا امام نام همهٔ امامان را نگفته تا راوی دچار این مشکل نشود و در حیرت نیفتد، بلکه نشناختن با علم به اسم هم ممکن است، یعنی امکان دارد انسان نام فردی را بداند، اما او را نشناسد و نداند کجاست. راوی نیز می پرسد که اگر من ندانم صاحب این اسم کیست و کجا باید دنبال او بگردم چه کنم؟ امام نیز پاسخ می دهد همین که بگویی خدایا من ولایت حجّت تو را می پذیرم که فرزند امام قبل است، برایت بس است. پس نام در این مرحله، مشکل راوی را حل نمی کند و اگر امام همهٔ نام ها را هم بیان می کرد، باز این پرسش جا داشت. بنابراین، اگر امام نام امامان علیهم السلام را بیان نکرده، بدان دلیل نیست که فهرست در میان نبوده، بلکه از آن روی بوده که پرسش راوی از چیز دیگری است.

فصل سوم. آگاهی شیعیان از فهرست نام امامان علیهم السلام

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا هویت امامان بعد مجهول بوده است و به همین دلیل، شیعیان همواره می پرسیده اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد؟ در ادامه شبهه نیز این ادّعا نویسنده بررسی می شود که بنابر روایتی جناب زراره از شاگردان بزرگ إمام باقر و امام صادق علیهما السلام پس از امام صادق علیه السلام فرزند خود را به مدینه فرستاد تا از امام جدید آگاهی بیابد.

شبهۀ شانزدهم. پرسش مردم از وظیفۀ خود هنگام رحلت هر امام علیه السلام

متن کتاب

و بسبب غموض هویه الائمه اللاحقین لجماهیر الشیعه و الإمامیه فقد کانوا یسئلون الائمه دائماً عن الموقف الواجب اتخاذه عند وفاه أحد الأئمه. ینقل الکلینی و ابن بابویه و العیاشی حدیثاً عن یعقوب بن شعیب عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إذا حدث علی الامام حدث، کیف یصنع الناس؟ قال: أین قول الله عزّوجل: «فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلهم یحذرون»؟ قال: هم فی عذر ما داموا فی الطلب و هؤلاء الذین ینتظرونهم فی عذر، حتی یرجع إلیهم أصحابهم. (۱)

۱- «و به دلیل مبهم بودن هویت امامان بعدی برای شیعه و امامیه، همیشه از امامان علیهم السلام می پرسیده اند که وقتی یکی از امامان علیهم السلام وفات کند چه باید بکنند؟ کلینی و ابن بابویه و عیاشی حدیثی از یعقوب بن شعیب از أبو عبدالله علیه السلام نقل کرده اند که گفت: اگر اتفاقی برای امام افتاد، مردم چه وظیفه ای دارند؟ فرمود: کجاست سخن خداوند که فرمود: «پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را بیم دهند وقتی به سوی آنان بازگشتند. باشد که آنان بترسند!» فرمود: آنان در حال جست وجو معذورند و منتظرانشان معذورند تا یارانشان به سوی آنان بازگردند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۹)

خلاصهٔ شبهه

در این بخش، نویسنده روایتی مطرح می کند که بنابر آن، راوی از امام می پرسد اگر حادثه ای برای امامی پیش آید (امام از دنیا برود)، مردم چه باید کنند؟ و امام با استناد به آیهٔ قرآن می فرماید: گروهی برای تحقیق از امام بعدی می روند و آنان در دوران تحقیق معذورند و از این روایت نتیجه می گیرد که هویت امامان بعد مجهول بوده است و به همین دلیل، شیعیان همواره می پرسیده اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد.

پاسخ

چنان که بارها گذشت، روایات فهرست نام امامان علیهم السلام در میان همهٔ شیعیان شهرت نداشته است. از این رو، نمی توان پرسید چرا این پرسش ها مطرح بوده، بلکه چنین احادیث از نخست وجود داشته و تنها گروهی از شیعیان از آن آگاه بوده اند.

دیگر آن که چنان که در پاسخ شبههٔ پیش گذشت این پرسش با دانستن نام امامان علیهم السلام ناسازگار نیست؛ زیرا دانستن تنها یک نام برای شناختن امام بس نیست. بنابراین، امام می فرماید که پس از رحلت هر امام باید گروهی برای تحقیق حرکت کنند تا برای مثال بدانند امام موسی علیه السلام که قرار بوده پس از امام صادق علیه السلام به امامت برسد، چه کسی است، کجا به سر می برد و چگونه ویژگی هایی دارد. پس از وظیفهٔ مردم هنگام رحلت هر امام پرسیده اند، نه از نام هر امام تا گفته شود اگر امامان علیهم السلام نام ها را گفته بودند، این پرسش پیش نمی آمده است. همچنین به گونهٔ کلّی می پرسیده اند که «إذا حدث علی الامام حدث» نه این که جزئی بپرسند «إن حدث لک حدث» و پاسخ نیز به گونهٔ کلّی باید گفته می شده است که پس از رحلت هر امام، مردم باید دربارهٔ امام بعدی تحقیق کنند و خود این تحقیق برای شیعیان برکات فراوانی داشته است، مانند پی بردن به مقام علمی و معنوی امام و استوار شدن ایمان آنان بر اثر دیدن این مقامات،

مجال نیافتن افراد فرصت طلب برای جعل و سوء استفاده از این نام ها و موارد بسیار دیگر. بنابراین، دانستن نام با تحقیق ناسازگار نیست و حتی مرحلهٔ بعد از آن به شمار می رود و بر نبودن فهرست نیز دلالتی ندارد.

شبهٔ هفدهم: ناآگاهی جناب زراره از امام بعدی

متن کتاب

و هناك روایه أخری مشابهه عن زراره بن أعین الذی ابتلی بهذه المشکله و مات بُعَید وفاه الأمام الصادق علیه السلام و لم یکن یعرف الأمام الجدید فوضع القرآن علی صدره و قال: اللهم اشهد أنی أثبت مَن یقول بإمامته هذا الکتاب. و قد کان زراره من أعظم تلامیذ الإمامین الباقر و الصادق علیهما السلام و لکنّه لم یعرف خلیفه الإمام الصادق علیه السلام فأرسل ابنه عبید الله إلی المدینه لکی یستطلع له الإمام الجدید. فمات قبل أن یعود إلیه ابنه، من دون أن یعرف من هو الإمام. (۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده ادّعا می کند که بنابر روایتی جناب زراره از شاگردان بزرگ إمام باقر و امام صادق علیهما السلام پس از امام صادق علیه السلام فرزند خود را به مدینه فرستاد تا از امام جدید آگاهی بیابد. با وجود این، وی پیش از آمدن فرزندش بی آن که امام بعدی را بشناسد، از دنیا رفته، در حالی که قرآن بر سینه خویش قرار داده و گفته است: «خدایا من قائل به امامت کسی هستم که این کتاب امامت او را ثابت می کند.»

۱- «روایت مشابه دیگری در این مورد از زراره بن اعین هست که وی نیز دچار همین مشکل بوده و کمی پس از وفات امام صادق علیه السلام از دنیا رفته، در حالی که امام جدید را نمی شناخته است. پس قرآن را روی سینه اش گذاشت و گفت: خدایا شاهد باش همانا من ثابت می کنم کسی را که این قرآن امامتش را می گوید. زراره از بزرگ ترین شاگردان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود، اما جانشین امام صادق علیه السلام را نمی شناخت. وی فرزندش عبیدالله را به مدینه فرستاد تا از امام جدید برایش آگاهی بیاورد، اما پیش از برگشتن فرزندش از دار دنیا رفت، بدون این که بشناسد امام کیست.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۹)

پاسخ

زیدیه نیز این خرده گیری را هزار سال پیش مطرح کرده اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین پاسخ آن را داده است و مانند بسیاری از موارد دیگر نویسنده بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه در افکنده است.

دیگر آن که نویسنده برای آن که ادّعای خود را ثابت کند، عبارت حدیث را تحریف کرده است. متن حدیثی که نویسنده به آن نشانی داده، چنین است:

حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَارَهَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ لَمَّا بَعَثَ زُرَارَهُ عُبَیْداً ابْنَهُ إِلَی الْمَدِینَهِ لِیَسْأَلَ عَنِ الْخَبَرِ بَعْدَ مُضِیِّ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَلَمَّا اشْتَدَّ بِهِ الْأَمْرُ أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَ قَالَ مَنْ أَثْبَتَ إِمَامَتَهُ هَذَا الْمُصْحَفُ

فَهُوَ إِمَامِی. (۱)

چنان که پیداست، بنابر متن روایت، زراره فرزندش را فرستاده بود تا بداند در مدینه چه خبر است و این بدین معنا نیست که دربارهٔ امام بعدی بپرسد. پس آوردن «لکی یستطلع له الإمام الجدید» تحریف آشکار روایت است، چنان که شیخ صدوق تصریح کرده است:

و در خبری که زیدیّه بدان احتجاج می کنند، نیامده که زراره امامت موسی

بن جعفر علیهما السلام را نمی دانست و تنها در آن آمده پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند. (۲)

در هر حال، انگیزهٔ پسر زراره در پی رفتن به مدینه چه بوده است؟

۱- «محمّد بن عبدالله بن زراره از قول پدرش گفت: وقتی زراره پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و چون کار بر او سخت شد، مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات کند امام من است.» (کمال الدین، ج ۱، ص ۷۵)

۲- «و الخبر الذی احتّجت به الزیدیه لیس فیه أنّ زراره لم یعرف إمامه موسی بن جعفر علیهما السلام و إنما فیه أنّه بعث ابنه عبیداً لیسئل عن الخبر.» (کمال الدین، ج ۱، ص ۷۵)

در این باره، شیخ صدوق به روشنی می فرماید:

حتماً زراره جریان موسی بن جعفر علیهما السلام و امامتش را می دانسته است و فقط پسرش عبید را فرستاد تا از آن حضرت بیاموزد که اجازه دارد آن چه از امامت ایشان می داند، اظهار کند و یا باید در کتمان امامت او به تقیه رفتار نماید. این سخن با دانش زراره بن اعین و شناختش مناسب تر است. (۱)

آن گاه برای اثبات کلام خویش روایتی با سند صحیح نقل می فرماید:

احمد بن زیاد (۲) از علی بن ابراهیم (۳) از محمد بن عیسی (۴) از ابراهیم بن محمّد همدانی (۵) نقل کرده که گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ! از حال زراره به من خبر ده، آیا حقّ پدرت علیه السلام را می شناخت؟ و او فرمود: آری! عرض کردم: پس چرا پسرش عبید را فرستاد تا باخبر شود که امام جعفر صادق علیه السلام چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ فرمود: زراره جریان پدرم و تعیین پدرم را دربارهٔ او می دانست و فقط پسرش را فرستاد تا از پدرم بپرسد که آیا برای او جایز است تقیّه را برای اظهار امر امامتش و نصّ پدرش بر او کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد و از او خواستند تا عقیده اش را دربارهٔ پدرم علیه السلام بگوید و او دوست نداشت بی دستور امام در این مورد سخنی بگوید، لذا قرآن را برداشت و گفت: بار خدایا امام من از فرزندان جعفر بن محمّد علیهما السلام

۱- «إن زراره قد کان علم بأمر موسی بن جعفر علیهما السلام و بإمامته و إنما بعث ابنه عبیداً لیتعرف من موسی بن جعفر علیهما السلام هل یجوز له إظهار ما یعلم من إمامته أو یستعمل التقیه فی کتمانه وهذا أشبه بفضل زراره بن أعین و ألیق بمعرفته.» (کمال الدین، ج ۱، ص۷۵)

۲- «أحمد بن زیاد بن جعفر الهمذانی بالذال المعجمه کان رجلاً ـ ثقه دیناً فاضلاً رضی الله عنه.» (الخلاصه للحلی، ص ۱۹ راوی۳۷)

۳- «علی بن إبراهیم بن هاشم ابوالحسن القمی، ثقه فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب.» (رجال النجاشی، ص ۲۶۰، راوی ۶۸۰)

۴- «محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی مولی أسد بن خزیمه أبوجعفر جلیل فی (من) أصحابنا ثقه عین کثیر الروایه حسن التصانیف.» (رجال النجاشی، ص ۳۴۴، راوی۸۹۶)

۵- «إبراهیم بن محمد وکیل الناحیه.» (رجال النجاشی، ص۳۴۴، راوی ۹۲۸)

کسی است که این قرآن امامت او را اثبات کرده است. (۱)

راوی که از وکیلان امام رضا علیه السلام بوده، از ایشان شبهۀ زیدیه را پرسیده و می توان فهمید که در همان زمان زیدیه این مطلب را شایع کرده بودند و امام با ردّ صریح این مطلب، حقیقت را بیان می فرمایند و معلوم می شود زراره فرزند خویش را فرستاد تا ببیند اجازه هست امام بعد را بیان کند یا به دلیل هایی مانند خفقان، نام امام، هنوز باید مخفی بماند و چون خبری نیامد بدون بیان آن چه می دانست، رحلت کرد.

در نتیجه، این روایت بر مدّعای نویسنده هیچ دلالتی ندارد، بلکه قرینۀ مستندی در دست است که بر خلاف آن دلالت می کند.

۱- «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ زُرَارَةَ هَلْ كَانَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبِيكَ علیه السلام فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ فَلِمَ بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْداً لِيَتَعَرَّفَ الْخَبَرَ إِلَى مَنْ أَوْصَى الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَقَالَ إِنَّ زُرَارَةَ كَانَ يَعْرِفُ أَمْرَ أَبِي علیه السلام وَ نَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ لِيَتَعَرَّفَ مِنْ أَبِي علیه السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَرْفَعَ التَّقِيَّةَ فِي إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ نَصِّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَ أَنَّهُ لَمَّا أَبْطَأَ عَنْهُ ابْنُهُ طُولِبَ بِإِظْهَارِ قَوْلِهِ فِي أَبِي علیه السلام فَلَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقْدِمَ عَلَى ذَلِكَ دُونَ أَمْرِهِ فَرَفَعَ الْمُصْحَفَ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ إِمَامِي مَنْ أَثْبَتَ هَذَا الْمُصْحَفُ إِمَامَتَهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام » (کمال الدین، ج۱، ص۷۵)

بخش پنجم: بدا در امامت

اشاره

این بخش دارای دوفصـل است که به بحث در مورد بـدا و تغییر در مسـیر امامت می پردازد. در فصل اول بررسـی می شود که آیا امام هادی علیه السـلام نخست امامت را به فرزندش سید محمد وصیت کرد و وقتی ایشان در زمان حیات پدر از دنیا رفت، امام هادی علیه السـلام امامت را به امام حسن عسـکری علیه السلام وصیت کرد؟ در فصل دوم نیز این موضوع بررسی می شود که آیا ابتدا امام صادق علیه السـلام امامت را به فرزندش اسـماعیل وصیت کرد و سپس در امامت وی بدا و تغییر حاصل شد و امام موسی کاظم علیه السلام

امام شد؟

فصل اول. امامت سید محمد

شبههٔ هجدهم: بدا در امامت سید محمد

متن کتاب

وتقول روایات عدیده یذکرها الکلینی فی الکافی و المفید فی الإرشاد و الطوسی فی الغیبه، أنّ الإمام الهادی أوصی فی البدایه إلی ابنه السید محمد و لکنّه توفّی فی حیاه أبیه، فأوصی للإمام الحسن علیه السلام و قال له: لقد بدا لله فی محمّد کما بدا فی إسماعیل... یا بنیّ أحدث لله شکرا فقد أحدث فیک أمراً أو نعمه. (۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده ادّعا کرده که در کتاب شریف کافی و ارشاد و غیبت طوسی چندین

روایت وجود دارد که بنابر آن ها امام هادی علیه السلام نخست به فرزندش سید محمد

وصیت کرده، اما وقتی ایشان در زمان حیات پدر از دنیا رفت، امام هادی علیه السلام به امام حسن علیه السلام وصیت کرد و به ایشان فرمود: برای خداوند در مورد محمد بدا حاصل شد، همان گونه که برای اسماعیل بدا حاصل شد... ای پسرم خدا را شکر کن برایت امر یا نعمتی ایجاد کرد.

۱- «چندین روایت که کلینی در کافی و مفید در ارشاد و طوسی در غیبت ذکر می کنند، می گوید: امام هادی علیه السلام در ابتدا به فرزندش سید محمد وصیت کرد، اما وی در دوران پدرش از دنیا رفت، بعد به امام حسن علیه السلام وصیت کرد و به ایشان فرمود: برای خداوند در محمد بدا حاصل شد، همان گونه که در اسماعیل بدا حاصل شد... ای فرزندم! خدا را شکر کن؛ زیرا که جریان یا نعمتی را برای تو ایجاد کرد.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۹)

پاسخ

چنان که گذشت، مسئلهٔ بدا در امامت از بحث های بسیار قدیمی است و چنان که خواهد آمد، دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق (درگذشته۳۸۱) و شیخ مفید (درگذشته۴۱۳) به بررسی آن پرداخته اند و اشکالات را پاسخ داده اند. اما مانند موارد پیشین، نویسنده به آن ها هیچ اشاره ای نکرده است و چنان وانمود کرده که نکتهٔ جدیدی یافته است.

شناختن امام هر عصر، پس از رحلت امام پیشین، از دغدغه های مهم شیعیان بوده است. امامان علیهم السلام برای راهنمایی آنان، نشانه هایی بیان کرده اند. فرزند ارشد امام قبل بودن از این نشانه ها به شمار می رود. روایات زیر به این نکته اشارت دارند:

ابن ابی نصر گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: وقتی امام از دنیا برود، امام

پس از وی با چه چیز شناخته می شود؟ فرمود: امام نشان هایی دارد که

از جمله آن ها این است که بزرگ ترین فرزند پدرش باشد و دارای فضیلت و وصیت است. (۱)

احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ نشان امامت صاحب این امر پرسیدم. فرمود: نشان امامت، بزرگی سن و فضیلت و وصیت است. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: امر امامت در فرزند بزرگ است تا وقتی که در وی

عیبی نباشد. (۳)

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام: إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ بِمَ یُعْرَفُ الَّذِی بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ مِنْهَا أَنْ یَکُونَ أَکْبَرَ وُلْدِ أَبِیهِ وَ یَکُونَ فِیهِ الْفَضْلُ وَ الْوَصِیَّه» (الکافی، ج۱، ص۲۸۴، «باب الأمور التی توجب حجه الإمام علیه السلام » ح۱)

۲- «عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّلَالَهِ عَلَی صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. فَقَالَ: الدَّلَالَهُ عَلَیْهِ الْکِبَرُ وَ الْفَضْلُ وَ الْوَصِیَّه» (الکافی، ج۱، ص ۲۸۵، ح۵)

۳- «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی یَحْیَی الْوَاسِطِیِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِی الْکَبِیرِ مَا لَمْ تَکُنْ فِیهِ عَاهَه.» (الکافی، ج۱، ص ۲۸۵، ح۶)

همین نشان باعث شد مردم پس از رحلت امام صادق علیه السلام به سراغ عبدالله فرزند بزرگ ایشان بروند:

هشام بن سالم گوید: پس از وفات امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق (محمد بن نعمان که در طاق محامل کوفه صرّافی داشته و به مؤمن الطاق نیز معروف است) در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) را گرفته بودند و او را صاحب الامر بعد از پدرش می دانستند. من با صاحب الطاق نزد او رفتیم و مردم در کنارش بودند. آمدن مردم به این جهت بود که از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: امر امامت در پسر بزرگ تر است تا وقتی که عیبی در او نباشد. (۱)

امام هادی علیه السلام نیز همین ملاک را فرموده است:

علی بن مهزیار گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: اگر پیش آمدی کند و به خدا پناه برم، مرجع کیست؟ فرمود: عهد امامت من به پسر بزرگ ترم متعلّق است. (۲)

و از آن جا که ابوجعفر محمّد فرزند بزرگ امام هادی علیه السلام بود، بعضی از شیعیان

گمان می کردند پس از پدرش وی امام می گردد. لذا پس از رحلت سید محمّد دچار تشویش شدند.

شاهویه بن عبدالله گوید: امام هادی علیه السلام به من نوشت: تو می خواستی بعد از وفات ابوجعفر دربارهٔ جانشین امام بپرسی و از آن جهت در اضطراب بودی؛ غم

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی یَحْیَی الْوَاسِطِیِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: کُنَّا بِالْمَدِینَهِ بَعْدَ وَفَاهِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِیهِ فَدَخَلْنَا عَلَیْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْأَمْرَ فِی الْکَبِیرِ مَا لَمْ تَکُنْ بِهِ عَاهَه...» (الکافی، ج۱، ص۳۵۱، ح۷)

۲- «عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام: إِنْ کَانَ کَوْنٌ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ فَإِلَی مَنْ قَالَ عَهْدِی إِلَی الْأَکْبَرِ مِنْ وَلَدِی» (الکافی، ج۱، ص۳۲۶، ح۶)

مخور! زیرا خدای عزّوجل «هیچ مردمی را پس از آن که هدایتشان کرده گمراه نکند تا چیزهایی را که باید از آن بپرهیزند، برایشان بیان کند». صاحب شما بعد از من پسرم ابومحمد است. هر چه احتیاج دارید، نزد اوست. خدا آن چه را خواهد، مقدّم می دارد و آن چه را خواهد، به تأخیر می اندازد «هر آیه ای را که نسخ کنیم یا به تأخیر اندازیم (به دست فراموشی بسپاریم) بهتر از آن یا مانند آن را می آوریم» آن چه برای صاحب خرد بیدار مطلب را روشن کند و کافی باشد، نوشتم. (۱)

پس از رحلت سید محمّد این گمان رفع شد و حکم الهی برای همه روشن گردید.

ابوهاشم جعفری گوید: پس از درگذشت ابوجعفر، پسر امام هادی علیه السلام، خدمت

۱- «عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ شَاهَوَیْهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ کَتَبَ إِلَیَّ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فِی کِتَابٍ: أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِی جَعْفَرٍ وَ قَلِقْتَ لِذَلِکَ فَلَا تَغْتَمَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ(لَا یُضِلُّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ(وَ صَاحِبُکَ بَعْدِی أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِی وَ عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ یُقَدِّمُ مَا یَشَاءُ اللَّهُ وَ یُؤَخِّرُ مَا یَشَاءُ اللَّهُ (ما نَنْسَخْ مِنْ آیَهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها(قَدْ کَتَبْتُ بِمَا فِیهِ بَیَانٌ وَ قِنَاعٌ لِذِی عَقْلٍ یَقْظَان» (الکافی، ج۱، ص۳۲۸، ح۱۲) شیخ طوسی در الغیبه، ص۲۰۰، این حدیث را چنین نقل کرده است: «سَعْدٌ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُلَیْنِیِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِیِ عَنْ شَاهَوَیْهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ: کُنْتُ رُوِّیتُ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیِّ علیه السلام فِی أَبِی جَعْفَرٍ ابْنِهِ رِوَایَاتٍ تَدُلُّ عَلَیْهِ فَلَمَّا مَضَی أَبُو جَعْفَرٍ قَلِقْتُ لِذَلِکَ وَ بَقِیتُ مُتَحَیِّراً لَا أَتَقَدَّمُ وَ لَا أَتَأَخَّرُ وَ خِفْتُ أَنْ أَکْتُبَ إِلَیْهِ فِی ذَلِکَ فَلَا أَدْرِی مَا یَکُونُ فَکَتَبْتُ إِلَیْهِ أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ وَ أَنْ یُفَرِّجَ اللَّهُ تَعَالَی عَنَّا فِی أَسْبَابٍ مِنْ قِبَلِ السُّلْطَانِ کُنَّا نَغْتَمُّ بِهَا فِی غِلْمَانِنَا فَرَجَعَ الْجَوَابُ بِالدُّعَاءِ وَ رَدِّ الْغِلْمَانِ عَلَیْنَا وَ کَتَبَ فِی آخِرِ الْکِتَابِ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ مُضِیِّ أَبِی جَعْفَرٍ وَ قَلِقْتَ لِذَلِکَ فَلَا تَغْتَمَّ فَإِنَّ اللَّهَ لَا یُضِلُّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ صَاحِبُکُمْ بَعْدِی أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِی وَ عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ یُقَدِّمُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُؤَخِّرُ مَا یَشَاءُ ما نَنْسَخْ مِنْ آیَهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها قَدْ کَتَبْتُ بِمَا فِیهِ بَیَانٌ وَ قِنَاعٌ لِذِی عَقْلٍ یَقْظَان.» عبارت های این نقل موهم نصب سید محمد به امامت است. اما معلوم است که روایاتی که وی می گوید «تدلّ علیه» همان روایات کلّی فرزند بزرگ است، نه تعیین مصداق و نص بر سید محمد. لذا مرحوم کلینی، دقیق ترین نویسندهٔ شیعه، در کافی، معتبرترین کتاب امامیه، این عبارت ها را در این حدیث و حدیث بعد نیاورده است. بنابر قاعدهٔ کتاب شناسی نقل کافی برتری دارد و در نقل کافی عبارتی که موهم نصب سید محمد باشد، وجود ندارد و نشان می دهد هرگز امام چنین کاری را نکرده است.

آن حضرت بودم و با خود فکر می کردم و می خواستم به زبان آورم که جریان ابوجعفر و ابومحمد علیه السلام (پسران امام هادی علیه السلام) در این زمان مانند جریان ابوالحسن موسی علیه السلام و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیها السلام است؛ زیرا بعد از ابوجعفر، امامت ابومحمد علیه السلام انتظار می رفت (چنان که بعد از وفات اسماعیل هم موسی بن جعفر علیها السلام امام شد) ولی پیش از آن که من چیزی به زبان آورم، امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود: آری، ای اباهاشم! خدا را دربارهٔ ابومحمد علیه السلام بعد از ابوجعفر بدا حاصل شد دربارهٔ امری که برای او شناخته نبود، چنان که برای او بدا حاصل شد دربارهٔ موسی علیه السلام پس از وفات اسماعیل که سبب روشن شدن حال او شد. و این مطلب چنان است که در خاطر تو گذشت، اگر چه اهل باطل بدشان آید، پسرم ابومحمد پس از من جانشین من است، علم هر چیز که به آن احتیاج می شود، در نزد اوست و ابزار امامت

همراه اوست. (۱)

بنابراین، تنها از روی قواعد کلّی به چنین نتیجه ای رسیده بودند و بدایی که در

۱- «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ مَا مَضَى ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ وَ إِنِّي لَأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ كَأَنَّهُمَا أَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام وَ إِنَّ قِصَّتَهُمَا كَقِصَّتِهِمَا إِذْ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُرْجَى بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ قَبْلَ أَنْ أَنْطِقَ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ بَدَا لِلَّهِ فِي أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام مَا لَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ لَهُ كَمَا بَدَا لَهُ فِي مُوسَى بَعْدَ مُضِيِّ إِسْمَاعِيلَ مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ حَالِهِ وَ هُوَ كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ وَ إِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي عِنْدَهُ عِلْمُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ مَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَه.» (الکافی، ج۱،ص ۳۲۷، ح۱۰) شیخ طوسی در الغیبه، ص۸۲، این حدیث را چنین نقل کرده است: «فَرَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام وَقْتَ وَفَاةِ ابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ قَدْ كَانَ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ دَلَّ عَلَيْهِ وَ إِنِّي لَأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي وَ أَقُولُ هَذِهِ قِصَّةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ قِصَّةُ إِسْمَاعِيلَ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَ قَالَ نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ بَدَا لِلَّهِ فِي أَبِي جَعْفَرٍ وَ صَيَّرَ مَكَانَهُ أَبَا مُحَمَّدٍ كَمَا بَدَا لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ بَعْدَ مَا دَلَّ عَلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ نَصَبَهُ وَ هُوَ كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ وَ إِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَهُ إِلَيْهِ وَ مَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ وَ الْحَمْدُ لِله.» اما این عبارت ها چنان که در حدیث قبل اشاره شد، در کتاب کافی نیامده است.

روایت آمده، به معنای تغییر حکم الهی در امامت نیست، بلکه روشن شدن حکم خدا برای آنان و همهٔ شیعیان است.

شیخ طوسی در این باره می نویسد:

آن چه از کلام امام علیه السلام در خبر سابق آمده که فرمود: بدا حاصل شد برای خداوند در محمد همان گونه که بدا حاصل شد برای او در اسماعیل، معنایش این است که روشن شد از خداوند و از امر الهی در مورد برادرش حسن علیه السلام آن چه شک و تردید را در امامت وی از بین برد؛ زیرا گروهی از شیعه گمان می کردند که امر امامت به محمد می رسد از این جهت که او فرزند بزرگ بود، همان گونه که گروهی گمان می کردند امر امامت به اسماعیل پسر امام جعفر علیه السلام می رسد نه به امام موسی علیه السلام و زمانی که محمد از دنیا رفت، امر الهی در مورد وی روشن شد و معلوم گردید که خداوند او را به امامت منصوب نکرده بود، همان گونه که در اسماعیل مشابه همین جریان روشن شد. معنای جمله امام این نیست که خداوند او را تعیین کرده بود، سپس با تعیین دیگری برایش بدا حاصل شد؛ زیرا چنین چیزی بر خداوند تعالی که عالم به عاقبت کار است جایز نیست. (۱)

پس هیچ روایتی وجود ندارد که به امامت سید محمد دلالت کند، بلکه روایات صریح بر خلاف آن وجود دارد:

علی بن عمر نوفلی گوید: در حیاط منزل امام هادی علیه السلام خدمتش بودم

که پسرش محمد از نزد ما گذشت. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم،

بعد از شما این صاحب ماست؟ فرمود: نه صاحب شما بعد از من

۱- «ما تضمن الخبر المتقدّم من قوله: بدا لله فی محمّد کما بدا له فی إسماعیل معناه: ظهر من الله و أمره فی أخیه الحسن ما زال الریب و الشک فی إمامته، فإنّ جماعه من الشیعه کانوا یظنّون أن الامر فی محمد من حیث کان الأکبر، کما کان یظن جماعه أن الامر فی إسماعیل بن جعفر دون موسی علیه السلام فلما مات محمد ظهر من أمر الله فیه و أنّه لم ینصبه إماماً، کما ظهر فی إسماعیل مثل ذلک لا أنّه کان نصّ علیه ثم بدا له فی النص علی غیره، فإنّ ذلک لا یجوز علی الله تعالی العالم بالعواقب.» (الغیبه للطوسی، ص ۲۰۱)

حسن است. (۱)

با نگاه به مطالب بیان شده، معلوم می شود ادعای نویسنده مبنی بر وصیت ابتدایی امام هادی علیه السلام به سید محمد و تغییر آن به امام حسن علیه السلام کذب محض است و هیچ روایتی در این باره به جز روایاتی کلّی (فرزند بزرگ امام قبل) وجود ندارد و معنای بدا، آشکار شدن اشتباه بودن گمان مردم است.

پس هرگز حاصل شدن این بدا، ادعای ایشان را که امام پیشین نام امام بعد را نمی دانسته، ثابت نمی کند. دربارهٔ این بدا در ادامه نیز توضیح خواهد آمد.

نکته ای دیگر که نویسنده بدان اشاره می کند، عبارت «یا بنی أحدث لله شکراً فقد أحدث فیک أمراً» است:

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی وَ غَیْرُهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَمَاعَهٍ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ مِنْهُمُ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطَسُ أَنَّهُمْ حَضَرُوا یَوْمَ تُوُفِّیَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بَابَ أَبِی الْحَسَنِ یُعَزُّونَهُ وَ قَدْ بُسِطَ لَهُ فِی صَحْنِ دَارِهِ وَ النَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ فَقَالُوا قَدَّرْنَا أَنْ یَکُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِی طَالِبٍ وَ بَنِی هَاشِمٍ وَ قُرَیْشٍ مِائَهٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلًا سِوَی مَوَالِیهِ وَ سَائِرِ النَّاسِ إِذْ نَظَرَ إِلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ قَدْ جَاءَ مَشْقُوقَ الْجَیْبِ حَتَّی قَامَ عَنْ یَمِینِهِ وَ نَحْنُ لَا نَعْرِفُهُ فَنَظَرَ إِلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ سَاعَهٍ فَقَالَ یَا بُنَیَّ أَحْدِثْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شُکْراً فَقَدْ أَحْدَثَ فِیکَ أَمْراً فَبَکَی الْفَتَی وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ اسْتَرْجَعَ وَ قَالَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَمَامَ نِعَمِهِ لَنَا فِیکَ وَ «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» فَسَأَلْنَا عَنْهُ فَقِیلَ هَذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ قَدَّرْنَا لَهُ فِی ذَلِکَ الْوَقْتِ عِشْرِینَ سَنَهً أَوْ أَرْجَحَ فَیَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ وَ عَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَیْهِ بِالْإِمَامَهِ وَ أَقَامَهُ مَقَامَه. (۲)

۱- «عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَصْرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُمَرَ النَّوْفَلِیِّ قَالَ کُنْتُ مَعَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فِی صَحْنِ دَارِهِ فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ هَذَا صَاحِبُنَا بَعْدَکَ فَقَالَ لَا صَاحِبُکُمْ بَعْدِیَ الْحَسَن.» (الکافی، ج۱،ص ۳۲۵، ح۲)

۲- «سعد بن عبدالله از جماعتی از بنی هاشم که یکی از آن ها حسن بن حسن افطس است، روایت می کند که گویند: روز وفات محمد بن علی بن محمد (پسر بزرگ امام هادی علیه السلام) در منزل حضرت ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) بودند و او را تعزیت می گفتند، حضرت به پسرش حسن بن علی علیها السلام نگاه کرد که با گریبان چاک زده آمد و در سمت راستش ایستاد و ما او را در آن وقت نمی شناختیم. زیراندازی در حیاط منزل برای حضرت گسترده و مردم گردش نشسته بودند، غیر از خادمان و مردم عادی، حدود صد و پنجاه تن از خاندان ابوطالب و بنی هاشم و قریش کنارش بودند. بعد از مدتی امام هادی علیه السلام دوباره به او نگاه کرد و فرمود: پسر جان! خدای عزّوجل را شکر کن که دربارهٔ تو امری پدید آورد. جوان گریست و خدا را شکر کرد و (إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) گفت و فرمود: «ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است و من از خدا برایمان تمامیت نعمتش را در شما می خواهم و (إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ). ما پرسیدیم او کیست؟ گفته شد او حسن پسر امام هادی علیها السلام است. و او در آن وقت به نظر ما بیست سال یا اندکی زیادتر داشت، در آن روز ما او را شناختیم و فهمیدیم که امام هادی علیه السلام به امامت و جانشینی او اشاره فرمود.» (الکافی، ج۱، ص۳۲۶، ح۸)

نویسنده چنین می خواهد القا کند که منظور از «فقد أحدث فیک امرا»، واقع شدن امامت در ایشان به دلیل رحلت برادر است. حال باید دید منظور از «فقد احدث فیک امرا» چیست؟ و نویسنده در این ادعا چه اندازه راست می گوید.

مولی محمد صالح مازندرانی در شرح أصول کافی آورده است:

سخن امام که فرمود: خداوند برای تو امری پدید آورد (فقد أحدث فیک أمراً)، از این جهت است که خداوند محمد را از دنیا برد، در حالی که شیعه گمان می کرد او بعد از پدرش امام است. پس امامت را در تو آشکار کرد و آن را به تو اختصاص داد و اختلاف را از میان شیعیان برطرف کرد و این نعمت بزرگ شکر را واجب می کند. (۱)

محمدباقر بهبودی در تعلیقه بر بحار می آورد:

صحیح تر این است که گفته شود خداوند برای تو «امری» را پدید آورد، یعنی لطفی و نعمتی را پدید آورد؛ زیرا معروف بین شیعیان ما به دلیل تصریح امام باقر علیه السلام این است که امامت به فرزند بزرگ می رسد و اگر ابوجعفر برادر بزرگ تو از دنیا نمی رفت، حتماً شیعه در مورد تو دچار اختلاف می شد، همان گونه که

۱- « قوله (فقد أحدث فیک أمراً) حیث أمات محمداً و قد ظن الشیعه أنه امام بعد أبیه فأظهر الإمامه فیک و خصّها بک و رفع الاختلاف بینهم و هذه نعمه عظیمه توجب الشکر.» (شرح أصول الکافی، ج ۶، ص ۲۱۹)

بعـد از ابوعبدالله صادق علیه السـلام دچار اختلاف شدند. اما قرار دادن امامت به اراده و خواست خداوند عزیز و جلیل است و عهـد و میثـاق هر کـدام از آن هـا علیهم السـلام در عـالم ذر گرفته شـده است. برای امام گذشـته در مورد امام آینـده اختیاری نیست. و مراد از بدا چیزی است که به مانند همین سخن برمی گردد. (۱)

آیه الله شیخ لطف الله صافی نیز دربارهٔ «یا بنی أحدث لله شکراً فقد أحدث فیک

أمراً» می فرماید:

این جمله ظهوری در این معنا ندارد که سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام به امامت تعیین شده بود و قبل از مرگش برای خداونـد بـدا حاصل شـد و او را از دنیا برد یا بعد از مرگش برای خداوند بدا حاصل شد و برادرش ابومحمد علیه السـلام را به جـای او قرار داد، همان گونه که دلالتی نـدارد بر این که ابومحمـد علیه السـلام قبل از رحلت برادرش ابوجعفر به امامت تعیین نشـده بود و وقتی برادرش از دنیـا رفت خداونـد او را جانشـین پـدرش قرار داد و به امـامت مردم منصوب کرد. این احتمـال از روایت بر نمی آیـد، افزون بر این که روایات صـحیح و صـریح، این احتمال را رد می کنـد. علاوه که ابومحمد علیه السـلام از طرف خداونـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و اجـداد طاهرش علیهم السـلام قبل از ولادتش و ولادت برادرش محمد به امامت تعیین شده بود. (۲)

۱- «الأصح أن یقال: أحدث فیک أمراً: أی لطفاً و نعمه، و ذلک لأنّ المعروف بین شـیعتنا بنص الباقر علیه السلام أن الإمامه فی الولـد الأکبر و لو لـم یمض أبوجعفر أخوک الأکبر، لاختلف فیک الشـیعه کما اختلفوا بعد أبی عبدالله الصادق علیه السـلام واما جعل الإمامه فهو بإراده الله عزّوجل وقد أخذ میثاق کلّ واحد منهم علیهم السـلام فی الذر، لیس للامام الماضی فیه صنع والمراد بالبداء هو ما یرجع إلی نحو ما قلنا.» (بحارالأنوار، ج ۵۰، پاورقی ص ۲۴۱)

۲- «فلا ظهور له علی أن محمد بن علی علیه السلام کان منصوصاً علیه بالإمامه فبدا لله فیه قبل موته فأماته أو بدا لله فیه بعد موته فأقـام مقـامه أخـاه أبـا محمـد علیه السـلام کما أنه لا دلاله له علی أن مولانا أبامحمـد لـم یکن منصوصاً علیه قبل موت أخیه أبی جعفر فلمّا توفی أخوه جعله الله تعالی خلیفه لأبیه ونصبه إماماً للناس بعده فهذا الاحتمال لا یستظهر من الخبر. مضافاً إلی أنه یرده الأحادیث الصحیحه الصریحه علی أن أبامحمد کان منصوصاً علیه بالإمامه من الله تعالی و من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و من أجداده الطاهرین قبل ولادته و ولاده أخیه محمد.» (مجموعه الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۸)

و دربارهٔ «الامر» در «فقد أحدث فیک أمراً» می آورد:

مراد از احداث امر، روشن کردن امامت مولای ما ابومحمد علیه السلام است برای کسی که گمان می کرد برادرش ابوجعفر جانشین پدرش است و معنای این جمله این نیست که خداوند برای روشن کردن این مسئله او را از دنیا برد، بلکه منظور این است که باطل شدن این گمان بر وفات ایشان مترتب بود و احداث امر به خداوند نسبت داده شد؛ چون سبب آن که رحلت سید محمد بود، به خداوند مستند است. (۱)

با نگاه به متن حدیث و کلام این بزرگان معلوم می شود امام حسن عسکری علیه السلام بر اثر رحلت برادر گریبان چاک کردند و بسیار ناراحت شدند. پدر ایشان برای آرامش دل ایشان فرمودند: ای پسرم! تو باید خدا را شکر کنی؛ زیرا هرچند مرگ برادر بسیار سخت و دردناک است، مرگ ایشان باعث شد شیعیان در زمان تو دچار حیرت یا گمراهی نشوند و این برای تو نعمت بزرگی است؛ زیرا تمام هدف و همّت امام در هر عصری هدایت مردم و جلوگیری از گمراه شدن آنان است. پس نعمتی که برای امام ایجاد شده، هدایت یافتن مردم و نبود اختلاف میان آنان در امامت پس از امام هادی علیه السلام است، نه اصل امام شدن امام حسن علیه السلام ؛ زیرا این مطلب از ازل معلوم و لایتغیر بوده است.

از این بیان معلوم می شود که منظور از روایت زیر نیز همین است:

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی بْنِ دَرْیَابَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ مُضِیِّ أَبِی جَعْفَرٍ فَعَزَّیْتُهُ عَنْهُ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام جَالِسٌ فَبَکَی أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام فَأَقْبَلَ عَلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدْ جَعَلَ فِیکَ خَلَفاً مِنْهُ فَاحْمَدِ اللَّهَ. (۲)

۱- «المراد من إحداث الأمر إظهار إمامه مولانا أبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم لمن یظن أخاه أباجعفر خلیفه لأبیه و لیس معنی ذلک أن الله تعالی توفاه لإظهار هذا الامر بل المراد أن بطلان هذا الظن کان أمراً یترتب علی موته فأسند إحداثه إلی الله تعالی لإسناد سببه و هو موته إلیه.» (مجموعه الرسائل، ج۲، ص ۱۱۸)

۲- «محمد بن یحیی گوید: بعد از وفات ابوجعفر محمد، خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و او را تسلیت گفتم. ابومحمد علیه السلام (امام حسن عسکری علیه السلام) نشسته بود و می گریست. امام هادی علیه السلام رو به ایشان کرد و فرمود: خدای تبارک و تعالی را حمد کن که برای تو عوضی از او قرار داد.» (الکافی، ج ۱، ص ۳۲۷، ح۹)

یعنی آن که خداوند در عوض از دنیا بردن برادرت، چیزی برای تو قرار داد و آن رفع فتنه از شیعیان بود، پس سپاس خدای را به جای آور!

فصل دوم. امامت اسماعیل

اشاره

در این فصل این موضوع بررسی می شود که آیا ابتدا امام صادق علیه السلام امامت را به فرزندش اسماعیل وصیت کرد و سپس در امامت وی بدا و تغییر حاصل شد و امام موسی کاظم علیه السلام امام شد؟

شبهۀ نوزدهم. بدا در امامت اسماعیل

متن کتاب

کما بدا فی إسماعیل... (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا دارد در امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام نیز بدا حاصل شده است و بعد از آن برادرش امام موسی کاظم علیه السلام امام گردیده است.

پاسخ

به گونۀ مختصر مطالبی دربارۀ جناب اسماعیل در پی می آید:

۱. این اشکال از گذشته مطرح بوده است. فرقۀ زیدیه در زمان شیخ صدوق (درگذشته ۳۸۱ قمری) آن را مطرح کردند و شیخ به گونۀ کامل پاسخ آن را داده است و علمای بعد نیز در گذر این دوران به آن پاسخ گفته اند، ولی نویسنده باز به خانۀ نخست برگشته و همان پرسش را آورده است و هیچ اشاره ای به پاسخ ها نکرده است. اگر ایشان

۱- الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۲۹.

چنـان که در مقدّمه کتـاب خود ادّعا کرده، به دنبال حقیقت و جواب بوده، بایـد این پاسـخ ها را نقل می کرد و اگر آن ها را قبول نداشت، آن ها را نقد می کرد. اما وی بیشتر به تدلیس و مشوّش کردن افکار مردم پرداخته تا پی گیری حقیقت.

۲. ادعای برگزیده شدن اسـماعیل به امامت، به دلیل نیاز دارد. شـیخ صدوق (۱) و سید مرتضی (۲) تصریح کرده اند که هیچ روایتی حتی ضـعیف و نادر نیز وجود نـدارد که بر نصب اسـماعیل به امامت دلالت کنـد. بنابراین، دلیلی نیست که با توجه آن بتوان گفت اسماعیل امام بوده و در امامتش بدا پیش آمده است.

۳. افزون بر آن که بر امامت اسماعیل دلیلی وجود ندارد، بر امام نبودن ایشان دلیل هایی هست که در پی می آید:

یکم. روایاتی که آشکارا امام بودن وی را رد می کند. (۳)

۱- «فقلنـا لهم: بم قلتم: إن جعفر بن محمـد علیهمـا السـلام نص علی إسـماعیل بالأمه؟ و ما ذلک الخبر؟ و من رواه؟ و من تلقاه بالقبول؟ فلم یجدوا إلی ذلک سبیلاً، و إنما هذه حکایه ولّدها قوم قالوا بامامه إسماعیل، لیس لها أصل.» (کمال الدین، ص ۶۹ - ۷۴)

۲- «و أما ما ادّعوه من تسـلیم الجماعه لهم حصول النص علیه فإنهم ادعوا فی ذلک باطلا و توهموا فاسـداً من قبل أنه لیس أحد من أصـحابنا یعترف بأنّ أباعبـدالله علیه السـلام نصّ علی ابنه إسـماعیل و لا روی راوٍ ذلک فی شاذّ من الأخبار و لا فی معروف منهـا و إنمـا کـان النـاس فی حیوه إسـماعیل یظنون أن أباعبـدالله علیه السـلام ینّص علیه لأنـه أکبر أولاـده، وبما کانوا یرونه من تعظیمه فلمّا مات إسماعیل رحمه الله زالت ظنونهم و علموا أن الإمامه فی غیره.» (الفصول المختاره، ص ۳۰۸ - ۳۰۹)

۳- «حَـدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَـدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَـعِیدٍ ابْنُ عُقْـدَهَ قَـالَ حَـدَّثَنَا أَبُو عَبْـدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ عَبْـدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِیُّ مِنْ کِتَابِهِ فِی رَجَبٍ سَـنَهَ ثَمَـانٍ وَ سِـتِّینَ وَ مِـائَتَیْنِ قَـالَ حَـدَّثَنِی الْحَسَـنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ قَـالَ حَـدَّثَنَا صَـفْوَانُ بْنُ یَحْیَی عَنْ إِسْـحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّیْرَفِیِّ قَالَ: وَصَفَ إِسْـمَاعِیلُ بْنُ عَمَّارٍ أَخِی لِـأَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام دِینَهُ وَ اعْتِقَـادَهُ فَقَـالَ إِنِّی أَشْـهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّکُمْ وَ وَصَـفَهُمْ یَعْنِی الْأَئِمَّهَ وَاحِـداً وَاحِـداً حَتَّی انْتَهَی إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام ثُمَّ قَالَ وَ إِسْـمَاعِیلُ مِنْ بَعْدِکَ قَالَ أَمَّا إِسْمَاعِیلُ فَلَا.» (الغیبه للنعمانی، ص۳۲۴، ح۱) «أَخْبَرَنَا أَحْمَـدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَـعِیدِ بْنِ عُقْدَهَ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ کِتَابِهِ قَالَ حَـدَّثَنَا عُبَیْسُ بْنُ هِشَام عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ قَالَ: کَانَ بَیْنِی وَ بَیْنَ رَجُلٍ یُقَالُ لَهُ عَبْـدُ الْجَلِیلِ کَلَامٌ فِی قِدَمٍ فَقَالَ لِی إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام أَوْصَـی إِلَی إِسْـمَاعِیلَ قَالَ فَقُلْتُ ذَلِکَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام إِنَّ عَبْدَ الْجَلِیلِ حَـدَّثَنِی بِأَنَّکَ أَوْصَـیْتَ إِلَی إِسْـمَاعِیلَ فِی حَیَاتِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثِ سِـنِینَ فَقَالَ یَا وَلِیدُ لَا وَ اللَّهِ فَإِنْ کُنْتُ فَعَلْتُ فَإِلَی فُلَانٍ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ سَمَّاهُ.» (الغیبه للنعمانی، ص۳۲۶، ح۳)

دوم. روایاتی که نافرمانی و ناهم گونی با پدر را بیان می کند؛ (۱)

سوم. روایاتی که تمثل شیطان را به شکل وی بیان می کند، در حالی که شیطان به شکل امام نمی تواند ظاهر شود. (۲)

چهارم. روایاتی که درخواست امام صادق علیه السلام از خداوند برای امامت اسماعیل و قبول نشدن آن را می رساند. (۳) البته اگر توجیه پذیرفتنی نباشد، پذیرش مضمون این روایات با مبانی امامیه ممکن نیست؛ زیرا هرگز امام تغییر مسیر امامت را از خداوند درخواست نمی کند؛ زیرا چنان که خواهد آمد، امام صادق علیه السلام فرموده اند که بدا در امامت ممکن نیست. لذا امکان دارد راوی دو نکته را با هم درآمیخته و نقل کرده باشد: یکی این که امام از خداوند زنده ماندن اسماعیل را درخواست کرده و خواسته تا او در

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ إِسْمَاعِیلَ فَقَالَ عَاصٍ لَا یُشْبِهُنِی وَ لَا یُشْبِهُ أَحَداً مِنْ آبَائِی.» و «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ وَ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ قَالَ: ذَکَرْتُ إِسْمَاعِیلَ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ وَ اللَّهِ لَا یُشْبِهُنِی وَ لَا یُشْبِهُ أَحَداً مِنْ آبَائِی.» (کمال الدین، ص ۷۰)

۲- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ قَالَ: جَاءَنِی رَجُلٌ فَقَالَ لِی تَعَالَ حَتَّی أُرِیَکَ ابْنَ الرَّجُلِ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ قَالَ فَجَاءَ بِی إِلَی قَوْمٍ یَشْرَبُونَ فِیهِمْ إِسْمَاعِیلُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ فَخَرَجْتُ مَغْمُوماً فَجِئْتُ إِلَی الْحَجَرِ فَإِذَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ جَعْفَرٍ مُتَعَلِّقٌ بِالْبَیْتِ یَبْکِی قَدْ بَلَّ أَسْتَارَ الْکَعْبَهِ بِدُمُوعِهِ قَالَ فَخَرَجْتُ أَشْتَدُّ فَإِذَا إِسْمَاعِیلُ جَالِسٌ مَعَ الْقَوْمِ فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ آخِذٌ بِأَسْتَارِ الْکَعْبَهِ قَدْ بَلَّهَا بِدُمُوعِهِ قَالَ فَذَکَرْتُ ذَلِکَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَقَدِ ابْتُلِیَ ابْنِی بِشَیْطَانٍ یَتَمَثَّلُ فِی صُورَتِهِ.» (کمال الدین، ص ۷۰)

۳- «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ طَلَبْتُ وَ قَضَیْتُ إِلَیْهِ أَنْ یَجْعَلَ هَذَا الْأَمْرَ إِلَی إِسْمَاعِیلَ فَأَبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یَجْعَلَهُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام .» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۲، ح ۱۱) البته این حدیث به دلیل ناشناخته بودن پدر علی بن حکم از نظر سندی هم ضعیف است.

زمان حیات امام صادق علیه السلام از دنیا نرود و بعد از وی نیز باشد و خداوند این خواسته را اجابت نکرده است (۱) و دیگر آن که سخن از امامت بوده و امام صادق علیه السلام فرموده: خواست قلبی من، به امامت رسیدن اسماعیل بوده، ولی هر چه خداوند امر کرده و پیامبر عهد فرموده، همان می شود که البته امامان علیهم السلام نیز به آن راضی و خشنودند. راوی این دو مطلب را با هم در آمیخته و چنین نقل کرده که من از خدا خواستم بعد از من اسماعیل امام شود و خداوند نپذیرفت.

پنجم. روایاتی که بنابر آن ها از امام صادق علیه السلام خواسته اند اسماعیل را به وصایت برگزیند و ایشان فرموده اند که این گونه کارها در دست ایشان نیست. (۲)

ششم. روایاتی که بنابر آن ها امام صادق علیه السلام از امامت امام موسی کاظم علیه السلام در

گهواره و در پنج سالگی خبر داده است که نشان می دهد از نخست قرار نبوده اسماعیل امام شود. (۳)

هفتم. روایاتی که نام تک تک امامان علیهم السلام را نقل می کند، مانند حدیث لوح و

حدیث خضر علیه السلام .

هشتم. روایاتی که بنابر آن ها بدا در امامت غیرممکن است و با تغییر امامت از

۱- «زَیْدٌ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: إِنَّ شَیْطَاناً قَدْ وَلَعَ بِابْنِی إِسْمَاعِیلَ یُتَصَوَّرُ فِی صُورَتِهِ لِیَفْتِنَ بِهِ النَّاسَ وَ أَنَّهُ لَا یُتَصَوَّرُ فِی صُورَهِ نَبِیٍّ وَ لَا وَصِیِّ نَبِیٍّ فَمَنْ قَالَ لَکَ مِنَ النَّاسِ: إِنَّ إِسْمَاعِیلَ ابْنِی حَیٌّ لَمْ یَمُتْ، فَإِنَّمَا ذَلِکَ الشَّیْطَانُ تَمَثَّلَ لَهُ فِی صُورَهِ إِسْمَاعِیلَ، مَا زِلْتُ أَبْتَهِلُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی إِسْمَاعِیلَ ابْنِی أَنْ یُحْیِیَهُ لِی وَ یَکُونَ الْقَیِّمَ مِنْ بَعْدِی، فَأَبَی رَبِّی ذَلِکَ، وَ أَنَّ هَذَا شَیْ ءٌ لَیْسَ إِلَی الرَّجُلِ مِنَّا یَضَعُهُ حَیْثُ یَشَاءُ، وَ إِنَّمَا ذَلِکَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَعْهَدُهُ إِلَی مَنْ یَشَاءُ فَشَاءَ اللَّهُ أَنْ یَکُونَ مُوسَی ابْنِی وَ أَبَی أَنْ یَکُونَ إِسْمَاعِیلَ، وَ لَوْ جَهَدَ الشَّیْطَانُ أَنْ یَتَمَثَّلَ بِابْنِی مُوسَی مَا قَدَرَ عَلَی ذَلِکَ أَبَداً، وَ الْحَمْدُ لِلهِ..» (الأصول السته عشر، ص ۱۹۷، ح ۱۶۸)

۲- «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانٍ قَالَ: ذَکَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْأَوْصِیَاءَ وَ ذَکَرْتُ إِسْمَاعِیلَ وَ قَالَ لَا وَ اللَّهِ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا ذَاکَ إِلَیْنَا مَا هُوَ إِلَّا إِلَی اللَّهِ یُنَزِّلُ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ.» (بصائر الدرجات، ص ۴۷۱، ح ۴)

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

اسماعیل به امام موسی کاظم علیه السلام ناسازگاری دارد. (۱)

۴. با نگاه به موارد ذکر شده، بدا در امامت اسماعیل نمی تواند باشد.

۵. حال باید دید در روایتی که بنابر آن دربارهٔ امامت اسماعیل بدا حاصل شد،

منظور از بدا چیست؟ بزرگان شیعه با استفاده از روایات و دلایل موجود، مواردی برای بدا بیان کرده اند:

یکم. منظور اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است که خداوند دستور به ذبح ایشان داد و بعد بدا حاصل شد و گوسفندی قربانی شد. (شیخ صدوق در توحید ص ۳۳۶، ح۱۱) البته ایشان این حدیث را غریب می شمارد.

دوم. قرار بوده اسماعیل کشته شود و بر اثر دعای امام صادق علیه السلام بدا حاصل شد و به مرگ طبیعی از دنیا رفت.(شیخ مفید در مسائل عکبریّه، ص ۱۰۰)

سوم. برای تقیه صادر شده. (پدر شیخ صدوق در الامامه و التبصره، ص۱۵)

چهارم. چون فرزند بزرگ تر بود، مردم گمان می کردند خدا وی را به امامت انتخاب می کند، ولی با رحلت وی حکم خدا روشن شد. (روایت امام صادق علیه السلام، شیخ صدوق در توحید (۲)، سید مرتضی در الفصول المختاره (۳) و شیخ طوسی در الغیبه (۴))

۱- «أنهم علیهم السلام قالوا: مهما بدا لله فی شئ فلا یبدو له فی نقل نبی عن نبوته و لا إمام عن إمامته.» (الفصول المختاره، ص۳۰۹)

۲- «و من ذلک قول الصادق علیه السلام: ما بدا لله بداء کما بدا له فی إسماعیل ابنی، یقول: ما ظهر لله أمر کما ظهر له فی إسماعیل ابنی إذ اخترمه قبلی لیعلم بذلک أنه لیس بإمام بعدی.» (توحید الصدوق، ص ۳۳۶، ح۱۰) البته شیخ صدوق در مورد حدیث ۱۰ و ۱۱ می فرماید: عندی نظر.

۳- «إنما کان الناس فی حیوه إسماعیل یظنون أن أباعبدالله علیه السلام ینصّ علیه لأنه أکبر أولاده، وبما کانوا یرونه من تعظیمه فلما مات إسماعیل رحمه الله زالت ظنونهم وعلموا أن الإمامه فی غیره.» (الفصول المختاره، ص۳۰۹)

۴- «فإن الناس کانوا یظنون فی إسماعیل بن جعفر أنه الامام بعد أبیه، فلما مات علموا بطلان ذلک و تحققوا إمامه موسی علیه السلام و هکذا کانوا یظنون إمامه محمد بن علی بعد أبیه فلما مات فی حیوه أبیه علموا بطلان ما ظنوه.» (الغیبه للطوسی، ص ۸۳)

پنجم. زنده ماندن اسماعیل مشروط به این بود که مردم گمان نکنند ایشان امام است. لذا بدا در زنده ماندن ایشان حاصل شد؛ چون شیعیان چنین گمانی یافته بودند. (آیه الله صافی گلپایگانی در مجموعه الرسائل، ج۲، ص ۱۱۵.)

از مطالب بیان شده، معلوم می شود بدا در اسماعیل نیز مانند سید محمّد بوده است و بر تغییر امامت دلالتی ندارد.

بخش ششم: اندیشمندان شیعه و فهرست نام امامان علیهم السلام

اشاره

این بخش دارای چهار فصل است. در فصل اول به این مطلب پرداخته می شود که اگر روایت های فهرست نام دوازده امام علیهم السلام صحیح و موجود بود، چرا شیعیان از آن آگاه نبودند و محدّثان و مورّخان امامیه به آن اشاره نکرده اند؟ در فصل دوم اعتقاد به دوازده امام در نزد امامیه قبل از نیمه قرن چهارم بررسی می شود و این که آیا شیخ صدوق در محصور بودن عدد ائمه علیهم السلام در دوازده نفر، شک داشته است؟ در فصل سوم به بررسی برخی روایات پرداخته می شود که بزرگان شیعه در کتاب های خویش آورده اند و به امامان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد. در فصل چهارم نیز روایات مرحوم کلینی در کتاب کافی بررسی می شود تا روشن گردد آیا این احادیث دلالتی بر سیزده امام دارد؟ و در ادامه این فصل مطالبی دربارهٔ هبهالله کاتب و کتابش بیان می شود.

فصل اول. اشاره اندیشمندان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام

اشاره

در این فصل بیان می شود که روایت های فهرست نام دوازده امام علیهم السلام صحیح است و هر چند همه شیعیان از آن آگاه نبودند ولی محدّثان و مورّخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره کرده اند؟

شبههٔ بیستم. اشاره نکردن محدّثان و مورّخان قرن سوم به فهرست نام امامان علیهم السلام

متن کتاب

و اذا کانت روایات القائمه المسبقه بأسماء الأئمه الإثنی عشر صحیحه و موجوده من قبل، فلماذا لم یعرفها الشیعه الإمامیه الذین اختلفوا و احتاروا بعد وفاه

الإمام الحسن العسکری، و لم یشر إلیها المحدّثون أو المورّخون الإمامیه فی القرن الثالث الهجری؟ (۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده می گوید اگر روایت های فهرست نام دوازده امام صحیح و موجود بود، چرا شیعیان از آن آگاه نبودند و پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دچار اختلاف و سرگردانی شدند و محدّثان و مورّخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره نکرده اند؟

پاسخ

نویسنده به دو مطلب اشاره می کند: یکی اختلاف مردم و دیگری نقل نکردن

۱- «اگر روایت های فهرست نام دوازده امام علیهم السلام، صحیح و موجود بود، چرا شیعیانی که بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دچار اختلاف و سر در گمی شدند، از آن خبر نداشتند و محدّثان و مورّخان امامیه در قرن سوم هجری به آن اشاره ای نکردند؟»(الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۹)

مؤلّفان شیعه.

در مورد مطلب اوّل چون اشکال تکراری است، پاسخ هم تکرار می شود. پیش تر گذشت که زیدیه این خرده گیری را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین پاسخ آن را داده است، اما نویسنده مانند بسیاری از موارد دیگر بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می کند. شیخ صدوق، ابتدا جواب نقضی داده، می فرماید:

در پاسخ به ایشان می گوییم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را جانشین خود ساخته و بعد از خود امام گردانیده و به وی تصریح فرموده و شخص وی را به مردم نموده و امر او را بیان و پخش کرده، پس چرا اکثر امّت از وی روی گردانیده و دوری گزیدند تا کار به جایی رسید که آن حضرت از مدینه به ینبع رفت و بر او گذشت آن چه گذشت؟ (۱)

آن گاه در جواب حلّی می فرماید:

زیرا گاهی مردم از حقّ هر چند واضح است و از بیان هر چند مشروح

است، اعراض می کنند، چنان که از توحید روی بر تابیدند و به سوی الحاد روی کردند. (۲)

از این رو، به دلیل وجود خطر دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی بوده که امامان علیهم السلام فهرست نام امامان علیهم السلام را در اختیار همه قرار نداده اند. از سویی، کسی ادعا نکرده که چنین فهرست شهرهٔ آفاق بوده است. در حقیقت، چنین فهرست نزد امامان علیهم السلام بوده و برخی را نیز از آن آگاه کرده اند.

۱- «فقلنا لهم: إنّکم تقولون: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استخلف علیاً علیه السلام و جعله الامام بعده و نص علیه و أشار إلیه و بین أمره و شهره، فما بال أکثر الاُمه ذهبت عنه و تباعدت منه حتی خرج من المدینه إلی ینبع (البقیع) و جری علیه ما جری.» (کمال الدین، ص ۶۸ ؛ کمال الدین، ص۷۵)

۲- «فإنّ الناس قد یذهبون عن الحق و إن کان واضحاً و عن البیان و إن کان مشروحاً کما ذهبوا عن التوحید إلی التلحید» (کمال الدین، ص۷۵)

افزون بر این، به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که برخی حقیقت را می دانسته اند، خلاف آن را تبلیغ می کرده اند و مردم را دچار حیرت و سر در گمی می کرده اند، مانند کسانی که فرقهٔ واقفه (۱) یا اسماعیلیه را پدید آوردند. در واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بوده، نه نبود دلیل واضح و روشن.

دربارهٔ مطلب دیگر که مورّخان و محدّثان قرن سوم، چنین روایتی نیاورده اند، پیش تر گذشت که بیشتر نوشته های آن دوران اینک در دست نیست. (۲) بنابراین، ادعای ایشان مستند علمی ندارد. افزون بر این، آن چه برجای مانده، خلاف ادعای ایشان را ثابت می کند و محدّثان امامیه این روایت ها را آورده اند که متن برخی از این کتاب ها در پی می آید و در ابتدا از این که متن فراوانی از روایات پشت سر هم نقل می شود پوزش

۱- «فَرَوَی مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ لَیْسَ مِنْ قُوَّامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْکَثِیرُ وَ کَانَ ذَلِکَ سَبَبَ وَقْفِهِمْ وَ جَحْدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعاً فِی الْأَمْوَالِ کَانَ عِنْدَ زِیَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِیِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِینَارٍ وَ عِنْدَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِینَارٍ.» (الغیبه للطوسی، ص۶۴)

۲- به طور مثال کتاب مسائل محمد بن فرج رخجی از اصحاب بزرگ امام کاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام اینک در دست نیست اما از روایات موجود در کتب اربعه می توان دریافت که در کتاب وی نام تمام امامان ذکر شده بود و در تعقیب نماز خوانده می شد. محمد بن فرج از امام جواد علیه السلام نقل می نماید: إِذَا انْصَرَفْتَ مِنْ صَلَاةٍ مَکْتُوبَةٍ فَقُلْ رَضِیتُ بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِالْإِسْلَامِ دِیناً وَ بِالْقُرْآنِ کِتَاباً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً وَ بِعَلِیٍّ وَلِیّاً وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ أَئِمَّةً اللَّهُمَّ وَلِیَّکَ الْحُجَّةَ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ یَمِینِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ وَ امْدُدْ لَهُ فِی عُمُرِهِ وَ اجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِأَمْرِکَ الْمُنْتَصِرَ لِدِینِکَ وَ أَرِهِ مَا یُحِبُّ وَ تَقَرُّ بِهِ عَیْنُهُ فِی نَفْسِهِ وَ فِی ذُرِّیَّتِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ فِی شِیعَتِهِ وَ فِی عَدُوِّهِ وَ أَرِهِمْ مِنْهُ مَا یَحْذَرُونَ وَ أَرِهِ فِیهِمْ مَا یُحِبُّ وَ تَقَرُّ بِهِ عَیْنُهُ وَ اشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ. (من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۳۲۷ ح۹۶۰) محمد بن الفرج الرخجی: روی عن أبی الحسن موسی علیه السلام. له کتاب مسائل. (رجال النجاشی، ص۳۷۱، ش۱۰۱۴) مجلسی اول می گوید: مروی است از محمد بن فرج ثقه عدل و ظاهرا از کتاب او برداشته باشد، بنابر آن که خود در اول کتاب ذکر کرده است. (لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص۱۵۵)

می طلبم؛ زیرا برای اثبات وجود چنین احادیثی در کتاب های متقدم چاره ای جز ذکر عین متن آن ها به نظر نرسید:

۱. الأصول السته عشر، أصل أبی سعید عباد العصفری (۱) من الأصول الأولیه للشیعه، درگذشتهٔ ۲۵۰ قمری (ص۱۳۹):

عَبَّادٌ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِی ضِیَاءِ نُورِهِ یَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ؛ یُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ یُقَدِّسُونَهُ، وَ هُمُ الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ. (۲)

۲. الأصول السته عشر، أصل أبی سعید عباد العصفری (ص۱۳۹):

عَبَّادٌ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: مِنْ وُلْدِی أَحَدَ عَشَرَ نَقِیباً نُجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، یَمْلَأُهَا عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً. (۳)

۱- بعضی گمان کرده اند که عباد از اهل تسنّن است. برای روشن شدن اشتباه بودن این پندار، کلام مرحوم آقای خوئی در پی می آید: «أقول:... إن الشیخ ذکر أنه عامی، إلّا أن جمعاً من العامه قالوا: إنه کان رافضیاً وصرّح بعضهم بأنه کان صدوقاً، ولا یبعد أنه کان یتقی، فیظهر أنه من العامه، ولعلّ الشیخ لم یطلع علی باطنه! فقال: إنّه عامی. قال المحدّث النوری فی خاتمه المستدرک، الفائده الثانیه، فی شرح حال الکتب ومؤلفیها: «وأما کتاب أبی سعید عباد العصفری وهو بعینه عباد بن یعقوب الرواجنی، ففیه تسعه عشر حدیثاً، کلّها نقیه، دالّه علی تشیّعه، بل تعصبّه فیه، کالنص علی الأئمه الاثنی عشر «إلی آخر ما ذکره.» (معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص۲۳۷)

۲- «ابوحمزه گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و یازده فرزند او علیهم السلام را از نور عظمت خود آفرید و سپس ایشان را به صورت أشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایان است) در پرتو نور خود به پاداشت، او را عبادت می کردند. پیش از آفرینش مخلوق، خدا را تسبیح و تقدیس می نمودند ایشان ائمه علیهم السلام از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.»

۳- امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از فرزندان من یازده نفرند که نقیب (شناسنده و سرپرست)، نجیب (اصیل و خوش گوهر)، محدّث و مفهّم هستند. آخرین آنان قائم به حق است که زمین را از عدالت پر می کند، چنان که از ستم پر شده است.»

۳. الأصول السته عشر، أصل أبی سعید عباد العصفری (ص۱۳۹):

عَبَّادٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ: نُجُومٌ فِی السَّمَاءِ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَ نُجُومُ السَّمَاءِ أَتَی أَهْلَ السَّمَاءِ مَا یَکْرَهُونَ، وَ نُجُومٌ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی مِنْ وُلْدِی أَحَدَ عَشَرَ نَجْماً أَمَانٌ فِی الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ تَمِیدَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَتْ نُجُومُ أَهْلِ بَیْتِی مِنَ الْأَرْضِ أَتَی أَهْلَ الْأَرْضِ مَا یَکْرَهُونَ. (۱)

۴. الأصول السته عشر، أصل أبی سعید عباد العصفری (ص۱۴۰):

عَبَّادٌ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: إِنِّی وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی وَ أَنْتَ یَا عَلِیُّ زِرُّ الْأَرْضِ أَعْنِی أَوْتَادَهَا [وَ] جِبَالَهَا، وَ قَدْ وَتَّدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِیخَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ یُنْظَرُوا. (۲)

۵. مختصر إثبات الرجعه، أبومحمد فضل بن شاذان بن خلیل أزدی نیشابوری، (درگذشته ۲۶۰ قمری) تحقیق سید باسم موسوی (۳) مجلهٔ تراثنا، مؤسسه آل البیت،

۱- امام باقر از پدرانش علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید که فرمود: «ستارگانی در آسمان موجب امنیت اهل آسمان هستند و وقتی ستارگان آسمان از بین بروند آن چه اهل آسمان آن را نمی پسندند به سراغ آن ها می آید و ستارگانی از اهل بیت من از فرزندانم، یازده ستاره موجب امنیت اهل زمین در زمین هستند از این که زمین به اهلش میل کند (مضطرب شود).»

۲- امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می فرماید: «من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی بند و قفل زمین هستیم، یعنی میخ ها و کوه های زمین. و فرمود: خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون یازده فرزندم از دنیا برود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.»

۳- سند کتاب مختصر اثبات الرجعه: محقق این کتاب، سید باسم موسوی کتاب را از روی نسخه ای که در کتاب خانه امام رضا علیه السلام (رقم ۷۴۴۲) موجود است آورده و می نویسد این نسخه را ابن زین العابدین محمد بن حسین أرموی در سال ۱۳۵۰ قمری از روی نسخه صاحب وسائل الشیعه شیخ محمد بن حسن حر عاملی (درگذشتهٔ ۱۱۰۴) نوشته است که خط خود شیخ حرّ بر روی آن بوده است و شیخ حر خود نوشته است که با اصل کتاب اثبات الرجعه مقابله شده است. (مجلهٔ تراثنا، ش۱۵، ص۱۹۵) به گفته شیخ آقا بزرگ تهرانی: نسخه ای از این کتاب در سال ۱۰۸۵ نوشته شده که در اختیار شیخ حرّ عاملی قرار داشته و آقا بزرگ آن را در دست شیخ محمد سماوی دیده است. (الذریعهإلی تصانیف الشیعه، ج ۲۰، ص۲۰۲، ش۲۵۷۴) مرحوم نجاشی در کتاب رجال و شیخ طوسی در کتاب فهرست در شرح حال فضل بن شاذان، کتاب اثبات الرجعه را در میان کتاب های وی نام برده اند و طریق خود را به آن بیان کرده اند. یکی از طریق های شیخ طوسی به کتاب فضل: «أبو عبد الله المفید رحمه الله عن محمد بن علی بن الحسین بن بابویه عن محمد بن الحسن عن أحمد بن إدریس عن علی بن محمد بن قتیبه عنه» صحیح است. هر چند آیت الله خویی علی بن محمد بن قتیبه را توثیق نکرده است، اما بنا به دلیل هایی که آیت

الله شبیری زنجانی در بحث نکاح بیان کردند، ثقه بودن وی ثابت است. مرحوم صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام (ج۱، باب ۳۵، ما کتب الرضا علیه السلام للمأمون فی محض الاسلام و شرائع الدین) پس از آن که روایت مفصلی را ـ که در آن مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام درخواست می کند که برایش محض اسلام را بنویسند و امام علیه السلام نیز پاسخ می دهند ـ به دو طریق مختلف که از لحاظ متنی نیز مقداری با یکدیگر اختلاف دارند، نقل می کند، آن گاه می گوید: و حدیث عبدالواحد بن محمّد بن عبدوس ـ رضی الله عنه ـ عندی اصح و لا قوه الا بالله» و در سند روایت عبدالواحد نیز «علی بن محمّد بن قتیبه» وجود دارد. بنابراین با توجه به این کلام مرحوم صدوق و با توجه به این که صدوق رحمه الله اصاله العداله ای نیست و در امر توثیق افراد نیز همانند استاد خودش ابن ولید بسیار سخت گیر است، می توانیم «علی بن محمّد بن قتیبه» را مورد اعتماد بدانیم.(کتاب النکاح زنجانی، ج ۸، ص۲۵۵۴) همچنین در پاورقی آمده است: به نظر استاد ـ مد ظله ـ «ابن قتیبه» ثقه و مورد اعتماد است به دو دلیل: ۱. راوی کتاب او «احمد بن ادریس» است و در غیبه طوسی در اسناد بسیاری از «ابن قتیبه» روایت می کند. احمد بن ادریس از اجلاء ثقات می باشد و اکثار روایت اجلاء از شخص دلیل وثاقت او می باشد؛ ۲. شیخ صدوق در اول فقیه فرموده است که فقط روایاتی را می آورد که آن ها را حجت بین خود و خدای خود می داند و حکم به صحت آن ها می کند و از ابن قتیبه روایات چندی در فقیه آورده است. (کتاب النکاح زنجانی، ج ۱۵، ص۵۰۷۵، پاورقی) پس کتاب اثبات الرجعه فضل بن شاذان با سند صحیح در دست شیخ طوسی بوده است. شیخ حرّ در خاتمه کتاب وسائل نیز طریق های خود به شهید ثانی و بعد طریق های شهید ثانی به شیخ طوسی را نقل کرده است. (نک: وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص۱۶۷، الفائده الخامسه [مشیخه المؤلف الحر العاملی]) بنابراین کتاب اثبات الرجعه با سند صحیح در اختیار شیخ حرّ قرار داشته است. کتاب مختصر اثبات الرجعه حاضر نیز از روی نسخه شیخ حرّ که با اصل کتاب اثبات الرجعه مقابله شده به چاپ رسیده است. برای اطلاع بیشتر، نک: مقاله نگارنده با نام «آیا در کتب شیعه روایات صحیح السند تاریخی مبنی بر ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود دارد؟»، در مجموعه مقالات پاسخ به پرسش های کلامی، تاریخی و فقهی، نشر مشعر، ۱۳۹۳.

ج۱۵، ص۲۰۱، حدیث اول:

حدّثنا محمد بن إسماعيل بن بزيع رضی الله عنه، قال: حدّثنا حماد بن عيسى، قال: حدّثنا إبراهيم بن عمر اليمانی، قال: حدّثنا أبان بن أبی عياش، قال: حدّثنا سليم بن قيس الهلالی، قال: قلت لأميرالمؤمنين عليه السلام: إنّی سمعت سلمان و المقداد و أبی ذر شيئاً من تفسير القرآن و الأحاديث عن النبی صلی الله عليه و آله و سلم غير ما فی أيدی الناس... فقال علی عليه السلام: قد سئلت فافهم الجواب،... فقلت له ذات يوم: بأبی أنت و أمی يا رسول الله إنّک منذ دعوت لی الله بما دعوت لم أنس شيئاً و لم يفتنی شئ ممّا علّمتنی و كلّ ما علّمتنی كتبته، أتتخوف علی النسيان؟ فقال: يا أخی، لست أتخوف عليک النسيان و لا الجهل و إنّی أحبّ أن أدعو لک و قد أخبرنی الله تعالی أنّه قد أخلفنی فيک و فی شركائک الذين قرن الله طاعتهم بطاعته و طاعتی قلت: من هم يا رسول الله؟ قال: الذين هم الأوصياء من بعدی، قلت: سمهم لی يا رسول الله؟ قال: أنت يا علی أوّلهم، ثم ابنی هذا و وضع يده علی رأس الحسن ثم ابنی هذا و وضع يده علی رأس الحسين ثم سميک علی ابنه زين العابدين، و سيولد فی زمانک يا أخی فأقرئه منی السلام، ثم أبنه محمد الباقر، باقر علمی و خازن وحی الله تعالی، ثم ابنه جعفر الصادق، ثم ابنه موسی الكاظم، ثم ابنه علی الرضا، ثم ابنه محمد التقی، ثم ابنه علی النقی، ثم ابنه الحسن الزكی، ثم ابنه الحجه القائم، خاتم أوصيائی و خلفائی، و المنتقم من أعدائی، الذی يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. ثم قال أميرالمؤمنين عليه السلام: و الله إنّی لأعرف جميع من يبايعه بين الركن و المقام و أعرف أسماء أنصاره و أعرف قبائلهم. (۱)

۱- سلیم بن قیس هلالی گفت: به امیرمؤمنان علیه السلام عرض کردم: من از سلمان و مقداد و ابوذر چیزهایی از تفسیر قرآن و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم غیر آن چه در دست مردم است.... حضرت علی علیه السلام فرمود: پرسیدی پس جواب آن را دقّت کن و یاد گیر...! روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت، ای رسول خدا! از آن زمانی که از خدا برایم خواستی آن چه را خواستی، چیزی را فراموش نکرده ام و چیزی از آن چه به من تعلیم فرموده ای، از من فوت نشده است و هر چه به من یاد دادی، نوشته ام. آیا از فراموش کردن بر من بیمناکی؟ فرمود: برادرم! از فراموشی و ندانستن بر تو بیمناک نیستم و دوست دارم برایت دعا کنم و خداوند به من خبر داده که جانشین مرا در تو و شریکانت قرار داده؛ کسانی که خداوند اطاعت آن ها را به اطاعت خویش و اطاعت من نزدیک کرده است. عرض کردم: ایشان کیانند ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ؟ فرمود: کسانی که اوصیای من بعد از من هستند. عرض کردم: ای رسول خدا! نامشان را برای من بیان فرما! فرمود: تو یا علی اوّل آن ها هستی، سپس این فرزندم و دست مبارکش را بر سر حسن نهاد، سپس این فرزندم و دست بر سر حسین نهاد، سپس هم نامت علی فرزند او زین العابدین است و در زمان تو ای برادرم به دنیا خواهد آمد، پس سلام مرا به او برسان! سپس فرزندش محمد باقر شکافندهٔ علم من و گنجینهٔ وحی خداوند تعالی، سپس فرزندش جعفر صادق سپس فرزندش موسی کاظم، سپس فرزندش علی رضا، سپس فرزندش محمد تقی، سپس فرزندش علی نقی، سپس فرزندش حجت قائم خاتم اوصیا و جانشینان من و منتقم از دشمنان من؛ کسی که زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. سپس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من می شناسم آنان که میان رکن و مقام با او بیعت کنند و نام یارانش را می دانم و قبیله های ایشان را می شناسم.

۶ . مختصر إثبات الرجعه، مجلهٔ تراثنا، ج۱۵، ص۲۰۶، حدیث دوم:

حدّثنا محمد بن أبی عمیر، عن حماد بن عیسی، عن أبی شعبه الحلبی، (۱) عن أبی عبدالله، عن أبیه محمد بن علی، عن أبیه علی بن الحسین، عن عمّه الحسن بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال: سئلت جدّی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الأئمه بعده، فقال صلی الله علیه و آله و سلم: الأئمه بعدی عدد نقباء بنی إسرائیل اثنا عشر أعطاهم الله علمی و فهمی، و أنت منهم یا حسن، فقلت: یا رسول الله، فمتی یخرج قائمنا أهل البیت؟ قال: یا حسن، مثله مثل الساعه، أخفی الله علمها علی أهل السماوات و الأرض، لاتأتی إلا بغته. (۲)

۷. مختصر إثبات الرجعه، مجلهٔ تراثنا، ج۱۵، ص۲۰۷، حدیث چهارم:

۱- راوی از حلبی چنان که شیخ حرّ نیز متذکر شده، حماد بن عثمان است نه حماد بن عیسی همچنین منظور از حلبی نیز عبید الله بن علی است.

۲- امام حسن علیه السلام فرمود: «از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ امامان پس از او پرسیدم. فرمود: امامان بعد از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل دوازده نفرند. خدا علم و فهم مرا به آنان عطا فرموده و تو ای حسن! از ایشان هستی. عرض کردم: ای رسول خدا! چه زمانی قائم ما اهل بیت خروج می کند؟ فرمود: ای حسن! حکایت او حکایت قیامت است. خداوند علم آن را بر اهل آسمان ها و زمین مخفی کرده است و نیاید مگر ناگهانی.»

حـدّثنا صـفوان بن یحیی، قال: حدّثنا أبو أیوب إبراهیم بن زیاد الخزاز، قال: حدّثنا أبوحمزه الثمالی، عن أبی خالد الکابلی، قال: دخلت علی مولاـی علی بن الحسـین بن علی بن أبی طـالب علیهم السـلام فرأیت فی یـده صـحیفه کان ینظر إلیها و یبکی بکاءاً شدیـداً، قلت: فـداک أبی و أمی یا ابن رسول الله، ما هذه الصـحیفه؟ قال: هذه نسـخه اللوح الذی أهداه الله تعالی إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سـلم، کان فیه اسم الله تعالی و رسوله و أمیر المؤمنین و عمی الحسن بن علی و أبی علیهم السلام و اسمی و اسم ابنی محمـد الباقر و ابنه جعفر الصادق و ابنه موسـی الکاظم و ابنه علی الرضا علیهم السـلام و ابنه محمـد التقی و ابنه علی النقی و ابنه الحسن الزکی و ابنه الحجه القائم بأمر الله، المنتقم من أعداء الله، الذی یغیب غیبه طویله ثم یظهر فیملأ الأرض قسـطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً. (۱)

۸. مختصر إثبات الرجعه، مجلهٔ تراثنا، ج۱۵، ص۲۰۷، حدیث پنجم:

حدّثنا فضاله بن أیوب رضـی الله عنه، قال: حدّثنا أبان بن عثمان، قال: حدّثنا محمد بن مسلم، قال: قال أبوجعفر علیه السلام: قال رسـول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم لعلی بن أبی طـالب علیه السـلام: أنـا أولی بـالمؤمنین من أنفسـهم، ثم أنت یـا علی أولی بالمؤمنین من أنفسـهم، ثم الحسن أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم الحسین أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم علی بن الحسین أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم محمد بن علی أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم موسی بن جعفر أولی بـالمؤمنین من أنفسـهم، ثم علی بن موسـی أولی بـالمؤمنین من أنفسـهم، ثم محمـد بن علی أولی بـالمؤمنین من أنفسهم، ثم علی بن محمد أولی بالمؤمنین من

۱- ابوخالد کابلی گوید: محضر مولایم امام سجاد علیه السلام رسیدم و نوشته ای در دست ایشان دیدم که به آن می نگریست و به شـدت می گریست. عرض کردم: پـدر و مـادرم به قربـانت ای فرزنـد رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم این نوشـته چیست؟ فرمود: این نسـخه لوحی است که خداونـد به رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم خـدا هدیه کرد. در آن نام خداوند و پیامبرش آمده و امیرمؤمنان و عمویم حسن بن علی و پدرم علیهم السـلام و اسمم و اسم پسرم محمد باقر و پسرش جعفر صادق و پسـرش موسی کاظم و پسرش علی رضا و پسرش محمد تقی و پسرش علی نقی و پسرش حسن زکی و پسرش حجت قائم به امر خدا، منتقم از دشـمنان خدا؛ کسـی که غیبت طولانی می کند، سـپس ظهور می کند و زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.

أنفسهم، ثم الحسن بن علی أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم الحجه بن الحسن الذی تنتهی إلیه الخلافه و الوصایه و یغیب مده طویله ثم یظهر و یملأ الأرض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً. (۱)

۹. مختصر إثبات الرجعه، مجلهٔ تراثنا، ج۱۵، ص۲۰۸، حدیث ششم:

حدّثنا محمد بن أبی عمیر رضی الله عنه، عن غیاث بن إبراهیم، عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: سئل أمیرالمؤمنین علیه السلام عن معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، من العتره؟ فقال علیه السلام: أنا و الحسن و الحسین و الأئمه التسعه من ولد الحسین، تاسعهم مهدیهم، لا یفارقون کتاب الله عزّوجل و لا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حوضه. (۲)

۱۰. مختصر إثبات الرجعه، مجلهٔ تراثنا، ج۱۵، ص۲۰۸، حدیث هفتم:

حدّثنا الحسن بن محبوب، عن مالک بن عطیه، عن أبی حمزه ثابت بن أبی صفیه دینار، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال الحسین بن علی بن أبی طالب علیهما السلام لأصحابه قبل

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من نسبت به مؤمنان از خود آنان اولی هستم، سپس تو یا علی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس حسن نسبت به مؤمنان از خودشان أولی است، سپس حسین نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس علی بن حسین نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس محمد بن علی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس جعفر بن محمد نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس موسی بن جعفر نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس علی بن موسی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس محمد بن علی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس علی بن محمد نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس حسن بن علی نسبت به مؤمنان از خودشان اولی است، سپس حجت بن حسن عجل الله تعالی فرجه الشریف کسی که جانشینی و وصیت با او پایان می یابد و مدّتی طولانی غایب می شود، سپس ظهور می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.

۲- از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: از معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرماید: من بعد از خود دو چیز سنگین میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم، عترت کیست؟ فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه گانه از فرزندان حسین که نهمین آن ها مهدی ایشان است، از کتاب خدای عزّوجل جدا نشوند و کتاب از آن ها جدا نشود تا در کنار حوض بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شوند.

أن یقتل بلیله واحده: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: یا بُنیّ إنّک ستساق إلی العراق، تنزل فی أرض یقال لها: عموراً و کربلاً، و إنّک تستشهد بها و تستشهد معک جماعه و قد قرب ما عهد إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و إنّی راحل إلیه غداً، فمن أحب منکم الانصراف فلینصرف فی هذه اللیله فإنّی قد أذنت له و هو منّی فی حل و أکّد فیما قاله تأکیداً بلیغاً فلم یرضوا و قالوا: و الله ما نفارقک أبداً حتی نرد موردک. فلّما رأی ذلک قال: فأبشروا بالجنه، فوالله إنما نمکث ما شاء الله تعالی بعد ما یجری علینا، ثم یخرجنا الله و إیاکم حین یظهر قائمنا عجل الله تعالی فرجه الشریف فینتقم من الظالمین و أنا و أنتم نشاهدهم و علیهم السلاسل و الأغلال و أنواع العذاب و النکال. فقیل له: من قائمکم یا ابن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابنی محمد بن علی الباقر و هو الحجه بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابنی و هو الذی یغیب مده طویله ثم یظهر و یملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً. (۱)

۱۱. مختصر إثبات الرجعه، مجلهٔ تراثنا، ج۱۵، ص۲۰۹، حدیث هشتم:

حدّثنا صفوان بن یحیی رضی الله عنه، قال: حدّثنا إبراهیم بن زیاد، عن أبی حمزه

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام یک شب قبل از شهادتش به یارانش فرمود: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای پسرم تو به عراق روانه خواهی شد، در سرزمینی به نام عمور و کربلا فرود می آیی و در آن به شهادت خواهی رسید و گروهی با تو به شهادت خواهند رسید و آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد کرد، قطعاً نزدیک شد و من فردا به سوی او سفر می کنم. پس هر کس از شما که دوست دارد برگردد، پس امشب برگردد. من به او اجازه دادم و او را حلال کردم و این مطلب را فراوان تأکید کرد. پس یاران راضی نشدند و گفتند: به خدا سوگند از تو جدا نمی شویم تا به جایی که می روی برویم. وقتی امام چنین دید، فرمود: بهشت بر شما بشارت باد! پس به خدا سوگند بعد از آن چه بر سر ما می آید، تنها هر قدر خدای تعالی بخواهد درنگ می کنیم. سپس خداوند ما و شما را در زمان ظهور قائم ما خارج می کند، بعد از ظالمان انتقام می گیرد و من و شما آن ها را می بینیم، در حالی که در غل و زنجیر و انواع عذاب و شکنجه هستند. به ایشان گفته شد: ای پسر پیامبر قائم شما کیست؟ فرمود: نسل هفتم از فرزندم محمد باقر پسر علی و او حجت پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسرم است و او کسی است که مدتی طولانی غیبت می کند، سپس ظهور می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شد.

الثمالی، عن أبی خالد الکابلی، قال: دخلت علی سیدی علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، فقلت: یا ابن رسول الله، أخبرنی بالذین فرض الله طاعتهم و مودتهم و أوجب علی عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم . فقال: یا کابلی، إن أولی الأمر الذین جعلهم الله عزّوجلّ أئمه الناس و أوجب علیهم طاعتهم: أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام ثم الحسن عمی، ثم الحسین أبی، ثم انتهی الأمر إلینا، و سکت. فقلت له: یا سیدی، روی لنا عن أمیرالمؤمنین علیه السلام أن الأرض لا تخلوا من حجه لله تعالی علی عباده، فمن الحجه و الإمام بعدک؟ قال: ابنی محمد و اسمه فی صحف الأولین: باقر، یبقر العلم بقراً و هو الحجه و الإمام بعدی، و من بعد محمد ابنه جعفر و اسمه عند أهل السماء: الصادق. قلت: یا سیدی، فکیف صار اسمه (الصادق) و کلّکم صادقون؟ قال: حدّثنی (أبی) عن أبیه، عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قال: إذا ولد ابنی جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب فسمّوه الصادق، فإن الخامس من ولده الذی اسمه جعفر یدعی الإمامه اجتراءاً علی الله جلّ جلاله و کذباً علیه، فهو عند الله (جعفر الکذاب)، المفتری علی الله تعالی و المدّعی ما لیس له بأهل، المخالف لأبیه و الحاسد لأخیه و ذلک الذی یروم کشف ستر الله عز وجل عند غیبه ولی الله عجل الله تعالی فرجه الشریف . ثم بکی علی بن الحسین علیه السلام بکاءاً شدیداً ثمّ قال: کأنّی بجعفر الکذّاب و قد حمل طاغیه زمانه علی تفتیش أمر ولی الله و المغیب فی حفظ الله و التوکیل بحرم أبیه، جهلاً منه برتبته و حرصاً علی قتله إن ظفر به و طمعاً فی میراث أخیه، حتی یأخذه بغیر حق. (۱)

۱- ابوخالد کابلی گوید: به حضور آقایم علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام شرف یاب شدم و گفتم: یا ابن رسول اللَّه! کسانی که خدای تعالی اطاعت و دوستی شان را واجب ساخته و اقتدای به آنان را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واجب گردانیده، چه کسانی هستند؟ فرمود: ای کابلی! اولی الامری که خدای تعالی آنان را امامان مردم قرار داده و اطاعتشان را بر آن ها واجب ساخته، عبارتند از: امیرمؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن عمویم، سپس حسین پدرم، سپس امر به ما می انجامد و بعد سخنی نفرمود. گفتم ای سرورم! از امیرمؤمنان علی علیه السلام برای ما روایت شده که زمین از حجّت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی ماند. پس حجّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمّد و نام او در کتاب های آسمانی گذشته باقر است، علم را موشکافانه می شکافد و او حجّت و امام پس از من است و پس از محمّد فرزندش جعفر است و اسم او نزد اهل آسمان صادق است. گفتم: ای سرورم! چرا نام او صادق شد، در حالی که همهٔ شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرموده است: آن گاه که فرزندم جعفر بن محمّد بن علیّ بن حسین بن علیّ بن ابی طالب متولّد شد، نامش را صادق بگذارید؛ زیرا پنجمین از سلالهٔ او که نامش جعفر است، از خدای جلّ جلاله نمی ترسد و بر او دروغ می بندد و ادّعای امامت می کند و او نزد خدا جعفر کذّاب و بهتان گوی بر خدای تعالی است و مدّعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است. او کسی است که می خواهد در هنگام غیبت ولی خدا پوشش الهی را بردارد. سپس علیّ بن حسین علیها السلام به شدت گریست. سپس فرمود: گویا جعفر کذّاب را می بینم که طاغوت زمانش را وادار می کند تا در امر ولی اللَّه و غایب در حفظ الهی و موکّل بر حرم پدرش تفتیش کند؛ به دلیل جهلی که بر مقام او دارد و حرصی که بر قتل او دارد، اگر به او دست یابد و طمعی که به میراث برادرش دارد تا آن را به ناحق غصب کند.

۱۲. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج۲، ص۳۳۲ (درگذشتهٔ ۲۷۴ قمری):

عَنْهُ (أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِی) عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ رَفَعَ الْحَدِیثَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام دَخَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الْمَسْجِدَ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ علیه السلام فَدَخَلَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ فَرَدَّ عَلَیْهِ شَبِیهاً بِسَلَامِهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ جِئْتُ أَسْأَلُکَ فَقَالَ سَلْ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَیْنَ تَکُونُ رُوحُهُ وَ عَنِ الْمَوْلُودِ الَّذِی یُشْبِهُ أَبَاهُ کَیْفَ یَکُونُ وَ عَنِ الذِّکْرِ وَ النِّسْیَانِ کَیْفَ یَکُونَانِ قَالَ فَنَظَرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ أَجِبْهُ فَقَالَ الْحَسَنُ علیه السلام:... أَمَّا الذِّکْرُ وَ النِّسْیَانُ فَإِنَّ الْقَلْبَ فِی حُقٍّ وَ الْحُقُّ مُطَبَّقٌ عَلَیْهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یَذْکُرَ الْقَلْبُ سَقَطَ الطَّبَقُ فَذَکَرَ فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبَاکَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَصِیُّ مُحَمَّدٍ حَقّاً حَقّاً وَ لَمْ أَزَلْ أَقُولُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ وَصِیُّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَیْنَ وَصِیُّکَ حَتَّی أَتَی عَلَی آخِرِهِمْ فَقَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَمَنْ کَانَ الرَّجُلُ قَالَ الْخَضِرُ علیه السلام . (۱)

۱- امام صادق علیه السلام (در اصل امام محمد تقی علیه السلام) فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام همراه حسن بن علی علیهما السلام داخل مسجد شد. آن گاه مردی وارد شد و به امیرمؤمنان علیه السلام سلام کرد. حضرت مانند سلامش، جوابش را فرمود. آن گاه عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آمده ام از شما سؤالی بپرسم. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: بپرس! او گفت: به من بگو وقتی انسان می خوابد، روحش کجا می رود؟ و چگونه می شود که بچه شبیه پدرش می شود و فراموشی و یاد آوردن چگونه اتفاق می افتد؟ امیرمؤمنان علیه السلام به امام حسن علیه السلام نگاه کرد و فرمود: جوابش را بگو! امام حسن علیه السلام فرمود:... و اما یادآوری و فراموشی به این دلیل است که قلب در حقی است و آن حق پوشیده است، پس وقتی که خداوند اراده کند که قلب به یاد آورد، آن پوشش را برمی دارد، بعد به یاد می آورد. پس آن مرد گفت: گواهی می دهم که شایستهٔ پرستشی جز خدا نیست و تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست و گواهی می دهم که پدر تو امیرمؤمنان علیه السلام وصی محمد است به حق، به حق و همواره آن را می گویم و گواهی می دهم که تو وصی او هستی. یکایک امامان را تا آخرینشان نام برد. پس گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم آن مرد که بود؟ فرمود: خضر علیه السلام بود.

هر چنـد عـددی در این عبارت نیامـده، عبارت «حتی أتی علی آخرهم» نشان می دهد تعداد محدود و محصور بوده است و در غیر این صورت، «آخر» معنا ندارد. از این رو، نمی توان ادّعا کرد که شیعه در ابتدا شـمار امامان علیهم السـلام را محدود نمی دانسته و بنابر مدارک، شمار امامان روشن بوده است.

افزون بر این، بسیاری از بزرگان شیعه حدیث یادشده را با سندهای گوناگون از احمد بن محمد بن خالد برقی شنیده و نقل کرده انـد، نه آن که از کتـابش دیـده باشند تا گفته شود این عبارت در کتاب او نیست و نام یکایک امامان علیهم السـلام در همـۀ آن ها آمده است و نشان می دهد برقی نام همۀ امامان علیهم السـلام را می دانسته است و برای محدّثان نقل می نموده و اگر در این جا عبارت «حتی أتی علی آخرهم» آورده، به این معنا نیست که تعداد و نام آنان را نمی دانسته، بلکه برای اختصار بوده؛ زیرا باب دربارۀ علت پدیده های مختلف است، نه اعتقادات و امامت. از این رو، ممکن است ایشان در باب ویژۀ امامت، این روایت را به گونۀ کامل آورده باشد؛ زیرا بخش گسترده ای از کتاب محاسن از بین رفته است.

برخی از نویسندگان بزرگ شیعه که این حدیث را از ایشان نقل کرده اند، از این شـمارند: ثقهالاسـلام کلینی در کافی (ج۱، ص۵۲۵، ح۱)، کاتب نعمانی در کتاب الغیبه (ص۶۶، ح۲، باب۴)، شیخ صدوق در کمال الدین (ص۳۱۳، ح۱، باب امام حسن

مجتبی) و علل الشرایع (ج۱، ص۹۶، ح۶) و عیون اخبار الرضا علیه السلام (ج۲، ص۶۷، ح۳۵).

همچنین شیخ طوسی در الغیبه از طریق ثقهالاسلام کلینی و طبری در دلائل الإمامه از طریق شیخ صدوق این روایت را با ذکر نام همهٔ امامان علیهم السلام آورده اند.

۱۳. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، (درگذشتهٔ ۲۹۰ قمری) ج۱، ص۲۸۰، ح۱۵:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ حَرِيشٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَنْ سُورَهِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ». فَقَالَ: وَيْلَکَ سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ إِيَّاکَ وَ السُّؤَالَ عَنْ مِثْلِ هَذَا. فَقَامَ الرَّجُلُ قَالَ فَأَتَيْتُهُ يَوْماً فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ نُورٌ عِنْدَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ لَا يُرِيدُونَ حَاجَهً مِنَ السَّمَاءِ وَ لَا مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا ذَكَرُوهَا لِذَلِکَ النُّورِ فَأَتَاهُمْ بِهَا فَإِنَّ مِمَّا ذَكَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام مِنَ الْحَوَائِجِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِی بَكْرٍ يَوْماً «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» فَاشْهَدْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَاتَ شَهِيداً فَإِيَّاکَ أَنْ تَقُولَ إِنَّهُ مَيِّتٌ وَ اللَّهِ لَيَأْتِيَنَّکَ فَاتَّقِ اللَّهَ إِذَا جَاءَکَ الشَّيْطَانُ غَيْرَ مُتَمَثِّلٍ بِهِ فَعَجِبَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ أَوْ فَقَالَ إِنْ جَاءَنِی وَ اللَّهِ أَطَعْتُهُ وَ خَرَجْتُ مِمَّا أَنَا فِيهِ قَالَ فَذَكَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِذَلِکَ النُّورِ فَعَرَجَ إِلَى أَرْوَاحِ النَّبِيِّينَ فَإِذَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم قَدْ أُلْبِسَ وَجْهَهُ ذَلِکَ النُّورُ وَ أَتَى وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَبَا بَكْرٍ آمِنْ بِعَلِيٍّ علیه السلام وَ بِأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ علیهم السلام إِنَّهُمْ مِثْلِی إِلَّا النُّبُوَّهَ وَ تُبْ إِلَى اللَّهِ بِرَدِّ مَا فِی يَدَيْکَ إِلَيْهِمْ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَکَ فِيهِ. (۱)

۱- حسن بن عباس از حضرت جواد علیه السلام نقل می کند، فرمود: شخصی از خویشاوندان امام صادق علیه السلام از آن جناب دربارهٔ سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ(پرسید. فرمود: سؤال بزرگی کردی، از چنین سؤال هایی بپرهیز! آن مرد برخاست [و رفت]. یک روز من خدمت ایشان رسیدم و رو به ایشان کردم و پرسیدم: فرمود: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ(نوری است در نزد انبیا و اوصیا که هر نیازی از آسمان یا زمین داشته باشند به آن نور می گویند و آن برآورده می کند. از جمله مطالبی که امیرمؤمنان به این نور مراجعه کرد، آن بود که روزی به ابوبکر فرمود: (وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ(؛ «گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند؛ آنان زنده اند در نزد پروردگارشان.» من گواهی می دهم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شهید از دنیا رفته است. مبادا بگویی مرده است! به خدا قسم او را برای تو حاضر می کنم! از خدا بترس وقتی شیطان پیش تو آید بی این که به شکل خود درآید. ابوبکر از این سخن تعجب کرد و یا گفت اگر پیامبر را بیاوری، به خدا قسم از او اطاعت می کنم و دست از خلافت برمی دارم. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان به آن نور فرمود. او به جانب ارواح پیامبران علیهم السلام عروج کرد، ناگاه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که صورتش غرق در آن نور بود، حاضر شد و در حالی که می آمد، می فرمود: ای ابوبکر! به علی و یازده فرزندش ایمان بیاور! آنان مانند من هستند به جز در نبوت و توبه کن و برگرد به سوی خدا با برگرداندن آن چه در اختیار گرفته ای به آنان؛ زیرا قطعاً تو را حقی در آن مقام نیست.

۱۴. بصائر الدرجات، ج۱، ص ۳۲۰، ح۵:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رباطه [رِبَاطٍ] عَنْ ابْنِ أُذَيْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ الِاثْنَا عَشَرَ الْأَئِمَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ وُلْدِ عَلِيٍّ علیه السلام فَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِيٌّ علیه السلام هُمَا الْوَالِدَان. (۱)

بنابراین روایت که مرحوم کلینی نیز در کافی (۲) آورده، منظور از «محدث» امامان علیهم السلام هستند و عدد دوازده که برای محدّثان نقل شده، گویای شمار امامان است. دلیل دیگر، روایتی است که نویسندهٔ بصائر پس از این روایت می آورد (۳) که نشان دهندهٔ محدّث بودن جانشینان امیرمؤمنان علیه السلام است.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ وَ غَيْرِهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَى زُرَارَهَ أَعْلِمِ الْحَكَمَ بْنَ عُيَيْنَهَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ عَلِيٍّ علیه السلام مُحَدَّثُونَ.

البته در نقل کافی (۴) به جای نام امیرمؤمنان علیه السلام نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است. مرحوم کلینی (۵) روایت دیگری از مرحوم صفار آورده که گویای همین حقیقت است:

۱- زراره گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: دوازده امام از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم همه محدّث هستند، از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان علی علیه السلام پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام هر دو پدر هستند.

۲- الکافی، ج۱، ص۵۳۱، ح۷ و ۱۴.

۳- بصائر الدرجات، ص ۳۲۰، ح۷.

۴- الکافی، ج۱، ص ۲۷۰، ح۱.

۵- الکافی، ج۱، ص ۲۷۱، ح۳.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ الْأَئِمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهَّمُونَ مُحَدَّثُونَ.

۱۵. بصائر الدرجات، ص۳۱۹، ح۲:

حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِمَنْزِلِهِ مَكَّةَ قَالَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً قَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ وَ اللَّهِ لَسَمِعْتَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ فَحَلَّفَهُ مَرَّةً وَ اثْنَتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعْتُ قَالَ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ كَذَا سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ. (۱)

۱۶. بصائر الدرجات، ص ۳۲۰، ح۴:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ كَانَ أَخَا عَلِيٍّ لِأُمِّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ كَانَ مُحَدَّثاً كَالْمُنْكِرِ لِذَلِكَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ بَعْدُ وَ قَدْ كَانَ يَعْرِفُ ذَلِكَ قَالَ فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ سَكَتَ الرَّجُلُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ هِيَ الَّتِي هَلَكَ فِيهَا أَبُو الْخَطَّابِ لَمْ يَدْرِ تَأْوِيلَ الْمُحَدَّثِ وَ النَّبِي صلى الله عليه و آله و سلم . (۲)

۱۷. بصائر الدرجات، ص۳۷۲، ح۱۶:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَسَارٍ حَدَّثَنِي

۱- محمد بن عمران گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: ما دوازده نفر محدّث هستیم. ابوبصیر به او گفت: به خداوند سوگند من هم از آن جناب شنیدم، گفت: یکی و دو بار او را قسم داد که شنیدی. گفت: پس ابوبصیر گفت: همچنین شنیدم حضرت باقر علیه السلام می فرمود.

۲- حمران از ابوجعفر علیه السلام نقل کرد که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوازده نفر از خانواده من محدّث هستند. عبدالله بن زید که برادر مادری علی (امام سجاد علیه السلام) بود، عرض کرد: سبحان الله محدّث هستند؛ مانند کسی که منکر این مطلب باشد. حضرت ابوجعفر علیه السلام به او روی گرداند و فرمود: به خدا قسم! بدان که پسر مادرت هنوز [دارای این مقام است] و این مطلب را می دانست. گفت: وقتی این سخن را فرمود آن مرد ساکت شد. ابوجعفر علیه السلام فرمود: این همان مطلبی بود که ابو الخطاب را به هلاکت رسانید؛ چون حقیقت و باطن محدّث و پیامبر را نفهمید.

عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَضْرَمِيُّ عَنْ سُلَيْم الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيّاً علیه السلام يَقُولُ إِنِّي وَ أَوْصِيَائِي مِنْ وُلْدِي مَهْدِيُّونَ كُلُّنَا مُحَدَّثُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام ثُمَّ ابْنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام قَالَ وَ عَلِيٌّ يَوْمَئِذٍ رَضِيعٌ ثُمَّ ثَمَانِيَةٌ مِنْ بَعْدِهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ وَ هُمُ الَّذِينَ أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِمْ فَقَالَ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ أَمَّا الْوَالِدُ فَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ ما وَلَدَ يَعْنِي هَؤُلَاءِ الْأَوْصِيَاء علیهم السلام . (۱)

۱۸. بصائر الدرجات، ص۴۰۴، ح۴:

وَ عَنْهُ (الحسن بن احمد) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ «كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» قَالَ:... ثُمَّ قَالَ هَذِهِ مَلَكُوتُ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَرَهَا إِبْرَاهِيمُ وَ إِنَّمَا رَأَى مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ هِيَ اثْنَا عَشَرَ عَالَماً كُلُّ عَالَمٍ كَهَيْئَةِ مَا رَأَيْتَ كُلَّمَا مَضَى مِنَّا إِمَامٌ سَكَنَ أَحَدٌ هَذِهِ الْعَوَالِمِ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمَ فِي عَالَمِنَا الَّذِي

نَحْنُ سَاكِنُوهُ. (۲)

موارد یادشده، همه درباره کتاب نویسندگانی است که پیش از قرن چهارم رحلت کرده اند. چنان که پیداست، در جاهای گوناگون این کتاب ها به این حقیقت اشاره شده است. بنابراین، برخلاف ادعای ایشان که می نویسد: در قرن سوم اثری از اعتقاد به

۱- سلیم بن قیس شامی از علی علیه السلام شنید که می فرمود: من و جانشینان من از فرزندانم همه مهدی و محدّث هستیم. گفتم: ای امیرمؤمنان آنان که هستند؟ فرمود: حسن و حسین، سپس پسرم علی بن حسین. گفت: و در آن موقع علی شیرخواره بود، سپس هشت نفر بعد از او، یکی پس از دیگری و آنانند که خدا به ایشان قسم یاد کرد و فرمود: (وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ(. والد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان همین اوصیایند علیهم السلام .

۲- جابر گفت از حضرت باقر علیه السلام دربارهٔ معنای آیهٔ (وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ(پرسیدم. فرمود:... این ها ملکوت زمین است و ابراهیم آن ها را ندید. او تنها ملکوت آسمان ها را که دوازده عالم بود، مشاهده کرد. هر عالمی شبیه همان عالمی بود که دیدی هر یک از ما امام ها که از دنیا برود، در یکی از این عالم ها ساکن می شود تا برسد به آخرینشان که قائم است در عالم ما که ساکن آن هستیم.

دوازده امام در میان شیعیان نبوده، کتاب های برجای مانده که در صد کمی از تألیفات شیعه در آن دوران است، به روشنی خلاف این سخن را ثابت می کنند.

آیا نویسنده این همه حدیث را ندیده و کسی این احادیث را به وی نشان نداده تا به اشتباه بودن ادعای خویش پی ببرد؟ نویسنده در گفت و گویی اینترنتی در سایت «www.hajr.com» که در کتاب متاهات فی مدینه الضباب نیز چاپ شده، چنین ادعا کرده است:

من احادیث دوازده امام را جست وجو کردم و بویی از آن در آثار سه قرن اوّل شیعه نیافتم. کتاب های پیشین شیعه آن را ذکر نکرده اند و شیخ محدّث ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفّار قمی درگذشتهٔ سال ۲۹۰ قمری در کتابش بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گونه حدیثی نیاورده که به دوازده امام اشاره کند. در حالی که این کتاب از قدیمی ترین کتاب های شیعه امامیه به شمار می رود، بلکه معتقد است که امامان، امام بعد را نمی شناختند، مگر کمی قبل از وفاتشان و این اندیشه در قرن چهارم هجری بروز یافته... (۱)

گفت وگوکننده احادیث دوازده امام را از کتاب بصائرالدرجات برای نویسنده می گشاید، ولی وی باز چنین پا می فشرد:

من اشکالی در عقاید شیعه در کتاب بصائر الدرجات صفّار ندارم و تنها می گویم چنان که من کتاب را خواندم، او موضوع دوازده را یعنی امامان دوازده نفر هستند، ذکر نکرده است؛ زیرا هنوز این عقیده به وجود نیامده بود. دو روایت برایم نقل کردی و به آن کتاب نسبت دادی و بعضی صفحه ها را یادآور شدی،

۱- «لقد بحثت أحادیث الإثنی عشریه فلم أجد لها رائحه فی تراث الشیعی خلال القرون الثلاثه الأولی و لم یذکرها الکتاب الشیعه السابقون و لم یذکر الشیخ المحدّث ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمی المتوفی سنه ۲۹۰ هجریه فی کتابه (بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام) و هو من اقدم الکتب الشیعه الإمامیه، أیّ حدیث یشیر إلی الإثنی عشریه بل قال أن الأئمه لم یکونوا یعرفون لمن الأمر بعدهم إلا قبل وفاتهم بقلیل، و قد برزت الفکره فی القرن الرابع الهجری ...» (متاهات فی مدینه الضباب، ج۱، ص۳۵)

بعد به کتاب مراجعه کردم و به هیچ گونه حدیثی که از موضوع دوازده سخن بگوید، اطلاع نیافتم... (۱)

گفت و گوکننـده دوباره و با تفصیل بیشتری محل احادیث را در کتاب بصائر بیان می کنـد، ولی وی به جای مراجعه دقیق تر، چنین سر به ناسزا می گذارد:

برخی احادیث را از کتاب بصائر الدرجات نقل کردی و شماره صفحه هایی را

ذکر نمودی، در حالی که نقل تو دقیق نبود. امیدوارم دوباره نگاه کنی و

شمارهٔ دقیق را به من بـدهی و یا اعتراف کنی که احادیث را از حافظه نقل کرده ای و مسائل برایت مخلوط شـده است. من در آینده عذر تو را قبول خواهم کرد. درست است، انسان در حالت انفعال و به دنبال استدلال گشتن هر چیزی را به هم می آمیزد و مسائل برایش مخلوط می شود و اگر بـاتقوا نباشـد، روایت هـایی را جعـل می کنـد و به خداونـد و پیامبران و امامان و افراد صالح نسبت می دهد... (۲)

سرانجام پس از چنـدین بار نشانی دادن، نویسنده به وجود احادیث اعتراف می کنـد، اما به جای پذیرش اشـتباه خود و پوزش خواهی از بدگویی خویش، از حقیقتی روشن می گریزد و چنین بهانه می تراشد:

اینک به کتاب مراجعه کردم و حدیثی را یافتم که ذکر کرده بودی. آن در ضمن

۱- «انا لم أناقش عقایـد الشـیعه فی کتاب بصائرالـدرجات للصـفار و إنما قلت حسب قرائتی للکتاب أنّه لم یذکر موضوع الإثنی عشـریه أی أنّ الأئمه اثنا عشـر لأنها لم تکن قـد نشأت بعدُ و رویتَ لی روایتین نسـبتهما إلی الکتاب و ذکرت بعض الصـفحات فراجعت الکتاب و لم اعثر علی أیّ حدیث یتحدث عن موضوع الإثنی عشریه.» (متاهات فی مدینه الضباب، ج۱، ص۱۰۷)

۲- «لقـد نقلت بعض الأحـادیث عن کتـاب بصـائر الـدرجات و ذکرت ارقاماً للصـفحات و لم یکن نقلک دقیقاً، فأرجو أن تعید النظر و تعطینی الرقم الـدقیق أو تعترف بأنّـک نقلت الاحـادیث من الـذاکره و اختلطت علیـک الأـمور و سوف أقبل إعتـذارک. صحیـح أن الإنسـان فی حالـات الإنفعـال و محاوله الاسـتدلال بأیّ شـیء قـد یرتبک و تختلط علیه الأمور و اذا لم یکن تقیاً فإنه یختلق الروایات و ینسبها إلی الله و الأنبیاء و الأئمه و الصالحین.» (متاهات فی مدینه الضباب، ج۱، ص۱۲۵)

احادیث غلوآمیز بود که سخن از تحریف قرآن می زنند... و برخی از این احادیث مرسل است و برخی از غلات و افراد ضعیف نقل شده است... و لکن بحث موضوع دوازده امام تنها بر این کتاب یا آن کتاب متکی نیست و احتمال دارد در اواخر قرن سوم شروع شده باشد. (۱)

این چگونه صداقتی در بحث و چگونه در پی حقیقت بودن است که وی در

مقدّمهٔ کتاب خویش بارها بر آن تأکید کرده است؟ وی نخست می گوید من بحث

و مناقشه ای در عقاید موجود در کتاب بصائر ندارم، اما وقتی احادیث یافت

می شود، می گوید برای بحث کردن به این کتاب و آن کتاب اعتمادی ندارد. نویسنده نخست می گوید این کتاب از قدیمی ترین کتاب های امامیه است، ولی وقتی حدیث در آن یافت می شود، مدعی می گردد این کتاب در اواخر قرن سوم نوشته شده است. وی نخست می گوید هیچ حدیثی که به دوازده امام اشاره کند، در آن کتاب

وجود ندارد و هرگونه نشانی را دروغ می خواند و ادعا می کند در زمان مرحوم صفّار،

هرگز چنین عقیده و فکری نبوده است، اما وقتی احادیث را به او نشان می دهند، بهانه می آورد که سند این احادیث ضعیف است و یا در حدیثی است که به تحریف قرآن اشاره دارد، در حالی که احادیثی با سند صحیح در میان آن ها وجود دارد، مانند حدیث شانزدهم (حدیث چهاردهم را نیز می توان تصحیح کرد) که به تحریف قرآن

هم اشاره ای ندارد. اما بر فرض، اگر احادیث ضعیف و حاکی از تحریف قرآن هم

باشد، وجود چنین عقیده ای در آن دوران را نشان می دهد و ادعای ایشان را باطل می کند و وی به ضعیف بودن احادیث برای ردّ وجود این عقیده در آن دوران نمی تواند استناد کند.

۱- «و قد راجعت الکتاب الآن و وجدت الحدیث الذی ذکرته و هو ضمن احادیث مغالیه تتحدّث عن تحریف القرآن الکریم... و بعض هذه الأحادیث مرسل و بعضها مروی عن الغلاه و الضعفاء... و لکن بحث موضوع الإثنی عشریه لا یعتمد فقط علی هذا الکتاب أو ذاک و قد یکون بدأ فی أواخر القرن الثالث.» (متاهات فی مدینه الضباب، ج۱، ص ۱۳۰)

سرانجام وقتی می فهمد صاحب بصائر احادیث دوازده امام را نقل کرده است، به جای فروتنی در مقابل حق و اعتراف به اشتباه خود، مرحوم صفار را متهم به نظریه پردازی می کند و القابی را که پیش تر برای ایشان آورده بود و از استاد حدیث و راوی بودن ایشان حکایت می کرد، «الشیخ المحدّث»، نادیده می گیرد و می گوید:

محمد بن حسن صفّار قمی صاحب بصائر الدرجات که معاصر فترت و حیرت بود و یکی از سردمداران نظریهٔ مهدویت دوازده امامی بود ... (۱)

چگونه می توان پذیرفت چنین شخصی در پی حقیقت بوده است و کسی را نیافته که به پرسش هایش پاسخ دهد؟

۱- «و کان محمد بن الحسن الصفار القمی صاحب بصائر الدرجات الذی کان معاصراً لفتره الحیره و کان أحد أقطاب النظریه المهدویه الإثنی عشریه ...» (متاهات فی مدینه الضباب، ج۲، ص۸۶)

فصل دوم. شیخ صدوق و تعداد امامان علیهم السلام

اشاره

در این فصل اعتقاد به دوازده امام در نزد امامیه قبل از نیمه قرن چهارم بررسی می شود و این که آیا شیخ صدوق در محصور بودن عدد ائمه علیهم السلام در دوازده نفر، شک داشته است؟

شبههٔ بیست و یکم. استقرار اعتقاد به دوازده امام در نیمهٔ قرن چهارم و شک شیخ صدوق

متن کتاب

إنّ نظریه الاـثنی عشریه لم تکن مستقره فی العقل الإمامی حتی منتصف القرن الرابع الهجری حیث أدّی الشیخ محمد بن علی الصدوق شکّه بتحدید الأئمه فی اثنی عشر إماماً فقط، و قال: لسنا مستعبدین فی ذلک إلّا بالإقرار باثنی عشر إماماً و اعتقاد کون ما یذکره الثانی عشر بعده. (۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده ادّعا می کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم در نزد امامیه ثابت نشده بود و برای اثبات ادعای خود، مدّعی شده است شیخ صدوق در محصور بودن عدد ائمه علیهم السلام در دوازده نفر، شک داشته است.

۱- «نظریهٔ دوازده امام تا نیمهٔ قرن چهارم در ذهن امامیه استقرار نیافته بود زیرا شیخ محمد بن علی صدوق شک خود را نسبت به محصور بودن امامان تنها در دوازده امام رسانده و گفت: ما تعبدی در آن نداریم مگر اقرار به دوازده امام و اعتقاد به آن چه که او درباره پس از آن فرماید.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۰)

پاسخ

ادعای ثابت نبودن اعتقاد به دوازده امام تا نیمهٔ قرن چهارم سخنی باطل است؛ زیرا بزرگانی مانند پدر شیخ صدوق که پیش از نیمهٔ قرن چهارم از دنیا رفته اند، با قاطعیت این مطلب را بیان کرده اند. جملات ایشان پیش تر آمده است. اینک بخش هایی از مقدمهٔ الامامه و التبصره دوباره در پی می آید:

کلام اهل بیت علیهم السلام باطل نمی شود و دلیل آن ها سست نمی گردد و تعدادشان عوض نمی شود و نسل آن ها قطع نمی شود تا خداوند زمین و هر چه در آن است به ارث برد که او بهترین ارث برندگان است. (۱)

پس جمع کردم اخباری که سرگردانی را از بین می برد و نعمت را عظمت می بخشد و از تعداد (ائمه علیهم السلام) خبر می دهد و مونس می شود برای تنهایی که از طولانی شدن مدت حاصل شده است.

اگر تعداد امامان علیهم السلام بیان نشده بود، روایات فراوانی نقل نمی شد که بنابر آن ها خداوند از پیامبران علیهم السلام و انسان های صالح امّت های گذشته برای امامان علیهم السلام پیمان گرفته است، مانند روایت امام صادق علیه السلام که وقتی فرمود کشتی حضرت نوح علیه السلام به سبب امامان علیهم السلام بر کوه جودی استقرار یافت. از امام علیه السلام پرسیدند: آیا نوح تعداد امامان علیهم السلام را می دانست؟ امام فرمودند: بله و حضرت آدم علیه السلام نیز می دانست. چگونه ممکن است عددی که آدم ابوالبشر و کسانی که داخل در عترت ایشان هستند و پیامبران از نسل او علاوه بر آن ها تعداد کمی از فرزندان و ذریه اش آن را می دانند، عوض شود؟ کدام تأویل و توجیه را بر حدیث لوح می توان پذیرفت؟ و حدیث صحیفه مهر شده؟ و خبر نقل شده از جابر در مورد صحیفه فاطمه علیها السلام ؟

مرحوم شیخ کلینی نیز که در همان سال (۳۲۹ قمری) از دنیا رفته است، در این باره عنوان باب کتاب شریف کافی را «دوازده نفر بودن امامان» گذارده و در نخستین حدیث

۱- متن عربی پیش تر آورده شد.

نام همهٔ امامان را آورده است. (۱)

پس بـا وجـود چنین تصـریح هـایی هرگز نمی تـوان ادعـا کرد چنین عقیـده ای در آن دوران ثـابت نبـوده است. افزون بر این، احـادیث فراوانی از محـدّثان قرن سوم شـیعه وجود دارد که بر این عقیـده دلاـلت می کننـد. گفتنی است که همـهٔ کتـاب های نویسنـدگان پیشـین شـیعه در دست نیست تـا به آن هـا اشاره شود و نبایـد از در دست نبودن آن هـا به نبودن چنین عقیـده ای استدلال کرد.

ادعای دوم نویسنده یعنی شک داشتن شیخ صدوق، سخنی بسیار شگفت آور و

۱- «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ اللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَرَدَّ علیه السلام فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِی بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قُضِيَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْ لَيْسُوا بِمَأْمُونِينَ فِی دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ هُمْ شَرَعٌ سَوَاءٌ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام سَلْنِی عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسَى وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ قَالَ فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ علیه السلام فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ علیه السلام وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيُّ أَخِيهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكَنَّى وَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ثُمَّ قَامَ فَمَضَى فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتْبَعْهُ فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصِدُ فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام فَقَالَ مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَ تَعْرِفُهُ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ قَالَ هُوَ الْخَضِرُ علیه السلام .» (الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح۱، باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم)

بهتانی آشکار بر شیخ صدوق است؛ زیرا وی در مقام پاسخ گویی به فرقهٔ زیدیه است که حصر تعداد امامان علیهم السلام را قبول ندارند و ایشان با قاطعیت تمام می فرماید:

همانا امامان علیهم السلام دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت. (۱)

آن گاه برای استحکام بیشتر می گوید که تعیین عدد، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و آن را باید پذیرفت؛ زیرا نپذیرفتن آن مانند نپذیرفتن جریان غدیر خم است.

کمی پیش تر نیز آورده است:

ما همه اختلافات امت اسلامی را دانستیم و احوال همه فرقه ها را بررسی کردیم. پس ما را راهنمایی کرد به این که حق با معتقدان به دوازده امام است، نه با فرقه های دیگر و از این جا پی بردیم که امروز امام بر حق همان دوازدهمین آنان است و او همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وی خبر داده و تعیینش نموده و در این کتاب به زودی اخباری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شمارش امامان علیهم السلام و این که دوازده نفر هستند و تعیین قائم دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل می شود. (۲)

شیخ صدوق می گوید در این کتاب روایاتی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دوازده نفر امامان علیهم السلام خبر داده است. افزون بر این، ایشان امامیه را معتقدان به دوازده نفر نام می برد، یعنی در دوران ایشان این نام، نامی برای این مذهب شناخته شده بوده است. حال چگونه ممکن است با وجود این شهرت در میان مسلمانان، وجود چنین عقیده ای را در آن دوران انکار کرد و یا آن که به فردی مانند شیخ صدوق که از بزرگان این مذهب بوده، نسبت تردید در این اصل دهند.

۱- إن عدد الأئمه علیهم السلام اثنا عشر و الثانی عشر هو الذی یملأ الأرض قسطا و عدلا.
۲- «و قد علمنا عامه اختلاف الأمه و سبرنا أحوال الفرق، فدلّنا أنّ الحق مع القائلین بالأئمه الاثنی عشر علیهم السلام دون من سواهم من فرق الأمه و دلّنا ذلک علی أنّ الامام الیوم هو الثانی عشر منهم و أنّه الذی أخبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به و نص علیه و سنورد فی هذا الکتاب ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی عدد الأئمه علیه السلام و أنّهم اثنا عشر و النص علی القائم الثانی عشر.» (کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص ۶۶)

شیخ صدوق در کتاب اعتقادات می فرماید:

و اعتقاد ما آن است که حجّت های خداوند بر خلق بعد از پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم دوازده امامند: اول ایشان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس امام حسن سپس امام حسین سپس علی بن الحسین، سپس محمّد بن علی سپس جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمّد سپس حسن بن علی سپس محمد بن الحسن حجت قائم صاحب زمان و خلیفه خداوند در زمینش است. درود خداوند بر همه آنان باد. و در مورد آن ها معتقدیم که ... حجت الهی در زمین خدا و خلیفه او در میان بندگانش در این زمان ما، قائم منتظر محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است و او همان است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب حق تعالی به اسم و نسب شریفش خبر داده است. ... و معتقدیم که شدنی نیست که قائم غیر از آن حضرت باشد، اگر چه در غیبت خود باقی بماند، هر چه باقی ماند و اگر باقی بماند در غیبت خود به قدر تمام عمر دنیا، قائمی غیر از او نخواهد بود؛ زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام به اسم و نسبش بر آن حضرت راهنمایی نموده اند و او را تعیین نموده و به او بشارت داده اند و من این فصل را از کتاب هدایه بیرون آورده ام. (۱)

۱- «و اعتقادنا أنّ حجج الله تعالی علی خلقه بعد نبیّه محمد صلی الله علیه و آله و سلم الأئمه الاثنا عشر: أولهم أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی، ثم جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم محمد بن الحسن الحجه القائم صاحب الزمان خلیفه الله فی أرضه، صلوات الله علیهم أجمعین. و اعتقادنا فیهم:... أنّ حجه الله فی أرضه و خلیفته علی عباده فی زماننا هذا، هو القائم المنتظر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب و أنّه هو الذی أخبر به النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن الله عز وجل باسمه و نسبه.... و نعتقد أنه لا یجوز أن یکون القائم غیره، بقی فی غیبته ما بقی، و لو بقی فی غیبته عمر الدنیا لم یکن القائم غیره، لأنّ النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الأئمه علیهم السلام دلّوا علیه باسمه و نسبه و به عجل الله تعالی فرجه الشریف نصوا و به بشروا علیهم السلام و قد أخرجت هذا الفصل من کتاب الهدایه» (الاعتقادات فی دین الإمامیه، ص۹۳)

آیا این کلمات می تواند سخن کسی باشد که در شمار امامان علیهم السلام شک دارد؟ شیخ صدوق در اعتقادات امامیه چنین با قاطعیت حکم می کند و می فرماید من در کتاب هدایه هم این مطلب را آورده ام.

افزون بر این، ایشان روایات فراوانی می آورد که گویای حقیقت حصر امامان در دوازده تن است، مانند حدیث لوح، (۱) حدیث معراج (۲) که به آخرین بودن قائم تصریح دارد،

۱- «حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الفرازی [الْفَزَارِيِ] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ صلى الله عليه و آله و سلم هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَاةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيِّي وَ كَنِيِّي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الِانْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ فَقَالَ صلى الله عليه و آله و سلم إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ فَاكْتُمْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِه.» (كمال الدين، ج۱، ص۲۵۳، ح۳)

۲- «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبَانِيُّ عَنْ أَبِيهِ آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ رَفَعَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ... فَإِذَا مُنَادِياً يُنَادِي ارْفَعْ يَا مُحَمَّدُ رَأْسَكَ وَ سَلْنِي أُعْطِكَ فَقُلْتُ إِلَهِي اجْمَعْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِيَرِدُوا جَمِيعاً عَلَى حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُمْ وَ قَضَائِي مَاضٍ فِيهِمْ... وَ أَعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيّاً كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ مِنْهُمْ ظُلْماً وَ جَوْراً ... (كمال الدين، ج۱، ص ۲۵۰، ح۱)

حدیث ساق عرش، (۱) حدیث آفرینش (۲) که به محدود و معیّن بودن تعداد امامان از ازل دلالت دارد و این که امکان ندارد زیاده براین تعداد، افرادی دیگر نیز امام شوند.

حال به چه ملاکی سخن کسی را که چنین احادیثی نقل می کند، سست و همراه با تردید می توان قلمداد کرد، در حالی که هرگز در این احادیث سخن از امامی جز دوازده نفر نیامده است؟ اگر قرار بود امام دیگری باشد، باید نام برده می شد؛ زیرا این احادیث در مقام بیان حقیقت عالم آفرینش و شمارش اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

آیا می توان پنداشت پدر شیخ صدوق که مهم ترین استاد شیخ صدوق است و یک سوم احادیثی که شیخ صدوق در کتاب هایش آورده، از ایشان نقل کرده است، با قاطعیت به دوازده امام معتقد باشد و با صراحت کامل بفرماید: «و عددهم لا یختلف» و شیخ صدوق که بعد از وی آمده و شاگرد ایشان است، در شمار امامان شک داشته باشد؟ یا آن که مرحوم کلینی بابی تحت عنوان دوازده امام بگشاید و برای شیخ صدوق

۱- «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیهما السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ... فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَائِي فَنُودِيتُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَوْصِيَاءَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَنَظَرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُوراً فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرُ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمُ كُلِّ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَائِي أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي فَقُلْتُ يَا رَبِّ أَ هَؤُلَاءِ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي فَنُودِيتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَائِي وَ أَحِبَّائِي وَ أَصْفِيَائِي وَ حُجَجِي بَعْدَكَ عَلَى بَرِيَّتِي وَ هُمْ أَوْصِيَاؤُكَ وَ خُلَفَاؤُكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ.» (کمال الدین، ج۱، ص ۲۵۴، ح۴)

۲- «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الزَّيَّاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُوراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَّالَ وَ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ.» (کمال الدین، ج۲، ص ۳۳۵، ح۷)

این مطلب مشکوک باشد؟ مگر این که بگوید عقیده به دوازده امام سیر قهقرایی داشته و این درست عکس ادعای ایشان است.

برای روشن شدن این نکته، کلام مرحوم شیخ صدوق در پی می آید:

زیدیه می گویند: امکان ندارد که انبیا بگویند ائمه دوازده نفرند؛ زیرا حجّت

در این امّت تا روز قیامت باقی است و یازده امام از دوازده امام پس از

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درگذشته اند و امامیه گمان کرده اند که زمین خالی از

حجّت نمی شود.

پس به ایشان می گوییم: امامان دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت و پس از او نیز همان خواهد بود که او فرماید. یا پس از او امامی خواهد بود و یا آن که قیامت بر پا خواهد شد. ما تعبّدی در آن نداریم، مگر اقرار به دوازده امام و اعتقاد به آن چه او درباره پس از آن فرماید... و به زیدیه گفته می شود: آیا رسول خدا که فرموده است امامان علیهم السلام دوازده نفرند، تکذیب می شود؟ پس اگر بگویند رسول خدا این کلام را نفرموده است، به آن ها گفته می شود: اگر روا باشد که شما این خبر را با وجود شهرت و استفاضه و پذیرفتن همه طبقات امامیّه، دفع کنید، پس چگونه

انکار می کنید کسی را که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلام «من کنت مولاه» را نفرموده است. (۱)

چنان که پیداست، شیخ صدوق تصریح دارد که شیعیان به دوازده امام تعبّد دارند.

۱- «قالت الزیدیه لا یجوز أن یکون من قول الأنبیاء: إن الأئمه اثنا عشر لأنّ الحجه باقیه علی هذه الأمه إلی یوم القیامه والاثنا عشر بعد محمد صلی الله علیه و آله قد مضی منهم أحد عشر و قد زعمت الامامیه أنّ الأرض لا تخلو من حجه. فیقال لهم: إن عدد الأئمه علیهم السلام اثنا عشر و الثانی عشر هو الذی یملأ الأرض قسطا و عدلا، ثم یکون بعده ما یذکره من کون إمام بعده أو قیام القیامه و لسنا مستعبدین فی ذلک إلا بالاقرار باثنی عشر إماما و اعتقاد کون ما یذکره الثانی عشر علیه السلام بعده.... و یقال للزیدیه: أفیکذب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی قوله إن الأئمه اثنا عشر. فان قالوا: إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یقل هذا القول، قیل لهم: إن جاز لکم دفع هذا الخبر مع شهرته و استفاضته و تلقی طبقات الامامیه إیاه بالقبول فما أنکرتم ممن یقول: إن قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کنت مولاه لیس من قول الرسول صلی الله علیه و آله و سلم .» (کمال الدین، ج ۱، ص ۷۷)

اما آن چه شیخ صدوق در آن تردید دارد و درباره اش می نویسد: هر آن چه

امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف بفرماید آن خواهد شد، اتفاقاتی است که پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف پیش خواهد آمد و این مطلب به تردید در محصور بودن امامان علیهم السلام در دوازده تن هیچ ربطی ندارد.

ملازمه ای که نویسنده بین این دو برقرار کرده باطل است؛ زیرا دیگر بزرگان شیعه نیز که پس از ایشان آمده اند و به اعتراف نویسنده، یقین به حصر دوازده امام علیهم السلام دارند، در این مسئله تردید کرده اند. برای مثال، شیخ مفید (درگذشته ۴۱۳ قمری) دربارهٔ اتفاقات پس از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین ابراز داشته است:

و پس از دولت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف برای هیچ کس دولتی نخواهد بود جز آن چه در روایات آمده که اگر خدا بخواهد فرزندان آن حضرت پس از او سلطنت کنند و به طور قطع در این باره روایتی نرسیده است و در بیشتر روایات است که مهدی این امت از دنیا نرود، مگر چهل روز پیش از قیامت... و خدا داناتر است به آن چه خواهد شد. (۱)

گفتنی است که این خرده گیری نویسنده نیز بسان دیگر خرده گیری های وی، تازه نیست و شاگرد شیخ مفید، هزار سال پیش به آن پاسخ داده و تصریح کرده که تردید در اتفاقات پس از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به معنای تردید در شمار امامان علیهم السلام نیست. از سید مرتضی (درگذشته ۴۳۶ قمری) پرسیدند:

در زمان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف یا امام واجب الطاعه خواهد بود یا نه. اگر بگوییم: امامی بعد از ایشان وجود دارد، از اعتقاد به دوازده نفر بودن امامان خارج می شویم و اگر به وجود امامی بعد از ایشان قائل نباشیم، اصلی را که

۱- «وَ لَیسَ بَعْدَ دَوْلَهِ الْقَائِمِ عجل الله تعالی فرجه الشریف لِأَحَدٍ دَوْلَهٌ إِلَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّوَایَهُ مِنْ قِیَامِ وُلْدِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ذَلِکَ وَ لَمْ تَرِدْ بِهِ عَلَی الْقَطْعِ وَ الثَّبَاتِ وَ أَکْثَرُ الرِّوَایَاتِ أَنَّهُ لَنْ یَمْضِیَ مَهْدِیُّ هَذِهِ الْأُمَّهِ عجل الله تعالی فرجه الشریف إِلَّا قَبْلَ الْقِیَامَهِ بِأَرْبَعِینَ یَوْماً یَکُونُ فِیهَا الْهَرْجُ وَ عَلَامَاتُ خُرُوجِ الْأَمْوَاتِ وَ قِیَامُ السَّاعَهِ لِلْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا یَکُون.» (الإرشاد، ج۲، ص۳۸۷)

ستون مذهب است، زمین زده ایم و آن زشتی خالی بودن زمان از امام است. (۱)

ایشان در پاسخ می فرماید:

ما یقین نداریم که از دنیا رفتن صاحب الزمان محمد بن حسن عجل الله تعالی فرجه الشریف هم زمان با پایان دوران تکلیف باشد، بلکه ممکن است عالم زمان زیادی بعد از ایشان باقی بماند و ممکن نیست بعد از ایشان زمان خالی از امامان باشد و ممکن است بعد از ایشان گروهی از امامان وجود داشته باشند که برای حفظ دین و مصالح اهل دین قیام نمایند و این مسئله به راهی که ما در طریق امامت رفته ایم، ضرر نمی رساند؛ زیرا آن چه ما بدان مکلّف و متعبّد شده ایم، این است که امامت این دوازده تن را بدانیم و با بیانی قانع کننده بیان کنیم؛ زیرا محل اختلاف و مورد نیاز همین جا است و این عقیده ما را از نامیده شدن به دوازده امامی خارج نمی کند؛ زیرا این اسم نزد ما بر کسی اطلاق می شود که امامت دوازده امام را ثابت می کند و تنها ما ثابت کردیم و در این مذهب کسی موافق ما نیست. پس تنها ما این اسم را داریم، نه غیر ما. (۲)

چنان که پیداست، به عقیدهٔ سید مرتضی حتی اگر به امامان پس از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معتقد شویم، باز هم شیعیان را باید دوازده امامی خواند.

با نگاه به نکات یاد شده، روشن می شود اگر شیخ صدوق می فرماید که یا قیامت

۱- «فلا یخلو الزمان بعده عجل الله تعالی فرجه الشریف من أن یکون فیه إمام مفترض الطاعه، أو لیس یکون. فإن قلنا: بوجود إمام بعده خرجنا من القول بالاثنی عشریه، و إن لم نقل بوجود إمام بعده، أبطلنا الأصل الذی هو عماد المذهب و هو قبح خلوّ الزمان من الإمام.»

۲- «إنا لا نقطع علی مصادفه خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف زوال التکلیف، بل یجوز أن یبقی العالم بعده زماناً کثیراً و لا یجوز خلوّ الزمان بعده من الأئمه و یجوز أن یکون بعده عده أئمه یقومون بحفظ الدین و مصالح أهله و لیس یضرّنا ذلک فیما سلکناه من طرق الإمامه، لأنّ الذی کلّفنا إیّاه و تعبّدنا منه أن نعلم إمامه هؤلاء الاثنی عشر علیهم السلام، و نبیّنه بیاناً شافیاً، إذ هو موضع الخلاف و الحاجه و لا یخرجنا هذا القول عن التسمی بالاثنی عشریه، لأن هذا الاسم عندنا یطلق علی من یثبت إمامه اثنی عشر إماماً. و قد أثبتنا نحن و لا موافق لنا فی هذا المذهب، فانفردنا نحن بهذا الاسم دون غیرنا.» (رسائل المرتضی، ج۳، ص۱۴۵)

می شود و یا امامی پس از ایشان می آید، به معنای تردید داشتن در شمار امامان علیهم السلام نیست؛ زیرا آمدن امامان علیهم السلام با رجعت آنان نیز سازگاری دارد و میان این دو ملازمه ای وجود ندارد؛ زیرا روایات فراوانی دربارهٔ شمار امامان علیهم السلام، وجود دارد که به روشنی عدد را بیان کرده اند و جای تردیدی نگذارده اند. اما دربارهٔ وقایع پس از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف روایات اندکی یافت می شود و به روشنی بیان نشده است. بنابراین، علما نیز آن ها را همراه با تردید بیان کرده اند و حتی چنان که شیخ صدوق فرموده، می توان گفت امامان بنا به مصالحی در پی بیان آن نبوده اند و بیان آن را به عهدهٔ امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نهاده اند. (۱)

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ فَهْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الْوَجِيهِي عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِی بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْدَاثِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ قَالَ يَا ابْنَ الْحَارِثِ ذَلِكَ شَيْ ءٌ ذِكْرُهُ مَوْكُولٌ إِلَيْهِ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَهِدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ إِلَّا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهما السلام .» (کمال الدین وتمام النعمه، ج۱، ص ۷۷)

فصل سوم. اندیشمندان و روایات امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

در این فصل به بررسی برخی روایات پرداخته می شود که بزرگان شیعه در کتاب های خویش آورده اند و به امامان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد.

شبهۀ بیست و دوم. روایت کفعمی در مورد امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و نقل الکفعمی فی المصباح عن الامام الرضا علیه السلام الدعا التالی حول صاحب الزمان: اللهم صلّ علی ولاه عهده و الائمه من بعده. (۱)

خلاصۀ شبهه

نویسنده برای آن که ثابت کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمۀ قرن چهارم نبوده است، دعایی از مرحوم کفعمی نقل می کند که به امامان بعد از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد.

پاسخ

چون مرحوم کفعمی درگذشتۀ ۹۰۵ قمری است، از نویسنده باید پرسید که چگونه با این کتاب به شش قرن پیش تر استدلال می کند و می گوید چون در کتاب قرن دهم این مطلب آمده، پس در قرن چهارم چنین بوده است؟

دیگر آن که اگر وجود دعا یا حدیثی در کتابی به تنهایی، بدون در نظر گرفتن مطالب دیگر اعتقاد مؤلّفی را نشان می دهد، چرا به نیمۀ قرن چهارم بسنده کرده و مدعی

۱- «کفعمی در مصباح دعا زیر را دربارۀ صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از امام رضا علیه السلام نقل می کند: بار الها بر والیان عهدش و امامان بعد از ایشان درود فرست.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۰)

نمی شود که نه تنها تا نیمهٔ قرن چهارم که تا قرن دهم نیز نظریهٔ دوازده امام علیهم السلام ثابت نشده است؟ حتی بالاتر از این را نیز می تواند ادعا کند و بگوید چون بسیار از علمای معاصر شیعه مانند شیخ عزیز الله عطاردی در مسند الرضا، ابراهیم کاشانی در الصحیفه الهادیه، محمد ری شهری در اهل البیت علیهم السلام فی الکتاب و السنه، جواد قیومی در صحیفه الرضا علیه السلام و باقر شریف قرشی در حیاه الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف این دعا را آورده اند، پس هم اکنون نیز عقیده حصر عدد امامان علیهم السلام در میان شیعیان جا نیفتاده و هنوز هم مشکوک است. به راستی می تواند چنین ادعایی نماید؟

روشن است که اگر صدها دلیل صریح بر مسئله ای در کتابی وجود داشته باشد و در کنار آن مطلبی نیز برخلاف آن وهم آفریند، از همهٔ آن دلایل و تصریحات نمی توان چشم پوشید و به همان یک مطلب برای کشف حقیقت، دست آویخت. نقل گزینشی مطالب، تنها باعث سوء ظن به ناقل آن می شود و ممکن است چنین به نظر آید که وی غرض ورزیده است.

از این رو، این عبارت از دعا دلیلی بر ادّعای نویسنده نمی تواند باشد. با وجود این، برای روشن شدن معنای این عبارت، توضیحی در پی می آید:

مرحوم کفعمی در جنه الأمان الواقیه و جنه الإیمان الباقیه مشهور به مصباح این دعا را مرسل نقل کرده است:

رَوَی یُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ کَانَ یَأْمُرُ بِالدُّعَاءِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ علیه السلام بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنْ وَلِیِّکَ وَ خَلِیفَتِکَ وَ حُجَّتِکَ عَلَی خَلْقِکَ... وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِکَ وَ تُعِزُّ بِهِ نَصْرَ وَلِیِّکَ وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِنَا غَیْرَنَا فَإِنَّ اسْتِبْدَالَکَ بِنَا غَیْرَنَا عَلَیْکَ یَسِیرٌ وَ هُوَ عَلَیْنَا کَثِیرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی وُلَاهِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ بَلِّغْهُمْ آمَالَهُمْ وَ زِدْ فِی آجَالِهِمْ وَ أَعِزَّ نَصْرَهُمْ وَ تَمِّمْ لَهُمْ مَا أَسْنَدْتَ [مَا استندت] إِلَیْهِمْ مِنْ أَمْرِکَ لَهُمْ وَ ثَبِّتْ دَعَائِمَهُمْ وَ اجْعَلْنَا لَهُمْ أَعْوَاناً وَ عَلَی دِینِکَ أَنْصَاراً فَإِنَّهُمْ مَعَادِنُ کَلِمَاتِکَ وَ خُزَّانُ عِلْمِکَ وَ أَرْکَانُ تَوْحِیدِکَ وَ دَعَائِمُ دِینِکَ وَ وُلَاهُ أَمْرِکَ وَ خَالِصَتُکَ مِنْ عِبَادِکَ وَ صَفْوَتُکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ أَوْلِیَاؤُکَ وَ سَلَائِلُ أَوْلِیَائِکَ وَ صَفْوَهُ

أَوْلَادِ نَبِیِّکَ وَ السَّلَامُ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ. (۱)

اما سید بن طاووس که زمانی پیش تر از ایشان بوده، همین دعا را با دو سند نقل

کرده است:

۱. حَدَّثَنِی الْجَمَاعَهُ الَّذِینَ قَدَّمْتُ ذِکْرَهُمْ فِی عِدَّهِ مَوَاضِعَ مِنْ هَذَا الْکِتَابِ بِإِسْنَادِهِمْ إِلَی جَدِّی أَبِی جَعْفَرٍ الطُّوسِیِّ تَلَقَّاهُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِالْأَمَانِ وَ الرِّضْوَانِ یَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِی جِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ [عن] سَعِیدِ [سعد] بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ الْحِمْیَرِیِّ وَ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ کُلِّهِمْ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مولد [مَرَّارٍ] وَ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ رَوَاهُ جَدِّی أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِیُّ فِیمَا یَرْوِیهِ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بِعِدَّهِ طُرُقٍ تَرَکْتُ ذِکْرَهَا کَرَاهِیَهً لِلْإِطَالَهِ فِی هَذَا الْمَکَانِ یَرْوِی عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ الرِّضَا علیه السلام کَانَ یَأْمُرُ بِالدُّعَاءِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ عجل الله تعالی فرجه الشریف بِهَذَا اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنْ وَلِیِّکَ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی وُلَاهِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ بَلِّغْهُمْ آمَالَهُمْ وَ

زِدْ فِی آجَالِهِمْ... (۲)

۲. مَا حَدَّثَ بِهِ الشَّرِیفُ الْجَلِیلُ أَبُو الْحُسَیْنِ زَیْدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَلَوِیُّ الْمُحَمَّدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَیْنِ إِسْحَاقُ بْنُ الْحَسَنِ [الْحَسَنِ الْعَلَوِیُّ] الْعُفْرَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُهَیْلٍ الْکَاتِبُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ شُعَیْبِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَالِکِیُّ جَمِیعاً عَنْ شُعَیْبِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَالِکِیِّ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَوْلَانَا أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ کَانَ یَأْمُرُ بِالدُّعَاءِ لِلْحُجَّهِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عجل الله تعالی فرجه الشریف فَکَانَ مِنْ دُعَائِهِ علیه السلام لَهُ عجل الله تعالی فرجه الشریف اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ادْفَعْ عَنْ وَلِیِّکَ... اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَی وُلَاهِ عُهُودِهِ وَ بَلِّغْهُمْ آمَالَهُمْ وَ زِدْ فِی آجَالِهِمْ... (۳)

در سند دوم، جمله ای که نویسنده آن را شاهد آورده (و الأئمه من بعده) وجود ندارد.

۱- المصباح، ص ۵۴۸.

۲- جمال الأسبوع، ص۳۰۷.

۳- جمال الأسبوع، ص ۳۱۰.

پس جمله ای که نویسنده آن را دلیل آورده، یک احتمال است. یعنی نقل، چنین یا چنان است و روشن است که برای اثبات یک مطلب یک طرف احتمال را نمی توان دلیل قرار داد، بلکه باید گفت: «اذا جاء الإحتمال بطل الإستدلال.»

سید بن طاووس به عنوان کارشناس خبره دعا، به دلیل همین فقره، سند و دعای دوم را برتر می داند؛ زیرا می نویسد:

این روایت شامل چیزی است که روایت اول شامل آن نبود پس اگر می خواهی از اهل سعادت باشی این دعا را بخوان و طرف خداوند را نگه دار و در برابر او مؤدب باش. همان گونه که قبلا اشاره کردیم. (۱)

با این وجود، بر فرض پذیرش سند و احتمال اول، می توان گفت: نخست آن که این دعا ویژۀ امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر نشده است تا اشکال شود که منظور از امامان بعد از وی چه کسانی هستند، بلکه این دعا مانند زیارت جامعه برای همۀ امامان است و در امامان پیشین چنین گونه دعاکردنی هیچ اشکالی نداشته است. بنابراین، اگر «و الأئمه من بعده» آمده به اعتبار امامان سابق است، (۲) چنان که صاحب مختصر بصائر الدرجات (حسن بن سلیمان حلّی هم عصر مرحوم کفعمی) به این مطلب تصریح کرده است:

بدان با این دعا هر امام در زمان خودش خوانده می شده و مولای ما صاحب الامر و الزمان فرزند امام حسن عسکری یکی از آن هاست. (۳)

۱- «فهذه الروایه قد اشتملت علی ما لم تشتمل علیه الروایه الأولی من الروایه فادع بها إن شئت أن تکون من أهل السعود و احفظ فیها جانب الملک المعبود و تأدب بین یدیه کما کنا قدمناه و أشرنا إلیه.» (جمال الأسبوع، ص۳۱۴)

۲- «ملاحظه: الظاهر أن هذا الدعاء و بعض الأدعیه الأخری المروی أنها لصاحب الامر یقصد بها الامام المفترض الطاعه فی کل عصر، فهی أیضاً تشمل امام عصرنا صاحب الامر المهدی أرواحنا فداه.» (معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۴، ص۱۷۴)

۳- «اعلم أن هذا الدعاء یدعی به لکلّ امام فی زمانه و مولانا صاحب الامر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ابن الحسن علیه السلام أحدهم.» (مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۰)

روشن است که خواندن این دعا به نیّت امام دوازدهم از باب تغلیب و تابع اکثر بودن است و بنابراین، محذوری ندارد.

دوم آن که اگر بر تغلیب حمل نگردد، امامان پس از ایشان را در امام دوازدهم با رجعت می توان تصوّر کرد. نکتهٔ مهمی که نویسنده به سادگی و بدون یادکرد هیچ دلیلی از کنار آن می گذرد، ادعای جدید بودن امامان پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. به همین دلیل، نتیجه می گیرد تعداد امامان منحصر در دوازده تن نیست، در حالی که رجعت از مشهورترین عقاید شیعه است. (۱) با اعتقاد به بازگشت امامان علیهم السلام به دنیا دیگر نمی توان «و الأئمه من بعده» را بر امامان جدید حمل نمود و برای آن ادعا باید دلیل آورد.

حسن بن سلیمان حلّی در میان روایاتی که به رجعت دلالت می کند، به این دعا اشاره کرده است:

شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در مصباح المتهجد از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده که امام رضا علیه السلام به دعا برای صاحب امر، امر می کرد: اللهم ادفع... بدان با این دعا هر امام در زمان خودش خوانده می شده و مولای ما صاحب الامر و الزمان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام یکی از آنان است. پس در این صورت (اعتقاد به رجعت) دعای اللهم و صلّ علی ولاه عهده و الأئمه من بعده بر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف صدق می کند وگرنه این دعا بر همه امامان علیهم السلام عمومیت نخواهد داشت. این دعا نیز افزوده می شود به آن چه در ابتدا از امامان علیهم السلام از احادیث صحیح و صریح در این معنا (رجعت امامان علیهم السلام) نقل کردیم و اصل و شاهدی برای این معنا (رجعت) می شود. (۲)

۱- «قال الصادق علیه السلام: لیس منا من لم یؤمن برجعتنا.» (الهدایه، ص ۲۶۶) «قال الصادق علیه السلام: أحسنت یا مفضل فمن أین قلت برجعتنا؟ و مقصره شیعتنا تقول: معنی الرجعه أن یرد الله إلینا ملک الدنیا و أن یجعله للمهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف . ویحهم متی سلبنا الملک حتی یرد علینا.» (بحارالأنوار، ج۵۳، ص۲۵)

۲- «روی الشیخ أبوجعفر محمد بن الحسن الطوسی فی مصباح المتهجد عن یونس بن عبد الرحمن أن الرضا علیه السلام کان یأمر بالدعاء لصاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف اللهم ادفع عن ولیک وخلیفتک وحجّتک ثم ساق الدعاء فقال اللهم وصلّ علی ولاه عهده و الأئمه من بعده و بلّغهم آمالهم... اعلم أن هذا الدعاء یدعی به لکل امام فی زمانه و مولانا صاحب الامر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ابن الحسن علیه السلام أحدهم فحینئذ (با اعتقاد به رجعت ائمه علیهم السلام) یصدق علیه هذا الدعاء اللهم وصل علی ولاه عهده و الأئمه من بعده إلی آخره و الا لم یکن هذا الدعاء عاماً لهم أجمع و یکون هذا النص مضافاً إلی ما رویناه أولاً عنهم علیهم السلام من الأحادیث الصحیحه الصریحه فی هذا المعنی (رجعت ائمه علیهم السلام) و اصلاً له و شاهداً بمعناه.» (مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۰)

سوم آن که کلمهٔ «بعد» در این عبارت به معنای ترتیبی می تواند باشد و نه زمانی، یعنی سلام بر امام زمان حاضر عجل الله تعالی فرجه الشریف و بعد از او سلام بر امامان دیگر علیهم السلام (چه قبلی ها و چه بعدی ها). «عهد» در این معنا به معنای عهد امامت (۱) و منظور از «ولاه عهده» نیز امامان علیهم السلام می توانند باشد، یعنی کسانی که سرپرستان عهد امامتند. (۲) بنابراین، «بعد» زمانی نیست تا گفته شود بعد از امام دوازدهم باز هم امام دیگری خواهد آمد.

چهارم آن که سخن سید بن طاووس را بگوییم. ایشان می آورد:

شاید منظور از این صلوات، درود فرستادن بر امام جماعت هایی است که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آن ها را در دوران حکومت خود برای نماز خواندن در شهرها منصوب می کند و والیانی برای حکومت در آن دوران هستند. صلوات بر آن ها بعد از صلوات بر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ زیرا فرمود (ولاه عهده) و ولی عهدها در زمان حیات شخص می شوند. پس منظور چنین است: خدایا بعد از درود بر او بر ولی عهدهایش و امامانش درود فرست. (۳)

۱- «الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ عَیْثَمِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَهَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّیْن.» (الکافی، ج۱، ص۲۷۸، ح۳)

۲- لذا در صلوات ضراب اصفهانی که در ادامه به آن می پردازیم چنین آمده است: وَ صَلِّ عَلَی وَلِیِّکَ وَ وُلَاهِ عَهْدِک. (مصباح المتهجد ص۴۰۹)

۳- «و لعل المراد بذلک أن الصلاه علی الأئمه الذین یرتبهم فی أیامه للصلاه بالعباد فی البلاد و الأئمه فی الأحکام فی تلک الأیام و أن الصلاه علیهم تکون بعد ذکر الصلاه علیه عجل الله تعالی فرجه الشریف بدلیل قوله ولاه عهده لأن ولاه العهود یکونون فی الحیاه فکان المراد اللهم صل بعد الصلاه علیه علی ولاه عهده و الأئمه من بعده.» (جمال الأسبوع، ص۳۱۰)

افزون بر این، اگر کسی این چهار معنا را نپذیرد و این جمله را به معنای آمدن امامان جدید پندارد، باید به صدها روایت بنگرد که بر حصر عدد امامان در دوازده دلالت دارد. (۱) حال اگر یک یا چند دلیل خلاف آن وهم آفرینند و تفسیری درست برنتابند، در مقام تعارض، ساقط خواهد شد و از حجّیت خواهد افتاد و در برابر دلیل های قطعی نمی تواند بماند. از این رو، این عبارت از دعا دلیلی پسندیده به شمار نمی آید.

شبهۀ بیست و سوم. روایت شیخ صدوق در مورد احتمال ادامه امامت پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و روی الصدوق عدّه روایات حول احتمال إمتداد الإمامه بعد الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف و عدم الاقتصار علیه و کان منها روایه عن الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام حول غموض الأمر بعد القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد عهد إلیه أن لا یخبر أحداً بذلک إلّا الحسن و الحسین علیهما السلام و أنّه قال: لا تسئلونی عمّا یکون بعد هذا، فقد عهد إلیّ حبیبی أن لا أخبر به غیر عترتی. (۲)

خلاصۀ شبهه

نویسنده ادعا می کند شیخ صدوق روایاتی را دربارۀ احتمال ادامه داشتن امامت پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، نقل کرده است. وی از این راه می خواهد ثابت کند عقیده به دوازده امام در قرن چهارم ثابت نبوده است.

۱- پیش تر به برخی از این احادیث اشاره شده، مانند: حدیث لوح، حدیث معراج، حدیث اظله و...

۲- «و شیخ صدوق چندین روایت دربارۀ احتمال امتداد امامت بعد از امام دوازدهم و محصور نبودن در دوازده نقل کرده است. از آن جمله روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام دربارۀ مبهم بودن امر بعد از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان عهد کرد که به کسی خبر ندهد، به جز امام حسن و امام حسین علیهما السلام و امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: از من دربارۀ اتفاق های بعد از این نپرسید؟ زیرا حبیبم از من پیمان گرفت که به جز اهل بیتم به کسی خبر ندهم.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۰)

پاسخ

این ادعای نویسنده نیز تدلیسی بیش نیست؛ زیرا چنان که گذشت شیخ صدوق اعتقاد قطعی به محصور بودن تعداد امامان داشته و در جای جای کتاب کمال الدین به آن تأکید کرده است، بلکه چنان که بیان شد، ایشان از وقایع پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اظهار ناآگاهی می کند و می گوید ما نمی دانیم چه خواهد شد و این احادیث را نیز برای اثبات روشن نبودن وقایع پس از ظهور می آورد، نه این که آمدن امامان جدید را احتمال دهد. گفتنی است که نباید امتداد امامت را با آمدن امامان پی در پی و جدید ملازم دانست؛ زیرا این سخن به معنای نادیده گرفتن مسئلهٔ مهم رجعت است.

عبدالله بن حارث گوید: به حضرت علی علیه السلام گفتم: ای امیرمؤمنان! از رخ دادهای پس از امام قائمتان عجل الله تعالی فرجه الشریف مرا آگاه گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن به خود او سپرده شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من سفارش کرده که آن را جز به حسن و حسین علیهما السلام نگویم. (۱)

نزال بن سبره از امیرمؤمنان علیه السلام حدیثی نقل کرده است که در آن از دجّال یاد فرموده و در پایان آن آمده است: از من از آن چه پس از آن واقع خواهد شد، پرسش نکنید؛ زیرا حبیبم به من سفارش کرده که آن را به غیر عترتم نگویم. نزال بن سبره گوید: به صعصعه بن صوحان گفتم: مقصود امیرمؤمنان از این سخن چه بود؟ صعصعه گفت: ای پسر سبره! آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند، دوازدهمین فرد از عترت است، نهمین فرزند حسین بن علی علیهما السلام و او خورشیدی است که از مغرب زمین طلوع فرماید، نزد رکن و مقام ظاهر شود و زمین را پاک سازد و میزان را به عدل برقرار کند. پس

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ فَهْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الْوَجِيهِيِّ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيٍّ علیه السلام يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْدَاثِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ؟ قَالَ: يَا ابْنَ الْحَارِثِ ذَلِكَ شَيْ ءٌ ذِكْرُهُ مَوْكُولٌ إِلَيْهِ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَهِدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ إِلَّا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهما السلام .» (کمال الدین، ص۷۷)

کسی به کسی ستم نکند و امیرمؤمنان علیه السلام فرمود که حبیبش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او سفارش کرده که اخبار پس از آن را جز به عترتش امامان علیهم السلام نگوید. (۱)

چنان که گذشت، سخن در وقایع و پیش آمدهای پس از امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و یاد کرد از دجّال نیز بر همین امر قرینه است. از آن سوی، هیچ قرینه ای وجود ندارد که سخن از امامت یا امتداد و انقطاع آن باشد. پس تفسیر چنین از این روایات، ناروا و انتسابی غیرواقعی است؛ زیرا بزرگانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی نیز که نویسنده اعتقاد به دوازده امامی بودن آن ها دارد، از وقایع پس از امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف اظهار ناآگاهی کرده اند.

شبهۀ بیست و چهارم. روایت شیخ طوسی در مورد وجود مهدی ها بعد از دوازده امام عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و روی الطوسی فی الغیبه أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لعلیّ «یا علیّ إنه سیکون بعدی اثنا عشر اماماً و من بعدهم اثنا عشر مهدیاً فأنت یا علی أول الإثنی عشر الإمام... ثم یکون من بعده اثنا عشر مهدیا». (۲)

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِیزِ بْنُ یَحْیَی الْجَلُودِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُعَاذٍ عَنْ قَیْسِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ أَرْقَمَ عَنْ أَبِی سِنَانٍ الشَّیْبَانِیِّ عَنِ الضَّحَاکِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَهَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی حَدِیثٍ یَذْکُرُ فِیهِ أَمْرَ الدَّجَّالِ وَ یَقُولُ فِی آخِرِهِ لَا تَسْأَلُونِّی عَمَّا یَکُونُ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهِدَ إِلَیَّ حَبِیبِی علیه السلام أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ غَیْرَ عِتْرَتِی قَالَ النَّزَّالُ بْنُ سَبْرَهَ فَقُلْتُ لِصَعْصَعَهَ بْنِ صُوحَانَ: مَا عَنَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَالَ صَعْصَعَهُ: یَا ابْنَ سَبْرَهَ إِنَّ الَّذِی یُصَلِّی عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ خَلْفَهُ هُوَ الثَّانِی عَشَرَ مِنَ الْعِتْرَهِ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام وَ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَهُ مِنْ مَغْرِبِهَا یَظْهَرُ عِنْدَ الرُّکْنِ وَ الْمَقَامِ فَیُطَهِّرُ الْأَرْضَ وَ یَضَعُ الْمِیزَانَ بِالْقِسْطِ فَلَا یَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَداً فَأَخْبَرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّ حَبِیبَهُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَهِدَ إِلَیْهِ أَنْ لَا یُخْبِرَ بِمَا یَکُونُ بَعْدَ ذَلِکَ غَیْرَ عِتْرَتِهِ الْأَئِمَّه علیهم السلام .» (کمال الدین، ص۷۷)

۲- «شیخ طوسی در کتاب الغیبه روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: یا علی بعد از من دوازده امام خواهد آمد و بعد از آن دوازده مهدی. یا علی! تو اوّلین دوازده امام هستی... بعد از آن دوازده مهدی خواهد آمد.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۰)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده برای اثبات ثابت نبودن عقیده به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم، به روایت شیخ طوسی استناد کرده است.

پاسخ

نخست آن که نویسنده بسان کتاب مرحوم کفعمی، با کتاب شیخ طوسی نیز که درگذشتهٔ نیمه دوم قرن پنجم بوده، به نکته ای دربارهٔ قرن چهارم استدلال می کند. آیا اگر در این کتاب روایتی آمده باشد، ثابت می کند صد سال پیش، فلان عقیده پابرجا نبوده است؟ چگونه است که این روایت به تردید شیخ طوسی در دوازده امام دلالت ندارد، ولی به صد سال پیش دلالت می کند؟ اگر به تردید شیخ طوسی نیز دلالت دارد، پس باید بگوید این شک در قرون بعد نیز ادامه داشته است و حال آن که این سخن را نمی توان پی گرفت؛ زیرا در دوازده امامی بودن اساتید شیخ طوسی مانند سید مرتضی و شیخ مفید تردیدی نبوده، چه رسد به خود شیخ طوسی.

دیگر آن که گذشته از این خرده گیری، باید گفت در روایتی که ایشان نقل

کرده، به وضوح میان امام و مهدی فرق گذارده شده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

پس از دوازده امام، دوازده مهدی می آید، یعنی این دو باهم فرق دارند. جای بسی تعجب است که نویسنده به این مسئله هیچ توجهی نکرده و چنین وانمود کرده که آن ها نیز ادامهٔ همین امامان هستند و نتیجه گرفته پس شمار امامان علیهم السلام بیش از دوازده نفر است.

برای آن که مطلب روشن تر شود، روایتی در پی می آید که شیخ صدوق آن را نقل کرده و گویای همین فرق است؛ روایتی که ماهیت مهدی های بعدی را روشن می کند:

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که فرمود: پس از قائم دوازده امام خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود: دوازده مهدی فرموده است، نه دوازده امام. آن ها قومی از شیعیان ما هستند که

مردم را به ولایت و شناخت حقّ ما می خوانند (۱)

چنان که پیداست امام صادق علیه السلام تصریح می فرماید که آن ها امام نیستند، بلکه شیعیانی هستند که مردم را به سوی امامان فرامی خوانند.

سید بهاءالدین نیلی نیز از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

همانا از ما اهل بیت بعد از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، دوازده مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلام خواهد بود. (۲)

در این روایت نیز سخن از مهدی است و به امام جدیدی اشاره نشده است.

متن کامل روایتی هم که نویسنده به آن اشاره کرده، چنین است:

حسن بن علی از پدرش روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده که امیرمؤنان علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب رحلتش به من فرمود: ای ابوالحسن! صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ عجل الله تعالی فرجه الشریف اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً. فَقَالَ: قَدْ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالاتِنَا وَ مَعْرِفَهِ حَقِّنَا.» (مختصر بصائر الدرجات، ص۲۱۱) حدیث در کمال الدین چاپ شده (ج۲، ص۳۵۸، ح۵۶) چنین است: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّی سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالاتِنَا وَ مَعْرِفَهِ حَقِّنَا.» روشن است که نسخه مختصر بصائر الدرجات دقیق تر است و باید سائل اماماً گفته باشد نه مهدیاً.

۲- «إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ عجل الله تعالی فرجه الشریف إثنا عَشَرَ مَهْدِيّاً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام.» (منتخب الأنوار المضیئه، ص۳۵۴) شیخ طوسی نیز این روایت را آورده است: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ قَالَ: يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيّاً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام.» (الغیبه ص ۴۷۸)

وصیت خود را املا فرمود تا به این جا رسید و فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود. یا علی! تو نخستین آن دوازده امامی. خدای تعالی تو را در آسمانش علی مرتضی و امیرمؤمنان و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامیده و این نام ها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی تو وصی من بر زنده و مرده خاندانم هستی و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری، فردای قیامت مرا دیدار کند و هر یک را تو طلاق دادی، من از وی بی زارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر امتم هستی. هر گاه مرگت فرارسد، (خلافت را) به فرزندم حسن واگذار کن که او برّ وصول است (برّ به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان است). چون او وفاتش رسید، باید آن را به فرزندم حسین شهید زکی مقتول بسپارد. چون هنگام شهادت حسین رسید، باید به فرزندش سیدالعابدین ذوالثّفنات (ثفنه به معنای پینه ای است که سر زانو می بندد و آن حضرت را به واسطه پینهٔ زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده اش می بست، ذوالثّفنات می گفتند) علی بسپارد. چون هنگام وفات او رسد، باید به فرزندش محمد باقر بسپارد و چون مرگ او رسد، باید به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش موسی کاظم باید بسپارد و چون وفات او فرا رسد، به فرزندش علی رضا باید بسپارد؛ و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش محمد ثقه تقی باید واگذارد و چون هنگام وفات او شود، به فرزندش علی ناصح باید بسپارد و چون مرگ او در رسد، به فرزندش حسن فاضل باید واگذارد و چون وفات او برسد، باید به فرزندش محمد مستحفظ (نگهبان آیین) از آل محمد علیهم السلام بسپارد. پس این دوازده امام است و پس از آن دوازده مهدی می آید. چون مرگش در رسد، به فرزندش که اول مقرّبان (مهدیان) (۱) است و سه نام دارد بسپارد، نامی چون نام من احمد و نامی چون

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۰.

نام پدرم عبدالله و نام سوم مهدی است و او نخستین ایمان آورندگان است. (۱)

بنابر روایت پیش، مهدیانی که پس از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند آمد، از نسل امام حسین علیه السلام خواهند بود. بنابر این روایت نیز آنان از فرزندان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند. همچنین معنای عبارت «و الأئمه من ولده» در صلوات ضراب اصفهانی، روشن می شود؛ منظور از ائمه همان مهدیان بعد از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند و سخن از امام جدیدی نیست:

عَنْهُ (أحمد بن علی الرازی) عَنْ أَبِی الْحُسَیْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْأَسَدِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ الْأَشْعَرِیُّ الْقُمِّیُّ قَالَ حَدَّثَنِی یَعْقُوبُ بْنُ یُوسُفَ الضَّرَّابُ

۱- «أَخْبَرَنَا جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ سُفْیَانَ الْبَزَوْفَرِی عَنْ عَلِیِّ بْنِ سِنَانٍ الْمَوْصِلِیِّ الْعَدْلِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِیلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِی عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِیهِ ذِی الثَّفِنَاتِ سَیِّدِ الْعَابِدِینَ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ الزَّکِیِّ الشَّهِیدِ عَنْ أَبِیهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِی اللَّیْلَهِ الَّتِی کَانَتْ فِیهَا وَفَاتُهُ لِعَلِیٍّ علیه السلام یَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِیفَهً وَ دَوَاهً فَأَمْلَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَصِیَّتَهُ حَتَّی انْتَهَی إِلَی هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ یَا عَلِیُّ إِنَّهُ سَیَکُونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِیّاً فَأَنْتَ یَا عَلِیُّ أَوَّلُ الِاثْنَیْ عَشَرَ إِمَاماً سَمَّاکَ اللَّهُ تَعَالَی فِی سَمَائِهِ عَلِیّاً الْمُرْتَضَی وَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الصِّدِّیقَ الْأَکْبَرَ وَ الْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونَ وَ الْمَهْدِیَّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَیْرِکَ یَا عَلِیُّ أَنْتَ وَصِیِّی عَلَی أَهْلِ بَیْتِی حَیِّهِمْ وَ مَیِّتِهِمْ وَ عَلَی نِسَائِی فَمَنْ ثَبَّتَّهَا لَقِیَتْنِی غَداً وَ مَنْ طَلَّقْتَهَا فَأَنَا بَرِی ءٌ مِنْهَا لَمْ تَرَنِی وَ لَمْ أَرَهَا فِی عَرْصَهِ الْقِیَامَهِ وَ أَنْتَ خَلِیفَتِی عَلَی أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی فَإِذَا حَضَرَتْکَ الْوَفَاهُ فَسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِیَ الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِیَ الْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ الزَّکِیِّ الْمَقْتُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ سَیِّدِ الْعَابِدِینَ ذِی الثَّفِنَاتِ عَلِیٍّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ مُوسَی الْکَاظِمِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ عَلِیٍّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الثِّقَهِ التَّقِیِّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ عَلِیٍّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم فَذَلِکَ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً ثُمَّ یَکُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِیّاً (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ) فَلْیُسَلِّمْهَا إِلَی ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِینَ لَهُ ثَلَاثَهُ أَسَامِیَ اسْمٌ کَاسْمِی وَ اسْمِ أَبِی وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الِاسْمُ الثَّالِثُ الْمَهْدِیُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۰)

الْغَسَّانِيُّ فِی مُنْصَرَفِهِ مِنْ أَصْفَهَانَ قَالَ حَجَجْتُ فِی سَنَهِ إِحْدَی وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَتَیْن... نُسْخَهُ الدَّفْتَرِ الَّذِی خَرَج: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ وَ خَاتَمِ النَّبِیِّین ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی وَ عَلِیٍّ الْمُرْتَضَی وَ فَاطِمَهَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنِ الرِّضَا وَ الْحُسَیْنِ الْمُصْطَفَی وَ جَمِیعِ الْأَوْصِیَاءِ وَ مَصَابِیحِ الدُّجَی وَ أَعْلَامِ الْهُدَی وَ مَنَارِ التُّقَی وَ الْعُرْوَهِ الْوُثْقَی وَ الْحَبْلِ الْمَتِینِ وَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیم وَ صَلِّ عَلَی وَلِیِّکَ وَ وُلَاهِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ وَ مُدَّ فِی أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِی آجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَقْصَی آمَالِهِمْ دِیناً وَ دُنْیَا وَ آخِرَهً إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ. (۱)

البته سید بن طاووس احتمال می دهد منظور از ائمه، فرزندان امام در دوران حیات (غیبت) امام باشند، یعنی پیشوایان بزرگی که در نواحی مختلف وجود دارند و به ارشاد و رهبری مردم مشغولند. (۲)

در نتیجه، روایتی در جوامع روایی، وجود ندارد که به آمدن امام جدیدی پس از دوازده امام علیهم السلام اشاره کند. بنابراین، احتمال امتداد امامت با امام جدید که نویسنده ادّعا کرده، هیچ سندی ندارد و سخنی گزاف است.

۱- الغیبه للطوسی، ص۲۷۳؛ مصباح المتهجد، ص۴۰۶.

۲- و قد روی أنهم من أبرار العباد فی حیاته و وجدت روایه متصله الإسناد بأن للمهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف أولاد جماعه ولاه فی أطراف بلاد البحار علی غایه عظیمه من صفات الأبرار. (جمال الأسبوع، ص۳۱۰)

فصل چهارم. ثقه الاسلام کلینی و روایات سیزده امام

اشاره

در این فصل روایات مرحوم کلینی در کتاب کافی بررسی می شود تا روشن گردد آیا این احادیث دلالتی بر سیزده امام دارد؟ و در ادامه این فصل مطالبی دربارهٔ هبهالله کاتب و کتابش بیان می شود.

شبههٔ بیست و پنجم. اختلاف در تعداد امامان علیهم السلام

متن کتاب

و عندما نشئت فکره تحدید عدد الأئمه علیهم السلام، بعد القول بوجود و غیبه محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف کاد الشیعه الإمامیه یختلفون فیما بینهم حول تحدید عددهم باثنی عشر أو ثلاثه عشر، إذ برزت فی ذلک الوقت روایات تقول، بأنّ عدد الأئمه ثلاثه عشر و قد نقلها الکلینی فی الکافی. (۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده ادّعا کرده که وقتی اندیشه محدود کردن شمار امامان علیهم السلام پدید آمد، نزدیک بود میان امامیه درباره محدود کردن شمار امامان به دوازده یا سیزده، اختلاف افتد؛ زیرا در آن دوران روایت هایی نمایان شده بود که از سیزده امام سخن می گفت و این روایت ها را مرحوم کلینی در کافی نقل کرده است.

۱- «پس از قائل شدن به وجود و غیبت محمد بن حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف زمانی که نظریهٔ محدود کردن شمار امامان علیهم السلام به وجود آمد، نزدیک بود شیعیان دربارهٔ محدود کردن شمار امامان به دوازده یا سیزده امام، به اختلاف بیفتند؛ زیرا در آن برهه روایاتی به این مضمون ظاهر شدند که عدد امامان سیزده تن است و این روایت ها را کلینی در کتاب کافی نقل کرده است.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۰)

پاسخ

نخست آن که نام و متن کتاب هایی که پیش از قرن چهارم و قبل از زمان مرحوم کلینی نوشته شده، در پاسخ شبهۀ بیست و یکم آمد و ثابت شد که اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام و احادیث آن، اصیل و ریشه دارند و نسبت دادن پیدایی آن به دوران مرحوم کلینی، خلاف واقع و ادعایی کذب است. روشن ترین دلیل، برخی از احادیث کتاب ابوسعید عصفری (درگذشتۀ ۲۵۰ قمری) است که نویسنده به آن ها اشاره دارد؛ (۱) کسی که صد سال پیش از زمانی که نویسنده ادّعا کرده، از دنیا رفته است. حال چگونه می توان ادّعا کرد، این احادیث در دوران مرحوم کلینی مطرح شده است؟

دوم آن که نسبت دادن حدیثی با موضوع سیزده امام به مرحوم کلینی، تهمتی بزرگ بر ایشان است؛ زیرا عنوان باب این احادیث «ما جاء فی الإثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام » است، یعنی ایشان آشکارا امامان علیهم السلام را دوازده نفر خوانده و معنا ندارد که در این باب حدیثی نقل گردد که در تناقض با عنوانش باشد و خلاف آن چه را برساند که در پی اثبات آن است. لذا روایات این باب، به روشنی دلالت دارند که روایات دوازده امام صریح است و به روشنی، عدد دوازده بیان شده است، اما روایاتی که ادّعا می شود بر سیزده امام دلالت دارد، هیچ کدام به عدد سیزده تصریح ندارد، بلکه همگی چند وجه دارند: یا نقل های دیگری دارند و تنها بعضی از نقل ها، آن هم اگر معانی دیگر را نپذیریم، لازمه اش وجود سیزده امام خواهد بود. ـــ این موارد در ادامه بیان خواهد شد تا خوانندۀ با انصاف بنگرد که آیا مانند نویسنده چنین با قاطعیت می توان ادّعا کرد مرحوم کلینی روایات سیزده امام را نقل کرده است یا خیر.

سوم آن که روایات معصومان علیهم السلام نیز مانند آیات قرآن انواعی دارد. امیرمؤمنان علیه السلام دربارۀ اختلاف روایات می فرماید:

إِنَّ فِی أَیْدِی النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلًا وَ صِدْقاً وَ کَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ عَامّاً وَ

۱- الأصول السته عشر، ص۱۵.

خَاصّاً وَ مُحْكَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ وَهَما. (۱)

از این رو، احادیث چون آیات انواعی دارنـد و بایـد در کنار هم قرار گیرنـد و معنای صحیح آن ها به کمک هم و با در نظر گرفتن همه روشن شود. با توجه به این نکته، اگر مضمون یک روایت در روایتی دیگر با توضیح و تفصیل آمده باشد، باید در معنا کردن روایت مختصر و مجمل به آن روایت مفصل مراجعه کرد و یک روایت را منقطع از روایات دیگر نمی توان در نظر گرفت و دربارهٔ آن قضاوت کرد. دربارهٔ این بحث نیز روایت های دیگری وجود دارد که همان ماجرا را با تفصیل بیان کرده است و بایـد به آن ها نگریست. افزون بر این، روایات با آیات قرآن تفاوتی اساسی دارند؛ نامعتبر بودن همهٔ روایت ها. روایت هایی وجود دارد که ضعیف و ناپذیرفتنی هستند و آن ها را در کنار روایات صحیح نمی توان گذارد و مقایسه کرد، یعنی همان مغالطه ای که نویسنده بارها تکرار کرده است. نویسنده خود برای استدلال، به هر روایتی استناد می کند و به ضعف و درستی آن هیچ اهمیتی نمی دهد، اما در مقابل روایاتی را که برخلاف نظر وی است، به راحتی با طرح سند رد می کند، در حالی که محقّق باید شیوه ای ثابت برگیرد.

برای بررسی بیشتر، احادیث کتاب کافی نقل و بررسی می شود: بیست حدیث در باب «ما جاء فی الإثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام » (۲) وجود دارد که ده حدیث (۳) به عدد دوازده تصریح کرده اند و نام دوازده امام در سه حدیث (۴) از آن ها آمده است. چهار حدیث (۵) نیز بر دوازده عدد دلالت دارند. شش حدیث (۶) موهم عدد سیزده است. یک

۱- «همانا در دست مردم [روایات] حق و باطل و راست و دروغ و نسخ کننده و نسخ شده و عام و خاص و محکم و متشابه و از بر شده و خیال شده وجود دارد.» (الکافی، ج۱، ص۶۲، ح۱)

۲- الأصول السته عشر، ص۵۲۵.

۳- حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۰ و ۱۶ و ۱۹ و ۲۰.

۴- حدیث ۱ و ۲ و ۳.

۵- حدیث ۱۱و ۱۲ و ۱۳ و ۱۵.

۶- حدیث ۷ و ۸ و ۹ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۸.

حدیث از این شش حدیث تکراری است (حدیث چهاردهم تکرار حدیث هفتم است) و در واقع، پنج حدیث محسوب می شود. دو حدیث نیز هم مضمون با احادیث گویای عدد دوازده است (حدیث نهم هم مضمون حدیث سوم و حدیث هشتم هم مضمون حدیث پنجم است). در نتیجه، سه حدیث (۷ و ۱۷ و ۱۸) با مضمون غیرتکراری موهم عدد سیزده است. البته هر شش حدیث بررسی خواهد شد:

۱. حدیث جابر:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه الشریف ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِي. (۱)

چون «من ولدها» در این روایت آمده، ممکن است گفته شود دوازده امام علیهم السلام از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام هستند و با حضرت علی علیه السلام که همسر ایشان است، سیزده امام می شود. چنان که پیداست، به عدد سیزده تصریحی نشده است و این نتیجه تنها از عبارت «من ولدها» گرفته می شود. این نتیجه هم، در صورتی درست است که هیچ احتمال دیگری در کار نباشد، در حالی که احتمال دارد:

یکم. منظور تغلیب (۲) باشد، یعنی از دوازده وصی چون یازده نفر آنان از اولاد هستند، در عرف مردم درست است که گفته شود همه از اولاد ایشان هستند.

دوم. چون عبارت «لوح فیه أسماء الأوصیاء من ولدها» حصر را بیان نمی کند، نمی توان گفت نام دیگری غیر از «ولدها» در آن نبوده است. همچنین در عبارت «فعددت اثنی عشر» ضمیر (مانند فعددتها) یا قرینهٔ دیگری (مانند الف لام عهد ذکری

۱- «جابر بن عبدالله انصاری گوید: خدمت فاطمه علیها السلام رسیدم، در برابرش لوحی بود که نام های اوصیا از فرزندانش در آن بود. من شمردم، دوازده نفر بودند و آخر آن ها قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بود؛ سه محمد در میان آن ها بود و سه علی.» (الکافی، ج۱، ص۵۳۲، ح۹)

۲- مرآه العقول، ج۶، ص۲۲۸.

«فعددت الاوصیاء») وجود ندارد که شمارش را ناگزیر در همان «الأوصیاء من ولدها» حصر نماید. پس احتمال دارد منظور از «فعددت»، شمارش همهٔ نام ها در لوح باشد، نه فقط شمارش تنها فرزندان؛ زیرا چنان که گذشت، در حدیث دلیلی نیست که همهٔ نام ها بر آن اساس ویژهٔ فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام باشد، یعنی آن که جابر نمی گوید لوحی در برابر حضرت فاطمه علیها السلام بود که نام فرزندان وصی اش بر آن نوشته شده بود و من آن نام ها را دوازده تا شمردم، بلکه می گوید من دوازده نام شمردم. این جمله با این که

نام دیگری غیر از فرزندان نیز در آن لوح باشد، سازگاری دارد. با وجود این، چون جابر

این روایت را برای امام باقر علیه السلام نقل کرده، تأکیدش بر فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام

است، نه همهٔ امامان؛ زیرا امامت حضرت علی علیه السلام در زمان ایشان جای هیچ تردیدی نداشته است.

احتمال دیگر تصحیف و زیاد شدن عبارت «من ولدها» است که همان دلیل مدعیان سیزده امام است؛ زیرا شیخ صدوق این روایت را با همین سند در کتاب کمال الدین که از کتاب های معتبر شیعه به شمار می رود، بدون این عبارت نقل کرده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ مَكْتُوبٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِي علیهم السلام . (۱)

با وجود این احتمالات و به خصوص دو نوع نقل متفاوت از این حدیث، دیگر وجود عقیده ای به این مهمی(سیزده امام) را با این روایت که نسخه بدل است، نمی توان ثابت کرد.

این احتمالات در صورتی پذیرفته است که در این باره، تنها این حدیث باشد و یا این

۱- کمال الدین، ص ۳۱۱، ح۳.

حدیث به تنهایی در نظر آید، در حالی که احادیث دیگری در این موضوع وجود دارد و از نظر حدیث شناسی، چنان که پیش تر گذشت، نباید احادیث مشابه را از نظر دور داشت. اگر این نویسنده پیش از نتیجه گیری نادرست اندکی می اندیشید، در همین باب همین حدیث را می یافت که مرحوم کلینی آن را با متن مفصل و سند صحیح آورده است، آن تفصیل، راه را بر هر گونه تفسیر نادرست بسته است.

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِیفٍ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَبِی لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ إِنَّ لِی إِلَیْکَ حَاجَةً فَمَتَی یَخِفُّ عَلَیْکَ أَنْ أَخْلُوَ بِکَ فَأَسْأَلَکَ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ أَیَّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَهُ فَخَلَا بِهِ فِی بَعْضِ الْأَیَّامِ فَقَالَ لَهُ یَا جَابِرُ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّوْحِ الَّذِی رَأَیْتَهُ فِی یَدِ أُمِّی فَاطِمَةَ علیها السلام بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا أَخْبَرَتْکَ بِهِ أُمِّی أَنَّهُ فِی ذَلِکَ اللَّوْحِ مَکْتُوبٌ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّی دَخَلْتُ عَلَی أُمِّکَ فَاطِمَةَ فِی حَیَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَهَنَّیْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَیْنِ وَ رَأَیْتُ فِی یَدَیْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ وَ رَأَیْتُ فِیهِ کِتَاباً أَبْیَضَ شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ فَقُلْتُ لَهَا بِأَبِی وَ أُمِّی یَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَا هَذَا اللَّوْحُ فَقَالَتْ هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَی رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِیهِ اسْمُ أَبِی وَ اسْمُ بَعْلِی وَ اسْمُ ابْنَیَّ وَ اسْمُ الْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِی وَ أَعْطَانِیهِ أَبِی لِیُبَشِّرَنِی بِذَلِکَ قَالَ جَابِرٌ فَأَعْطَتْنِیهِ أُمُّکَ فَاطِمَةُ علیها السلام فَقَرَأْتُهُ وَ اسْتَنْسَخْتُهُ فَقَالَ لَهُ أَبِی فَهَلْ لَکَ یَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَیَّ قَالَ نَعَمْ فَمَشَی مَعَهُ أَبِی إِلَی مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِیفَةً مِنْ رَقٍّ فَقَالَ یَا جَابِرُ انْظُرْ فِی کِتَابِکَ لِأَقْرَأَ أَنَا عَلَیْکَ فَنَظَرَ جَابِرٌ فِی نُسْخَةٍ فَقَرَأَهُ أَبِی فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً فَقَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّی هَکَذَا رَأَیْتُهُ فِی اللَّوْحِ مَکْتُوباً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* هَذَا کِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ*- لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِیرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِیلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِینَ عَظِّمْ یَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِی وَ اشْکُرْ نَعْمَائِی وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِی إِنِّی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِینَ وَ مُدِیلُ الْمَظْلُومِینَ وَ دَیَّانُ الدِّینِ إِنِّی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَیْرَ فَضْلِی أَوْ خَافَ غَیْرَ عَدْلِی عَذَّبْتُهُ عَذاباً

لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ فَإِيَّایَ فَاعْبُدْ وَ عَلَیَّ فَتَوَکَّلْ إِنِّی لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً وَ إِنِّی فَضَّلْتُکَ عَلَی الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّکَ عَلَی الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُکَ بِشِبْلَيْکَ وَ سِبْطَيْکَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمِی بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْناً خَازِنَ وَحْيِی وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً جَعَلْتُ كَلِمَتِيَ التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِيَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ بِعِتْرَتِهِ أُثِيبُ وَ أُعَاقِبُ أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِيَ الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ عِلْمِی وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِی سَيَهْلِکُ الْمُرْتَابُونَ فِی جَعْفَرٍ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأُكْرِمَنَّ مَثْوَی جَعْفَرٍ وَ لَأَسُرَّنَّهُ فِی أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَی فِتْنَةٌ عَمْيَاءُ حِنْدِسٌ- لِأَنَّ خَيْطَ فَرْضِی لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِی لَا تَخْفَی وَ أَنَّ أَوْلِيَائِی يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَی مَنْ جَحَدَ وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِی وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِی فَقَدِ افْتَرَی عَلَيَّ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَی عَبْدِی وَ حَبِيبِی وَ خِيَرَتِی فِی عَلِيٍّ وَلِيِّی وَ نَاصِرِی وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالاضْطِلَاعِ بِهَا يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِی الْمَدِينَةِ الَّتِی بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَی جَنْبِ شَرِّ خَلْقِی حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَسُرَّنَّهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِی وَ مَوْضِعُ سِرِّی وَ حُجَّتِی عَلَی خَلْقِی لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِی سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّی وَ نَاصِرِی وَ الشَّاهِدِ فِی خَلْقِی وَ أَمِينِی عَلَی وَحْيِی أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَی سَبِيلِی وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِيَ الْحَسَنَ وَ أُكْمِلُ ذَلِکَ بِابْنِهِ م ح م د رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَی وَ بَهَاءُ عِيسَی وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيُذَلُّ أَوْلِيَائِی فِی زَمَانِهِ وَ تُتَهَادَی رُءُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَی رُءُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّنَّةُ فِی نِسَائِهِمْ أُولَئِکَ أَوْلِيَائِی حَقّاً بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْيَاءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَدْفَعُ الْآصَارَ وَ الْأَغْلَالَ أُولَئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ: قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِی دَهْرِکَ إِلَّا هَذَا

الْحَدِیثَ لَکَفَاکَ فَصُنْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِه. (۱)

۱- «امام صادق علیه السلام فرماید: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم، چه وقت برایت آسان تر است که تو را تنها ببینم و از تو سؤال کنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهی. پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: دربارهٔ لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیده ای آن چه مادرم به تو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده. جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت مادرت فاطمه علیها السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم و در دستش لوح سبزی دیدم. گمان کردم از زمرّد است و نوشته ای سفید در آن دیدم، همانند رنگ خورشید (درخشان). به او عرض کردم: دختر پیغمبر! پدر و مادرم قربانت، این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه فرمود. اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرم و اسم اوصیا از فرزندانم در آن است و پدرم آن را به من مژدگانی عطا فرمود. جابر گفت: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم. پدرم به او گفت: ای جابر! آن را بر من نشان می دهی؟ عرض کرد: آری! آن گاه پدرم هم راه جابر به منزل او رفت. جابر نوشته ای از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر! تو در نوشته ات نگاه کن تا من برایت بخوانم، جابر در نسخه خود نگریست و پدرم آن را قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. بعد جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که این گونه در آن لوح نوشته دیدم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر او و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، آن را روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان فرود آورد. ای محمد اسم های مرا بزرگ شمار و نعمت های مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار. همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، منم شکنندهٔ جباران و دولت رساننده به مظلومان و جزا دهندهٔ روز رستاخیز، همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد و از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم. پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکّل نما. من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم و دورانش را کامل کردم و مدتش تمام گردید، جز این که برای او وصی و جانشینی مقرّر کردم و من تو را بر پیغمبران برتری دادم و وصی تو را بر اوصیای دیگر و تو را به دو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین علیهما السلام گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود ساختم و او را با شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت رسانیدم، او برترین شهداست و مقامش از همه آن ها عالی تر است. کلمهٔ تامه خود را هم راه او و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم، به سبب عترت او پاداش و کیفر می دهم. نخستین آن ها سرور عابدان و زینت اولیای گذشته من است و پسر او شبیه جدّ محمود (پسندیده) خود، محمد است. او شکافندهٔ علم من و کانون حکمت من است و شکّ کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد. هر که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته، سخن و وعدهٔ پابرجای من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم. پس از او برای موسی فتنهٔ کور بسیار تاریکی مقدّر شده است؛ زیرا رشتهٔ وجوب اطاعت من قطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیای من با جامی سرشار سیراب شوند و هر کس یکی از آن ها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آن که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

وای بر دروغ بندان منکر! هنگام پایان یافتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، نسبت به علی دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را به دوش او گذارم و با به دوش کشیدن آن ها امتحانش کنم. او را مردی پلید و گردن کش می کشد و در شهری که بندۀ صالح [ذوالقرنین] آن را ساخته است، پهلوی بدترین مخلوقم [هارون] به خاک سپرده می شود. فرمان و وعدۀ من ثابت شده که او را به پسرش و جانشینش بعد وی و وارث علمش محمد شادمان سازم. او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم است. هیچ بنده ای به او ایمان نمی آورد، مگر بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند، بپذیرم و عاقبت کار پسرش علی را به سعادت رسانم که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است. دعوت کننده به راهم و خزانه دار علمم حسن را از او به وجود آورم و این رشته را به وجود پسر او «م ح م د» کامل کنم که رحمت برای جهانیان است، او کمال موسی و زیبایی عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان [غیبت] او دوستانم خوار گردند و [ستم گران] سرهای آن ها را برای یکدیگر هدیه فرستند، چنان که سرهای ترک و دیلم [کفار] را به هدیه فرستند، کشته و سوزانده شوند و آن ها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آنان دوستان حقیقی من هستند. به وسیلۀ آنان هر آشوب کور تاریک را بزدایم و به برکت آنان زلزله ها را بردارم و بارهای سنگین و زنجیرها را برانم، درودها و رحمت پروردگارشان بر آن ها باد و تنها ایشانند هدایت شدگان. عبدالرحمان بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی، تو را کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار.» (الکافی، ج۱، ص۵۲۷، ح۳)

چنان که پیداست، این حدیث نام یکایک اوصیا را آورده و جای هیچ تردید برای افراد جویای حقیقت نگذاشته است. اگر قرار بود فرد سیزدهمی نیز در کار باشد، نام او نیز ذکر می گردید و یا به آن اشاره ای می شد.

پس چنین برداشت ها اگر نگوییم از سر غرض ورزی و سعی در مشکوک و مبهم نمایاندن امر قطعی و روشن است، بی گمان حاصل جمود بر متن است که از ناآگاهی علمی سرچشمه می گیرد.

۲. حدیث ابوسعید خدری:

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدِ

بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِی يَحْيَی الْمَدَائِنِیِّ عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِیِّ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ كُنْتُ حَاضِراً لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ أَقْبَلَ يَهُودِیٌّ مِنْ عُظَمَاءِ يَهُودِ يَثْرِبَ وَ تَزْعُمُ يَهُودُ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمَانِهِ حَتَّی رُفِعَ إِلَی عُمَرَ فَقَالَ لَهُ يَا عُمَرُ إِنِّی جِئْتُكَ أُرِيدُ الْإِسْلَامَ فَإِنْ أَخْبَرْتَنِی عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ إِنِّی لَسْتُ هُنَاكَ لَكِنِّی أُرْشِدُكَ إِلَی مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أُمَّتِنَا- بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ وَ هُوَ ذَاكَ فَأَوْمَأَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِیُّ يَا عُمَرُ إِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَقُولُ فَمَا لَكَ وَ لِبَيْعَةِ النَّاسِ وَ إِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ فَزَبَرَهُ عُمَرُ ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودِیَّ قَامَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ فَقَالَ وَ مَا قَالَ عُمَرُ فَأَخْبَرَهُ قَالَ فَإِنْ كُنْتَ كَمَا قَالَ سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءَ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمَ أَنَّكُمْ فِی دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَمِ وَ أَعْلَمُهَا صَادِقِينَ وَ مَعَ ذَلِكَ أَدْخُلُ فِی دِينِكُمُ الْإِسْلَامِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام نَعَمْ أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ أُخْبِرْكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام يَا يَهُودِیُّ وَ لِمَ لَمْ تَقُلْ أَخْبِرْنِی عَنْ سَبْعٍ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِیُّ إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِی بِالثَّلَاثِ سَأَلْتُكَ عَنِ الْبَقِيَّةِ وَ إِلَّا كَفَفْتُ فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِی فِی هَذِهِ السَّبْعِ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَوْلَی النَّاسِ بِالنَّاسِ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا يَهُودِیُّ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِیُّ أَخْبِرْنِی عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامِ هُدًی وَ أَخْبِرْنِی عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ أَيْنَ مَنْزِلُهُ فِی الْجَنَّةِ وَ أَخْبِرْنِی مَنْ مَعَهُ فِی الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَیْ عَشَرَ إِمَاماً هُدًی مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا وَ هُمْ مِنِّی وَ أَمَّا مَنْزِلُ نَبِيِّنَا فِی الْجَنَّةِ فَفِی أَفْضَلِهَا وَ أَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنٍ وَ أَمَّا مَنْ مَعَهُ فِی مَنْزِلِهِ فِيهَا فَهَؤُلَاءِ الِاثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمُّهُمْ وَ جَدَّتُهُمْ وَ أُمُّ أُمِّهِمْ وَ ذَرَارِيُّهُمْ لَا يَشْرَكُهُمْ فِيهَا أَحَد. (۱)

۱- «ابوسعید خدری گوید: زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم. مردی از بزرگان یهود مدینه آمد و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است تا نزدیک عمر رسید. گفت: ای عمر! من نزد تو آمده ام و می خواهم مسلمان شوم. اگر هر چه پرسیدم جواب گفتی، تو دانشمندترین اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم به قرآن و سنّت و آن چه می خواهم از تو بپرسم، هستی. عمر به او گفت: من چنین نیستم، ولی تو را به کسی که دانشمندترین امت ماست به قرآن و سنّت و آن چه از او بپرسی، راهنمایی می کنم و او این مرد است. آن گاه به علی علیه السلام اشاره کرد. یهودی به عمر گفت: اگر چنین است که می گویی، چه حقی برای تو بود که از مردم بیعت بگیری؟ در صورتی که او تنها دانشمندترین شماست؟ عمر به او درشتی کرد. یهودی به جانب علی علیه السلام برخاست و گفت: تو چنانی که عمر گفت؟ فرمود: عمر چه گفت؟ یهودی خبر کرد و گفت: اگر تو چنانی که او گوید: من مطالبی از تو می پرسم تا بدانم اگر کسی از شما آن ها را بداند، شما که ادعا می کنید، بهترین و داناترین امت ها هستید، راست می گویید و علاوه بر آن خودم هم به دین شما وارد شوم که اسلام است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بله من چنانم که عمر به تو گفت، هر چه خواهی بپرس! اگر خدا بخواهد به تو جواب می گویم. یهودی گفت: سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله را به من خبر ده! علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! چرا نگفتی هفت مسئله را به من خبر ده؟ یهودی به ایشان عرض کرد: برای این که اگر سه مسئله را جواب گفتی، دیگر بار هم می پرسم و گرنه خودداری می کنم و اگر هفت مسئله را جواب گفتی، پس تو دانشمندترین و برترین مردم بر زمینی و بر مردم از خودشان اولی هستی. علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! هر چه خواهی بپرس. یهودی عرض کرد: به من

خبر ده از نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و نخستین درختی که در زمین کاشته شد و نخستین چشمه ای که روی زمین جوشید. امیرمؤمنان علیه السلام به او پاسخ داد. یهودی به ایشان عرض کرد: به من بگو این امت چند امام هدایت گر دارد و پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله و سلم منزلش در کجای بهشت است و به من بگو هم راهان او در بهشت چه کسانی هستند؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این امت دوازده امام هادی از نسل پیغمبرش دارد و آن ها از نژاد من هستند و اما منزل پیغمبر ما در بهترین و شریف ترین مقام بهشت به نام جنّت عدن است و اما هم راهان او در آن منزل، همین دوازده تن از نسل او هستند با مادرشان و جدّه آن ها و مادر مادر آن ها [خدیجه علیها السلام] و اولاد ایشان، کسی دیگر با ایشان در آن منزل شریک نیست.» (الکافی، ج۱، ص۵۳۱، ح۸)

مانند روایت پیشین در این روایت نیز به عدد سیزده تصریحی نشده است و تنها از عبارت «من ذریه نبیها و هم منّی» ممکن است این گونه استفاده شود.

با وجود این، تفاوت اساسی این روایت با روایت پیشین حصر این روایت در دوازده امام است؛ زیرا یهودی پرسیده است: «أخبرنی عن هذه الأمه کم لها من إمام هدی؟» یعنی آن که تعداد امامان را می پرسد و امام علیه السلام در پاسخ می فرماید: «إن لهذه الأمه اثنی عشر إمام هدی؛ این امت تنها دوازده امام دارد.» حال اگر کسی از «من ذریه نبیها و

هم منّی» چنین نتیجه بگیرد که این دوازده نفر همه از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام هستند، یا باید بگوید حضرت علی علیه السلام جزء امامان نیست تا پاسخ امام که «اثنی عشر إمام هدی» است درست باشد و یا باید بگوید جواب امام درست نیست و باید «ثلاثه عشر إمام هدی» می فرمود؛ بسیار روشن است که هیچ کدام از این گفته ها پذیرفتنی نیست. افزون بر این، در پاسخ به پرسش دیگر یهودی از هم راهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «و أما من معه فی منزله فیها فهؤلاء الاثناعشر من ذریته و أمّهم و جدّتهم و أمّ أمّهم و ذراریهم، لا یشرکهم فیها أحد.» با نگاه به این جمله، خود حضرت علی علیه السلام نباید هم راه آنان در بهشت باشد؛ زیرا تنها این افراد را ذکر کرده و بعد می فرماید: «هیچ کس دیگری در این مقام، شریک آنان نیست.» روشن است که بنابر ظاهر عبارت، حضرت علی علیه السلام در آن شمار وجود ندارد؛ نکته ای که پذیرفتنی نیست. بنابراین، هیچ راهی جز تصّرف در معنای ظاهری روایت امکان ندارد، مثل این که مانند روایت پیش بر اغلب (۱) حمل گردد، یعنی چون یازده امام از دوازده امام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام هستند، باید گفت همهٔ امامان از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام هستند.

دیگر آن که عبارت استدلال شده برای سیزده امام، در روایت أبو الطفیل که مرحوم کلینی در همین باب و ماجرا، نقل کرده، نیامده و این نکته نشان می دهد که شاید آن عبارت در کلام امام هرگز نبوده است. این احتمال استدلال به سیزده امام را سست می کند و آن را در اندازهٔ استدلالی به نسخه بدل فرو می کاهد:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَانِ بْنِ السَّرَّاجِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُويِعَ وَ عَلِيٌّ علیه السلام جَالِسٌ نَاحِيَةً

فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ جَمِيلُ الْوَجْهِ بَهِيٌّ عَلَيْهِ ثِيَابُ حِسَانٌ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ

۱- نک: مرآه العقول، ج۶، ص۲۲۷.

حَتَّى قَامَ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِكِتَابِهِمْ

وَ أَمْرِ نَبِيِّهِمْ قَالَ فَطَأْطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ فَقَالَ إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ فَقَالَ

لَهُ عُمَرُ لِمَ ذَاكَ قَالَ إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتَاداً لِنَفْسِي شَاكّاً فِي دِينِي فَقَالَ دُونَكَ هَذَا الشَّابَّ قَالَ وَ مَنْ هَذَا الشَّابُّ قَالَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم وَ

هَذَا أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم وَ هَذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ

رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ أَ كَذَاكَ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ قَالَ فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ وَ قَالَ يَا هَارُونِيُّ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعاً قَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ

فَإِنْ أَجَبْتَنِي سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْإِلَهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ لَئِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ

لَتَدَعَنَّ دِينَكَ وَ لَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي قَالَ مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَاكَ قَالَ فَسَلْ قَالَ أَخْبِرْنِي

عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةِ دَمٍ قَطَرَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ

عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ عَيْنٍ هِيَ وَ أَوَّلِ شَيْ ءٍ اهْتَزَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ شَيْ ءٍ

هُوَ فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخَرِ أَخْبِرْنِي عَنْ

مُحَمَّدٍ كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامِ عَدْلٍ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ وَ مَنْ سَاكَنَهُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ فَقَالَ

يَا هَارُونِيُّ إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامَ عَدْلٍ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ

وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافِ مَنْ خَالَفَهُمْ وَ إِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ

الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ وَ مَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّتِهِ مَعَهُ أُولَئِكَ الِاثْنَيْ عَشَرَ الْإِمَامَ

الْعَدْلَ فَقَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَأَجِدُهَا فِي كُتُبِ أَبِي هَارُونَ

كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَمْلَاهُ مُوسَى عَمِّى عليه السلام قَالَ فَأَخْبِرْنِى عَنِ الْوَاحِدَهِ أَخْبِرْنِى عَنْ

وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ قَالَ يَا هَارُونِيُّ يَعِيشُ

بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَهً لَا يَزِيدُ يَوْماً وَ لَا يَنْقُصُ يَوْماً ثُمَّ يُضْرَبُ ضَرْبَهً هَاهُنَا يَعْنِى

عَلَى قَرْنِهِ فَتُخْضَبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا قَالَ فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ وَ قَطَعَ كُسْتِيجَهُ- وَ هُوَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّکَ وَصِيُّهُ يَنْبَغِى أَنْ تَفُوقَ وَ لَا تُفَاقَ وَ أَنْ تُعَظَّمَ وَ لَا تُسْتَضْعَفَ قَالَ ثُمَّ مَضَى بِهِ

عَلِيٌّ علیه السلام إِلَی مَنْزِلِهِ فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّین. (۱)

۱- «ابوالطفیل گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه اش حاضر بودم و زمانی که با عمر بیعت می شد، حضور داشتم، در حالی که علی علیه السلام گوشه ای نشسته بود. جوانی یهودی، خوش صورت، زیبا، نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی علیه السلام) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: ای امیرمؤمنان! تویی دانشمندترین این امت به کتابشان و امر پیغمبرشان؟ عمر سرش را پایین انداخت. یهودی گفت: با تو هستم و سخنش را تکرار کرد. عمر به او گفت: چرا این سؤال را می کنی؟ گفت: نزد تو آمده ام تا برای خود راهی بجویم، در حالی که در دینم به شک افتاده ام. عمر گفت: دامن این جوان را بگیر! یهودی گفت: این جوان کیست؟ عمر گفت: او علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. او پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. یهودی متوجه علی علیه السلام شد و گفت: تو چنین هستی؟ فرمود: آری! یهودی گفت: من می خواهم از تو سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله بپرسم. راوی گوید: علی علیه السلام لبخندی زد، اما نه واقعی و فرمود: چرا نگفتی هفت مسئله؟ یهودی گفت: برای این که سه مسئله می پرسم، اگر جوابم گفتی، دنبالۀ آن ها را می پرسم و اگر جواب آن ها را ندانستی، می فهمم که در میان شما دانشمندی نیست. علی علیه السلام فرمود: من از تو می پرسم به حق خدایی که می پرستی، اگر هر چه خواهی جوابت گویم، دینت را رها می کنی و به دین من می گرایی؟ یهودی گفت: جز برای این نیامده ام. علی علیه السلام فرمود: پس بپرس. یهودی گفت: به من بگو نخستین قطره خونی که بر روی زمین چکید، چه خونی بود؟ و نخستین چشمه ای که بر روی زمین جاری گشت، کدام چشمه بود؟ و اولین چیزی که در روی زمین به جنبش آمده چه بود؟ امیرمؤمنان علیه السلام جوابش فرمود: یهودی گفت: سه مسئله دیگر را بگو: به من از محمد خبر ده، چند امام عادل دارد؟ و او در کدام بهشت است؟ و چه اشخاصی هم راه او در آن بهشت سکونت دارند؟ علی علیه السلام فرمود: ای هارونی! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها کند، به آن ها زیانی نرسد و مخالفت مخالفان آن ها را به وحشت نیندازد و آن ها در دین از کوه های پابرجای در زمین استوارترند و محل سکونت محمد در بهشت خود اوست و هم راهیان او همین دوازده امام عادل هستند. یهودی گفت: راست گفتی، به خدایی که جز او شایان پرستشی نیست، من این ها را در کتاب های پدرم هارون یافته ام که با دست خود نوشته و عمویم موسی علیه السلام املا کرده است. یهودی گفت: آن یک مسئله را بگو! به من بگو جانشین محمد چند سال پس از او زندگی می کند و آیا خودش می میرد، یا او را می کشند؟ علی علیه السلام فرمود: ای هارونی او بعد از پیغمبر سی سال زندگی می کند، بدون یک روز کم و زیاد. سپس ضربتی به این جا یعنی تارکش زده می شود و این ریش از خون این تارک رنگین می شود. راوی گوید: هارونی فریاد کشید و کُستیج (بندی ضخیم که روی لباس و زیر زنار بسته می شود) خود را برید و می گفت: گواهی می دهم که شایستۀ پرستشی جز الله نیست، تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و تو، وصی او هستی، شایسته ا ست برتری تو نه برتری یافته بر تو و بزرگی تو، نه ضعیف نگه داشتنت. راوی گوید: سپس علی علیه السلام او را به منزل خود برد و علوم دین را به او آموخت.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹، ح۵)

این روایات، امامان علیهم السلام را فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام خوانده اند و یک امام را از دیگران جدا نشمرده اند؛ زیرا شیعیان می دانسته اند که حضرت علی علیه السلام امام است و فرزند پیامبر هم نیست. بنابراین، جدا کردن و توضیح آن در جوامع روایی شیعه، توضیح واضحات می شده که بر فرد حکیم قبیح است. اگر فردی به چنین عبارات تمسّک جوید، نه از باب اندیشیدن او در روایات، بلکه از باب «فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِه» (۱) «اما کسانی که در دل هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دل خواه خود] از متشابه آن پیروی می کنند» است.

۳. حدیث زراره:

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ الِاثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم کُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ مِنْ وُلْدِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِیٌّ علیه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ. (۲)

۴. حدیث دوم زراره:

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ الِاثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ کُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ وُلْدِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِیٌّ علیه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ. (۳)

۱- سورهٔ آل عمران، آیهٔ۷.

۲- «زراره گوید شنیدم: امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از آل محمد علیهم السلام همگی محدّث اند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از فرزندان علی علیه السلام هستند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام دو پدرند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱، ح۷)

۳- «زراره گوید شنیدم: امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از آل محمد علیهم السلام همگی محدّثند. از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام دو پدرند.» (الکافی، ج ۱، ص۵۳۳، ح۱۴)

این دو روایت که مرحوم کلینی در باب «باب ما جاء فی الإثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام » آورده، به دلیل یگانگی راویان اوّلیه، یک روایت به شمار می روند. در این روایت نیز چون من «ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ولد علی بن أبی طالب علیه السلام » آمده، شاید گفته شود بر سیزده امام دلالت دارد.

با توجه به بحث های گذشته، باید گفت که چنین تعبیرها از باب اکثریت امامان است (۱) و اگر حضرت علی علیه السلام جدا نشده، به دلیل روشن بودن مطلب و اشتباه نشدن آن است.

دیگر آن که این روایت دو گونه از مرحوم کلینی نقل شده است. از این رو، به یقین نمی توان گفت عبارت کافی همان نوشتهٔ مرحوم کلینی باشد؛ همانی که امام علیه السلام فرموده است. شیخ صدوق در دو کتاب عیون و خصال همین روایت را از مرحوم کلینی چنین آورده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْیَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ کُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام مِنْهُم. (۲)

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْیَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام کُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام مِنْهُم. (۳)

طبیعی می نماید که کلمهٔ «بعد» در استنساخ «ولد» نوشته شود و ناسخان برای درست شدن جمله، بر آن «من» افزوده باشند. (۴) در نتیجه چنان خوانده شود.

شیخ مفید نیز می آورد:

أَخْبَرَنِی أَبُو الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی

۱- من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أی أکثرهم. (مرآه العقول، ج ۶، ص۲۲۳) و هذا الحکم باعتبار الأکثر و القرینه علم المخاطب به. (شرح اصول کافی، ج۷، ص ۳۷۰)

۲- «از زراره بن اعین شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: ما دوازده امام از آل محمد هستیم. همگی محدّث هستند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب از آن هاست.» (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۰، ح۲۴)

۳- «از زراره بن اعین شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام علیهم السلام از آل محمد همگی محدّث هستند بعد

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب از آنان است.» (الخصال، ص ۴۸۰، ح۴۹)

۴- چنان که مصحّحان غیبت طوسی چنین کرده اند. (نک: الغیبه للطوسی، ص ۱۵۱، ح۱۱۲)

الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ الِاثْنَا عَشَرَ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِيٌّ علیه السلام هُمَا الْوَالِدَان. (۱)

از این نقل های متفاوت معلوم می شود که ناسخان حدیث دچار اشتباه در نقل شده اند و بنابر تحقیق و یادآوری علمای شیعه، اگر نویسنده در پی کشف حقیقت بوده، دست کم به گفتار آنان اشاره ای باید می کرده است، (۲) نه این که چنان وانمود کند که انگار برای نخستین بار به حقیقتی در دین و روایات رسیده است و بر خود لازم دیده آن ها را بیان کند. افزون بر این، راویان معصوم نیستند و بر خلاف اهل تسنّن که بررسی برخی از کتاب های روایی شان را جایز نمی دانند، دربارۀ همۀ کتاب ها حتی کتاب

۱- «از زراره بن اعین شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام علیهم السلام از آل محمد همگی محدّث هستند. علی بن ابی طالب و یازده نفر از فرزندانش و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی دو پدر هستند.» (الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۷)

۲- نک: شبهات و ردود، ج ۱، ص ۶۹.

شریف کافی نکته سنجی سزاوار است. (۱)

۵. حدیث ابوجارود:

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْعُصْفُورِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِنِّی وَ اثْنَیْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی وَ أَنْتَ یَا عَلِیُّ زِرُّ الْأَرْضِ یَعْنِی أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا بِنَا أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِیخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الِاثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِی سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ یُنْظَرُوا. (۲)

دربارهٔ این حدیث نیز چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: دوازده فرزندم و تو یا علی، ممکن است بگویند بر سیزده امام دلالت دارد، در حالی که این حدیث به امام بودن آنان نپرداخته، بلکه وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را نیز می گنجاند و می فرماید: من و دوازده فرزندم و تو یا علی، قرینه ای است که منظور از آن امامت نیست و گرنه باید به چهارده امام اشاره می فرمود. از این رو، روایت تنها به امان بودن برای اهل زمین اشارت دارد و می توان گفت منظور، چهارده معصوم بوده است و حضرت فاطمه علیها السلام نیز در شمار آنان است و روایت در تعارض با احادیث دوازده امام نیست.

مرحوم کلینی این حدیث را از ابوسعید عصفری نقل می کند. عبارت در کتاب عصفری چنین است:

عباد عن عمرو عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم

إِنِّی وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی وَ أَنْتَ یَا عَلِیُّ زِرُّ الْأَرْضِ یَعْنِی أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا وَ

قالَ: وَتَّدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِیخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی سَاخَتِ

۱- نک: معالم المدرستین، ج۳، ص ۲۶۱ – ۲۶۶.

۲- «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی! بند و قفل زمین هستیم، یعنی میخ ها و کوه های زمین. خدا به سبب ما زمین را میخ کوب کرده تا اهلش را فرو نبرد؛ چون دوازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح۱۷)

الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا. (۱)

عبارت «أحد عشر» در اصل کتاب آمده است و اگر ناسخان کافی، آن را «اثنی عشر» نقل کرده اند، شاید به دلیل انس ذهنشان به دوازده امام بوده و به ذهنشان نیامده که حضرت علی علیه السلام جداگانه ذکر شده است و باید یازده نوشته شود. البته شاید نام مبارک علی علیه السلام در «اثنی عشر»، عطف خاص بر عام بوده و عبارت تازه ای نباشد که تعداد امامان را از دوازده تن بالاتر ببرد. (۲)

پس این روایت، در صدد شمارش امامان نیست، بلکه بیان امان ها بر روی زمین است و دیگر آن که با نقل های گوناگون آمده است. بنابراین، مانند روایات پیشین، متن این روایت معلوم نیست، که به همین صورت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده باشد و از این رو، استدلال به آن سست خواهد بود.

وانگهی اگر روایت به امامت می پردازد و نسخه بدل هم ندارد، هم چنان که شمردن نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل آشکار بودن خروج ایشان از این فهرست اشکالی ندارد (و گرنه چهارده امام می شود)، ذکر حضرت علی علیه السلام نیز از باب عطف خاص بر عام خواهد بود. از این رو، شمار آنان از دوازده فرا نمی رود و از باب تغلیب، «اثنی عشر من ولدی» ایشان را نیز دربر می گیرد. افزون بر این، می توان گفت با نگاه به تربیت یافتن حضرت علی علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاق فرزند (ولد) بر ایشان نیز صحیح است.

۶. حدیث ابوسعید عصفوری:

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: مِنْ وُلْدِیَ اثْنَا عَشَرَ نَقِیباً نُجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ یَمْلَأُهَا عَدْلًا کَمَا

۱- «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی، بند و قفل زمین هستیم، منظورم میخ ها و کوه های زمین است و فرمود: خدا زمین را میخ کوب کرد تا اهلش را فرو نبرد. پس هنگامی که یازده فرزندم از دنیا بروند، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (أصول سته عشر، ص ۱۶)

۲- مرآه العقول، ج۶، ص۲۳۲.

مُلِئَتْ جَوْرا. (۱)

شاید دربارهٔ این حدیث نیز بگویند چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند دوازده نفر از

فرزندان من، پس با حضرت علی علیه السلام سیزده نفر می شود. بنابراین، بر سیزده امام

دلالت می کند.

در این باره باید گفت که این حدیث نیز مانند حدیث پیشین در منبع اصلی آن که مرحوم کلینی از آن نقل کرده چنین آمده است:

عباد رفعه إلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: مِنْ وُلْدِیَ أَحَدَ عَشَرَ نَقِیباً نَجِیباً (نُقَباء، نُجَباء) مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ یَمْلَأُهَا (الأَرضَ) عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْرا. (۲)

یعنی «أحد عشر» است، نه «اثنا عشر». بنابراین، در این روایت اشکالی نیست و با عقیده به دوازده امام موافق است.

از سویی، اگر «اثنا عشر» هم باشد، اشکالی به شمار نمی رود؛ زیرا ممکن است از باب غلبه باشد. نمونه ای از کاربرد این غلبه در حدیث زیر می آید:

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْعُصْفُورِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِی ضِیَاءِ نُورِهِ یَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ یُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ یُقَدِّسُونَهُ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ

۱- «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از فرزندان من دوازده نفر نقیب (سرشناس و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدّث (مرتبط با غیب و فرشتگان) و مفهَّم (معارف به او تفهیم شده) هستند. آخرین آنان قائم به حق است. آن را از عدالت پر می کند چنان که از ستم پر شده است.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح۱۸)

۲- «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از فرزندان من یازده نفر نقیب (سرشناس و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدّث (مرتبط با غیب و فرشتگان) و مفهَّم (معارف به او تفهیم شده) هستند. آخرین آنان قائم به حق است. آن (زمین) را از عدالت پر می کند، چنان که از ستم پر شده است. (أصول سته عشر، ص ۱۵)

رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم . (۱)

چنان که پیداست، حدیث، نخست حضرت علی علیه السلام را از فرزندانش جدا کرده

و معلوم است که به این نکته توجه بوده است. با این حال، در پایان روایت می فرماید: «و هم الأئمه من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم .» پس از باب تغلیب چنین اطلاقی را

می توان پذیرفت.

این روایت نیز چون نسخه بدل دارد و بر دوازده امام حمل می شود، به معنای سیزده امام نمی تواند باشد و مدّعای آنان را ثابت کند.

در نتیجه، هیچ روایتی در کتاب شریف کافی وجود ندارد که بر سیزده امام دلالت نماید، هر چند در نگاه نخست ممکن است بعضی از روایات وهم به این معنا را درافکند. پس این ادعای نویسنده نیز مانند ادعاهای دیگرش باطل است و هرگز مرحوم کلینی حدیثی نقل نکرده که بر سیزده امام دلالت کند.

شبههٔ بیست و ششم. کتاب هبه الله الکاتب

متن کتاب

و وُجدت فی الکتاب الذی ظهر فی تلک الفتره و نُسب إلی سلیم بن قیس الهلالی، حیث تقول إحدی الروایات، انّ النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم قال لأمیرالمؤمنین علیه السلام: أنت و إثنا عشر من ولدک أئمه الحق و هذا ما دفع هبه الله بن أحمد بن محمد الکاتب، حفید أبی جعفر محمد بن عثمان العمریّ، الذی کان یتعاطی الکلام، لأن یؤلّف کتاباً فی الإمامه، یقول فیه، أنّ الأئمه ثلاثه عشر، و یضیف إلی القائمه المعروفه زید بن علیّ کما یقول النجاشی فی رجاله. (۲)

۱- «ابوحمزه گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: همانا خدا محمد و علی و یازده فرزند او را از نور عظمت خویش آفرید و سپس ایشان را به صورت اشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایان است) در پرتو نور خود به پا داشت، پیش از آفرینش مخلوق او را عبادت می کردند. خدا را تسبیح و تقدیس می نمودند و فقط آنان امامان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۳۰، ح۶)

۲- «و در کتابی که در آن فترت آشکار شد و به سلیم بن قیس هلالی نسبت داده اند، روایتی یافت شده که می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: تو و دوازده تن از فرزندانت امامان حق هستید و این روایت چیزی بود که هبه الله بن احمد بن محمد کاتب، نوهٔ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری را که دستی در علم کلام می برد، واداشت تا کتابی در امامت بنویسد. در آن کتاب می گوید: امامان سیزده نفر هستند و زید بن علی را به فهرست معروف می افزاید، چنان

که نجاشی در کتاب رجال خود می گوید.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۰)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده ادّعا کرده که کتاب سلیم در دوران مرحوم کلینی ظهور یافته و وجود حدیثی در آن، باعث شده تا هبه الله کاتب، کتابی در امامت بنویسد و با افزودن زید بن علی به فهرست امامان، باور به سیزده امام را بگستراند.

پاسخ

بررسی کتاب سلیم و تاریخ پیدایی آن در ادامه خواهد آمد. اکنون مطالبی دربارهٔ هبهالله کاتب و کتابش در پی می آید:

نویسنده، کلام مرحوم نجاشی را در مورد هبه الله به گونه ای نقل کرده که هدف خویش را تأمین نماید و از امانت در نقل خارج شده است. متن کتاب نجاشی برای داوری خوانندگان در پی می آید:

هبه الله بن أحمد بن محمد الکاتب، أبونصر، المعروف بابن برنیه، کان یذکر أن امه أم کلثوم بنت أبی جعفر محمد بن عثمان العمری. سمع حدیثاً کثیراً، و کان یتعاطی الکلام و یحضر مجلس أبی الحسین بن الشبیه (۱) العلوی، الزیدی المذهب، فعمل له کتاباً و ذکر أنّ الأئمه ثلاثه عشر مع زید بن علی بن الحسین و احتجّ بحدیث فی کتاب سلیم بن قیس الهلالی: إنّ الأئمه اثنا عشر من ولد أمیرالمؤمنین. له کتاب فی الإمامه، و کتاب فی أخبار أبی عمرو و أبی جعفر العمریین و رأیت أباالعباس بن نوح قد عول علیه فی الحکایه فی کتابه أخبار الوکلاء و کان هذا الرجل کثیر الزیارات و

۱- «قوله ابن الشبیه... إلی آخره، بیت معروف من العلویین و سمّوا بذلک لأنّ جدهم کان یشبه النبی صلی الله علیه و آله و سلم بصورته.» (تعلیقه علی منهج المقال، ص۳۵۸)

آخر زیاره حضرها معنا یوم الغدیر سنه أربع مائه بمشهد أمیرالمؤمنین علیه السلام . (۱)

چنان که پیداست، مرحوم نجاشی علت نوشته شدن کتابی را که در آن نام سیزده امام آمده، حضور پیاپی هبهالله در مجلس فردی زیدی مذهب می داند و معتقد است که وی این کتاب را برای خوش داشت او نوشته است. و نام امام آن زیدی (زید بن علی) را در ردیف نام های امامان علیهم السلام آورده است. بنابراین، بر خلاف ادعای نویسنده، نجاشی معتقد نیست که این روایت به نوشته شدن آن کتاب انجامیده، بلکه معتقد است آن کتاب به ترویج این حدیث انجامیده است. نجاشی این مطلب را برای بی پروایی هبه الله یاد کرده و معلوم شود وی فردی ثقه و اعتمادپذیر نبوده و به همین دلیل، هرگز چیزی از او نقل نمی کند و از اعتماد ابن نوح به وی تعجب می کند.

بزرگان رجال شیعه مانند علامه بحر العلوم، محدّث نوری، مرحوم کلباسی و دیگران به این نکته توجه داده اند و آورده اند:

از این مرد با آن که از طبقهٔ متقدّم است و ابن نوح به او اعتماد کرده، نام و یادی در سند اصل ها و کتاب ها نیافتم و این نیست مگر به دلیل ضعف او و به دلیل مرتکب شدنش به نوشتن آن کتاب و بنابراین، از اعتماد ابن نوح بر او تعجب می شود و از همهٔ این مطالب، نهایت پرهیز نجاشی و دوری اش از ضعیفان و متهمان استفاده می شود. (۲)

۱- «هبه الله بن احمد بن محمد کاتب، ابونصر، معروف به ابن برنیه، می گفت مادرش أم کلثوم دختر ابوجعفر محمد بن عثمان عمری است. حدیث زیادی شنیده و دستی در کلام داشته و در جلسهٔ ابوالحسین بن شبیه علوی که مذهب زیدی داشته، شرکت می کرده، بعد کتابی برای او ساخته و گفته امامان سیزده تن هستند با زید بن علی بن حسین و حدیثی از کتاب سلیم بن قیس هلالی دلیل آورده که امامان دوازده نفر از فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام هستند. کتابی در امامت دارد و کتابی در اخبار ابوعمر و ابوجعفر عمری است و دیدم ابوالعباس بن نوح در نقل حکایت در کتاب اخبار وکلا به او اعتماد کرده است. و این مرد بارها به زیارت می رفته و آخرین زیارتی که با ما شرکت داشت، روز غدیر سال چهارصد در حرم امیرمؤمنان علیه السلام بود.» (رجال نجاشی، ص ۴۴۰، ش۱۱۸۵)

۲- «و لم أجد لهذا الرجل ذکراً فی طرق الأصول و الکتب، مع تقدّم طبقته و تعویل أبی العباس ابن نوح علیه و لیس إلّا لضعفه بما ارتکبه من تصنیف الکتاب المذکور و لذا تعجب من تعویل ابن نوح علیه و یستفاد من ذلک کلّه غایه احتراز النجاشی رحمه الله و تجنبه عن الضعفاء و المتهمین.» (فوائد رجالیه، ج ۲، ص ۹۶؛ سماء المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۲۰۲؛ خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳، ص۱۶۲ با کمی اختلاف)

عبارت «کان یتعاطی الکلام» نکتهٔ دیگر در سخن مرحوم نجاشی است. درباره «تعاطی» در لسان العرب آمده است:

لغت عطا» معاطاه...، مَثَل زده می شود برای کسی که علمی را ادّعا می کند، اما توان آن را ندارد... و تعاطی یعنی دست بردن به آن چه حق و اجازه دست زدن به آن را ندارد. گفته می شود: فلانی به ظلم بر تو دست زد... "فلانٌ یَعْطُو فی الحَمْضِ؛ دست زد به آن چه سهمی در آن نداشت." (۱)

هبهالله توانایی و صلاحیت نداشته که در علم کلام دست داشته باشد، اما به ستم و تجاوز از حد این کار را می کرد. در قرآن نیز اقدام عاقر ناقهٔ صالح پیامبر علیه السلام که تجاوز و ظلم بود، با «تعاطی» یاد شده است: «فَنادَوْا صاحِبَهُمْ فَتَعاطی فَعَقَرَ»؛ «پس رفیقشان را صدا کردند و [او] شمشیر کشید و [شتر را] پی کرد». (۲)

وحید بهبهانی می گوید:

ظاهر این است که [هبه الله بن] أحمد بر این حدیث اعتماد نکرده است، بلکه آن را وسیله ای برای جلب توجه و مهر آن علوی قرار داده است. (۳)

علامه شوشتری نیز می گوید:

ظاهر این است که این مرد، شیعهٔ امامیه بی پروایی است. خواسته با وارد کردن زید در میان امامان علیهم السلام دل ابن شبیه زیدی را به دست آورد، نه این که او زیدی

۱- «المُعَاطاه... یضرب مثلًا لمن ینتحل عِلماً لا ـ یقومُ به... و التَّعاطی: تناول ما لا ـ یحقُّ و لا ـ یجوزُ تَناوله، یقال: تعاطی فلانٌ ظلمک... فلانٌ یَعطو فی الحمض: یضربُ یده فیما لیس له» (لسان العرب، ج۱۵، ص۶۹)

۲- سورهٔ قمر، آیهٔ۲۹.

۳- .«و الظاهر عدم اعتماد [هبه الله بن] أحمد علیه بل جعله وسیله إلی استعطاف قلب العلوی.» (تعلیقه علی منهج المقال، ص ۱۹۱)

مـذهب باشـد. چگونه می تواند زیدی باشد در حالی که زیدی ها به امامت امام سـجاد علیه السـلام و امامان بعد از ایشان قائل نیستند؛ زیرا آن ها خروج با شمشیر را از شرایط امامت می دانند. (۱)

مرحوم شوشتری این احتمال را که هبـهٔالله فردی بی تقوا نبوده، بلکه با زیـدیه گفت و گو کرده و مذهب آنان را درست یافته و از این رو، به مذهب آنان درآمده و کتابی در آن مورد نوشـته است (چنان که نویسـنده ادّعا کرده)، نمی پذیرد و معتقد اسـت که وی زیدی نشده تا از روی عقیده چنین کتابی بنویسد؛ زیرا زیدیه سـیزده امامی نیسـتند و به امامت امام سـجاد علیه السلام و امامان بعد از ایشان اعتقادی ندارند. پس وی این کار را تنها برای خوش آیند آن زیدی انجام داده که در مجلسش شرکت می کرده است. البته قراین دیگری نیز می توان آورد که بنـابر آن هـا هبهـالله این کـار را از سر تحقیق و عقیـده انجام نـداده است: یکی این که اگر کسـی در پی حقیقت باشـد، ممکن نیست ده هـا روایت صـریح از کتـاب سـلیم یـا دیگر کتـاب هـا را دربارهٔ دوازده امام که به نام امامان اشاره کرده اند، رها کند و به روایتی دست آویزد که لازمهٔ آن (نه تصریح آن) سیزده امام است و به سیزده امام معتقد شود؛ اعتقادی که هیچ طرف داری ندارد و هیچ فرقه ای گزارش نشده چنان عقیده ای داشته باشد.

قرینـهٔ بعـدی، گنجانـدن زید در فهرست نام امامان علیهم السـلام بوده است. اگر سـیزده امامی بودن را بپذیریم، از کجا فهمیده می شود که آن امام زیـد بوده است؟ آیا نام زیـد نیز مانند دوازده امام که نام آن ها در روایات آمده، در روایتی به عنوان امام ذکر شـده است؟ چرا هیـچ روایتی دربـارهٔ امـامت زیـد بیـان نشـده است. با توجه به این قراین معلوم می شود که هبهالله در پی کشف حقیقت نبوده، بلکه می خواسته سخنی بگوید که جایی برای

۱- «ثم الظاهر أن الرجل إمامی غیر ورع، أراد اسـتماله جانب ابن شـیبه الزیدی بدرج زید فی الأئمه علیهم السلام لا أنه زیدی و کیف یکون زیـدیاً؟ و الزیـدی لا یری إمـامه السـجاد و من بعـده علیهم السـلام لأـنهم یشـترطون فی الإمـامه الخروج بالسـیف.» (قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۹۹)

خود نزد آن زیدی باز کند و البته از این روی، بسیار مانند خود نویسنده است. هبهالله کاتب می دانست که اگر نامی به فهرست بیفزاید، جایگاهی می یابد و از این رو، سیزده امامی شد؛ احمد الکاتب هم دانست اگر یک نام از فهرست بکاهد، اربابان انگلیسی اش را خشنود می کند و به ارج و قربی نزد آنان می رسد و از این رو، یازده امامی شد. گویا برای هیچ کدام از این دو کاتب مهم نیست که دلیل های موجود در کتاب ها چنین چیزی را تأیید کند یا خیر؛ مهم ابراز ارادت و محبت به دنیاداران است که چنان حاصل می گردد.

پس علت نوشتن کتاب، مجالست با زیدی بوده است، اما نویسنده با فریب کاری نه تنها به این علت و حتی حضور هبهالله در مجلس زیدی هیچ اشاره ای نمی کند، بلکه علت را عوض می کند و می نویسد: روایتی در کتاب سلیم باعث شد وی کتابی در امامت بنویسد و هرگز نمی گوید این کتاب را برای چه کسی نوشته است.

به راستی چه انگیزه ای باعث شده که وی کلام مرحوم نجاشی را تحریف کند و علت تألیف کتاب را از مجالست با زیدیه به وجود روایتی در کتاب سلیم تغییر دهد؟

افزون براین، وجود چنین حدیث در کتاب سلیم از اساس جای تردید دارد، مرحوم تفرشی می نویسد:

در کتاب سلیم بن قیس نیامده که امامان از فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام دوازده نفر هستند، بلکه در آن آمده امامان از فرزندان اسماعیل سیزده نفر هستند و آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است با دوازده امام علیهم السلام و انگار بر نجاشی و دیگران این مسئله مشتبه شده است. (۱)

۱- «لیس فی کتاب سلیم بن قیس الهلالی أن الأئمه علیهم السلام أثنا عشر من ولد أمیر المؤمنین علیه السلام بل فیه: أن الأئمه علیهم السلام ثلاثه عشر من ولد إسماعیل و هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع الأئمه الاثنا عشر علیهم السلام، فکأنه اشتبه علی النجاشی أو غیره.» (نقد الرجال، ج ۵، ص۴۵) النبی و الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام فی کتب عیسی علیه السلام ... فذکر فی الکتاب ثلاثه عشر رجلًا (هم النبی و الأئمه الاثنی عشر) من ولد إسماعیل بن إبراهیم خلیل الله، هم خیر من خلق الله و أحب من خلق الله إلی الله. و إنّ الله ولی من والاهم و عدو من عاداهم. من أطاعهم اهتدی ومن عصاهم ضلّ. طاعتهم لله طاعه و معصیتهم لله معصیه.» (کتاب سلیم بن قیس، ص۲۵۲)

بنابراین، احتمال دارد هبه‌الله روایتی را تحریف کرده و برای خوش آیند آن زیدی به این شکل در آورده باشد. (۱)

بعضی از آن چه در این موضوع در کتاب سلیم آمده چنین است:

۱. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

فَأَبُوكِ خَيْرُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ بَعْلُكِ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْوُزَرَاءِ وَ أَنْتِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِی مِنْ أَهْلِی ثُمَّ اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً ثَالِثَةً فَاخْتَارَكِ وَ أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكِ وَ وُلْدِ أَخِی بَعْلِكِ مِنْكِ. (۲)

۲. علی بن أبی طالب علیه السلام ولیّ کلّ مؤمن بعده. ثم أحد عشر إماماً من ولد أول الاثنی عشر، اثنان سمیاً ابنی هارون شبر و شبیر و تسعه من ولد أصغرهما و هو الحسین، واحداً بعد واحد، آخرهم الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه. (۳)

پس دلیل تألیف کتاب، روایت سلیم نیست. دیگر آن که چنین روایتی در کتاب سلیم

۱- «و امّا ما ذکره النجاشی فی ترجمه هبه الله بن احمد الکاتب من أنه یحضر مجلس أبی الحسین بن شیبه العلوی، الزیدی المذهب، فعمل له کتاباً و ذکر أن الأئمه ثلاثه عشر مع زید بن علی بن الحسین و احتجّ بحدیث سلیم بن قیس الهلالی: إن الأئمه اثناعشر من ولد أمیرالمؤمنین علیه السلام الخ، فلا شهاده فیه علی کون کتاب سلیم بن قیس مشتملاً علی ما نسبه الیه هبه الله و لعلّ فی کتاب سلیم الأئمه ثلاثه عشر من ولد اسماعیل فأبدل هبه الله اسماعیل بأمیرالمؤمنین علیه السلام و نسب الکلمه المصحفه الی کتاب سلیم بن قیس فیکون ذلک علامه وضع کتاب أبی الحسین بن شیبه الذی عمله هبه الله لا کتاب سلیم بن قیس.» (تنقیح المقال، ج۲، ص۵۳)

۲- «پدرت بهترین انبیا و پیامبران است و شوهرت بهترین وصی ها و وزیرهاست و تو نخستین کسی هستی که از خاندانم به من می پیوندی. سپس برای بار سوم به زمین توجه نمود و تو را و یازده مرد از فرزندان تو را و فرزندان برادرم، (شوهرت) از تو را برگزید.» (کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۳۲)

۳- «علی بن ابی طالب علیه السلام سرپرست همهٔ مؤمنان بعد از اوست. سپس یازده امام از فرزندان نخستین دوازده نفر است. دو نفرشان هم نام دو فرزند هارون، شبر و شبیر هستند و نه نفر از فرزندان کوچک ترین آن دو است و او حسین است. یکی بعد از دیگری. آخرین آن ها کسی است که عیسی بن مریم علیهما السلام پشت سر او نماز می خواند.» (کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۵۳)

وجود ندارد.

در نتیجه، به رغم ادعای نخست ایشان (کاد الشیعه الإمامیه یختلفون فیما بینهم حول تحدید عددهم باثنی عشر أو ثلاثه عشر) اختلافی در بین نبوده و این تهمتی آشکار به جامعه شیعی است. در ادامه، کلام مسعودی مورّخ خواهد آمد که آن نیز دلیل بر صدق گفتار ماست. وی تنها نام یک نفر می آورد که آن هم نه از روی دلیل که برای هدف دیگری چنین عقیده ای را ابراز کرده است. افزون بر این، اگر به سیزده امام هم معتقد باشد، با وجود یکی دو نفر مخالف، گفته نمی شود که در مذهب اختلاف وجود داشته است. مگر برای حقانیت مذهب هیچ منحرفی نباید یافت؟ اگر ملاک اختلافی بودن یکی دو نفر باشد، در مورد کدام مذهب ادعای اتفاق نظر می توان کرد؟ به راستی چرا نویسنده انتظار دارد این سخنان را دلیل و حجت بپذیرند؟

ادعای دوم نویسنده (إذ برزت فی ذلک الوقت روایات تقول، بأنّ عدد الأئمه ثلاثه عشر) نیز باطل است؛ زیرا چنین روایت وجود ندارد و هیچ روایتی عدد سیزده را بیان نکرده است. البته لازمۀ ظاهر بعضی روایات سیزده امام بوده است. اما با توجه به قراین موجود در خود روایات چنین ظاهری را نمی توان پی گرفت و ناگزیر باید معنا می شد، مانند بسیاری موارد دیگر که ظاهر روایات در آن ها پذیرفتنی نیست و اصرار بر ظاهر، جمود بر لفظ و ناآگاهی از معارف اسلامی و حدیثی را می نماید.

بخش هفتم: کتاب سلیم و محدودیت شمار امامان علیهم السلام

اشاره

این بخش دارای چهار فصل است. در فصل اول به کلام مسعودی درباره حصر شمار امامان در دوازده و استناد آن به کتاب سلیم پرداخته می شود و این که آیا این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل گیری فرقه دوازده امامی شده است؟ در فصل دوم بیان می شود آیا مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق دربارهٔ اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده اند؟ در فصل سوم این مطلب روشن می شود که آیا شیعیان در صحت کتاب سلیم بن قیس شک داشته اند؟ در فصل چهارم نیز بررسی می شود که آیا شیخ مفید کتاب سلیم را تضعیف کرده و به شیخ صدوق خرده گرفته است که چرا این کتاب را نقل کرده است؟

فصل اول. کتاب سلیم و خاستگاه اندیشه دوازده امام علیهم السلام

اشاره

در این فصل به کلام مسعودی درباره حصر شمار امامان در دوازده و استناد آن به کتاب سلیم پرداخته می شود و این که آیا این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل گیری فرقه دوازده امامی شده است؟

شبههٔ بیست و هفتم. کتاب سلیم بن قیس؛ خاستگاه اعتقاد به انحصار شمار امامان علیهم السلام

متن کتاب

و قد ذکر المؤرّخ الشیعی المسعودی (توفی سنه ۳۴۵ق) فی التنبیه و الإشراف: إن أصل القول فی حصر عدد الأئمه باثنی عشر ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه. و کان کتاب سلیم قد ظهر فی بدایه القرن الرابع الهجری و تضمّن قائمه بأسماء الأئمه الإثنی عشر التی یقول عنها: إنها معروفه منذ عهد رسول الله و أنه هو الذی قد أعلنها من قبل. و أدی ظهور هذا الکتاب إلی تکوّن الفرقه الإثنی عشریه فی القرن الرابع الهجریّ ثم بدأ الرواه یختلقون الروایات شیئاً فشیئاً. و لم یذکر الکلینی فی الکافی سوی سبع عشره روایه ثم جاء الصدوق بعده بخمسین عاماً لیزیدها إلی بضع و ثلاثین روایه ثم یأتی تلمیذه الخزاز لیجعلها مائتی روایه. (۱)

۱- «مسعودی، تاریخ نگار شیعی درگذشتهٔ سال ۳۴۵ قمری، در کتاب التنبیه و الإشراف می گوید: خاستگاه عقیده به انحصار عدد امامان علیهم السلام در دوازده، چیزی است که سلیم بن قیس در کتابش نقل کرده است و کتاب سلیم بن قیس الهلالی در اول قرن چهارم هجری پیدا شده و دارای فهرستی از نام های دوازده امام است که دربارهٔ آن می گوید: این فهرست از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معروف بوده و این همان فهرستی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش تر آشکار کرده و ظهور این کتاب موجب پیدایی فرقهٔ اثناعشری در قرن چهارم هجری شد. بعد راویان کم کم شروع به ساختن روایات کردند. کلینی در کتاب کافی بیش از هفده روایت نقل نکرده است. صدوق پنجاه سال بعد آمد تا روایت ها را به سی و اندی افزایش دهد. سپس شاگردش خزاز آمد تا روایت ها را به دویست روایت برساند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده با آوردن کلام مسعودی درباره حصر شمار امامان در دوازده که آن را به کتاب سلیم مستند دانسته، ادّعا کرده این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل گیری فرقهٔ دوازده امامی شده و راویان پس از آن، حدیث جعل کردند و با گذشت زمان، تعداد روایات دوازده امام افزون گردید.

پاسخ

و قطعیه به امامت دوازده امام از آن ها (کسانی که می گویند اول ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مردان حضرت علی علیه السلام است) کسانی هستند که اساسشان در حصر عدد امامان علیهم السلام چیزی است که سلیم بن قیس هلالی در کتابش نقل کرده است که ابان بن ابی عیاش آن را از او نقل کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: تو و دوازده تن از فرزندانت امامان حق هستید. این خبر را غیر از سلیم بن قیس نقل نکرده است و امامی که منتظر ظهورش هستند در این زمان ما که کتابمان به آن تاریخ زده شده، محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام است.... آنان را قطعیه می نامند؛ چون قطع دارند امام موسی کاظم علیه السلام وفات کرده است و در او توقف نکردند. (۱)

۱- «و القطعیه بالإمامه الاثنا عشریه منهم الذین أصلهم فی حصر العدد ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه، الذی رواه عنه أبان بن أبی عیاش أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لأمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام: أنت و اثناعشر من ولدک أئمه الحق. و لم یرو هذا الخبر غیر سلیم بن قیس و أن إمامهم المنتظر ظهوره فی وقتنا هذا المؤرخ به کتابنا: محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب رضوان الله علیهم أجمعین... إنما سموا القطیعه لقطعهم علی وفاه موسی بن جعفر علیهما السلام و ترکهم الوقوف علیه.» (تنبیه و اشراف، ص ۱۹۸)

پیش از پرداختن به معنای کلام مسعودی، چنان که گذشت، به نکته ای در کلام وی باید اشاره کرد که ادعای پیشین نویسنده را رد می کند. نویسنده مدعی بود در زمان مرحوم کلینی عدد امامان اختلافی بوده و گروهی به دوازده و گروهی به سیزده اعتقاد داشته اند، در حالی که مسعودی، هم عصر مرحوم کلینی، روایت موهم سیزده امام

را نقل کرده و هرگز آن را به سیزده امام تفسیر نکرده است و در شمارش نام امامان

همان دوازده نفر را اسم برده و این روایت را علّت اعتقاد به دوازده امام می داند، نه

سیزده امام و اگر اختلافی در میان بود، ناگزیر آن را یاد می آورد؛ زیرا وی در مقام

شمارش فرقه های مختلف شیعه بوده است _ این نکته نیز واهی بودن ادعای پیشین نویسنده را می نماید.

دربارهٔ کلام مسعودی نیز باید گفت که منظور از «اصل» در عبارت «أصلهم فی حصر العدد ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه» روشن نیست. احتمال نخست این است که «اصل» را به معنای اصطلاحی آن بینگارند، یعنی کتاب ها و رساله هایی که اصحاب امامان علیهم السلام در آن روایاتی را می نوشتند که می شنیدند، مانند کتاب سلیم بن قیس (درگذشتهٔ ۷۶ قمری) که قدیمی ترین و با سابقه ترین کتاب برجای مانده از اصحاب امامان علیهم السلام است که به دوازده امام تصریح دارد. اگر منظور این باشد، مطلبی صحیح و موافق کلمات علمای شیعه است (۱) و ثابت می کند خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این حقیقت را برای نخستین بار بیان فرموده است. در نتیجه، حقانیت مذهب امامیه

۱- یکم. کتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أکبر کتب الأصول التی رواها أهل العلم و من حمله حدیث أهل البیت علیهم السلام و أقدمها، لأن جمیع ما اشتمل علیه هذا الأصل إنّما هو عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أمیرالمؤمنین علیه السلام و المقداد و سلمان الفارسی و أبی ذر و من جری مجراهم ممّن شهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أمیرالمؤمنین علیه السلام و سمع منهما و هو من الأصول التی ترجع الشیعه إلیها و یعول علیها.» (الغیبه للنعمانی، ص ۱۰۱) دوم. «أصل سلیم بن قیس الهلالی أبی صادق العامری الکوفی التابعی.» (الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۲، ش ۵۹۰)

ثابت می شود. البته چنان که گذشت، سلیم روایات فراوانی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام بر حصر عدد امامان در کتابش نقل کرده و معلوم است که منظور مسعودی از «ما ذکره سلیم» یک روایت نیست، بلکه درون مایهٔ روایت های آن کتاب را به صورت یک جمله نقل کرده است.

احتمال دوم این است که «اصل» را به معنای ریشهٔ این عقیده بینگارند، یعنی منبع و سرچشمهٔ حصر عدد امامان در دوازده، تنها روایت سلیم است و دیگران این مطلب را از وی گرفته اند و اسناد همه روایات در نهایت به او ختم می شود و هیچ کس دیگر این روایات را به گونهٔ مستقیم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امیرمؤمنان علیه السلام روایت نکرده است. اگر منظور این باشد، سخنی ناپذیرفتنی است؛ زیرا چنان که گذشت، احادیث دوازده امام به روایات سلیم (از صحابه امیرمؤمنان علیه السلام) منحصر نیست و از طریق راویان فراوانی نقل شده است. برخی از راویان، این احادیث را از امامان علیهم السلام نقل کرده اند و برخی دیگر، حتی از نگاه تاریخی بر سلیم و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش هستند و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده اند. هر چند نزد شیعه، روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام علی علیه السلام هیچ فرقی با امامان علیهم السلام دیگر ندارد، برای آن که معلوم شود از نظر تاریخی نیز سلیم تنها راوی روایات دوازده امام نبوده و احادیث تنها از وی نقل نشده، در ذیل نام برخی از راویان خواهد آمد که بر سلیم پیش ترند:

۱. أبوالطفیل (۱) گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه اش حاضر بودم و زمانی که با عمر بیعت می شد حضور داشتم، در حالی که علی علیه السلام گوشه ای نشسته بود. جوانی یهودی وارد شد... امیرمؤمنان علیه السلام جوابش فرمود: یهودی گفت: سه مسئله دیگر را بگو! به من از محمد خبر ده، چند امام عادل دارد؟... علی علیه السلام

۱- وی از کسانی است که هنگام عرضهٔ کتاب سلیم به امام چهارم علیه السلام در آن جا حضور داشته است. کتاب سلیم بن قیس الهلالی رحمه الله علیه الذی رواه عنه أبان ابن أبی عیاش و قرأه جمیعه علی سیدنا علی بن الحسین علیهما السلام بحضور جماعه أعیان من الصحابه منهم أبوالطفیل فأقره علیه زین العابدین علیه السلام و قال علیه السلام: هذه أحادیثنا صحیحه.» (مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۰)

فرمود: ای هارونی! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها کند، به آن ها زیانی نرسد و مخالفت مخالفان آن ها را به وحشت نیندازد و آن ها در دین از کوه های پابرجای در زمین، استوارترند. (۱)

۲. أبوسعید خدری گوید: زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم. مردی از بزرگان یهود مدینه آمد، و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است،... یهودی به ایشان عرض کرد: به من بگو این امت چند امام هدایت گر دارد؟... امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این امت دوازده امام هادی دارد . (۲)

۳. عبدالله بن عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که خداوند مرا به آسمان ها برد به من وحی فرمود:... ای محمد می خواهی ایشان را ببینی؟ عرض کردم: آری! فرمود: پیش رو! جلو رفتم، آن گاه علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم مانند ستاره درخشانی در میان آن ها بود. عرض کردم: پروردگار من اینان کیستند فرمود: ایشان امامانند. (۳)

۱- «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَانِ بْنِ السَّرَّاجِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُويِعَ وَ عَلِيٌّ علیه السلام جَالِسٌ نَاحِيَةً فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِي... فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخَرِ أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامِ عَدْلٍ؟... فَقَالَ يَا هَارُونِيُّ إِنَّ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامَ عَدْلٍ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافِ مَنْ خَالَفَهُمْ وَ إِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹، ح۵)

۲- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ كُنْتُ حَاضِراً لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عُظَمَاءِ يَهُودِ يَثْرِبَ وَ تَزْعُمُ يَهُودُ الْمَدِينَهِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمَانِه... ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدًى؟... فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّهِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً هُدًى.» (الکافی، ج ۱، ص۵۳۱، ح۸)

۳- «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَارِثِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ سَهْلٍ الطَّبَرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الرَّقِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الدَّسْتُوَائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیهما السلام عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي... يَا مُحَمَّدُ أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ تَقَدَّمْ أَمَامَكَ فَتَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّهُ الْقَائِمُ كَأَنَّهُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فِي وَسْطِهِمْ فَقُلْتُ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّه.» (الغیبه للنعمانی، ص ۹۴، ح۲۴)

۴. عمر بن أبی سلمه فرزند همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عامر بن واثله نقل کرده اند که «وقتی ابوبکر مرد، ما در نماز بر جنازه اش حاضر بودیم. زمانی که کنار عمر نشسته بودیم و با او بیعت می کردند، جوانی یهودی از یهود مدینه که پدرش عالم یهود در مدینه به شمار می رفت و مردم می پنداشتند که او از فرزندان هارون است، نزد عمر آمد... پس علی علیه السلام فرمود: ای یهودی این امت دوازده پیشوای راهنما دارد، همه آنان راهنما و راه یافته اند، خوار داشتن کسی که آنان را خوار دارد، زیانی به آنان نمی رساند. (۱)

۵. إبن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که فرمود: وقتی نزد پروردگارم به معراج برده شدم.... ناگاه ندا دهنده ای ندا سر داد: ای محمّد! سر بردار و درخواست کن تا به تو عطا کنم. گفتم: خدای من! امّتم را پس از من بر ولایت علیّ بن ابی طالب گردآور تا همگی در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند. خدای تعالی بر من وحی فرمود: ای محمّد! من پیش از آن که بندگانم را بیافرینم، در میانشان حکم کردم... و این فضیلت را برای او قرار دادم و به تو

۱- «أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قَيْسِ بْنِ رُمَّانَةَ الْأَشْعَرِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مِهْزَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا خَاقَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْخَزَّازُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَبِيبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: وَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ قَالَ قَالا شَهِدْنَا الصَّلَاةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ حِينَ مَاتَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ قُعُودٌ حَوْلَ عُمَرَ وَ قَدْ بُويِعَ إِذْ جَاءَهُ فَتًى يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَهِ كَانَ أَبُوهُ عَالِمَ الْيَهُودِ بِالْمَدِينَهِ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مَنْ وُلْدِ هَارُون... فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام يَا يَهُودِيُّ لِهَذِهِ الْأُمَّهِ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مَهْدِيّاً كُلُّهُمْ هَادٍ مَهْدِيٌّ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُم.» (الغیبه للنعمانی، ص ۹۷، ح۲۹)

عطا کردم که از صلب او یازده مهدی خارج سازم که همهٔ آن ها از ذریه تو از بکر بتول خواهد بود و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند. (۱)

۶. جابر بن عبدالله الأنصاری جابر بن یزید جعفیّ گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم می گفت: وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را فرو فرستاد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ». گفتم: یا رسول اللَّه! خدا و رسولش را شناختیم، پس اولو الامری که خداوند اطاعت از آن ها را در کنار اطاعت از شما آورده، چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر! آنان جانشینان من و امامان مسلمانان پس از من هستند. نخست ایشان علی بن أبی طالب است، سپس حسن و حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمّد بن علی که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را می بینی و آن گاه که او را دیدار کردی، سلام مرا به او برسان. سپس صادق جعفر بن محمّد، سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمّد بن علی سپس علی بن محمّد سپس حسن بن علی سپس هم نام و هم کنیه من حجّت خدا در زمینش و بقیّه اللَّه درمیان بندگانش، فرزند حسن

بن علی. او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست

او بگشاید. (۲)

۱- «حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ سَهْلُ بْنُ زِیَادٍ الْآدَمِیُّ الرَّازِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّیْبَانِیُّ عَنْ أَبِیهِ آدَمَ بْنِ أَبِی إِیَاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُبَارَکُ بْنُ فَضَالَهَ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ رَفَعَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَمَّا عُرِجَ بِی إِلَی رَبِّی جَلَّ جَلَالُه... فَإِذَا مُنَادِیاً یُنَادِی ارْفَعْ یَا مُحَمَّدُ رَأْسَکَ وَ سَلْنِی أُعْطِکَ فَقُلْتُ إِلَهِی اجْمَعْ أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی عَلَی وَلَایَهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ لِیَرِدُوا جَمِیعاً عَلَی حَوْضِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیَّ یَا مُحَمَّدُ إِنِّی قَدْ قَضَیْتُ فِی عِبَادِی قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُم... وَ قَدْ جَعَلْتُ لَهُ هَذِهِ الْفَضِیلَهَ وَ أَعْطَیْتُکَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِیّاً کُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ مِنَ الْبِکْرِ الْبَتُولِ وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ یُصَلِّی خَلْفَهُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ.» (کمال الدین، ج۱، ص ۲۵۰، ح۱)

۲- «حَدَّثَنَا غَیْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ الفرازی [الْفَزَارِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِی الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیَّ یَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ(قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِینَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِکَ فَقَالَ علیه السلام هُمْ خُلَفَائِی یَا جَابِرُ وَ أَئِمَّهُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ بَعْدِی أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْمَعْرُوفُ فِی التَّوْرَاهِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِکُهُ یَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِیتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ سَمِیِّی وَ کَنِیِّی حُجَّهُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ بَقِیَّتُهُ فِی عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ذَاکَ الَّذِی یَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ عَلَی یَدَیْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا.» (کمال الدین، ج۱، ص ۲۵۳، ح۳)

۷. عبد الرحمن بن سمره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسانی که در دین

خدا مجادله و ستیز می کنند، با زبان هفتاد پیامبر لعنت شده اند.... عبدالرّحمن بن سمره گوید: گفتم: ای رسول خدا! راه نجات را به من

بنما! فرمود: ای پسر سمره! هر گاه هوای نفس ها مختلف شد و آراء و عقاید متفرّق گردید، بر تو باد که هم راه علی بن أبی طالب باشی؛ زیرا او امام امّت من و بعد از من جانشین من بر ایشان است.... و از اوست دو امام امّتم و دو

آقای جوانان بهشت حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین، نهمین آنان قائم امّت من است. زمین را پر از عدل و داد می نماید، همچنان که پر از ظلم و جور شد. (۱)

گفتنی است که چون مسعودی مؤرخ است، سخن وی در تاریخ و قدمت کتاب معتبر می تواند باشد، اما سخن وی در علم حدیث و وجود احادیث دربارهٔ یک موضوع و نقل کنندگان آن و طریق های رسیدن آن، پذیرفتنی نیست. افزون براین، محقّقان ایشان

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لُعِنَ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيّا... قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرْشِدْنِي إِلَى النَّجَاهِ فَقَالَ يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَ تَفَرَّقَتِ الْآرَاءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي... وَ إِنَّ مِنْهُ إِمَامَيْ أُمَّتِي وَ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَاسِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْما.» (کمال الدین، ج۱، ص ۲۵۶، ح ۱)

را شیعه نمی دانند (۱) که خود دلیل دوچندانی بر ناآگاهی وی از کم وکیف اسناد و احادیث این مذهب است. نویسنده باید به این نکته اشاره می کرد و وی را شیعه نمی پنداشت. اگر کسی شیعه بودن وی را نیز بپذیرد، معنای اعم آن را در نظر گرفته که به معنای دوست داشتن و محبت به اهل بیت علیهم السلام است، نه به معنای خاص آن که اعتقاد به دوازده امام است. اما لقب شیعه دادن به ایشان در این زمان موهم دوازده امامی بودن ایشان است و این به دور از محقّقانه سخن گفتن است.

پس سخن مسعودی که متکلّم، محدّث و حتی معتقد به مذهب امامیه نیست، اساس استدلال نمی تواند باشد.

در ادامه، نویسنده ادّعا کرده که کتاب سلیم در اوّل قرن چهارم قمری پیدا شده است. این سخن، مغالطه ای فریبکارانه می نماید؛ زیرا بزرگان شیعه مانند مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق در اثبات حصر دوازده امام، بی واسطه و مستقیم به کتاب سلیم استناد نکرده اند، بلکه روایات سلیم را هر راوی به نقل از استاد خود شنیده و آن را برای شاگرد خود نقل کرده است.

نویسنده با عبارت «قد ظهر» کلامی دوپهلو درافکنده است؛ منظورش از ظهور، نوشته شدن و به وجود آمدن کتاب سلیم است و یا پیدا شدن نسخه ای از آن چه پیش تر نوشته شده است.

نویسنده بی آن که دلیل و مدرکی برای ادعای خویش آورد، ادّعا کرده که کتاب سلیم در قرن چهارم پیدا شده است. آیا ضروری نیست نویسنده، منبع سخن خویش را بیان کند تا کلامی مستدل و مستند آورده باشد؟

به هر حال، اگر منظور وی از ظهور کتاب در قرن چهارم این باشد که چنین شخص

۱- سید محمدجواد شبیری زنجانی بحثی دقیق در مورد مذهب مسعودی دارد و نتیجه می گیرد وی قطعاً سنّی بوده است. (نک: مجله انتظار، ش۴، ص۲۱۹) همچنین عبدالله الصاوی در مقدمهٔ اخبار الزمان مسعودی، وی را معتزلی شافعی معرّفی کرده است. علامه شوشتری نیز در قاموس الرجال ج۷ ص۴۳۴ عامی بودن او را ترجیح می دهد.

و روایات و کتابش قبل از این تاریخ وجود نداشته، بی گمان ادّعایی باطل کرده است؛ زیرا نویسندگانی که پیش از قرن چهارم می زیسته اند از سلیم نقل روایت کرده اند و این نقل ها وجود این شخص و روایاتش را در آن زمان ها نشان می دهد که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱. المصنف، نوشتهٔ عبدالرزاق الصنعانی (درگذشتهٔ ۲۱۱ قمری):

أخبرنا عبد الرزاق عن معمر (بن راشد بصری ازدی متوفی۱۵۲) عن أبان عن سلیم بن قیس الحنظلی (۱) قال: خطب عمر فقال... (۲)

۲. مختصر إثبات الرجعه، نوشتهٔ أبومحمد فضل بن شاذان بن خلیل أزدی نیشابوری (درگذشتهٔ ۲۶۰ قمری):

حدّثنا محمد بن إسماعیل بن بزیع رضی الله عنه قال: حدّثنا حماد بن عیسی قال: حدّثنا إبراهیم بن عمر الیمانی قال: حدّثنا أبان بن أبی عیاش قال: حدثنا سلیم بن قیس الهلالی قال: قلت لأمیرالمؤمنین علیه السلام:... (از احادیثی که نام دوازده امام در آن آمده است) (۳)

۳. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار (درگذشتهٔ ۲۹۰ قمری):

حدّثنا محمد بن الحسین عن محمد بن أسلم عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس قال قال أمیر المؤمنین علیه السلام ... (۴)

۴. بصائر الدرجات:

۱- حبیب الرحمن اعظمی (تحقیق کننده المصنف): «عندی هو سلیم بن قیس العامری، ذکره ابن أبی حاتم مره منسوباً إلی أبیه، و أخری غیر منسوب، و ذکره البخاری أیضاً غیر منسوب إلی أبیه و نسبه عامریاً.» البته با این طریق روایات متعددی را مرحوم نعمانی نقل می کند و شکی باقی نمی ماند که این طریق وی به کتاب سلیم است.

۲- المصنف، ج۱۱، ص ۳۶۰، ح۲۰۷۴۳.

۳- مجلهٔ تراثنا، ش ۱۵، ص ۲۰۱، ح۱.

۴- بصائر الدرجات، ص ۴۷، ح۶.

حدّثنا محمد بن الحسین عن محمد بن أسلم عن ابن أذینه عن أبان عن سلیم بن قیس عن أمیر المؤمنین علیه السلام ... (۱)

۵. أخبار الدوله العباسیه، مؤلّف مجهول (قرن سوم):

عبدالله بن زاهر الکوفی عن محمد بن أبی عمیر عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی: «أن معاویه لما ورد المدینه حاجّاً...» (۲)

۶. مناقب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان الکوفی زیدی (قرن سوم): (۳)

حدّثنا أبو أحمد قال: حدّثنا عبید قال: حدّثنا محمد بن عمر بن أبی مسلم قال: حدّثنا عبد القدوس بن إبراهیم بن مرداس قال: أخبرنا محمد بن عبد الرحمان بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی: عن سلمان قال: لما ثقل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دخلنا علیه... (۴)

۷. کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی (از اصحاب امام رضا علیه السلام):

عثمان بن عیسی عن عمر بن أذینه عن سلیمان (۵) بن قیس قال: سمعت أمیرالمؤمنین علیه السلام یقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان الله حرّم الجنّه علی کلّ فحّاش... (۶)

نویسندگان شیعه، به روایات سلیم سند دارند و با واسطه از وی نقل روایت کرده اند، (۷) یعنی اساتید آنان روایات سلیم را از اساتید خود نقل کرده اند. حال اگر این

۱- بصائر الدرجات، ص۲۱۸، ح۳.

۲- أخبار الدوله العباسیه، ص۴۵.

۳- «قال ابن أبی الرجال فی مطلع البدور: کان محمد بن سلیمان علیه السلام خرج مع علی بن زید الزیدی (علی بن زید بن الحسین بن عیسی بن زید بن الإمام زین العابدین علیه السلام ثار فی وجوه الطغاه فی أیام المهتدی العباسی سنه ۲۵۵).» (مناقب الإمام أمیرالمؤمنین علیه السلام، ج۱، ص۱۳)

۴- مناقب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۱، ح ۶۵۰.

۵- از سند معلوم است که سلیمان تصحیف سلیم است.

۶- کتاب الزهد، ص ۷، ح۱۲.

۷- این سندها و طریق ها در ادامه بیان می شود.

احادیث در قرن چهارم نوشته شده باشد، این نقل ها و سندها چه معنایی می تواند داشته باشد؟ این سندها نشان می دهد این روایات در دوران پیشین موجود بوده و از طریق اساتید و راویان به آن ها رسیده است.

بیان مسعودی (درگذشتهٔ ۳۴۵ قمری) نیز ادعای نویسنده را رد می کند؛ زیرا اگر کتاب سلیم در قرن چهارم به وجود آمده، در کنار کتاب کافی قرار می گرفت و از کتاب محاسن، بصائر الدرجات و... متأخّر می شد. از این رو، نادرست است که مسعودی اهل تاریخ، اصل در دوازده امام را کتاب سلیم بداند و کتاب های پیشین را که به این مطلب پرداخته اند، نادیده بگیرد.

بنا به گفتهٔ مرحوم نعمانی نیز همهٔ شیعیان آن را از کتاب های قدیمی می داند: «و در میان تمام شیعیان از کسانی که حاملان علمند و آن را از امامان نقل کرده اند، اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی از بزرگ ترین و قدیمی ترین کتاب های اصول (دست اوّل) است.» (۱)

ابن ندیم بغدادی (درگذشتهٔ ۴۳۸ قمری) صاحب الفهرست نیز که از اهل تسنّن است، سخن نویسنده را رد می کند. وی می گوید: « نخستین کتابی که برای شیعه آشکار شد، کتاب سلیم بن قیس هلالی است.» (۲) اگر این کتاب در قرن چهارم نوشته شده باشد، چگونه ممکن است کتاب شناسی مانند ایشان، با آگاهی از کتاب های قدیمی تر، (۳) چنین قضاوت نماید؟

۱- «و لیس بین جمیع الشیعه ممّن حمل العلم و رواه عن الأئمه علیهم السلام خلاف فی أن کتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أکبر کتب الأصول... و أقدمها.» (الغیبه للنعمانی، ص ۱۰۱)

۲- «أول کتاب ظهر للشیعه، کتاب سلیم بن قیس الهلالی.» (فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۵)

۳- برای نمونه، ایشان کتاب محاسن برقی را ذکر کرده است: «أبوعبدالله محمد بن خالد البرقی القمی، من أصحاب الرضا علیه السلام . و من بعده، و صحب ابنه أباجعفر. و قیل کان یکنی أباالحسن. و له من الکتب، کتاب العویص، کتاب التبصره، کتاب المحاسن، کتاب الرجال. فیه ذکر من روی عن أمیرالمؤمنین علیه السلام . ... قرئت بخط أبی علی بن همام قال: کتاب المحاسن للبرقی یحتوی علی نیف و سبعین کتاباً، و یقال علی ثمانین کتاباً. و کانت هذه الکتب عند أبی علی بن همام... ابنه أحمد بن أبی عبدالله محمد بن خالد البرقی. و له من الکتب: کتاب الاحتجاج، کتاب السفر، کتاب البلدان أکبر من کتاب أبیه.» (فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۵)

مرحوم نجاشی (درگذشتهٔ ۴۵۰ قمری) در اول کتاب رجال، می آورد: «من از گذشتگان صالحمان که در نگارش تقدّم داشتند، یاد می کنم و آن نام ها اندک است.» (۱) و نفر چهارم از سلیم نام می برد. (۲) این مسئله اعتقاد ایشان به قدیمی بودن کتاب سلیم را نشان می دهد و دلیل دیگری بر ردّ ادعای نویسنده است.

قاضی بدر الدین سبکی (درگذشتهٔ ۷۶۹ قمری) نیز در محاسن الوسائل فی معرفه الأوائل گفته است: «به یقین نخستین کتابی که برای شیعه نوشته شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است.» (۳)

خیرالدین الزرکلی (درگذشتهٔ ۱۴۱۰ قمری) از کتاب شناسان اهل تسنّن پا را فراتر نهاده و سلیم را نه تنها در میان شیعیان که در جهان اسلام از نخستین نویسندگان بیان کرده است: «سلیم بن قیس هلالی از اولین نویسندگان اسلام است.» (۴) حال چگونه ممکن است که ایشان برای نویسندهٔ کتابی در قرن چهارم، چنین ادّعا کند؟

با توجه به این دلایل، منظور از «ظهور» به وجود آمدن کتاب یا روایات سلیم در قرن چهارم نخواهد بود.

با وجود این، اگر نویسنده ادّعا کند که نسخه ای از کتاب سلیم در قرن چهارم پیدا شده، یعنی آن که این کتاب به قرن اوّل تعلّق داشته و در آن زمان موجود بوده و بعد مفقود شده و در قرن چهارم دوباره پیدا شده، این ادّعا بدون هرگونه سند و مدرکی چیزی ثابت نمی کند؛ زیرا هیچ یک از منابع کتاب شناسی، به گم یا پیدا شدن این

۱- «أنا أذکر المتقدّمین فی التصنیف من سلفنا الصالح و هی أسماء قلیله.» (رجال النجاشی، ص ۳)

۲- رجال النجاشی، ص ۸.

۳- «أن أوّل کتاب صنف للشیعه هو کتاب سلیم بن قیس الهلالی.» (الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۳)

۴- «سلیم بن قیس الهلالی العامری الکوفی من أوائل المصنّفین فی الاسلام.» (الأعلام، ج ۳، ص ۱۱۹)

کتاب اشاره ای نکرده اند.

وانگهی این نکته بر فرض درستی در این بحث تـأثیری نـدارد؛ زیرا مرحوم کلینی، مرحوم نعمانی، شیخ صـدوق یا دیگران نیز باید از این کتاب مستقیم نقل می کردند. در حالی که نویسـندگان بزرگ شیعه از طریق مشایخ و اساتید خود روایات سلیم را نقل کرده انـد و پیـدا شدن این کتاب در قرن چهارم یا موجود بودن آن در همهٔ زمان ها، تأثیری در نقل آن ها نداشـته است و آنان آن چه را از اساتید خود شنیده اند، نقل کرده اند و با آن کتاب، قدیمی باشد یا جدید، کاری نداشته اند.

برخی از طریق های رسیدن احادیث سلیم به نویسندگان شیعه چنین است:

۱. فضل بن شاذان بن خلیل أزدی نیشابوری (درگذشتهٔ ۲۶۰ قمری):

حـدّثنا محمـد بن إسـماعیل بن بزیع رضـی الله عنه، قال: حدّثنا حماد بن عیسـی، قال: حدّثنا إبراهیم بن عمر الیمانی، قال: حدّثنا أبان بن أبی عیاش، قال: حدّثنا سلیم بن قیس الهلالی... (۱)

۲. محمد بن حسن صفار (درگذشتهٔ ۲۹۰ قمری):

حدّثنا محمد بن الحسین عن محمد بن أسلم عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس... (۲)

حدّثنا أحمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن حمّاد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم بن قیس الهلالی... (۳)

۳. محمد بن یعقوب کلینی (درگذشتهٔ ۳۲۹ قمری):

علی بن إبراهیم عن أبیه عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر الیمانی عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس...

۱- مختصر إثبات الرجعه (به نقل از: مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۰۱)

۲- بصائر الدرجات، ص ۴۷، ح۶.

۳- بصائر الدرجات، ص۲۱۸، ح۳.

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبى عمير عن عمر بن أذينه عن أبان بن أبى عياش عن سليم بن قيس...

و على بن محمد عن أحمد بن هلال عن ابن أبى عمير عن عمر بن أذينه عن أبان بن أبى عياش عن سليم بن قيس... (۱)

۴. محمد بن جرير بن رستم بن جرير طبرى كبير، شيعهٔ امامى (معاصر

مرحوم كلينى):

محمد بن عبدالله بن مهران، عن حماد بن عيسى، عن ابن أذينه، عن أبان بن أبى عياش: عن سليم بن قيس الهلالى. (۲)

۵. فرات بن إبراهيم الكوفى (درگذشتهٔ ۳۵۲ قمرى):

حدّثنى أحمد بن الحسن، حدّثنا على بن محمد بن مروان، حدّثنا أحمد بن نصر بن الربيع عن محمد بن مروان عن أبان بن أبى عياش عن سليم بن قيس العامرى... (۳)

حدّثنى جعفر بن محمد بن هشام عن عباده بن زياد عن أبى معمر سعيد بن خيثم عن محمد بن خالد الضبى و عبدالله بن شريك العامرى عن سليم بن قيس... (۴)

حدّثنى على بن محمد الزهرى، حدّثنى القاسم بن إسماعيل الأنبارى، حدّثنى حفص بن عاصم و نصر بن مزاحم و عبدالله بن المغيره عن محمد بن مروان السدى، حدّثنى أبان بن أبى عياش عن سليم بن قيس... (۵)

۶. محمد بن ابراهيم نعمانى (درگذشتهٔ حدود ۳۶۰ قمرى):

أخبرنا محمد بن يعقوب قال: حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه

عن ابن أبى عمير عن عمر بن أذينه عن أبان بن أبى عياش عن سليم بن

۱- الكافى، ج ۱، ص ۵۲۹، ح۴.
۲- المسترشد، ص ۲۳۱، ح۶۷.
۳- تفسير فرات الكوفى، ص ۳۵۶، ۴۸۳-۴۸۶.
۴- تفسير فرات الكوفى، ص ۱۶۹، ۲۱۷-۲۲۱.
۵- تفسير فرات الكوفى، ص ۶۷، ۲۹-۳۸.

قیس الهلالی... (۱)

۷. محمد بن علی، شیخ صدوق (درگذشتهٔ ۳۸۱ قمری):

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا یعقوب بن یزید عن حماد بن عیسی عن عبدالله بن مسکان عن أبان بن تغلب عن سلیم ابن قیس الهلالی... (۲)

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن أبی عمیر عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم ابن قیس الهلالی... (۳)

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أبیه عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۴)

حدّثنا أبی و محمد بن الحسن رضی الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا یعقوب بن یزید عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۵)

حدّثنا أبی و محمد بن الحسن رضی الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری جمیعاً عن محمد بن عیسی و یعقوب بن یزید و إبراهیم ابن هاشم جمیعاً عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۶)

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار عن أحمد ابن محمد بن

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۹۶، ح۲۷.
۲- کمال الدین، ص ۲۶۲، ح۹؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۶، ح۱۷.
۳- کمال الدین، ص ۲۷۰، ح۱۵؛ الخصال، ص ۴۷۷، ح۴۱.
۴- کمال الدین، ص ۱۳۹، ح۱۵۸.
۵- کمال الدین، ص ۲۷۴، ح۲۵.
۶- کمال الدین، ص ۴۱۳، ح۱۵.

عیسی عن أبیه عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی. (۱)

حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر الیمانی و عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی. (۲)

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن یعقوب بن یزید عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن إبراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم بن قیس الهلالی. (۳)

حدّثنا محمد بن الحسن بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن یعقوب بن یزید و إبراهیم بن هاشم جمیعاً عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر الیمانی عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی. (۴)

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم بن قیس الهلالی. (۵)

حدّثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار عن محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد عن العباس بن معروف عن علی بن مهزیار عن حکم بن بهلول عن إسماعیل بن همام عن عمر بن أذینه عن أبان ابن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی. (۶)

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبی عبدالله عن محمد بن علی (ابو سمینه) عن محمد بن

۱- الخصال، ص ۵۱، ح۶۳.
۲- الخصال، ص ۲۵۵، ح ۱۳۱.
۳- کمال الدین، ص ۲۶۲، ح ۱۰.
۴- الخصال، ص ۴۷۷، ح ۴۱.
۵- کمال الدین، ص ۲۴۰، ح۶۳.
۶- الخصال، ص ۴۱، ح ۳۰.

أسلم عن الحسن بن محمد الهاشمی عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۱)

حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا علی بن الحسین السعد آبادی عن أحمد بن أبی عبدالله عن أبیه عن حماد بن عیسی عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس... (۲)

۸. علی بن محمد خزاز قمی(قرن چهارم):

حدّثنا محمد بن علی رضی الله عنه قال حدّثنی أبی رحمه الله قال: حدّثنا سعید بن عبدالله قال حدّثنا یعقوب بن یزید عن حماد بن عثمان بن عیسی عن عبدالله بن مسکان عن أبان ابن خلف عن سلیم بن قیس الهلالی... (۳)

۹. أبو الفتح الکراجکی (درگذشتهٔ ۴۴۹ قمری):

حدّثنا الشیخ أبو الحسن محمد بن أحمد بن شاذان القمی رضی الله عنه قال حدّثنا أبو محمد الحسن بن عبدالله العلوی الطبری قال حدّثنا أحمد بن عبدالله قال حدثنی أحمد بن محمد عن أبیه قال حدّثنی حماد بن عیسی قال حدّثنی عمر بن أذینه قال حدّثنی أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۴)

۱۰. محمد بن حسن، شیخ طوسی (درگذشتهٔ ۴۶۰ قمری):

علی بن الحسن بن فضال (۵) عن محمد بن إسماعیل الزعفرانی عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۶)

۱- معانی الأخبار، ص ۳۹۴، ح۴۵.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱.

۳- کفایه الأثر، ص ۴۵.

۴- الإستنصار، ص ۹.

۵- «و ما ذکرته فی هذا الکتاب عن علی بن الحسن بن فضال فقد أخبرنی به أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر سماعاً و إجازه عن علی بن محمد بن الزبیر عن علی بن الحسن بن فضال.» (تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۵۵)

۶- تهذیب الأحکام، ج۴، ص ۱۲۶، ح۳ (۳۶۲).

عنه (حسین بن سعید) (۱) عن حماد بن عیسی عن عمر بن أذینه عن ابان عن سلیم بن قیس الهلالی... (۲)

عنه (حسین بن سعید) عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر عن ابان رفعه إلی سلیم بن قیس الهلالی... (۳)

أخبرنا جماعه عن أبی المفضل حدثنی عبد الرزاق بن سلیمان بن غالب الأزدی حدثنا الفضل بن المفضل بن قیس بن رمانه الأشعری حدثنا حماد بن عیسی الغریق حدثنی عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس... (۴)

أخبرنا جماعه عن عده من أصحابنا عن محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن أبی عمیر عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس... (۵)

أخبرنا ابن أبی جید عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن أبی القاسم البرقی عن محمد بن علی أبی سمینه الکوفی عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۶)

این طریق ها نشان می دهد ظهور احادیث سلیم، در قرن چهارم نبوده است و حتی اگر ظهور کتاب در قرن چهارم هم باشد، به احادیثی که بزرگان شیعه نقل کرده اند، ربطی ندارد.

در ادامه، نویسنده پیدایی این کتاب را موجب شکل گیری مذهب دوازده امامی در

۱- «و ما ذکرته فی هذا الکتاب عن الحسین بن سعید فقد أخبرنی به الشیخ أبوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان و الحسین بن عبیدالله و أحمد بن عبدون کلّهم عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الولید عن أخیه محمد بن الحسن بن الولید و أخبرنی به أیضاً أبوالحسین بن أبی جید القمی عن محمد بن الحسن بن الولید عن الحسین بن الحسن بن ابان.» (تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۶۳)

۲- تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۲۸، ح ۲۷ (۹۰۶).

۳- تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۷۶، ح۱۴ (۷۱۴).

۴- الامالی للطوسی، ص ۶۲۲، ح۱۹ (۱۲۸۳).

۵- الغیبه، ص ۱۳۷.

۶- الغیبه، ص ۱۹۳، ح۱۵۵.

قرن چهارم یاد کرده، اما در این باره نیز هیچ دلیل و مدرکی نمی آورد.

هر چند وی برای ادّعای خود دلیل نیاورده و بی مدرک بودن آن برای نپذیرفتنش

بس است، برای باطل بودن این سخن، دلیلی در پی می آید: نخست آن که با

گزارش احادیث، ثابت می شود که اندکی از احادیث دوازده امام، مستند به کتاب یا روایات سلیم هستند و نمی توان ادّعا کرد کتاب سلیم باعث ایجاد عقیده دوازده امام شده است.

دوم آن که بر فرض این عقیده از احادیث سلیم هم گرفته شده باشد، سخن ایشان باطل است؛ زیرا طریق ها و راویان متعدّدی ذکر شده اند که نشان می دهد این احادیث در قرن چهارم پیدا نشده است و این روایات پیش از این زمان نیز تا زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، میان راویان رواج داشته است. بزرگان شیعه روایات سلیم را از اساتید خود نقل کرده اند و مستقیم به کتاب مراجعه نکرده اند تا این احتمال جا داشته باشد که پیدا شدن این کتاب باعث به وجود آمدن مذهب دوازده امامی شده است.

سوم آن که در پاسخ شبهۀ نهم، به متن کتاب هایی اشاره شد که قبل از قرن چهارم نوشته شده اند. بنابر آن ها، برخلاف ادعای نویسنده، احادیث دوازده امام در آن کتاب ها موجود بوده و پیشینه ای فراتر از قرن چهارم داشته و اکثر آن ها هم از غیر طریق سلیم نقل شده است، مانند اصل ابوسعید عصفری (درگذشتۀ ۲۵۰ قمری)، مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان نیشابوری (درگذشتۀ ۲۶۰ قمری)، محاسن احمد بن محمد بن خالد برقی (درگذشتۀ ۲۷۴ قمری) بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار (درگذشتۀ ۲۹۰ قمری) و چنان که گذشت، اکثر کتاب های قرون اوّلیه برجای نمانده تا به خود آن ها استشهاد شود، اما کتاب های بعدی که از آن ها نقل می کنند، نشان می دهد این احادیث در کتاب های صحابۀ بزرگی چون محمد بن ابی عمیر (درگذشتۀ ۲۱۷ قمری) (۱)

۱- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارِ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ ابْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ يُكَمِّلُهُ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام .» (الکافی، ج۱، ص۵۲۹، ح۴)

و حسن بن محبوب (درگذشتهٔ ۲۲۴ قمری) (۱) وجود داشته است.

بنابر ادّعای نویسنده، راویان پس از آن، در این باره روایت هایی ساخته اند، وی برای این ادّعا نیز دلیلی نمی آورد.

وی می نویسد: چون سال ها بعد نویسندگان، احادیث بیشتری را در این موضوع آورده اند، پس این احادیث جعلی و دروغ است، در حالی که نویسندگان پیشین، هرگز در مقام جمع همهٔ روایات نبوده اند و هرگز ادّعا نکرده اند همهٔ احادیث این موضوع را گرد آورده اند، بلکه برعکس بزرگانی مانند مرحوم کلینی و شیخ صدوق هدف خود را از نوشتن کتاب، راه نمایی مردم و پاسخ گویی به پرسش های موجود در جامعه بیان کرده اند. نه جمع آوری احادیث و نوشتن کتاب های مفصل حدیثی و موسوعه نگاری.

مرحوم کلینی در مقدمه کتاب کافی علّت تألیف کتاب خود را چنین نقل می کند:

یادآور شدی که مسائلی بر تو مشکل شده و حقیقت آن را به دلیل اختلاف روایت ها نمی دانی و می دانی که اختلاف روایت ها در آن به دلیل اختلاف علت ها و سبب های آن است. و در محل خود فردی که به علمش اعتماد و با او گفت وگو کنی و استفاده ببری، نمی یابی و گفتی دوست داری کتابی کافی داشته باشی که از تمام فنون علم دین در آن جمع باشد. مقداری که دانش آموز

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی فَاطِمَهَ علیها السلام وَ بَیْنَ یَدَیْهَا لَوْحٌ فِیهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَیْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه الشریف ثَلَاثَهٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَهٌ مِنْهُمْ عَلِی.» (لکافی، ج۱، ص۵۳۲، ح۹)

به آن بسنده کند و ره جو به آن مراجعه کند و کسی که علم دین و عمل به آن را می خواهد از آن بگیرد، بنابر احادیث صحیح از امامان علیهم السلام و سنّت های پابرجا که عمل بر پایهٔ آن است و با آن واجب الهی و روش پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم ادا شود... و خدا را شکر که نوشتن آن چه را خواسته بودی، میسّر ساخت. امیدوارم چنان باشد که در نظر داشتی. اگر در آن کاستی باشد، نیّت ما کم کاری در هدیه کردن نصیحت (خیرخواهی) نبوده است؛ زیرا خیرخواهی برای برادران و اهل مذهبمان واجب است. علاوه امید داریم که با هر کسی که از آن استفاده می کند و به مضمون آن عمل می کند، در زمان ما و در زمان باقی مانده تا پایان دنیا، شریک باشیم... و کمی کتاب الحجه را توسعه دادیم، اگر چه به مقداری که حقش بود، کامل نکردیم؛ زیرا ما زشت دانستیم که از تمام بهره آن کم بگذاریم و امیدوارم خداوند انجام نیتی را که سابق گفتیم آسان گرداند. اگر اجل به تأخیر افتد، کتابی گسترده تر و کامل تر از این می نویسیم، تمام حقش را ادا می کنیم. اگر خدای تعالی بخواهد. (۱)

شیخ صدوق نیز در مقدّمهٔ کمال الدین و تمام النعمه آورده است:

آن چه باعث شد من این کتاب را تألیف کنم، این است که... دیدم غیبت، بسیاری از شیعیان را که نزد من رفت وآمد می کردند، دچار حیرت کرده است و

۱- «و ذکرتَ أنّ أموراً قد أشکلت علیک، لا تعرف حقائقها لاختلاف الروایه فیها و أنک تعلم أن اختلاف الروایه فیها لاختلاف عللها و أسبابها و أنک لا تجد بحضرتک من تذاکره و تفاوضه ممن تثق بعلمه فیها و قلتَ: إنک تحب أن یکون عندک کتاب کاف یجمع فیه من جمیع فنون علم الدین، ما یکتفی به المتعلم و یرجع إلیه المسترشد و یأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به، بالآثار الصحیحه عن الصادقین علیهم السلام و السنن القائمه التی علیها العمل و بها یؤدی فرض الله عزّوجلّ و سنه نبیه صلی الله علیه و آله و سلم ... و قد یسر الله و له الحمد تألیف ما سئلتَ، و أرجو أن یکون بحیث توخیتَ، فمهما کان فیه من تقصیر فلم تقصر نیتنا فی إهداء النصیحه، إذ کانت واجبه لإخواننا و أهل ملتنا، مع ما رجونا أن نکون مشارکین لکل من اقتبس منه، و عمل بما فیه دهرنا هذا، و فی غابره إلی انقضاء الدنیا... و وسعنا قلیلاً کتاب الحجه و إن لم نکمله علی استحقاقه، لأنا کرهنا أن نبخس حظوظه کلها. و أرجو أن یسهل الله عزّ و جلّ إمضاء ما قدمنا من النیه، إن تأخر الأجل صنفنا کتاباً أوسع و أکمل منه، نوفیه حقوقه کلها إن شاء الله تعالی.» (الکافی، ج۱، ص۸)

آنان در امر امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دچار شبهه شده اند و به جای تسلیم بودن، به دیدگاه ها و مقایسه ها روی آورده اند. پس تلاشم را صرف هدایت آنان به حق و برگرداندن آن ها به راه درست کردم، به وسیلهٔ اخباری که در این باره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام رسیده بود. تا این که در قم پیری اهل فضل و علم و شرف از بخارا به ما وارد شد... و از من خواست که در این موضوع کتابی تألیف کنم. من خواهش او را پذیرفتم و به او وعده دادم که چون خدا برگشتن مرا به وطن و قرارگاهم شهر ری فراهم سازد، آن چه خواسته اوست، جمع آوری کنم. پس در شبی که دربارهٔ خانواده و فرزندان و برادران و نعمتی که در شهر ری باز گزاردم، اندیشه می کردم، به ناگاه خواب به من غلبه کرد، در خواب دیدم... مولایمان قائم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر در خانه کعبه ایستاده است... سپس به من فرمود:... به تو دستور می دهم اکنون کتابی دربارهٔ غیبت بنویسی و غیبت پیغمبران علیهم السلام را در آن درج کنی، سپس آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف رفت و من از خواب هراسان برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکایت نمودن گذراندم و وقتی صبح شد، آغاز به تألیف این کتاب نمودم، برای امتثال امر ولی خدا عجل الله تعالی فرجه الشریف و حجّت او. (۱)

چنان که پیداست، عبارت های هر دو کتاب بیان می کند که برای ارشاد و عمل

۱- «إن الذی دعانی إلی تألیف کتابی هذا... فوجدت أکثر المختلفین إلیّ من الشیعه قد حیّرتهم الغیبه، و دخلت علیهم فی أمر القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف الشبهه، و عدلوا عن طریق التسلیم إلی الآراء و المقائیس، فجعلت أبذل مجهودی فی إرشادهم إلی الحق و ردهم إلی الصواب بالأخبار الوارده فی ذلک عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الأئمه علیهم السلام، حتی ورد إلینا من بخارا شیخ من أهل الفضل و العلم و النباهه ببلد قم... و سئلنی أن أصنّف له فی هذا المعنی کتاباً، فأجبته إلی ملتمسه و وعدته جمع ما ابتغی إذا سهل الله لی العود إلی مستقری و وطنی بالری. فبینا أنا ذات لیله أفکر فیما خلفت ورائی من أهل و ولد و إخوان و نعمه إذ غلبنی النوم فرأیت... مولانا القائم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واقفاً بباب الکعبه... ثمّ قال لی:... آمرک أن تصنف و لکن صنّف الآن کتاباً فی الغیبه و اذکر فیه غیبات الأنبیاء علیهم السلام . ثم مضی عجل الله تعالی فرجه الشریف فانتبهت فزعاً إلی الدعاء و البکاء و البثّ و الشکوی إلی وقت طلوع الفجر، فلما أصبحت ابتدئت فی تألیف هذا الکتاب ممتثلاً لأمر ولی الله و حجته.» (کمال الدین، ص۲)

نوشته شده اند و نویسندگان آن در پی جمع آوری همهٔ احادیث نبوده اند، بلکه مرحوم کلینی تصریح کرده احادیث این کتاب کامل نیست و اگر اجل مهلت دهد، کتاب جامع تری می نگاشت.

در کتاب های اهل تسنّن نیز چنین است. بخاری (درگذشتهٔ ۲۵۶ قمری) می گوید:

من از میان شش صد هزار حدیث این احادیث صحیح را نقل کردم... و بیشتر احادیث صحیح را رها کردم. اسماعیلی گوید: زیرا اگر او تمام احادیث صحیح را نقل می کرد، در یک باب حدیث گروهی از صحابه جمع می شد و سند هر یک از آن ها وقتی صحیح بود، یاد می شد. در نتیجه، کتابی بسیار بزرگ می گشت و گوید... و احادیث صحیح را رها کردم تا طولانی نشود. (۱)

شاگرد وی، مسلم (درگذشتهٔ ۲۶۱ قمری) صاحب دومین کتاب معتبر اهل تسنّن

نیز چنین گفته است: «هر حدیثی که نزد من صحیح بود، در این جا (صحیح مسلم)

قرار ندادم.» (۲)

محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (درگذشتهٔ ۴۰۵ قمری) آورده است:

محمد بن إسماعیل جعفی و مسلم بن حجاج قشیری در اخبار صحیح دو کتاب پاکیزه نوشته اند که نام آن دو در عالم منتشر شده در حالی که حکم نکرده اند، حتی یکی از آن ها که حدیث صحیحی غیر از آن چه ما نقل کرده ایم، وجود ندارد... و من از خداوند کمک می خواهم برای نقل احادیثی که راویان آن ها ثقه هستند و به امثال آن ها هر دو شیخ یا یکی از آن ها احتجاج کرده اند و این شرط صحیح است نزد تمام فقهای اسلامی افزودن در سند و

۱- «خرجت الصحیح من ستّ مائه ألف حدیث... و ما ترکت من الصحیح أکثر قال الإسماعیلی لأنه لو أخرج کل صحیح عنده لجمع فی الباب الواحد حدیث جماعه من الصحابه و لذکر طریق کل واحد منهم إذا صحت فیصیر کتاباً کبیراً جداً و قال... و ترکت من الصحیح حتی لا یطول.» (مقدمه فتح الباری، ص ۵)

۲- «لیس کلّ شئ عندی صحیح وضعته هنا یعنی فی صحیحه.» (بغیه الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۸)

متن از افراد مورد اعتماد (ثقه) پذیرفته است. (۱)

تعداد روایات صحیح بخاری حدود هفت هزار و مسلم سه هزار روایت است و حاکم نیشابوری علاوه بر روایت های آن ها نزدیک نه هزار حدیث جمع آوری و در پایان هر حدیث عبارتی این گونه آورده است: «این حدیث بنابر شرط دو شیخ (بخاری و مسلم) صحیح است، در حالی که این دو آن را نقل نکرده اند.» (۲) یا آن که آورده: «این حدیث صحیح است و به هیچ وجه برای آن مشکلی سراغ نداریم، در حالی که این دو نقلش نکرده اند.» (۳)

نور الدین علی بن أبی بکر هیثمی (درگذشتهٔ ۸۰۷ قمری) به همین دلیل پس از نقل کلمات بخاری و مسلم می گوید:

اما آن دو (بخاری و مسلم) تمام احادیث صحیح را جمع نکردند و به آن هم ملتزم نبودند... و این نقل ها اعتراف روشن آن دو است به این که تمام احادیث صحیح را در کتاب هایشان نیاورده اند. پس برای کسی که عزم و اراده ای در وی تحقق یافته، فرصت زیاد و میدان عمل گسترده است. (۴)

وی مجمع الزوائد را در ده جلد نوشته است و هیچ کس تا به حال مدعی

نشده که روایات کتاب مستدرک یا زوائد چون بعد افزوده و نوشته شده، پس

۱- «أبوعبدالله محمد بن إسماعیل الجعفی و أبوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری صنفاً فی صحیح الاخبار کتابین مهذبین انتشر ذکرهما فی الأقطار و لم یحکما و لا واحد منهما انّه لم یصح من الحدیث غیر ما أخرجه... و انا استعین الله علی اخراج أحادیث رواتها ثقات قد احتج بمثلها الشیخان أو أحدهما و هذا شرط الصحیح عند کافه فقهاء أهل الاسلام أنّ الزیاده فی الأسانید و المتون من الثقات مقبوله.» (المستدرک علی الصحیحین، ج۱، ص۲)

۲- «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه.»

۳- «هذا حدیث صحیح لا نعرف له عله بوجه من الوجوه و لم یخرجاه.»

۴- « لکنّهما لم یستوعبا الصحیح بما جمعاه و لا التزما لذلک... و هذه النقول اعتراف صریح منهما بأنهما لم یذکرا فی کتابیهما کل الصحیح. فالمجال إذاً واسع و المیدان فسیح أمام من تتحقق فیه العزیمه.» (بغیه الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۸)

جعلی است. (۱)

بنابراین، طبیعی است که با گذشت زمان بر تعداد حدیث ها افزوده شده باشد

و این افزایش را به معنای جعل حدیث نمی توان دانست. نمی توان گفت چرا

این احادیث در کتاب مرحوم خزاز وجود دارد، اما در کتاب کافی یا کمال الدین نیست. اگر چنین استدلالی صحیح باشد، باید همهٔ جوامع حدیثی شیعه و سنّی که بعدها

به کوشش دانشمندان هر قوم نوشته شده، جعلی و دروغ باشد؛ زیرا بسیاری از

این احادیث در کتاب های قدیمی تر که حجم کمتری دارند، وجود ندارد. با وجود

این، کسی چنین استدلال را نمی پذیرد و این گونه سخن راندن، هوچی گری است تا مباحثهٔ علمی.

نویسنده در این موضوع به دور از شیوه و شأن تحقیق و انصاف در سخن، گونه ای وانمود کرده که گویی با گذشت پنجاه سال آمار این احادیث از هفده به سی و چند حدیث رسیده است و بعد به یک باره دویست حدیث گردیده است. لذا پس از مرحوم کلینی، شیخ صدوق را نام می برد و می گوید: کلینی در کتاب کافی بیش از هفده روایت نقل نکرده است. پنجاه سال بعد، صدوق روایت ها را به سی و اندی افزایش داده است. اما به مرحوم نعمانی که شاگرد مرحوم کلینی و پیش تر از شیخ صدوق است، هیچ اشاره ای نکرده، در حالی که وی بیش از شصت حدیث از شیعه و اهل تسنّن (۲) در موضوع دوازده امام آورده و چنین یاد آورده است: «و روایات در این مسئله از طریق اهل تسنّن فراوان است که دلالت می کنند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده را یاد آور شده است و آن ها

۱- البته طبیعی است که برخی از محدثان در صحت بعضی از احادیث آن ها سخن داشته باشند اما هرگز نویسندگان آن ها را به جعل متهم نکرده اند. برای مثال ذهبی می گوید: حدود صد روایت از کتاب مستدرک حاکم قابل قبول نیست. اما در عین حال وی را فردی قابل اطمینان (ثقه) و بسیار بزرگوار و بی همتا در دوران خود می داند. (نک: سیر أعلام النبلاء، ج۱۷، ص۱۶۲ - ۱۷۷، ش۱۰۰: شرح حال حاکم نیشابوری.)

۲- الغیبه للنعمانی، ص۶۵ -۱۱۰ و ص۱۱۷- ۱۲۵.

جانشینان او صلی الله علیه و آله و سلم هستند». (۱)

چنان که پیداست، مرحوم نعمانی با آن که هم عصر مرحوم کلینی بوده، بیش از شصت حدیث آورده و به اعتقاد وی، احادیث فراوان دیگری نیز وجود داشته است. پس باید گفت مرحوم شیخ صدوق پس از پنجاه سال، بنابر گزارش نویسنده از آمار احادیث شیخ، نه تنها چیزی نیفزوده و احادیث را دو برابر نکرده، بلکه تنها نصف احادیث مرحوم نعمانی را آورده است. حال با توجه به این نکته، آیا بسان نویسنده می توان گفت راویان اندک اندک روایت ساخته اند؟ آیا این انصاف در داوری و حقیقت طلبی است؟ چرا وی به کتاب معروف و معتبر نعمانی هیچ اشاره ای نکرده است؟ مگر از سیر تاریخی احادیث دوازده امام بحث نمی کند؟

نویسنده برای آن که مرحوم خزاز قمی صاحب کتاب کفایه الاثر را متهم کند که روایت ها را به دویست عدد رسانده و این گونه سیر تاریخی برای افزایش احادیث بسازد، آمار ناصحیحی از میزان احادیث شیخ صدوق گزارش می دهد، یعنی مدعی می شود شیخ صدوق، سی و چند روایت نقل کرده است، در حالی که وی در کتاب خصال

در باب «الخلفاء و الائمه بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اثنی عشر علیهم السلام »، ۴۵ حدیث آورده و در

کتاب کمال الدین تنها در باب ۲۴، «باب ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم » ۳۷ روایت آورده

است که یازده روایت این دو باب مشترک است. پس ازخارج کردن تکراری ها، ۷۱ حدیث باقی می ماند، یعنی تنها با در نظر گرفتن همین دو باب و نیفزودن باب های دیگر کتاب کمال الدین و دیگر آثار شیخ صدوق، میزان احادیث شیخ صدوق دو برابر مقداری خواهد بود که نویسنده ادّعا کرده است. افزون بر این، احادیثی وجود دارد که شیخ به مناسبت های دیگر نقل کرده و در کمال الدین تصریح می کند: «برخی از طریق های این حدیث را در این کتاب و برخی دیگر را در کتاب نص بر دوازده امام علیهم السلام

۱- «و الروایات فی هذا المعنی من طرق العامه کثیره تدلّ علی أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یذکر الاثنی عشر و أنهم خلفاؤه.» (الغیبه للنعمانی، ص۱۲۵)

نقل کردم.» (۱)

متأسفانه این کتاب در دست نیست تا احادیث آن به شمار آید، اما ایشان نیز مانند مرحوم نعمانی خاطرنشان می کند:

روایات در این باب بسیار است و مرجع و محلّ مطمئن، ناقلان حدیث هستند و باید به آن ها رجوع کنیم و محدّثان اهل سنّت نیز به طور مستفیض آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند... و باز محدّثان اهل سنّت به طور مستفیض و ظاهر از جابر بن سمره نقل کرده اند. (۲)

بنابراین، مرحوم خزاز چون در پی نوشتن کتابی مستقل با عنوان دوازده امام بوده، سعی نموده همهٔ احادیثی را که به وی رسیده و به آن ها دسترسی داشته، گرد آورد و سند هر روایتی را که در کتاب خویش آورده، نقل کند. این سندها به روشنی نشان می دهد این احادیث را از اساتید خود نقل کرده است و آنان، چنان که گذشت، چون در پی نوشتن کتابی مستقل نبوده اند، همه را ثبت نکرده اند. پس نمی توان گفت خزاز چیزی جعل کرده و احادیث را به دویست حدیث رسانده، بلکه آن چه را از اساتید خود شنیده آورده است. در زمان ما نیز آیه الله صافی گلپایگانی تحقیقی سترگ انجام داده و در موضوع دوازده امام احادیث بیشتری را از منابع شیعه و اهل تسنن در کتاب منتخب الاثر برشمرده است. آیا می توان گفت شیعه و سنی دست به دست هم داده اند و به جعل حدیث پرداخته اند و همین باعث شده آمار احادیث به این اندازه برسد؟

به رغم ادعای نویسنده که کتاب سلیم را اساس اعتقاد به دوازده امام، یاد می کند، مرحوم خزاز تنها یک روایت از سلیم در کتاب کفایه الاثر آورده است و نویسنده باید

۱- «و قد أخرجت بعض طرق هذا الحدیث فی هذا الکتاب و بعضها فی کتاب النص علی الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام .» (کمال الدین، ص۶۷)

۲- «إن الاخبار فی هذا الباب کثیره و المفزع و الملجأ إلی نقله الحدیث و قد نقل مخالفونا من أصحاب الحدیث نقلاً مستفیضاً من حدیث عبدالله ابن مسعود... و نقلاً ظاهراً مستفیضاً من حدیث جابر بن سمره.» (کمال الدین، ص ۶۸)

پاسخ دهد که چگونه خاستگاهی است که از دویست حدیث تنها یک حدیث در آن به چشم می خورد.

از این رو، بایـد گفت که اساس دوازده امام کتاب سـلیم نیست و درصـد بسـیار کمی از احادیث از آن کتاب آمده است، هیچ دلیلی وجود نـدارد که کتاب سـلیم در قرن چهارم یافت شـده باشـد، کتاب سـلیم باعث تشـکیل مذهب دوازده امام نشده؛ زیرا بسـیار کم به آن اسـتناد شده است، روایات از ابتدای صدور از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و امامان معصوم علیهم السلام بین راویان رواج داشـته و کسـی آن ها را بعدها جعل نکرده یا نیفزوده و در پایان آن که سخنان نویسنده ادّعایی بیش نیست و از هر گونه مدرک و مستندی دور است.

پاسخ دهد که چگونه خاستگاهی است که از دویست حدیث تنها یک حدیث در آن به چشم می خورد.

فصل دوم. اعتماد اندیشوران به کتاب سلیم

اشاره

در این فصل بیان می شود آیا مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق دربارۀ اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده اند؟

شبهۀ بیست و هشتم. اعتماد بزرگان شیعه در اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام به کتاب سلیم بن قیس

متن کتاب

و کان اعتماد الکلینی و النعمانی و الصدوق فی قولهم بالنظریه الاثنی عشریه علی کتاب سلیم الذی وصفه النعمانی بأنّه من الأصول التی یرجع إلیها الشیعه و یعوّلون علیها. (۱)

خلاصۀ شبهه

نویسنده ادّعا کرده مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق دربارۀ اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده اند.

پاسخ

هیچ کدام از بزرگانی که نویسنده از آنان نام برده، به گونۀ مستقیم از کتاب سلیم نقل نکرده اند. از این رو، اعتماد آنان به این کتاب، دست آویزی شایسته برای نویسنده به

۱- «و اعتماد کلینی و نعمانی و صدوق در قائل شدن به اندیشۀ دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس بود. کتابی که نعمانی آن را از اصولی وصف می کند که شیعه به آن مراجعه می کند و بر آن اعتماد می کنند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۱)

شمار نمی رود تا بدان وسیله بهانه ای جوید و از اعتبار کتاب در نزد آن بزرگان، چنان سخن گوید. وانگهی اگر این کتاب ضعیف هم باشد، در آن روایات تأثیری نخواهد گذاشت؛ زیرا آن بزرگان روایات سلیم را با طریق و سند خود نقل کرده اند و اعتبار آن روایت ها تنها با سند آن ها اثبات شده است. از این رو، بررسی قوت و ضعف کتاب سلیم مغالطه ای بیش نمی نماید.

ادّعای نویسنده چنان می نماید که مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق برای اعتقاد به دوازده امام تنها به کتاب سلیم بسنده کرده اند، در حالی که اسناد و مدارک خلاف آن را ثابت می کند. مرحوم کلینی در کتاب کافی در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم» (۱) از بیست حدیث تنها یک حدیث (حدیث چهارم) را از سلیم نقل کرده است. یعنی پنج درصد روایات این باب را به روایات سلیم اختصاص داده است. مرحوم نعمانی نیز در باب چهارم «ما روی فی أن الأئمه علیهم السلام اثناعشر إماماً و أنهم من الله و باختیاره» و فصل «فیما روی أن الأئمه اثناعشر علیهم السلام من طریق العامه» (۲) و باب ششم «الحدیث المروی عن طرق العامه» (۳) در میان بیش از شصت حدیث تنها شش حدیث (هشتم، تا دوازدهم و حدیث ۲۷) را از سلیم نقل کرده، یعنی کمتر از ده درصد روایات این باب و شیخ صدوق نیز در کتاب خصال چنان که گذشت، در بخش «الخلفاء و الأئمه علیهم السلام بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اثناعشر» (۴) و کتاب کمال الدین باب ۲۴ «ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی النص علی القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنّه الثانی عشر من الأئمه علیهم السلام » (۵) از مجموع ۷۱ حدیث تنها پنج حدیث (نهم، دهم، پانزدهم و احادیث ۲۵ و ۳۷) (۶) را از سلیم آورده،

۱- الکافی، ج ۱، ص۵۲۵.

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۶۵.

۳- الغیبه للنعمانی، ص ۱۰۴.

۴- الخصال، ص ۴۶۶.

۵- کمال الدین، ص ۲۵۶.

۶- شمارهٔ احادیث از کتاب کمال الدین است و احادیث نهم و پانزدهم در خصال هم آمده، یعنی در خصال از ۴۶ حدیث تنها دو حدیث از سلیم است؛ حدود پنج درصد.

یعنی کمتر از ده درصد آن روایت ها و روایات سلیم در سراسر کتاب کمال الدین به عدد انگشتان دست هم نمی رسد. البته آن چه گذشت، تنها گزارشی از آمار احادیث بخشی از دو کتاب شیخ صدوق است وگرنه احادیث وی در این موضوع بیش از ۷۱ شمار است و درصد روایات سلیم از این کمتر است.

فصل سوم. شیعیان و کتاب سلیم

اشاره

در این فصل این مطلب روشن می شود که آیا شیعیان در صحت کتاب سلیم بن قیس شک داشته اند؟

شبهۀ بیست و نهم. مشکوک بودن کتاب سلیم بن قیس نزد شیعیان

متن کتاب

و لکن عـامه الشـیعه فی ذلـک الزمـان کـانوا یشـکون فی وضع و اختلاق کتاب سـلیم و ذلک لروایته عن طریق محمّـد بن علی الصیرفیّ أبوسمینه الکذّاب المشهور و احمد بن هلال العبرتائی الغالی الملعون. (۱)

خلاصۀ شبهه

نویسـنده ادّعا کرده عموم شـیعیان درباره این کتاب شک داشته اند؛ زیرا کتاب از طریق أبوسمینه دروغ پرداز و احمد بن هلال اهل غلو روایت شده است.

پاسخ

نویسـنده بی دلیل ادّعا کرده، کتاب سـلیم نزد عموم شـیعیان مشکوک بوده است. او منظور خود را از عموم شیعیان بیان نکرده است.

۱- «و امـا عموم شـیعیان در آن زمـان دربـارۀ ساختگی و جعلی بودن کتاب سـلیم شک و تردیـد داشـته انـد؛ زیرا این کتاب از طریق محمد بن علی صـیرفی ابوسمینه، دروغ گوی مشهور و از طریق احمد بن هلال عبرتایی، غلو کنندۀ ملعون نقل شده بود.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۱)

پیش از بررسی این ادّعا، گفتنی است بنابر گزارش آمار احادیث، پرداختن به کتاب سلیم یک مرحله دیگر نیز از پرداختن به اصل بحث (احادیث دوازده امام) فاصله می گیرد؛ زیرا چنان که گذشت، مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق احادیث سلیم را تنها از کتاب سلیم نقل نکرده اند تا بحث از اعتبار کتاب وی، در اصل بحث تأثیر بگذارد، بنابراین، ضعفی که نویسنده در پی اثبات آن است، در صورتی مفید می نمود که پیش تر دو چیز اثبات می شد: یکی نقل بزرگان از کتاب سلیم و دوم نقش اصلی احادیث سلیم و حال آن که هیچ کدام ثابت نشد.

نویسنده ادّعا کرده که کتاب سلیم در آن زمان نزد عموم شیعیان مشکوک بوده و البته در این باره استقرایی گزارش نداده تا دلیل صدق مدّعای وی باشد. برای آن که فردی شهرت نظریه ای را در زمانی خاص بتواند ثابت یا نفی کند، باید نظر همهٔ عالمان را بررسی کند و فهرست موافقان و مخالفان آن زمان را گرد آورد تا اکثریت روشن شود، وی باید نام کسانی را برشمرد که کتاب سلیم در آن زمان را قبول نداشته اند تا آن گاه پی ببرد که برای نمونه، عموم شیعیان دربارهٔ کتاب سلیم شک داشته اند یا خیر. اگر نویسنده چنین می کرد، خلاف نظرش ثابت می شد؛ زیرا مرحوم نعمانی که در آن عصر می زیسته، چنین گواهی می دهد:

و در میان همهٔ شیعیان از کسانی که بار دانش به دوش دارند و آن را از امامان علیهم السلام نقل کرده اند، اختلافی در این نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی (نوشته ای که روایت های بی واسطه از امامان علیهم السلام در آن می آید) از بزرگ ترین کتاب های اصل است که اهل علم آن را از ناقلان حدیث اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند و قدیمی ترین آن هاست. (۱)

این گواهی بر خلاف ادعای نویسنده نشان می دهد که در آن زمان عموم شیعیان

۱- «و لیس بین جمیع الشیعه ممّن حمل العلم و رواه عن الأئمه علیهم السلام خلاف فی أن کتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أکبر کتب الأصول التی رواها أهل العلم من حمله حدیث أهل البیت علیهم السلام و أقدمها.» (الغیبه للنعانی، ص ۱۰۳)

هیچ شکی در درستی کتاب سلیم نداشته اند و با نگاه به آن که مرحوم کشی، نجاشی و شیخ طوسی تصریح کرده اند که سلیم کتاب دارد و طریق خود را به آن بیان نموده اند، روشن می شود که ادعای نویسنده برای زمان شیخ مفید نیز خلاف واقع است و عموم شیعیان در آن زمان نیز کتاب سلیم را جعلی نمی دانستند.

به هر حال، نویسنده نام افراد را نمی برد، بلکه چنین دلیل می آورد که چون دو راوی ضعیف این کتاب را نقل کرده اند، پس عموم شیعیان به آن شک داشته اند.

افزون بر این، دلیل نویسنده نیز غیرواقعی و نادرست است، اما پیش از پرداختن به دلیل وی، دربارۀ تدلیس و مغالطۀ نویسنده باید گفت که وی میان احادیث سلیم و کتاب سلیم تفاوتی ندانسته، در حالی که این دو، یکی نیست؛ زیرا سلیم کتابی داشته و جز آن روایاتی را نیز نقل کرده است. مرحوم آیه الله خویی در این باره می نویسد:

این ادّعا که آن چه در کتاب کافی است از کتاب سلیم نقل شده، ادعایی بی دلیل و مایه گذاشتن از غیب است، بلکه ظاهر این است که سلیم غیر از کتابش حدیث هایی دارد و شاهد این مطلب آن است که پیش تر از ابن شهرآشوب نقل کردیم که او (سلیم) دارنده حدیث هاست و کتابی دارد. همچنین گواهی می دهد بر این مطلب که نعمانی بعد از نقل تعدادی روایت از کتاب سلیم روایتی را از محمد بن یعقوب با سندش از سلیم نقل می کند، در حالی که روایات پیش تر گذشت. و از این نقل روشن می شود که روایت محمد بن یعقوب، در کتاب سلیم وجود نداشته است. (۱)

افزون بر این، شیخ طوسی با آن که طریق خود را به کتاب سلیم در الفهرست یاد کرده، در هر جا از تألیفاتش که حدیثی از سلیم نقل کرده، طریقی دیگری آورده و با سندی

۱- «دعوی أن ما فی الکافی روایه عن کتاب سلیم أیضاً دعوی بلابینه و تخرص علی الغیب، بل الظاهر أن لسلیم أحادیث من غیر کتابه و الشاهد علی ذلک: ما قدمناه عن ابن شهرآشوب من: أنه صاحب الأحادیث، له کتاب و یشهد له أیضاً: أنّ النعمانی بعد ما روی عده روایات عن کتاب سلیم، روی روایه عن محمد بن یعقوب باسناده عن سلیم و قد تقدّمت الروایات و یظهر من ذلک: أن روایه محمد بن یعقوب لم تکن موجوده فی کتاب سلیم.» (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۳۶)

جداگانه نقل کرده که پیش تر آن طریق ها ذکر شده بنابراین، احادیث از غیر طریق کتاب رسیده است. شیخ صدوق نیز چنان که گذشت، طریق های فراوانی به حدیث سلیم، دارد اما هرگز از طریق به کتاب وی نامی نبرده است.

به هر حال، این تفصیل پذیرفته باشد یا خیر، سخن نویسنده درست نیست؛ زیرا:

۱. اگر سخن از کتاب سلیم باشد، چهار نفر طریق خود را به آن کتاب بیان کرده اند:

یکم. محمد بن عمر بن عبد العزیز کشّی (معاصر عیاشی درگذشتهٔ ۳۲۰ قمری):

حدّثنی محمد بن الحسن البراثی قال: حدّثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهیم بن عمر الیمانی عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش قال: هذا نسخه کتاب سلیم بن قیس العامری ثم الهلالی.

محمد بن الحسن البراثی حدّثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهیم عن ابن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۱)

دوم. محمد بن ابراهیم نعمانی (درگذشتهٔ حدود ۳۶۰ قمری):

أحمد بن محمد بن سعید بن عقده و محمد بن همام بن سهیل و عبد العزیز و عبد الواحد ابنا عبدالله بن یونس الموصلی عن رجالهم عن عبد الرزاق ابن همام عن معمر بن راشد عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس...

هارون بن محمد قال: حدّثنی أحمد بن عبید الله بن جعفر بن المعلی الهمدانی قال: حدّثنی أبوالحسن عمرو بن جامع بن عمرو بن حرب الکندی قال: حدّثنا عبدالله بن المبارک شیخ لنا کوفی ثقه قال: حدّثنا عبدالرزاق بن همام شیخنا عن معمر عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی... (۲)

سوم. احمد بن علی بن احمد نجاشی (درگذشتهٔ ۴۵۰ قمری):

حدّثنا محمد بن الحسن بن الولید قال: حدّثنا محمد بن أبی القاسم ماجیلویه عن

۱- اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۲۱، ش۱۶۷.

۲- الغیبه للنعمانی، ص ۷۴، ح۸.

محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی قال حماد بن عیسی: و حدّثنا إبراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم بن قیس بالکتاب... (۱)

چهارم. محمد بن حسن، شیخ طوسی (درگذشتهٔ ۴۶۰ قمری):

أخبرنا به ابن أبی جید عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن أبی القاسم الملقب بماجیلویه عن محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی عن أبان بن أبی عیاش عنه...

و رواه حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر الیمانی عنه... (۲)

این چهار نفر هفت طریق به کتاب سلیم یاد کرده اند که احمد بن هلال در هیچ کدام از آن ها وجود ندارد. از این رو، ادّعای نویسنده که احمد بن هلال این کتاب را نقل کرده، خلاف واقع و نادرست است. صیرفی نیز تنها در سه طریق از هفت طریق وجود دارد، یعنی در کمتر از نصف طریق ها. افزون بر این، وی در طریق متقدّمان (قرن چهارم) که در این بحث می گنجند، واقع نشده، بلکه در طریق راویان قرن پنجم است.

گفتنی است شیخ طوسی نیز تنها یک حدیث از سلیم دربارهٔ دوازده امام آورده که در آن یک حدیث هم صیرفی واقع نشده است، یعنی این حدیث را از طریقی که به کتاب سلیم دارد نقل نکرده، بلکه از دو طریق دیگر آورده است:

یکم. أخبرنا به جماعه، عن أبی المفضل الشیبانی عنه (محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری) عن أبیه عن محمد بن الحسین عن محمد بن أبی عمیر [عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس]

دوم. أخبرنا أیضاً جماعه، عن عده من أصحابنا، عن محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن أبی عمیر عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش از سلیم بن قیس گوید: شنیدم عبدالله بن جعفر طیار می گفت: من و

۱- رجال النجاشی، ص ۸.

۲- الفهرست للطوسی، ص ۱۴۳.

حسن و حسین علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن امّ سلمه و اسامه بن زید، نزد معاویه بودیم. میان من و معاویه سخن در گرفت. من به معاویه گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: من بر مؤمنان از خود آنان برتر هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بر مؤمنان از خودشان برتر است و چون علی علیه السلام شهید شود، حسن بر مؤمنان از خودشان برتر است. آن گاه که حسن برود، پس حسین بر مؤمنان از خودشان برتر است و چون او شهید شود، بعد پسرش علی بن حسین نسبت به مؤمنان از خودشان برتر است، ای علی! (بن ابی طالب علیه السلام) تو او را خواهی دید. سپس پسرش محمد بن علی، بر مؤمنان از خودشان برتر است. ای علی! سپس دوازده امام آن کامل را می کند. نه امام از فرزندان حسین است. عبدالله بن جعفر گفت: من از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید (که در نزد معاویه حاضر بودند) گواهی خواستم، بعد آن ها نزد معاویه به سخن من گواهی دادند. سلیم بن قیس گوید: و من هم این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و گفتند: آن ها این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند. (۱)

ناگفته نماند که دو نفر (کشی و نجاشی) از چهار مؤلفی که به کتاب سلیم طریق دارند، هرگز کتابی حدیثی ندارند و چیزی نقل نکرده اند. شیخ طوسی هم که با این طریق هرگز روایت دوازده امام را از سلیم نقل نکرده و مرحوم نعمانی هم در طریقش نه

۱- «قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارَ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُسَيْنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَا عَلِيُّ ثُمَّ يُكْمِلُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ.قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ ابْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ.قَالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ وَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ.وَ ذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم .» (الغیبه للطوسی، ص ۱۳۷)

صیرفی هست و نه عبرتـائی. پس در انتقـال احادیث دوازده امام از کتاب سـلیم، نام صـیرفی و عبرتائی به چشم نمی خورد و به میان آوردن نام آن دو در بحث دوازده امام بیگانه از موضوع و به دور از انصاف است.

۲. اگر سـخن از احادیث سلیم است، چنان که برای نمونه پیش تر برخی از طریق های محـدّثان قرن های سه، چهار و پنـج یاد شـد که غیر از طریق های کتاب سـلیم بودنـد، روشن شـد که ده محدّث، ۳۲ طریق به احادیث سـلیم داشـته اند که تنها در سـه طریق، ابوسـمینه و عبرتـائی واقع بوده است، یعنی کمتر از ده درصـد طریق هـا و آن هم در طریق کسـانی وجود دارد که طریق های متعدّدی دارند. مرحوم کلینی نخستین آنان به شمار می رود که سه طریق به یک حدیث دارد:

یکم. علی بن إبراهیم عن أبیه عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر الیمانی عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس...

دوم. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه...

سوم. علی بن محمد عن أحمد بن هلال عن ابن أبی عمیر عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس... (۱)

احمد بن هلال تنها در یکی از این طریق ها وجود دارد، اما چون هر سه سـند برای یک روایت به چشم می خورد، پس روایت دو سند صحیح دیگر دارد و وجود احمد بن هلال به اعتبار آن آسیبی نمی رساند.

شیخ صدوق دوم از آنان است که سـیزده طریق دارد و ابوسمینه تنها در سند یک حدیث آن به چشم می خورد (۲) که آن هم حدیث دوازده امام نیست.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹، ح۴.

۲- «حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبی عبدالله عن محمد بن علی (ابوسـمینه) عن محمد بن أسلم عن الحسن بن محمد الهاشمی عن عمر بن أذینه عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی.» (معانی الأخبار، ص ۳۹۴، ح۴۵)

شیخ طوسی سومین از آنان است که شش طریق دارد و ابوسمینه تنها در سند یک حدیث آن به چشم می خورد (۱) که آن هم حدیث دوازده امام نیست.

در نتیجه، روایتی از کتاب سلیم در موضوع دوازده امام وجود ندارد که در طریق آن تنها محمد بن علی صیرفی یا احمد بن هلال عبرتائی واقع شده باشد. (۲) بنابراین، نویسنده که نام این دو نفر را آورده تا احادیث دوازده امام را تضعیف نماید، راه باطلی رفته است؛ چه معتقد شویم که سلیم تنها کتاب داشته و چه معتقد شویم غیر از کتاب، احادیث هم داشته است.

شبههٔ سیم. ابن غضائری و کتاب سلیم بن قیس

متن کتاب

و قد قال ابن الغضائریّ: کان أصحابنا یقولون: أن سلیماً لا ـ یُعرف و لا ـ ذکر له... و الکتاب موضوع لا مریه فیه و علی ذلک علامات تدلّ علی ما ذکرنا. (۳)

خلاصه شبهه

نویسنده برای تضعیف کتاب سلیم، سخن ابن غضائری را نقل نموده که معتقد به جعلی بودن کتاب سلیم است.

پاسخ

نویسنده در نقل سخن ابن غضائری امانت را رعایت نکرده است؛ زیرا ابن غضائری

۱- «أخبرنا ابن أبی جید عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن أبی القاسم البرقی عن محمد بن علی أبی سمینه الکوفی عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی.» (الغیبه، ص ۱۹۳، ح۱۵۵)

۲- در حدیث چهارم کافی سندی که احمد بن هلال عبرتایی در آن واقع شده بود تنها سند این حدیث نبود.

۳- «ابن غضائری گفت: اصحاب ما می گفتند که سلیم بن قیس شناخته شده نیست و ذکری از او به میان نیامده است.... و کتاب بی تردید جعلی است و بر آن نشانه هایی هست که بر آن چه ما گفتیم دلالت می کند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۱)

پس از نقل سخن اصحاب، آن را رد کرده، اما نویسنده ردّ وی را حذف کرده و به خواننده چنین می باوراند که ابن غضائری نیز با این نظر موافق بوده است. همچنین نویسنده با تحریف سخنان ابن غضائری چنین وانمود کرده که جعلی بودن کتاب سلیم عقیده اصحاب (امامیه) است در حالی که این نظر شخصی ابن غضائری است. متن خلاصه الاقوال که نویسنده، کلام ابن غضائری را از آن نقل کرده، در پی می آید:

ابن غضائری گوید: سلیم بن قیس هلالی عامری از امام صادق علیه السلام (امیرمؤمنان علیه السلام) و حسن و حسین و علی بن حسین علیهم السلام نقل کرد و این کتاب مشهور، به او نسبت داده می شود و اصحاب ما می گویند: سلیم شناخته شده نیست و در هیچ خبری ذکر نشده است، در حالی که من ذکر او را در جاهایی غیر از جهت کتابش و غیر روایت ابان بن ابی عیاش از او، یافتم و ابن عقده در رجال امیر مؤمنان علیه السلام برای او احادیثی را از امیر مؤمنان علیه السلام ذکر کرده است و کتاب بدون شک جعلی است و در آن نشانه هایی وجود دارد که بر آن چه گفتیم دلالت می کند. از آن نشان ها آن چیزی است که نقل کرده که محمد بن ابی بکر، پدرش را هنگام مرگ موعظه کرد و این که امامان سیزده نفر هستند و غیر آن از آن نشان هاست. و اسناد این کتاب مختلف می شود؛ یک بار به روایت عمر بن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم است و یک بار از عمر از ابان بدون واسطه است. (۱)

چنان که پیداست، ابن غضائری نظر اصحاب را که گمان می کرده اند سلیم شناخته

۱- «و قال ابن الغضائری: سلیم بن قیس الهلالی العامری، روی عن أبی عبدالله و الحسن و الحسین و علی بن الحسین علیهم السلام و ینسب إلیه هذا الکتاب المشهور و کان أصحابنا یقولون: أن سلیماً لا یعرف و لا ذکر فی خبر و قد وجدت ذکره فی مواضع من غیر جهه کتابه و لا ـ من روایه أبان بن أبی عیاش عنه، و قد ذکر له ابن عقده فی رجال أمیرالمؤمنین علیه السلام أحادیث عنه و الکتاب موضوع لا مریه فیه و علی ذلک علامات تدّل علی ما ذکرنا: منها ما ذکر أنّ محمد بن أبی بکر وعظ أباه عند الموت و منها أنّ الأئمه ثلاثه عشر و غیر ذلک. و أسانید هذا الکتاب تختلف تاره بروایه عمر بن أذینه، عن إبراهیم بن عمر الصنعانی، عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم و تاره یروی عن عمر عن أبان بلاواسطه.» (خلاصه الأقوال، ص ۱۶۲)

شده نیست، نقل و رد کرده است.

با وجود این، ابن غضائری این کتاب را جعلی دانسته که در این باره توجه به چند نکته ضرورت دارد:

یکم. انتساب این کتاب رجال به ابن غضائری ثابت نیست و همین باعث سست شدن این دلیل می شود. یعنی نویسنده نباید برای ردّ کتاب سلیم به کتابی تمسک کند که خود، بسیار سست، بلکه غیرثابت است. (نظر آقای خویی و آقا بزرگ تهرانی ((۱))

دوم. اگر انتساب کتاب به وی پذیرفته باشد، پذیرش تضعیفات وی، ناپذیرفتنی و بر خلاف سیرهٔ دانشمندان شیعه است، (۲) یعنی تضعیفات وی چون اجتهادی و نه

۱- مرحوم آیت الله خویی در این باره می فرماید: «و أما الکتاب المنسوب إلی ابن الغضائری فهو لم یثبت، و لم یتعرّض له العلامه فی إجازاته و ذکر طرقه إلی الکتب بل إن وجود هذا الکتاب فی زمان النجاشی و الشیخ أیضاً مشکوک فیه، فإن النجاشی لم یتعرض له... و المتحصل من ذلک: أن الکتاب المنسوب إلی ابن الغضائری لم یثبت بل جزم بعضهم بأنه موضوع، وضعه بعض المخالفین و نسبه إلی ابن الغضائری... و العمده: هو قصور المقتضی و عدم ثبوت هذا الکتاب فی نفسه.» (معجم رجال الحدیث، ج۱، ص ۹۵) آقا بزرگ نیز در این باره معتقد است: «رجال ابن الغضائری... انّنا لم نجد منه اثراً قبل عصر السید احمد بن طاوس المتوفی ۶۷۳ فان السید فی أواسط القرن السابع وجد هذا الکتاب منسوباً إلی ابن الغضائری من غیر سماع أو روایه أو إجازه من أحد من مشایخه فادخل مقالاته فی کتاب رجاله الموسوم بحل الاشکال فی تراجم الرجال... ثم إن تلمیذی السید و هما العلامه الحلی و ابن داود تبعا اسنادهما فی ادراج ما نقله الأستاذ فی کتابه «حلّ الاشکال» فی کتابیهما الخلاصه و الرجال... و قد ذکرنا فی الذریعه (ج ۴، ص ۲۹۰) أن نسبه کتاب الضعفاء هذا إلی ابن الغضائری المشهور الذی هو من شیوخ الطائفه و من مشایخ الشیخ النجاشی اجحاف فی حقّه عظیم و هو أجل من أن یقتحم فی هتک أساطین الدین حتی لا یفلت من جرحه أحد من هؤلاء المشاهیر بالتقوی و العفاف و الصلاح، فالظاهر أن المؤلف لهذا الکتاب کان من المعاندین لکبراء الشیعه و کان یرید الوقیعه فیهم بکل حیله و وجه، فألف هذا الکتاب و أدرج فیه بعض مقالات ابن الغضائری تمویها لیقبل عنه جمیع ما أراد اثباته من الوقایع و القبایح و الله أعلم.» (الذریعه، ج ۱۰، ص ۸۸، ش۱۶۴)

۲- «جرت سیره الأصحاب علی عدم الاعتناء بتضعیفات کتاب الضعفاء علی فرض معلومیه مؤلّفه، فضلاً علی أنه مجهول المؤلف، فکیف یسکن إلی جرحه.» (الذریعه، ج ۱۰، ص ۸۹)

نقلی و حسی اعتباری ندارد. پس برای ردّ کتاب سلیم به تضعیف ابن غضائری نمی توان استناد کرد. (نظر آقای سید محسن امین (۱)) افزون بر این، شیخ حرّ عاملی احتمال داده ابن غضائری نسخهٔ دیگری را تضعیف کرده باشد، نه این نسخه را. (۲) مرحوم تفرشی نیز کلام ابن غضائری را بر اشتباه وی حمل کرده است. (۳)

سوم. تضعیفات وی در صورتی پذیرفته است که معارض نداشته باشد، (۴) اما در حالی ابن غضائری کتاب سلیم را جعلی می خواند که مرحوم نجاشی (۵) و شیخ طوسی (۶) در تعلّق آن به سلیم هیچ تردیدی نکرده اند و هرگز با گواهی این دو بزرگوار سخن او را نمی توان پذیرفت و نظر آنان (۷) و همهٔ رجالیان را نمی توان نادیده گرفت.

شاید اگر ابن غضائری سندی تاریخی یا مدرکی منقول بر جعلی بودن کتاب سلیم می آورد، نقل وی را به منزلهٔ نقلی رجالی می شد پذیرفت (همان گونه که گفته های وی آمد)، اما وی این گونه دلیلی نیاورده است، بلکه متن کتاب را بررسی و اجتهاد کرده

۱- «و ابن الغضائری حاله معلوم فی أنه یضعف بکل شئ و لم یسلم منه أحد، فلا یعتمد علی تضعیفه.» (أعیان الشیعه، ج۲، ص ۱۰۳)

۲- «و الذی وصل إلینا من نسخه لیس فیه شئ فاسد و لا شئ ممّا استدل به علی الوضع، و لعل الموضوع الفاسد غیره، و لذلک لم یشتهر و لم یصل إلینا.» (وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص۳۸۶)

۳- «فکأن ما نقل ابن الغضائری محمول علی الاشتباه (منه).» (نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۵۶، پاورقی)

۴- آقا بزرگ طهرانی: «قد أومأ إلی ذلک السید بن طاوس فی تأسیسه القاعده الکلیه فی الجرح و التعدیل بأنّ الجرح لو کان معارضاً یسقط بالمعارضه و لو لم یکن له معارض فالسکون و الاطمینان به مرجوح، بخلاف المدح الغیر المعارض فان السکون إلیه راجح. و لکون هذه القاعده مرتکزه فی الأذهان جرت سیره الأصحاب علی عدم الاعتناء بتضعیفات کتاب الضعفاء علی فرض معلومیه مؤلفه، فضلا علی أنه مجهول المؤلف، فکیف یسکن إلی جرحه.» (الذریعه، ج ۱۰، ص ۸۹)

۵- «سلیم بن قیس الهلالی له کتاب.» (رجال النجاشی، ص ۸)

۶- «سلیم بن قیس الهلالی، یکنی أبا صادق له کتاب.» (الفهرست، ص ۱۴۳، ش۱۱)

۷- آیه الله سید موسی شبیری زنجانی درباره رجال نجاشی معتقد است: «أهم الأصول الرجالیه للشیعه الإمامیه و أعمها فائده و قد عکف علیه کلّ من تأخر عنه و استضاء بنوره و هو العمده فی الجرح و التعدیل و فی معرفه کتب أصحابنا الأقدمین.» (رجال النجاشی، ص ۲، مقدمه)

است و بی گمـان، اجتهـاد وی برای مـا حجت نیست، به ویژه وقتی دلایـل خود را آورده است و این دلایـل برای اثبـات جعلی بودن کتـاب ناپـذیرفتنی است. بنابراین، چگونه جعلی بودن کتاب سـلیم را از وی می توان پـذیرفت. مرحوم خوئی هر سه دلیل ابن غضائری را بر جعلی بودن کتاب سلیم بن قیس نقل و رد نموده است:

یکم. در مورد دلیل اول ابن غضائری می نویسد:

این ادّعا که کتاب سـلیم امامان را سیزده نفر شمرده ناپذیرفتنی است؛ اولاً این که این مطلب ثابت نشده و سند این مطلب سخن ابن غضائری است و بارها گذشت که برای اثبات صـحت نسبت کتاب به ابن غضائری راهی وجود ندارد. چگونه ممکن است در حـالی که صاحب وسائل در شـرح حال سـلیم بن قیس آورده است: در نسـخه ای از این کتاب که به دست ما رسـیده، چیز فاسدی وجود ندارد و نه چیزی که برای جعلی بودن کتاب به آن اسـتدلال شده است و شاید کتاب جعلی فاسد، غیر این کتاب باشـد و به همین دلیـل، هم شـهرت نیافته است و به ما نرسـیده است. (پایان سـخن صاحب وسائل) و میرزا در رجال کبیر گفته: نسـخه ای از این کتاب به دست من رسیده است و در آن آمده عبدالله بن عمر پدر خود را هنگام مرگ موعظه کرد و امامان با پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم سـیزده نفر هسـتند. در حالی که این چیز ها اقتضای جعلی بودن کتاب را ندارد. (پایان سخن میرزا) و فاضل تفرشـی در حاشیه نقد الرجال گفته: بعضی از فضلا گفته اند: در نسخه ای از این کتاب که به دست من رسیده، دیدم عبدالله بن عمر پدر خود را هنگام مرگ موعظه کرد و امامان از فرزندان اسـماعیل سـیزده نفر هستند و آن ها پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم و دوازده امام علیهم السـلام هسـتند و در هیچ یک از این دو مورد مشـکلی نیست. (پایان سـخن بعضی از فضـلا) و من در میـان تمـام نسـخه های این کتاب که به دست من رسـیده است، نیافتم مگر مطابق آن چه این فاضل نقل کرده است و در چهرهٔ احـادیث این کتاب از ابتـدا تا پایانش راستی نمایان است. پس آن چه ابن غضائری نقل کرده، حمل بر اشـتباه می شود.(پایان سخن فاضل تفرشی) می گویم: و نقل نعمانی در کتاب الغیبه بر

صحت گفتار صاحب وسائل و فاضل تفرشی و استرآبادی دلالت می کند. وی با سند خود از کتاب سلیم بن قیس حدیث طولانی ای را روایت کرده است... (۱)

ایشان متن روایت ها را می آورد. (۲) آن گاه می افزاید:

۱- «اشتماله (کتاب سلیم) علی أن الأئمه ثلاثه عشر. و یرد هذا الوجه أولاً أنه لم یثبت ذلک و السند فی ذلک ما ذکره ابن الغضائری و قد تقدّم غیر مره: أنه لا طریق إلی إثبات صحه نسبه الکتاب المنسوب إلی ابن الغضائری، کیف؟ و قد ذکر صاحب الوسائل فی ترجمه سلیم بن قیس: و الذی وصل إلینا من نسخه الکتاب لیس فیه شئ فاسد و لا شئ مما استدّل به علی الوضع، و لعل الموضوع الفاسد غیره و لذلک لم یشتهر و لم یصل إلینا (إنتهی). و قال المیرزا فی رجاله الکبیر (منهج المقال): أن ما وصل إلی من نسخه هذا الکتاب، المذکور فیه أن عبدالله بن عمر وعظ أباه عند الموت و أن الأئمه علیهم السلام ثلاثه عشر مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و شئ من ذلک لا یقتضی الوضع (إنتهی). و قال الفاضل التفریشی فی هامش النقد: (قال بعض الأفاضل: رأیت فیما وصل إلی من نسخه هذا الکتاب أن عبدالله بن عمر وعظ أباه عند موته، و أن الأئمه علیهم السلام ثلاثه عشر من ولد إسماعیل، و هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام و لا محذور فی أحد هذین (إنتهی). و انی لم أجد فی جمیع ما وصل إلی من نسخ هذا الکتاب إلّا کما نقل هذا الفاضل، و الصدق مبین فی وجه أحادیث هذا الکتاب من أوله إلی آخره، فکان ما نقل ابن الغضائری محمول علی الاشتباه). (إنتهی کلام الفاضل التفریشی). أقول: و مما یدلّ علی صحه ما ذکره صاحب الوسائل و الفاضلان التفریشی و الاسترابادی: أن النعمانی روی فی کتاب الغیبه بإسناده عن سلیم بن قیس فی کتابه حدیثاً طویلاً...» (معجم رجال الحدیث، ج۹، ص ۲۳۰)

۲- «و فیه فقال علی علیه السلام: ألستم تعلمون أنّ الله عزّ و جلّ أنزل فی سوره الحج: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ* وَجَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ وَفِی هذَا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ) فقام سلمان رضی الله عنه عند نزولها فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من هؤلاء الذین أنت شهید علیهم و هم شهداء علی الناس الذین اجتباهم الله و لم یجعل علیهم فی الدین من حرج مله أبیهم إبراهیم؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: عنی الله بذلک ثلاثه عشر إنساناً: أنا و أخی علیاً و أحد عشر من ولده (الحدیث). و روی أیضاً بإسناده عنه قال: لما أقبلنا من صفین مع أمیرالمؤمنین علیه السلام نزل قریباً من دیر نصرانی إذ خرج علینا شیخ من الدیر جمیل الوجه حسن الهیئه و السمت، معه کتاب حتی أتی أمیرالمؤمنین علیه السلام فسلم علیه... (إلی أن قال): و فی ذلک الکتاب ثلاثه عشر رجلاً من ولد إسماعیل بن إبراهیم خلیل الله من خیر خلق الله... (إلی أن قال) رسول الله اسمه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و أحب من خلق الله إلی الله بعده علی ابن عمه لأمه و أبیه ثم أحد عشر رجلاً من ولد محمد و ولده أولهم یسمی باسم ابنی هارون شبراً و شبیراً و تسعه من ولد أصغرهما واحد بعد واحد، آخرهم الذی یصلی عیسی خلفه. و روی أیضاً بإسناده عنه حدیثاً طویلاً و فیه: أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمی لعلی، قال علی علیه السلام: قد سئلت فافهم الجواب (إلی أن قال): قلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من شرکائی؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم: الذین قرنهم الله بنفسه و بی فقال: (یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا

الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ((الآیه) (إلی أن قال): قلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمهم لی، فقال: ابنی هذا، و وضع یده علی رأس الحسن علیه السلام، ثم ابنی هذا و وضع یده علی رأس الحسین علیه السلام، ثم ابن له علی اسمک یا علی علیه السلام ثم ابن له محمد بن علی علیهما السلام ثم أقبل علی الحسین علیه السلام و قال سیولد محمد بن علی علیهما السلام فی حیاتک فأقرأه منی السلام ثم تکمله اثنی عشر إماما (الحدیث). و روی باسناده عنه أیضا أن علیاً علیه السلام قال لطلحه فی حدیث طویل عند تفاخر المهاجرین و الأنصار: یا طلحه أ لیس قد شهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین دعا بالکتف لیکتب فیها ما لا تضل الأمه بعده و لا تختلف؟ (إلی أن قال): و سمی من یکون من أئمه الهدی علیهم السلام الذین أمر المؤمنین بطاعتهم إلی یوم القیامه فسمانی أولهم ثم ابنی هذا حسن ثم ابنی هذا حسین ثم تسعه من ولد ابنی هذا حسین (الحدیث) و روی بإسناده عنه أیضاً حدیثاً طویلاً فیه، قال علی بن أبی طالب علیه السلام: إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: فما بال أقوام یعیروننی بقرابتی و قد سمعونی أقول فیهم ما أقول من تفضیل الله تعالی إیاهم (إلی أن قال): نظر الله إلی أهل الأرض نظره فاختارنی منهم، ثم نظر نظره فاختار علیا أخی و زیری و وارثی و وصیی و خلیفتی فی أمتی و ولی کل مؤمن بعدی (إلی أن قال) ثم إن الله نظر نظره ثالثه فاختار من أهل بیتی بعدی و هم خیار أمتی أحد عشر إماما بعد أخی واحداً بعد واحد (الحدیث). و روی محمد بن یعقوب بسندین صحیحین و بسند آخر عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس الهلالی، قال سمعت عبد الله بن جعفر الطیار یقول: کنّا عند معاویه أنا و الحسن و الحسین علیهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر ابن أم سلمه فجری بینی و بین معاویه کلام فقلت لمعاویه: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: أنا أولی بالمؤمنین من أنفسهم ثم أخی علی بن أبی طالب علیه السلام أولی بالمؤمنین من أنفسهم فإذا استشهد علی فالحسن بن علی أولی بالمؤمنین من أنفسهم ثم ابنی الحسین من بعده أولی بالمؤمنین من أنفسهم فإذا استشهد فابنه علی بن الحسین أولی بالمؤمنین من أنفسهم و ستدرکه یا علی ثم ابنه محمد بن علی أولی بالمؤمنین من أنفسهم ثم تکمله اثنی عشر إماماً تسعه من ولد الحسین (إلی أن قال) قال سلیم: و قد سمعت ذلک من سلمان و أبی ذر و المقداد و ذکروا أنهم سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (الکافی: الجزء ۱، کتاب الحجه۴، باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام، ۱۲۶، الحدیث ۴). و رواه النعمانی فی کتاب الغیبه عن محمد بن یعقوب نحوه. و رواه الصدوق فی الخصال، فی أبواب الاثنی عشر، الحدیث ۴۱، بسندین صحیحین عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی نحوه. و روی أیضاً فیه الحدیث ۳۸، عن أبیه رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله بن أبی خلف قال: حدّثنی یعقوب بن یزید عن حماد بن عیسی بن عبدالله بن مسکان عن أبان بن تغلب عن سلیم بن قیس الهلالی عن سلمان الفارسی قال: دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و إذا الحسین علی فخذیه و هو یقبل عینیه و یلثم فاه و هو یقول: أنت سید ابن سید، أنت إمام بن إمام أبو الأئمه، أنت حجه بن حجه، أبو حجج تسعه من صلبک تاسعهم قائمهم.

با آن چه آوردیم، روشن می شود آن چه ابن غضائری به کتاب سلیم بن قیس

نسبت داده (روایت امامان سیزده نفر هستند)، صحیح نیست. در

نتیجه، نسخه ای که به دست او رسیده، مشتمل بر آن حدیث بوده است. شیخ مفید هم گواهی داده که نسخه، مخلوط شده و در آن دست برده

شده است. (۱)

دوم. مرحوم آقای خوئی دربارهٔ دلیل دیگر ابن غضائری می فرماید:

و اما موعظه محمد بن ابی بکر پدرش را هنگام مرگ، اگر صحیح باشد،

اگر چه به طور عادی امکان ندارد، اما به گونهٔ کرامت و خرق عادت ممکن است و بنابراین، اصلاً وجهی ندارد که ادعا شود کتاب سلیم ساختگی است و دوم شامل بودن کتابی بر امر باطلی در یک یا دو مورد بر ساختگی بودن

آن دلالت نمی کند. چگونه می تواند چنین باشد در حالی که در اکثر کتاب ها حتی کتاب کافی که متین ترین و متقن ترین کتاب حدیث است، از آن ها

یافت می شود. (۲)

سوم. دربارهٔ دلیل آخر ابن غضائری می فرماید:

و در هر صورت، آن چه ابن غضائری از اختلاف سند این کتاب ذکر کرده، صحیح نیست، پس یک بار روایت می کند از عمر بن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم و یک بار نقل می کند از عمر از ابان بدون واسطه، و صحیح نیست؛ زیرا عمر بن اذینه هرگز در طریق ذکر نشده است و

۱- «و بما ذکرناه یظهر أنّ ما نسبه ابن الغضائری إلی کتاب سلیم بن قیس من روایه أنّ الأئمه ثلاثه عشر لا صحه له، غایه الأمر أن النسخه التی وصلت إلیه کانت مشتمله علی ذلک، و قد شهد الشیخ المفید أن فی النسخه تخلیطاً و تدلیساً.» (معجم رجال الحدیث، ج۹، ص ۲۳۰)

۲- «و أما وعظ محمد بن أبی بکر أباه عند موته فلو صح فهو و إن لم یمکن عاده إلّا أنه یمکن أن یکون علی نحو الکرامه و خرق العاده. و علی ذلک فلا وجه لدعوی وضع کتاب سلیم بن قیس أصلاً و ثانیاً: إن اشتمال کتاب علی أمر باطل فی مورد أو موردین لا یدلّ علی وضعه، کیف و یوجد ذلک فی أکثر الکتب حتی کتاب الکافی الذی هو أمتن کتب الحدیث و أتقنها.» (معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۲۳۴)

ابراهیم بن عمر بدون واسطه از سلیم روایت کرده است. (۱)

در نتیجه، سخن ابن غضائری، از آن جا که اجتهادی است، حجّیت و اعتبار ندارد. افزون بر این که دلیل هایش نیز ناپذیرفتنی است.

۱- «و کیف کان فلا یصحّ ما ذکره ابن الغضائری من اختلاف سند هذا الکتاب، فتاره یروی عن عمر بن أذینه عن إبراهیم بن عمر الصنعانی عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم و تاره یروی عن عمر عن أبان بلا واسطه و ذلک فإن عمر بن أذینه غیر مذکور فی الطریق أصلاً و إبراهیم بن عمر روی عن سلیم بلاواسطه.» (معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۲۳۵)

فصل چهارم. شیخ مفید و کتاب سلیم

اشاره

در این فصل بررسی می شود که آیا شیخ مفید کتاب سلیم را تضعیف کرده و به شیخ صدوق خرده گرفته است که چرا این کتاب را نقل کرده است؟

شبههٔ سی و یکم. شیخ مفید و تضعیف کتاب سلیم

متن کتاب

و قد ضعّف الشیخ المفید کتاب سلیم و قال إنه غیر موثوق به و لا یجوز العمل علی أکثره و قد حصل فیه تخلیط و تدلیس، فینبغی للمتدیّن أن یتجنّب العمل بکلّ ما فیه و لایعوّل علی جملته و التقلید لروایته و لیفزع إلی العلماء فیما تضمّنه من الأحادیث لیوقفوه علی الصحیح منها و الفاسد و انتقد المفید الصدوق علی نقله الکتاب و اعتماده علیه و عزا ذلک إلی منهج الصدوق الإخباری و قال عنه: إنه علی مذهب اصحاب الحدیث فی العمل علی ظواهر الألفاظ و العدول عن طریق الاعتبار و هذا رأی یضرّ صاحبه فی دینه و یمنعه المقام علیه عن الاستبصار. (۱)

۱- «شیخ مفید کتاب سلیم را ضعیف شمرده و کتاب را اعتمادناپذیر خوانده و عمل به اکثر آن را ناجایز شمرده و به آن چیزهایی افزوده و در آن دست برده شده است. پس بر دین دار سزاوار است از عمل به تمام آن چه در آن است دوری کند و به همهٔ آن اعتماد نکند و از پذیرفتن روایت آن دوری کند و برای احادیثی که در آن است به عالمان رجوع کند تا او را بر حدیث های صحیح و فاسد آن، آگاه سازند. و شیخ مفید از شیخ صدوق به دلیل نقل کتاب و اعتمادش بر آن انتقاد کرده و آن را به روش شیخ صدوق که اخباری است نسبت داده و دربارهٔ آن گفته که او در عمل به ظاهر واژه ها و روی گردانی از راه اندیشه و محاسبه بر روش اصحاب حدیث است و این رویّه ای است که به صاحب آن در دینش ضرر می رساند و در آن (روش) ماندن، مانع تیزبینی و دوراندیشی او می شود.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۳۱)

خلاصهٔ شبهه

شیخ مفید این کتاب را تضعیف کرده و به شیخ صدوق خرده گرفته است که چرا این کتاب را نقل کرده است.

پاسخ

نویسنده همچنان تحریف کرده و کلام شیخ مفید را ناقص نقل کرده است؛ و آن جای که شیخ مفید، شیخ صدوق را تأیید می نماید، نیاورده است.

متن کتاب شیخ مفید چنین است:

و أما ما تعلق به أبوجعفر رحمه الله من حدیث سلیم الذی رجع فیه إلی الکتاب المضاف إلیه بروایه أبان بن أبی عیاش، فالمعنی فیه صحیح، غیر أن هذا الکتاب غیر موثوق به و لا یجوز العمل علی أکثره، وقد حصل فیه تخلیط و تدلیس، فینبغی للمتدین أن یجتنب العمل بکلّ ما فیه، و لا یعول علی جملته و التقلید لرواته و لیفزع إلی العلماء فیما تضمنه من الأحادیث لیوقفوه علی الصحیح منها و الفاسد، و الله الموفق للصواب. (۱)

چنان که پیداست، شیخ مفید مانند ابن غضائری در پی اثبات جعلی بودن کتاب نیست، بلکه بر خلاف تعبیر نویسنده تضعیف هم نکرده است؛ زیرا تضعیف در علم رجال و کتاب شناسی معنایی ویژه دارد. با ضعیف خواندن شخص، همهٔ روایاتی که

۱- «و اما آن چه ابوجعفر، خدا رحمتش کند، به آن تمسّک کرده است از حدیث سلیم که در آن رجوع کرده به کتاب منسوب به او به روایت ابان ابی عیاش، مطلب آن صحیح است، مگر این که این کتاب اعتمادناپذیر است و عمل به اکثر آن جایز نیست و به آن چیزهایی افزوده شده و در آن دست برده شده است. پس بر دین دار سزاوار است از عمل به تمام آن چه در آن است، دوری کند و به همهٔ آن اعتماد نکند و از پذیرفتن روایت آن دوری کند و برای احادیثی که در آن است، به عالمان رجوع کند تا او را بر حدیث های صحیح و فاسد آن آگاه سازند. و خداوند برای یافتن صحیح، توفیق عطا می کند.» (تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۴۹)

وی در سند آن وجود دارد، ضعیف می شوند. کتابی را ضعیف خواندن یعنی نامعتبر خواندن همهٔ آن کتاب؛ چون از راه اعتمادکردنی به ما نرسیده است و از هیچ قسمت آن نمی توان استفاده کرد. وانگهی مرحوم شیخ مفید در مقام بیان این مطلب (تضعیف اصطلاحی) نیست. لذا تعبیر نویسنده (و قد ضعّف) گمراه کننده است؛ زیرا تضعیف و توثیق معنا و مفهومی خاص، به گونهٔ اصطلاحی و گاه عرفی و عمومی صورت می پذیرد، با نگاه به دستور شیخ مفید برای رجوع به علما روشن می شود که مخاطب وی، مردم عادی هستند، نه عالمان. به همین دلیل، عبارت «أن هذا الکتاب غیر موثوق به» به معنای تضعیف اصطلاحی دانشمندان رجال و کتاب شناسی نمی تواند باشد، بلکه شیخ مفید به معنای عرفی آن اشاره کرده و به مردم آگاهی می دهد که در این کتاب دست برده شده است و بعضی مطالب را درهم آمیخته اند و برخی را افزوده و کاسته اند. به همین دلیل، افراد دین دار یعنی مؤمنانی که اهل مطالعه کتاب های حدیثی هستند، نباید به همهٔ آن اعتماد کنند و برای آگاه شدن از احادیث صحیح و غیرصحیح آن باید به نزد عالمان بروند.

شیخ مفید خود آشکار می گوید: «لیوقفوه علی الصحیح منها و الفاسد»، یعنی این کتاب دارای احادیث صحیح است. چگونه کتابی که به اصطلاح رجالی ضعیف است، روایت صحیح دارد؟ پس این عبارت نویسنده (و قد ضعّف الشیخ المفید کتاب سلیم) خلاف واقع است و هرگز شیخ مفید در پی تضعیف رجالی نیست، بلکه به مردم عادی هشدار می دهد در مراجعه به کتاب بیندیشند و از آگاهان کمک بگیرند. شاید دربارهٔ بسیاری از کتاب ها به افراد جامعه چنین سفارشی شود، بلکه کمتر کتابی وجود دارد که تمام مطالب آن برای عموم اعتمادکردنی باشد. (۱) آیا این به

۱- پیش تر، از مرحوم آیت الله خویی نقل شد که وجود اخبار فاسد نشان جعلی بودن کتاب نیست: أن اشتمال کتاب علی أمر باطل فی مورد أو موردین لا یدل علی وضعه، کیف و یوجد ذلک فی أکثر الکتب حتی کتاب الکافی الذی هو أمتن کتب الحدیث و أتقنها (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص۲۳۴)

معنای ضعیف بودن اکثر کتاب هاست؟ روشن است که توثیق رجالی و اطمینان بخشی عرفی یکی نیست.

پس شیخ مفید با صراحت استفاده از آن را برای دانشمندان جایز دانسته و خود نیز در کتاب الکافیه به کتاب سلیم استناد کرده است:

سلیم از محمد فرزند ابوبکر نقل می کند که گفت: زمانی که هنگام مرگ ابوبکر فرارسید، ناله و نفرین می کرد و آرزوی مرگ و نابودی می نمود و عمر نزد او حاضر بود. بعد به ما گفت: این مسئلهٔ پدرتان را پنهان دارید؛ زیرا او هذیان می گوید و شما فامیلی هستید که هذیان گویی هنگام درد و بیماری در شما شایع است. عایشه گفت: راست گفتی. عمر بیرون رفت بعد ابوبکر مرد. (۱)

بنابراین، شیخ مفید همهٔ کتاب را نامعتبر ندانسته است. وی تنها به مردم

عادی هشدار داده است، نه آن که در پی بحث علمی از اعتبار و ضعف کتاب سخن گفته باشد.

بنابراین، نویسنده معنای خاص و اصطلاحی واژه های «توثیق» و «تضعیف» را با معنای عرفی و عمومی آن درهم آمیخته و در نتیجه، کلام شیخ را نادرست فهمیده و تفسیر کرده است.

آیه الله خویی نیز کلام شیخ مفید را چنین تفسیر می کند و می فرماید: شیخ مفید گواهی داده که نسخه، درهم آمیخته و در آن دست برده شده است. (۲)

نویسنده در ادامه افزوده که شیخ مفید بر شیخ صدوق به دلیل نقل کتاب و اعتمادش بر آن انتقاد کرده، روش وی را به اخباریان نسبت داده و به شیخ هشدار داده

۱- «الکافیه فی إبطال توبه الخاطئه: عن سلیم عن محمد بن أبی بکر قال: لمّا حضر أبا بکر أمره، جعل یدعو بالویل و الثبور و کان عمر عنده فقال لنا: اکتموا هذا الامر علی أبیکم، فإنه یهذی و أنتم قوم معروفون لکم عند الوجع الهذیان. فقالت عائشه: صدقت، فخرج عمر فقبض أبوبکر.» (بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۱۴۲، ح۱۱، اصل کتاب شیخ مفید در دست نیست و علامه مجلسی از کتاب ایشان نقل کرده است.)

۲- و قد شهد الشیخ المفید أن فی النسخه تخلیطاً و تدلیساً. (معجم رجال الحدیث، ج۹، ص ۲۳۰)

که عمل به ظاهر واژه ها و روی گردانی از اندیشیدن، مانع رسیدن به حقیقت می شود.

این تحریف و تهمتی بزرگ است. نویسنده برای پیش برد فرضیهٔ خویش به دیگران نسبت های دروغ روا می دارد. شیخ مفید هرگز انتقادی بر شیخ صدوق دربارهٔ نقل کتاب سلیم نکرده است. کلماتی را که نویسنده از شیخ مفید نقل کرده است، دربارهٔ نقل کتاب سلیم نیست، بلکه برای باب تقیه است. شیوهٔ تحقیق و تألیف چنین نیست که سخن بخشی را به بخش دیگر نسبت دهند تا مقصود خویش را به دست آورند.

متن کلام شیخ مفید در باب تقیه چنین است:

و لو وضع (شیخ صدوق) القول فی التقیه موضعه و قَیّدَ مِن لفظه فیه ما أطلقه لسلم من المناقضه و تبین للمسترشدین حقیقه الأمر فیها و لم یرتج علیهم بابها و یشکل بما ورد فیها معناها، لکنه علی مذهب أصحاب الحدیث فی العمل علی ظواهر الألفاظ و العدول عن طریق الاعتبار و هذا رأی یضّر صاحبه فی دینه و یمنعه المقام علیه عن الاستبصار. (۱)

ادعا و معنایی که نویسنده گزارش می دهد، از اساس با کلام شیخ مفید مغایرت دارد؛ زیرا شیخ مفید معتقد است که این کتاب احادیث صحیحی دارد و علما از آن می توانند استفاده کنند، چنان که خود نیز از آن بهره برده است. حال چگونه بر شیخ صدوق به دلیل این کار انتقاد کرده است؟ افزون بر آن که شیخ مفید مطلب نقل شده را تأیید کرده و می گوید: «فالمعنی فیه صحیح.» آیا ممکن است شیخ مفید نقل کتابی را تخطئه کند که احادیث صحیح دارد؟ پس انتقادی که نویسنده به شیخ مفید

۱- «و اگر شیخ صدوق سخن در تقیه را در جای خود قرار می داد و واژه اش را که مطلق نهاده است قید می زد، هر آینه از نقض کردن سالم می ماند و برای جویندگان رشد حقیقت مسئله در تقیه روشن می شد و باب تقیه بر آنان نامفهوم و پوشیده نمی ماند و به دلیل آن چه در باب تقیه آورد، معنای تقیه مشکل می شود. اما ایشان در عمل به ظاهر لفظ ها و برگشت از راه اندیشه و محاسبه، بر مذهب اصحاب حدیث است و این رویّه ای است که به صاحب آن در دینش ضرر می رساند و ماندن در آن (روش)، مانع تیزبینی و دوراندیشی او می شود.» (تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۳۸)

نسبت داده، کذب محض است و هرگز شیخ مفید این کلمات را دربارهٔ نقل کتاب سلیم نفرموده است.

در نتیجه، نویسنده یا اعتقاد دارد که هر کس احادیث دوازده امام را از سلیم نقل کرده، از کتابش نقل کرده و در این صورت، باید بگوید بیش از سی طریق، بیشتر صحیح، به کتاب سلیم وجود دارد که بنابراین، کتاب را جعلی یا ضعیف نمی تواند بخواند و یا چنین اعتقاد دارد که این احادیث از کتاب او نیست که در این صورت، جعلی یا ضعیف بودن کتاب در احادیث مؤثر نخواهد بود. پس او برای تضعیف احادیث راهی ندارد. اگر بخواهد احادیث را از کتاب بداند، نه تنها احادیث تضعیف نمی شود، بلکه کتاب نیز اعتبار می یابد. اگر بر فرض از این بن بست نیز به درآید، با اثبات ضعف احادیث سلیم کمتر از ده درصد حدیث های دوازده امام تضعیف می شود و بیش از نود درصد آن پابرجا می ماند و نباید گمان کرد با تضعیف کتاب سلیم به احادیث دوازده امام آسیبی می رسد؛ زیرا تأثیر سلیم در این احادیث ناچیز است.

علّامه امینی دربارهٔ کتاب سلیم چنین معتقد است:

کتاب سلیم از اصل های (کتاب های) مشهور و متداول در زمان های پیشین بوده است. محدّثان شیعه و سنّی و مؤرخان بدان اعتماد می کردند. ابن ندیم در کتاب فهرست گوید: هنگامی که مرگ سلیم فرارسید، به ابان (ابی عیاش) گفت: تو بر گردن من حقی داری در حالی که هنگام مرگ من فرارسیده است، ای برادرزاده من در حقیقت جریان پیامبر چنین و چنان شد و کتابی به او داد و آن کتاب مشهور سلیم بن قیس هلالی است. تا این که گوید: و نخستین کتابی که برای شیعه آشکار شد، کتاب سلیم بود. و متن کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی چنین است: و از قطعیه (طایفه ای که قطع دارند) به امامت دوازده امام کسانی هستند که اساسشان در انحصار عدد یاد شده آن چیزی است که سلیم بن قیس هلالی در کتابش ذکر کرده است و سبکی در کتاب محاسن الرسائل فی معرفه الأوائل گفته: به تحقیق نخستین کتابی که برای شیعه نوشته شده، کتاب سلیم است. و (به حسب قواعد عربی) «لام» در سخن ابن ندیم و

سبکی برای برای منفعت است. پس معنای آن این است که در حقیقت آن ها به آن کتاب استدلال می کردند و با جدال کننده، نزاع می نمودند تا او را با محتوای کتاب قانع کنند و این به دلیل اطمینان به امانت داری سلیم در نقل است، نه صرف این که شیعه با مطالب آن قانع می شود و این مطلب از کلام مسعودی استفاده می شود، از آن جهت که استدلال امامیه را در انحصار عدد، به محتوای کتاب سلیم مستند کرده است و زیرا صرف قانع شدن در زمان هایی که بحث و استدلال در نهایت اوج خود بود، فایده ای نداشت و به همین دلیل، به آن کتاب استناد می شد و بزرگان متعدّدی از اهل تسنن از آن کتاب نقل کرده اند. از آن جمله است حاکم حسکانی در شواهد التنزیل لقواعد التفضیل و امام حموینی در فرائد السمطین و سید ابن شهاب همدانی در موده القربی و قندوزی حنفی در ینابیع الموده و غیر آن ها و در مورد کتاب سخنانی نورانی است که در کتابی جداگانه آورده ایم و این اجمال را ذکر کردیم تا بدانی که شیعه و سنی در اعتماد بر این کتاب متفق و متحدند و همین امر باعث نقل از آن کتاب در این کتابمان شد. (۱)

۱- «کتاب سلیم من الأصول المشهوره المتداوله فی العصور القدیمه المعتمد علیها عند محدّثی الفریقین و حمله التاریخ. قال ابن الندیم فی الفهرست (ص ۳۰۷): (إن سلیماً) لما حضرته الوفاه قال لأبان: إن لک علی حقا و قد حضرتنی الوفاه یا بن أخی إنه کان من أمر رسول الله کیت و کیت و أعطاه کتاباً و هو کتاب سلیم بن قیس الهلالی المشهور. إلی أن قال: و أوّل کتاب ظهر للشیعه کتاب سلیم. و فی التنبیه و الاشراف للمسعودی (ص ۱۹۸) ما نصّه: و القطعیه بالإمامه الاثناعشریه منهم الذین أصلهم فی حصر العدد ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه. و قال السبکی فی محاسن الرسائل فی معرفه الأوائل. إن أوّل کتاب صنّف للشیعه هو کتاب سلیم. و اللام فی کلام ابن الندیم و السبکی للمنفعه فمفادها أنهم کانوا یحتجون به فیخصمون المجادل لاقتناعه بما فیه ثقه بأمانه سلیم فی النقل لا محض أن الشیعه تقتنع بما فیه و هو الذی یعطیه کلام المسعودی حیث أسند احتجاج الإمامیه الاثنی عشریه فی حصر العدد بما فیه، و فإن الاقتناع بمجرده غیر مجد فی عصور قام الحجاج فیها علی أشدها و لذلک أسند إلیه و روی عنه غیر واحد من أعلام العامه منهم الحاکم الحسکانی فی شواهد التنزیل لقواعد التفضیل و الإمام الحموینی فی فرائد السمطین و السید ابن شهاب الهمدانی فی موده القربی و القندوزی الحنفی فی ینابیع الموده و غیرهم و حول الکتاب کلمات دریه أفردناها فی رساله و إنما ذکرنا هذا الاجمال لتعلم أن التعویل علی الکتاب مما تسالم علیه الفریقان و هو الذی حدانا إلی النقل عنه فی کتابنا هذا.» (الغدیر، ج ۱، پاورقی ص ۱۹۵)

بخش هشتم: شبهه های زیدیه

اشاره

در این بخش شبهه های فرقه زیدیه بر احادیث دوازده امام و پاسخ هایی که مرحوم شیخ صدوق به آن ها داده است بررسی می شود و در ادامه روشن می شود آیا احادیث دوازده امام دارای تواتر و قدمت است یا در دوران حیرت جعل شده است؟

شبههٔ سی و دوم. خرده گیری های زیدیه بر احادیث دوازده امام علیهم السلام

متن کتاب

و من هنا فقد اعترض الزیدیه علی الامامیه و قالوا: «إن الروایه التی دلّت علی أن الأئمه اثنا عشر قول أحدثه الإمامیه قریباً و ولدوا فیه أحادیث کاذبه». و استشهدوا علی ذلک بتفرق الشیعه بعد وفاه کلّ إمام إلی عده فرق و عدم معرفتهم للإمام بعد الإمام و حدوث البداء فی اسماعیل و محمد بن علی و جلوس عبدالله الأفطح للإمامه و اقبال الشیعه إلیه و حیرتهم بعد امتحانه و عدم معرفتهم الکاظم علیه السلام حتی دعاهم إلی نفسه و موت الفقیه زراره بن أعین دون معرفته بالإمام.

و قد نقل الصدوق اتهاماتهم للامامیه بإحداث النظریه الإثنی عشریه فی وقت متأخر و لم ینف و لم یردّ علیها و إنما برّر ذلک بالقول: «إن الإمامیه لم یقولوا إن جمیع الشیعه بما فیهم زراره کانوا یعرفون الأئمه الإثنی عشر علیهم السلام » ثم انتبه الصدوق إلی منزله زراره و عدم إمکانیه جهله بأی حدیث من هذا القبیل و هو أعظم تلامذه

الإمامين الباقر و الصادق عليهما السلام فتراجع عن كلامه و قال باحتمال علم زراره بالحديث و اختفائه للتقيه ثم عاد فتراجع عن هذا الاحتمال و قال «إن الكاظم عليه السلام قد استوهبه من ربّه لجهله بالإمام لأنّ الشاك فيه على غير دين الله». (۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده سخن زیدیه را نقل می کند که گفته اند امامیه احادیث دوازده امام را به تازگی ساخته اند و بعد شواهد این ادّعا را از آن ها نقل می کند:

۱. پراکنده شدن شیعیان بعد از هر امام و نشناختن امام بعدی؛

۲. حاصل شدن بدا درباره اسماعیل و سید محمد؛

۳. ادعای امامت عبدالله افطح و روی آوردن شیعیان به او؛

۴. رحلت زراره بدون شناختن امام بعدی.

در ادامه نویسنده می افزاید شیخ صدوق این اتهام ها را نقل کرده، ولی جواب

نداده است و تنها به توجیه آن ها پرداخته و چند بار هم حرف خود را درباره زراره

۱- «از این رو، زیدیه از امامیه اشکال گرفتند و گفتند: «روایتی که دلالت کرد بر این که امامان دوازده تن هستند، سخنی است که امامیه در این اواخر درست کرده و حدیث های دروغی در این زمینه ساخت.» و این موارد را شاهد آوردند: متفرّق شدن شیعه بعد از وفات هر امام به چند فرقه و نشناختن امام بعدی و رخ دادن بداء در اسماعیل و محمد بن علی و نشستن عبدالله افطح بر مسند امامت و رو آوردن شیعه به سمت او و سرگردانی آنان بعد از امتحان او و نشناختن امام کاظم علیه السلام تا این که حضرت آن ها را به سمت خویش خواند و مرگ زراره بن اعین فقیه بدون این که امام را بشناسد. شیخ صدوق اتهام های آنان را به امامیه به دلیل ساختن نظریه اثناعشریه در دوران متأخر نقل کرده است و این اتهام ها را نفی نکرده و به آن ها جواب نداده و تنها آن را توجیه کرده، با این سخن که امامیه نگفتند که همهٔ شیعیان با آن که افرادی مانند زراره میان آنان است، امامان را می شناختند. بعد شیخ صدوق متوجه جایگاه زراره شد و این که امکان ندارد او حدیثی از این دست را نداند، در حالی که او بزرگ ترین شاگرد امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است. پس از حرفش برگشت و به این احتمال معتقد شد که زراره حدیث را می دانسته و به دلیل تقیه مخفی کرده است. بعد از این احتمال هم برگشت و گفت: امام کاظم علیه السلام از پروردگارش خواست زراره را به دلیل نشناختن امام، بر او ببخشد. چون کسی که در امام شک داشته باشد بر غیر دین خداست.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۳۲)

عوض کرده است.

پاسخ

نویسنده در این بخش نیز به درستی نقل نکرده و برای درست نمایاندن ادعای خود، عبارت های شیخ صدوق را تحریف کرده است. وی چهار سخن از زیدیه می آورد، اما به جواب هایی که شیخ صدوق برای هر سخن جداگانه بیان کرده، هیچ اشاره ای نکرده و سپس ادّعا کرده که شیخ صدوق این اتهام ها را پاسخ نداده است، در حالی که شیخ برای هر کدام، پاسخی مستقل و کامل داده و همهٔ اتهام ها را نفی کرده است. شیخ صدوق حتی اشکال هایی که آن ها طرح نکرده اند، اما ممکن است به ذهن کسی برسد با عبارت «فإن قال قائل؛ اگر کسی چنان بگوید.» طرح و پاسخ داده است. نیمی از مقدمهٔ طولانی کتاب کمال الدین (۶۰ صفحه از ۱۲۰ صفحه) به پاسخ اشکال های زیدیه می پردازد و خود شیخ صدوق آورده است:

و ما این فصل ها را در آغاز این کتابمان آوردیم، تنها به این دلیل که این ها نهایت چیزی است که زیدیه به آن چسبیده اند و پاسخی است که به آن ها داده شده، در حالی که زیدیه از همه فرقه ها به ما امامیه سخت گیرترند. (۱)

نه تنها نویسنده به پاسخ های شیخ صدوق اشاره ای نکرده، بلکه پا را فراتر نهاده و برای تخریب پاسخ ها، پاسخ یک اشکال را برای اشکال دیگر آورده و به پندار خویش خواسته با این جابه جایی، ادعای پاسخ ندادن شیخ را به اثبات برساند و میزان صداقت خود را در بیان حقیقت نشان دهد.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین اشکالی را که نویسنده بر آن پایه ادّعا کرده شیخ آن را پاسخ نداده، چنین پاسخ داده است:

بعضی از زیدیه گفته اند: روایتی که بر دوازده بودن امامان دلالت دارد، سخن

۱- «و إنما ذكرنا هـذه الفصول فى أوّل كتابنا هـذا لأنها غايه ما يتعلّق بها الزيـديه و ما ردّ عليهم و هى أشدّ الفرق علينا.» (كمال الدين، ص۱۲۶)

تازه ای است که امامیه درآورده اند و احادیث دروغی دربارهٔ آن تولید کرده اند.

پس در جواب می گوییم (و موفقیت از خدا است): اخبار در این باب بسیار است و مرجع و پناه، ناقلان حدیث هستند و مخالفان ما از راویان حدیث به طور مستفیض از عبدالله بن مسعود نقل کرده اند، آن چه را احمد نقل کرده است برای ما از محمد از اسحاق از یحیی از هشام از مجالد از مسروق که گفت: هنگامی که ما پیش عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و قرآن های خود را با او مقابله می کردیم، جوان نورسی به او گفت: آیا پیامبر شما صلی الله علیه و آله و سلم به شما گوشزد کرد که چند خلیفه بعد از او هست؟ گفت: تو تازه جوانی و این سؤالی است که هیچ کس از من پیش از تو سؤال نکرد. آری پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم به ما سپرد که پس از وی دوازده خلیفه باشد، به عدد نقیبان بنی اسرائیل. و من بعضی از سندهای این حدیث را در این کتاب و بعضی دیگر را در کتاب النص علی الأئمه الأثنی عشر علیهم السلام نوشته ام. و مخالفان ما از راویان حدیث به طور روشن و مستفیض از حدیث جابر بن سمره نقل کرده اند آن چه را نقل کرد برای ما احمد از ابوبکر از اسحاق از ولید از محمد از پدرش از پدرش از ابن سیرین از جابر بن سمره سوایی که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، فرمود: دوازده کس بر این امت والی شوند. گوید: مردم فریاد کردند و دیگر نشنیدم چه فرمود به پدرم که نزدیک تر از من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه گفت؟ گفت: فرمود: همه از قریشند و همهٔ آنان بی نظیرند. من طرق این حدیث را نیز درآورده ام و بعضی روایت کرده اند دوازده امیر و بعضی روایت کرده اند دوازده خلیفه. (۱) بنابراین اخباری که در دست امامیه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ امامان علیهم السلام دوازدگانه آمده، صحیح هستند. (۲)

۱- شیخ طوسی این استدلال را نیز آورده است: «ومتی رأینا الفرقه المخالفه لهذه الفرقه قد نقلت مثل نقلها و لم تتعرض للطعن علی نقله و لم تنکر متضمن الخبر دل ذلک علی أن الله تعالی قد تولی نقله و سخرهم لروایته، و ذلک دلیل علی صحّه ما تضمنه الخبر.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۷)

۲- «قال بعض الزیدیه: إنّ الروایه التی دلّت علی أن الأئمه اثناعشر، قول أحدثه الامامیه قریباً و ولدوا فیه أحادیث کاذبه. فنقول و بالله التوفیق: إن الاخبار فی هذا الباب کثیره و المفزع و الملجأ إلی نقله الحدیث و قد نقل مخالفونا من أصحاب الحدیث نقلاً مستفیضاً من حدیث عبدالله ابن مسعود ما حدثنا به أحمد بن الحسن القطان المعروف بأبی علی بن عبد ربه الرازی و هو شیخ کبیر لأصحاب الحدیث قال: حدثنا أبویزید محمد بن یحیی بن خلف بن یزید المروزی بالری فی شهر ربیع الأول سنه اثنین و ثلاث مائه عن إسحاق بن إبراهیم الحنظلی فی سنه ثمان وثلاثین ومائتین المعروف بإسحاق بن راهویه عن یحیی بن یحیی عن هشام عن مجالد عن الشعبی عن مسروق قال: بینا نحن عند عبدالله بن مسعود نعرض مصاحفنا علیه إذ قال له فتی شاب: هل عهد إلیکم نبیکم صلی الله علیه و آله و سلم کم یکون من بعده خلیفه؟ قال: إنک لحدث السن و إن هذا شئ ما سئلنی عنه أحد من قبلک، نعم عهد إلینا نبینا صلی الله علیه و آله و سلم أنه یکون من بعده اثنا عشر خلیفه بعدد نقباء بنی إسرائیل. و قد أخرجت بعض طرق هذا الحدیث فی هذا الکتاب و بعضها فی کتاب النص علی الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام بالإمامه. و نقل مخالفونا من أصحاب الحدیث نقلاً ظاهراً مستفیضاً من حدیث جابر بن سمره ما حدّثنا به أحمد بن محمد بن إسحاق الدینوری، و کان

من أصحاب الحديث قال: حدّثنى أبوبكر بن أبى داود عن إسحاق بن إبراهيم ابن شاذان عن الوليد بن هشام عن محمد بن ذكوان قال: حدّثنى أبى عن أبيه عن ابن سيرين عن جابر بن سمره السوائى قال: كنّا عند النبى صلى الله عليه و آله و سلم فقال: يلى هذه الأمه اثنا عشر قال: فصرخ الناس فلم أسمع ما قال: فقلت لأبى و كان أقرب إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم منّى: ما قال: رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ؟ فقال: قال: كلّهم من قريش و كلّهم لا يرى مثله. و قد أخرجت طرق هذا الحديث أيضاً و بعضهم روى اثنا عشر أميراً و بعضهم روى إثنا عشر خليفه. فدلّ ذلك على أن الاخبار التى فى يد الاماميه عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم و الأئمه عليهم السلام بذكر الأئمه الاثنى عشر عليهم السلام أخبار صحيحه.» (كمال الدين، ص ۶۷)

چنان که پیداست، شیخ صدوق اشکال زیدیه را پاسخ داده و با شاهد

آوردن احادیث دوازده امام از اهل تسنّن ثابت کرده که این احادیث ساختۀ امامیه نمی تواند باشد.

چنان که گذشت، شیخ صدوق دربارۀ شواهد هم به تفصیل سخن گفته و یکایک آن ها را رد کرده است:

۱. شیخ صدوق برای حیرت و پراکنده شدن مردم پس از هر امامی، چنین می فرماید:

زیدیه گفته اند: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام دوازده امام را به امت اعلام کرده بود،

چرا از آن رو گردانیدند و به راست و چپ رفتند و این گمراهی بزرگ را

مرتکب شدند؟

در پاسخ به ایشان می گوییم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را

جانشین خود ساخته و بعد از خود امام گردانیده و تصریح به وی فرموده و شخص وی را به مردم نشان داده و مسئلهٔ او را روشن و پخش کرده است. پس چرا اکثر امّت از وی روی گردانیدند و دوری گزیدند تا کار به جایی رسید که آن حضرت از مدینه به ینبع رفت و بر او گذشت آن چه گذشت؟ اگر بگویید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را خلیفه خود نکرد، چرا در کتاب های خود آن را نوشته اید و به زبان خود گفته اید؛ زیرا گاهی مردم از حقّ هر چند واضح است و از بیان هر چند مشروح است، روی برمی گردانند، چنان که از توحید روی بر تافتند و به الحاد روی آوردند. و از قول خدای عزّوجل: «چیزی مانند او نیست» به تشبیه عدول کردند. (۱)

چنان که در پاسخ شبههٔ سوم گذشت، اگر مردم دچار حیرت می شدند، به این دلیل نبود که امام بعد معلوم نبوده و یا در آخرین لحظه معلوم می شده، بلکه به این دلیل بوده که (نخست) مردم نمی پرسیده اند و یا امامان علیهم السلام به دلیل وجود خطرها، نمی توانسته اند به همه بگویند، (دوم) گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که حقیقت را می دانسته اند خلاف آن را تبلیغ می کرده اند و مردم را دچار حیرت و سر در گمی می کرده اند، مانند کسانی که فرقهٔ واقفه (۲) یا اسماعیلیه را پدید آوردند. در

۱- «قالت الزیدیه: فإن کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد عرف أمته أسماء الأئمه الاثنی عشر فلم ذهبوا عنه یمیناً و شمالاً و خبطوا هذا الخبط العظیم؟ فقلنا لهم: إنّکم تقولون: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استخلف علیاً علیه السلام و جعله الامام بعده و نصّ علیه و أشار إلیه و بیّن أمره و شهره، فما بال أکثر الأمه ذهبت عنه و تباعدت منه حتی خرج من المدینه إلی ینبع و جری علیه ما جری، فان قلتم: إن علیاً علیه السلام لم یستخلفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلم أودعتم کتبکم ذلک و تکلّمتم علیه. فان الناس قد یذهبون عن الحق وإن کان واضحاً و عن البیان و إن کان مشروحاً کما ذهبوا عن التوحید إلی التلحید، و من قوله عزّ و جلّ: (لیس کمثله شیء(إلی التشبیه.» (کمال الدین، ص ۶۹)

۲- «فَرَوَی مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ لَیْسَ مِنْ قُوَّامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْکَثِیرُ وَ کَانَ ذَلِکَ سَبَبَ وَقْفِهِمْ وَ جَحْدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعاً فِی الْأَمْوَالِ کَانَ عِنْدَ زِیَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِیِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِینَارٍ وَ عِنْدَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِینَارٍ.» (الغیبه للطوسی، ص۶۴)

واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بوده، نه نبود دلیل واضح و روشن.

۲. شیخ صدوق بدا در امامت را نیز چنین پاسخ گفته است:

زیدیه گفته از جمله اموری که ادعای امامیه را باطل می سازد، این است که ایشان معتقدند جعفر بن محمّد علیهما السلام بر امامت اسماعیل تصریح فرموده و وقتی زنده بوده، به امامت وی اشاره کرده است. آن گاه که اسماعیل هنگام حیات امام فوت کرد، امام فرمود: در چیزی برای خداوند بدا حاصل نشد، آن گونه که درباره فرزندم اسماعیل برایش بدا حاصل شد. پس اگر خبر دوازده امام صحیح بود، دست کم بایستی امام جعفر بن محمّد علیهما السلام و اصحاب ویژه اش آن را می دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشوند.

در جواب ایشان می گوییم: از کجا می گویید که امام جعفر بن محمّد علیهما السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده و خبر آن کدام است؟ و چه کسی آن را نقل کرده و چه کسی آن را خبری پذیرفته پنداشته است؟ راهی برای اثبات آن ندارند و این سخن تنها کسانی است که به امامت اسماعیل معتقدند و ریشه ای ندارد؛ زیرا خبر دوازده امام را خاصّ و عامّ از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمّه اطهار علیهم السلام روایت کرده اند و من آن چه در این باب از آنان نقل شده در این کتاب نوشته ام. امّا فرموده امام که در چیزی برای خداوند بدا حاصل نشد، آن گونه که درباره فرزندم اسماعیل برایش بدا حاصل شد، امام در این کلام می فرماید: مسئله ای برای خداوند ظاهر نشد، چنان که درباره فرزندم اسماعیل ظاهر شد؛ زیرا در دوران زندگی من او را گرفت تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به عقیده ما کسی که گمان کند امروز برای خدا چیزی آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته کافر است و بی زاری از او واجب است، چنان که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است. ابوبصیر و سماعه از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: هر کس گمان کند که امروز چیزی بر خداوند آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته، پس بایستی از او بی زار باشید. و اما بدایی که قائل بودن به

آن، به امامیه نسبت داده می شود، عبارت از آشکار شدن امر خدای تعالی است. عرب می گوید: «بدا لی شخص» یعنی شخصی بر من آشکار شد، نه روشن شد به گونه پشیمانی. خدا بسیار بلندمرتبه تر از آن است. و چگونه ممکن است امام صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کند، در حالی که درباره او فرموده است: او نافرمان است و همانندی به من و هیچ یک از پدرانم ندارد. حسن بن راشد گفته از امام صادق علیه السلام درباره اسماعیل پرسیدم. فرمود: نافرمان است و همانندی به من و هیچ یک از پدرانم ندارد. عبید بن زراره گفته از اسماعیل نزد پدرش امام صادق علیه السلام یاد کردم و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او همانندی به من ندارد و شبیه هیچ یک از پدرانم نیست. ولید بن صبیح گفته: مردی به نزد من آمد و گفت: بیا تا فرزند آن مرد بزرگ را به تو نشان بدهم. هم راه او رفتم و مرا به نزد گروهی می گسار برد و اسماعیل بن جعفر در میان آن ها بود. آن مرد گفت: اندوه ناک از آن جا خارج شدم و به سمت حجرالاسود رفتم و ناگهان اسماعیل بن جعفر را دیدم که به خانه خدا چسبیده بود و گریه می کرد و پرده های کعبه با اشک او تر شده بود. بیرون آمدم و دویدم و ناگاه اسماعیل را دیدم که با آن گروه نشسته بود. بعد بازگشتم و او را دیدم که پردهٔ خانه خدا را گرفته و آن را به اشک دیده خود تر کرده است. گفت: این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرض کردم. فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده که به صورت او درمی آید. در حالی که بنابر روایت، شیطان به صورت نبیّ و وصیّ پیامبری درنمی آید. پس چگونه ممکن است به امامت او تصریح نماید با درست بودن این سخن از امام درباره وی؟ (۱)

۱- اعتراض آخر للزیدیه: قالت الزیدیه: و ممّا تکذب به دعوی الامامیه أنهم زعموا أنّ جعفر بن محمد علیهما السلام نصّ لهم علی إسماعیل و أشار إلیه فی حیاته، ثم إن إسماعیل مات فی حیاته فقال: ما بدا لله فی شئ کما بدا له فی إسماعیل ابنی فإن کان الخبر الاثناعشر صحیحاً فکان لا أقل من أن یعرفه جعفر بن محمد علیهما السلام و یعرف خواص شیعته لئلّا یغلط هو و هم هذا الغلط العظیم. فقلنا لهم: بم قلتم: إن جعفر بن محمد علیهما السلام نصّ علی إسماعیل بالأمامه؟ و ما ذلک الخبر؟ و من رواه؟ و من تلقاه بالقبول؟ فلم یجدوا إلی ذلک سبیلاً، و إنّما هذه حکایه ولدها قوم قالوا بامامه إسماعیل، لیس لها أصل لان الخبر بذکر الأئمه الاثنا عشر علیهم السلام قد رواه الخاص و العام، عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الأئمه علیهم السلام و قد أخرجت ما روی عنهم فی ذلک فی هذا الکتاب. فأما قوله: ما بدا لله فی شئ کما بدا له فی إسماعیل ابنی فإنه یقول: ما ظهر لله أمر کما ظهر له فی إسماعیل ابنی إذا اخترمه فی حیاتی لیعلم بذلک أنه لیس بامام بعدی. و عندنا من زعم أن الله عزّ و جلّ یبدو له الیوم فی شئ لم یعلمه أمس فهو کافر و البرائه منه واجبه، کما روی عن الصادق علیه السلام . حدّثنا أبی رضی الله عنه عن محمد بن یحیی العطار عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری قال: حدّثنا أبوعبدالله الرازی عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی عن محمد بن سنان عن عمّار عن أبی بصیر و سماعه عن أبی عبدالله الصادق علیه السلام قال: من زعم أن الله یبدو له فی شئ الیوم لم یعلمه أمس فابرؤوا منه. و إنما البداء الذی ینسب إلی الامامیه القول به هو ظهور أمره. یقول العرب بدا لی شخص أی ظهر لی، لا بدا ندامه، تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً. و کیف ینصّ الصادق علیه السلام علی إسماعیل بالإمامه مع قوله فیه: إنه عاص لا یشبهنی و لا یشبه أحداً من آبائی. حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن یعقوب بن یزید عن محمد ابن أبی عمیر عن الحسن بن راشد قال: سئلت أباعبدالله علیه السلام عن إسماعیل فقال: عاص، لا یشبهنی و لا یشبه أحداً من آبائی. حدّثنا الحسن بن أحمد

بن إدریس رضی الله عنه قال: حدّثنا أبی عن محمد ابن أحمد عن یعقوب بن یزید و البرقی عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن حماد عن عبید بن زراره قال: ذکرت إسماعیل عند أبی عبدالله علیه السلام فقال: و الله لا یشبهنی و لا یشبه أحداً من آبائی. حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبی نجران، عن الحسین بن المختار، عن الولید بن صبیح قال: جائنی رجل فقال لی: تعال حتی أریک ابن الرجل قال: فذهبت معه قال: فجاء بی إلی قوم یشربون فیهم إسماعیل بن جعفر، قال: فخرجت مغموماً فجئت إلی الحجر فإذا إسماعیل بن جعفر متعلق بالبیت یبکی قد بلّ أستار الکعبه بدموعه قال: فخرجت أشتدّ فإذا إسماعیل جالس مع القوم، فرجعت فإذا هو آخذ بأستار الکعبه قد بلّها بدموعه، قال: فذکرت ذلک لأبی عبدالله علیه السلام فقال: لقد ابتلی ابنی بشیطان یتمثّل فی صورته. و قد روی أن الشیطان لا ـ یتمثل فی صوره نبی و لا فی صوره وصی نبی، فکیف یجوز أن ینصّ علیه بالإمامه مع صحّه هذا القول منه فیه» (کمال الدین، ص ۶۹)

تفصیل دربارهٔ این مسئله، در پاسخ به شبههٔ هجدهم گذشت.

۳. شیخ صدوق دربارهٔ ادّعای امامت عبدالله افطح و رحلت زراره می فرماید:

زیدیه گفته: اگر خبر دوازده امام صحیح بود، مردم پس از امام صادق علیه السلام در امامت به شک نمی افتادند تا جایی که گروهی از شیعه به عبدالله و گروهی به اسماعیل معتقد شدند و گروهی هم سرگردان شدند. حتی برخی از شیعه عبدالله بن صادق علیه السلام را آزمود و وقتی آن چه می خواست نزد او نیافتند، بیرون

آمد، در حالی که می گفت به کجا رو کنم؟ آیا به مرجئه یا قدریّه یا حروریّه؟ و این در هنگامی بود که موسی بن جعفر علیهما السلام سخن او را شنید و به او فرمود: نه به مرجئه و نه به قدریّه و نه به حروریّه، بلکه به سوی من رو کن! پس بنگرید که خبر دوازده امام به چند جهت باطل می شود: یکی نشستن عبدالله در مسند امامت، دوم روی آوردن شیعه به او، سوم سرگردانی شیعه هنگام امتحان او، چهارم آن که ایشان نمی دانستند امامشان موسی بن جعفر علیهما السلام است، تا آن که آن ها را به جانب خود فراخواند و در میان این مدّت، فقیه آنان، زراره بن اعین درگذشت، در حالی که قرآن روی سینه اش بود و می گفت: خدایا! من کسی را امام می دانم که این قرآن امامتش را اثبات کند.

و ما در جواب به آن ها می گوییم: این ها همه سخنان دروغ و آراسته شده است؛ زیرا ما ادعا نکردیم که همه شیعیان در آن عصر دوازده امام علیهم السلام را به نام می شناخته اند. و تنها می گوییم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است که امامان پس از ایشان دوازده امامند که جانشینانش هستند. و دانشمندان شیعه این حدیث را با نام امامان روایت کرده اند و انکار نمی کنیم که در میان شیعه یک نفر یا دو نفر و یا بیشتر باشند که این حدیث را نشنیده باشند. امّا زراره بن اعین پیش از برگشتن کسی که او را فرستاده بود تا خبر آورد، وفات کرده و تعیین امام موسی بن جعفر علیهما السلام به امامت را به گونه ای که عذری نداشته باشد، نشنیده بود. پس قرآن را روی سینه خود گذاشته و گفته: خدایا من به امامت کسی معتقدم که این قرآن امامتش را ثابت می کند و آیا فقیه دین دار هنگام اختلاف جز آن می کند که زراره کرد؟ علاوه که گفته شده: زراره جریان امام موسی بن جعفر علیهما السلام و امامت او را می دانسته است و فقط

پسرش عبید را فرستاد تا از امام موسی بن جعفر علیهما السلام کسب وظیفه کند که آیا جایز است امامت او را اظهار نماید، یا آن که با کتمان امامت او، تقیّه نماید. و این سخن به فضل زراره بن اعین نزدیک تر و به شناخت او سزاوار تر است. ابراهیم بن محمّد همدانی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از حال زراره به من خبر ده! آیا حقّ پدرت امام کاظم علیه السلام را می شناخت؟ و او فرمود: آری! گفتم پس چرا پسرش عبید را فرستاد تا خبر بیاورد که امام جعفر صادق علیه السلام چه کسی را وصیّ خود قرار داده است؟ فرمود: زراره جریان پدرم را می دانست و این که پدرش او را تعیین نموده و تنها پسرش را فرستاد تا از پدرم کسب اطلاع کند که آیا برای او جایز است تقیّه را در اظهار امر امامت او و تعیین او توسط پدرش کنار بگذارد؟ و چون پسرش دیر کرد، از او خواسته شد تا عقیده اش را درباره پدرم روشن کند و او دوست نداشت بی دستور امام به آن اقدام نماید. پس قرآن را برداشت و گفت: بار خدایا امام من کسی از فرزندان جعفر بن محمّد علیهما السلام است که این قرآن امامت او را اثبات کند. و در خبری که زیدیّه به آن استدلال کرده اند، نیامده است که زراره امامت موسی بن جعفر علیهما السلام را نمی دانسته، تنها در آن آمده که پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند. محمّد بن عبدالله بن زراره از پدرش نقل می کند که گفت: وقتی زراره پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و کار بر او سخت شد، مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات می کند، امام من است. و این خبر ایجاب نمی کند که او نمی شناخته است. علاوه که راوی این خبر احمد بن هلال است و او نزد اساتید ما جرح (تضعیف) شده است. سعد بن عبدالله می گفت: ندیدیم و نشنیدیم مدعی تشیّعی از تشیّع به نصب (دشمنی اهل بیت علیهم السلام) برگردد، مگر احمد بن هلال و می گفتند: عمل به روایتی که تنها احمد بن هلال آن را روایت کرده باشد، جایز نیست. و می دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام شفاعت کسی را نمی کنند مگر آن که خداوند دین او را پسندیده باشد و کسی که در امام شک دارد، بر غیر دین خداست، در حالی که امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده است که روز قیامت از پروردگارش خواهد خواست که زراره را بر او ببخشد. درست بن ابی منصور واسطی از ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که وقتی نزد او از زراره بن اعین یاد شد، فرمود: به خدا سوگند روز قیامت از پروردگارم خواهم خواست او را بر من ببخشد. بعد او را بر من می بخشد. خدا رحمتت کند! زراره بن اعین دشمن ما را برای خدا دشمن می دانست و دوست ما را برای خدا دوست

می داشت. فضل بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: محبوب ترین مردم نزد من در میان مردگان و زنده ها چهار تن هستند: برید عجلی، زراره بن اعین، محمّد بن مسلم و احول. آری ایشان در حیات و ممات محبوب ترین مردم نزد من هستند. و بر امام صادق علیه السلام روا نیست که بفرماید زراره محبوب ترین خلایق در نزد اوست، در حالی که او به امامت موسی بن جعفر علیهما السلام معرفت ندارد. (۱)

۱- «قالت الزیدیه: لو کان خبر الأئمه الاثنی عشر صحیحاً لما کان الناس یشکون بعد الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام فی الإمامه حتی یقول طائفه من الشیعه بعبدالله و طائفه بإسماعیل و طائفه تتحیر حتی أن الشیعه منهم من امتحن عبدالله بن الصادق علیه السلام فلمّا لم یجد عنده ما أراد خرج و هو یقول: إلی أین؟ إلی المرجئه أم إلی القدریه؟ أم إلی الحروریه و إن موسی بن جعفر علیهما السلام سمعه یقول هذا فقال له: لا إلی المرجئه و لا إلی القدریه و لا إلی الحروریه و لکن إلیّ. فانظروا من کم وجه یبطل خبر الاثنی عشر أحدها جلوس عبدالله للإمامه و الثانی إقبال الشیعه إلیه و الثالث حیرتهم عند امتحانه و الرابع أنهم لم یعرفوا أن إمامهم موسی بن جعفر علیهما السلام حتی دعاهم موسی إلی نفسه و فی هذه المده مات فقیههم زراره بن أعین و هو یقول و المصحف علی صدره: اللهم إنی أئتم بمن أثبت إمامته هذا المصحف. فقلنا لهم: إنّ هذا کلّه غرور من القول و زخرف، و ذلک أنا لم ندع أن جمیع الشیعه عرف فی ذلک العصر الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام بأسمائهم، و إنما قلنا: إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أخبر أن الأئمه بعده الاثنا عشر، الذین هم خلفاؤه و أن علماء الشیعه قد رووا هذا الحدیث بأسمائهم و لاـ ینکر أن یکون فیهم واحد أو اثنان أو أکثر لم یسمعوا بالحدیث، فأما زراره بن أعین فإنه مات قبل انصراف من کان وفده لیعرف الخبر و لم یکن سمع بالنص علی موسی بن جعفر علیهما السلام من حیث قطع الخبر عذره. فوضع المصحف الذی هو القرآن علی صدره، و قال: اللّهم إنی أئتم بمن یثبت هذا المصحف إمامته. و هل یفعل الفقیه المتدیّن عند اختلاف الامر علیه إلّا ما فعله زراره؟ علی أنه قد قیل: إنّ زراره قد کان علم بأمر موسی بن جعفر علیهما السلام و بإمامته و إنما بعث ابنه عبیداً لیتعرف من موسی بن جعفر علیهما السلام هل یجوز له إظهار ما یعلم من إمامته أو یستعمل التقیه فی کتمانه. و هذا أشبه بفضل زراره بن أعین و ألیق بمعرفته. حدّثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدّثنا علی ابن إبراهیم بن هاشم قال: حدّثنی محمد بن عیسی بن عبید عن إبراهیم بن محمد الهمدانی رضی الله عنه قال: قلت للرضا علیه السلام: یا ابن رسول الله أخبرنی عن زراره هل کان یعرف حق أبیک علیه السلام ؟ فقال: نعم. فقلت له: فلم بعث ابنه عبیداً لیتعرف الخبر إلی من أوصی الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام ؟ فقال: إن زراره کان یعرف أمر أبی علیه السلام و نصّ أبیه علیه و إنما بعث ابنه لیتعرف من أبی علیه السلام هل یجوز له أن یرفع التقیه فی إظهار أمره و نص أبیه علیه و أنه لما أبطأ عنه ابنه طولب باظهار قوله فی أبی علیه السلام فلم یحب أن یقدم علی ذلک دون أمره فرفع المصحف و قال: اللهم إن إمامی من أثبت هذا المصحف إمامته من ولد جعفر بن محمد علیهما السلام . و الخبر الذی احتجت به الزیدیه لیس فیه أن زراره لم یعرف إمامه موسی بن جعفر علیهما السلام و إنما فیه أنه بعث ابنه عبیدا لیسئل عن الخبر. حدّثنا أبی رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن أحمد بن هلال عن محمد بن عبدالله بن زراره عن أبیه قال: لما بعث زراره عبیداً ابنه إلی المدینه لیسئل عن الخبر بعد مضی أبی عبدالله علیه السلام فلما اشتد به الامر أخذ المصحف و قال: من أثبت إمامته هذا المصحف فهو إمامی. و هذا الخبر لا یوجب أنه لم یعرف، علی أن راوی هذا الخبر أحمد بن هلال و هو مجروح عند مشایخنا

رضـی الله عنهم. حدّثنا شیخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: سمعت سعد بن عبدالله یقول: ما رأینا و لا سمعنـا بمتشـیّع رجع عن التشـیّع إلی النصب إلّـا أحمـد بن هلال و کـانوا یقولون: إنّ مـا تفرّد بروایته أحمـد بن هلال فلا یجوز اسـتعماله. و قد علمنا أنّ النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الأئمه علیهم السلام لا یشفعون إلّا لمن ارتضی الله دینه. و الشاک فی الامام علی غیر دین الله و قـد ذکر موسـی بن جعفر علیهما السـلام أنه سیسـتوهبه من ربه یوم القیامه. حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن أبی الصهبان عن منصور بن العباس عن مروک بن عبید عن درست ابن أبی منصور الواسـطی عن أبی الحسن موسـی بن جعفر علیهما السـلام قال: ذکر بین یدیه زراره بن أعین فقـال: و الله إنی سأسـتوهبه من ربی یوم القیـامه فیهبه لی. ویحـک إن زراره بن أعین أبغض عـدونا فی الله و أحب ولینـا فی الله. حـدّثنا أبی و محمـد بن الحسن رضـی الله عنهمـا قالا: حـدّثنا أحمـد بن إدریس و محمـد بن یحیی العطار جمیعاً عن محمـد بن أحمـد عن یعقوب بن یزیـد عن ابن أبی عمیر عن أبی العباس الفضل بن عبـد الملک عن أبی عبدالله علیه السـلام أنه قال: أربعه أحب النـاس إلیّ أحیـاءً و أمواتـاً: بریـد العجلی و زراره بن أعین و محمـد بن مسـلم و الأحول أحب النـاس إلیّ أحیاءً و أمواتاً. فالصادق علیه السـلام لا یجوز أن یقول لزراره: إنّه من أحبّ الناس إلیه و هو لا یعرف إمامه موسـی بن جعفر علیهما السـلام .» (کمال الدین، ص ۷۴)

تفصیل در این باره در پاسخ به شبههٔ پنجم گذشت.

چنان که پیداست، بر خلاف ادعای نویسنده که گفته بود شیخ صدوق اتهام را نفی نکرده و به آن جواب نداده، شیخ صدوق به همه اشکال ها، مستقل و مستدل پاسخ داده و کتابی در احادیث دوازده امام علیهم السلام نوشته است و دیگر آن که با توجه به پاسخ اشکال چهارم، نویسنده کلام شیخ صدوق را تحریف کرده و گاه عکس آن را به او نسبت داده است:

یکم. تحریف: نویسنده عبارت «بما فیهم زراره» را افزوده تا وانمود کند شیخ صدوق نخست گفته زراره امام بعد را نمی شناخته و بعد متوجه شده (ثم انتبه) که دربارهٔ او

نمی تواند چنین احتمال دهد و از حرف خود برگشته است. این تحریف سخن شیخ است. عبارت بالا به روشنی نشان می دهد که شیخ افراد را دو قسمت کرده و حکم هر کدام را جداگانه بیان کرده است: قسم اوّل شیعیان عادی که متحیّر ماندند و یا به عبدالله افطح و امثال او رو کردند. شیخ دربارهٔ آنان می فرماید که ما نمی گوییم احادیث دوازده امام را همهٔ آنان می دانسته اند و بنابراین، طبیعی است که چنین اتفاقی بیفتد. شیخ قسم دوم را علمای شیعه و راویان حدیث می داند و دربارهٔ آن ها می فرماید که آنان احادیث دوازده امام را شنیده و نقل کرده اند، ولی ممکن است که چند نفری از آنان هم این حدیث را نشنیده باشند. آن گاه پس از بیان این دو قسم می فرماید: «فأما زراره بن أعین...» واژه «فأما» تصریح دارد که شیخ، زراره را در آن دو قسم داخل نکرده است و دربارهٔ او پاسخی دیگر دارد. پس «ثم انتبه... فتراجع عن کلامه» خلاف واقع است و شیخ صدوق هرگز از کلام خود برنگشته است. شیخ صدوق دربارهٔ زراره دو احتمال بیان کرده و احتمال دوم را پذیرفته است، هر چند هر دو احتمال مشترکند: زراره اعلان نام امام بعد را صلاح نمی دانسته، یا به اجتهاد خود (احتمال اوّل) و یا به فرمان امام (احتمال دوم). در هر صورت، از حرف خویش برنگشته است.

دوم. عکس کردن: نویسنده عبارت «لجهله بالإمام» را به کلام شیخ صدوق

افزوده و عکس منظور وی را به او نسبت داده است. شیخ صدوق می فرماید

که از شفاعت کردن امام کاظم علیه السلام معلوم می شود زراره امامش را می شناخته؛ زیرا

کسی که در امامش شک داشته باشد، از دین الهی خارج است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام کسی را که از دین الهی خارج باشد، شفاعت نمی کنند. نویسنده بر عکس این مسئله ادّعا کرده که امام کاظم علیه السلام او را شفاعت می کند؛ برای آن که امامش را نمی شناخته است.

شبهۀ سی و سوم. تواتر و قدمت احادیث دوازده امام علیهم السلام

متن کتاب

و هـذا ما يناقض دعوى الخزاز فى كفايه الأثر و الطوسـى فى الغيبه بتواتر أحاديث الإثنى عشـريه عن طريق الشـيعه و يثبت أن لا اساس لهـا من الصـحه فى الأجيـال الأـولى و خـاصه فى عهود الأـئمه من آل البيت حيث لم يكن يوجـد لها أىّ أثر خاصه و أن الطوسـى لم يـذكر الكتب الشـيعه القـديمه التى زعم أنها تتحدّث عن الإثنى عشـريه. و قد تهرّب الخزاز من مناقشه تهمه الوضـع المتأخر و حاول أن ينفى تهمه الوضع من قبل الصحابه و التابعين و أهل البيت فى حين أن التهمه لم تكن موجّهه إلى الصحابه و أهل البيت و إنما إلى بعض الرواه المتأخرين الذين اختلقوا كتاب سـليم فى عصـر الحيره من أمثال أبى سـمينه و العبرتائى و علىّ بن ابراهيم القمّىّ. (۱)

خلاصۀ شبهه

نویسـنده می گویـد احادیث دوازده امام در قرون متأخر ساخته شـده و این امر موجب می شود تواتری که مرحوم خزاز و شـیخ طوسـی ادّعا کرده اند، نقض شود و ثابت می شود این احادیث در نسل های گذشته به ویژه دوران امامان علیهم السلام درستی نداشـته، شـیخ طوسـی نیز از کتـاب های قـدیمی نامی نبرده و مرحوم خزاز هم جعل را از اصـحاب و امامان علیهم السـلام نفی کرده، ولی آن را از محدّثان متأخر نفی نکرده، در حالی که جعل متوجه آنان است؛ کسانی مانند أبوسمینه، عبرتائی و علیّ بن ابراهیم قمی که در دوران حیرت

۱- «این، ادعای خزاز را در کتاب کفایه الأثر و طوسی را در کتاب الغیبه مبنی بر تواتر احادیث دوازده امام از طریق شیعه نقض می کنـد و ثابت می کنـد که این احادیث در نسل های اول هیچ خاسـتگاه درستی ندارد، به ویژه در زمان ائمه اهل بیت علیهم السـلام ؛ زیرا هیـچ اثر خاصـی از آن یافت نمی شود و طوسـی هیـچ کتاب قدیمی شـیعه را یاد نکرده که به گمان او از دوازده امـام سـخن می گویـد. و خزاز از بحث کردن دربـارۀ اتهـام جعل که متوجه متأخّران است، فرار کرده و کوشـش نموده تهمت جعل را از صـحابه و تابعان و اهل بیت علیهم السـلام دور سازد، در حالی که اتهام به اصـحاب و اهل بیت علیهم السلام متوجه نیست و تنها متوجه بعضـی از راویان متأخر است که در عصر حیرت کتاب سلیم را ساخته اند، مانند: ابوسمینه و عبرتائی و علی بن ابراهیم قمی.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۳۲)

کتاب سلیم را به وجود آوردند.

پاسخ

مطالب این بخش چنان که نویسنده خود نیز گفته، «و هذا ما یناقض» بر قسمت های پیش استوار است. سخنان قبلی وی نیز در جای خود باطل شد.

نویسنده برای ردّ متواتر بودن احادیث دوازده امام به چند ترفند دست می زند:

یکم. کتاب سلیم را تضعیف می کند که در پاسخ گذشت، راویان ما بیش از سی طریق به روایات سلیم دارند و ضعیف بودن دو یا سه طریق به ابوسمینه یا عبرتائی، به قوت احادیث سلیم ضرری نمی رساند و بر فرض تنزّل، به فرض ضعیف خواندن احادیث سلیم، چون آن احادیث کمتر از ده درصد روایات دوازده امام را تشکیل می دهد، ضعف آن ها به تواتر احادیث دوازده امام ضرری نمی رساند؛ زیرا ضعف برخی از خبرها در یک خبر متواتر، تواتر را بر هم نمی زند، (۱) پس تواتر از این راه شکسته نمی شود.

دوم. نویسنده سخن مخالفان را دلیل آورده که به فرمودهٔ شیخ صدوق بد ترین دشمنان شیعه (أشد الفرق علینا) هستند. وی با استناد به سخن آنان که این احادیث بعدها ساخته شده اند، شواهدی برشمرده و نتیجه گرفته که تواتری وجود ندارد، در حالی که قول آنان به دلیل دشمن بودن با تشیّع حجّت نیست. شواهد آنان نیز که اگر احادیثی بود چنین و چنان نمی شد، صرف استبعاد است و دلیل علمی محسوب نمی شود. افزون بر این که همهٔ آن ها هم پاسخ داده شد. نویسنده برای ردّ کردن تواتر باید

۱- یکم. «کان مبنی علمائنا علی تکثیر النقل لیحصل التواتر و لم ینظروا فی الأسناد کثیراً، و لا یضر کون أسناد بعضها ضعیفاً أو مجهولاً فإن ذلک غیر قادح فی التواتر.» (میرزا ابوالحسن شعرانی، پاورقی شرح أصول الکافی، مولی محمد صالح مازندرانی، ج۷، ص۳۴۷) دوم. «أن احتمال الکذب فی کلّ خبر بخصوصه غیر قادح فی التواتر الاجمالی، لأن احتمال الصدق و الکذب فی کلّ خبر بخصوصه لا ـ ینافی العلم الاجمالی بصدور بعضها و إلّا لکان مانعاً عن التواتر المعنوی و اللفظی أیضاً، إذ کل خبر فی نفسه محتمل للصدق و الکذب.» (مصباح الأصول، تقریر بحث آیت الله خویی، ج۲، ص۱۹۳)

احادیث را نقل و بررسی می کرد و از طریق راویان ثابت می نمود که تواتری در کار نیست، نه این که سخن مخالفان سرسخت امامیه را دلیل آورد. بنابراین، ادعای وی با دلیلی که آورده، اثبات پذیر نیست.

سوم. نویسنده تواتر را به نسل های بعد نسبت داده تا قول به تواتر را جدید جلوه دهد و به کلام مرحوم نعمانی هیچ اشاره ای نکرده، در حالی که ایشان به تواتر این احادیث تصریح دارد. ایشان می فرماید:

اکنون شما ای جماعت شیعه _ خدایتان مورد رحمت قرار دهد _ نیک بیندیشید بدان چه کتاب خدای عزّوجل گفته و آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از امیرمؤمنان علیه السلام و از امامان علیهم السلام یکی از پس دیگری در مورد امامان دوازده گانه و برتری آنان و تعداد آنان از طریق رجال شیعه نقل شده که همه مورد اعتماد امامان علیهم السلام بوده اند و به پیوستگی آن (به معصومان علیهم السلام) و با تواتر رسیدن آن به ما بنگرید که اندیشیدن عمیق به آن (اخبار) دل ها را از ابتلاـ به نابینایی، روشنایی می بخشد و شکّ و دودلی را دور می سازد و تردید و ناباوری را برطرف می کند از کسی که خدای تعالی برای او نکویی خواسته و او را به پیمودن راه حق موفّق ساخته و خود نیز برای ورود ابلیس به درونش با گوش کردن به مزخرفات بیهوده گویان و یاوه سرایان و فتنه فریب خوردگان راهی قرار نداده است. (۱)

نویسنده ادّعا کرده که با همین دو دلیل ثابت می شود این احادیث در نسل های سابق و به ویژه دوران امامان علیهم السلام نبوده است؛ زیرا اثری از آن یافت نمی شود. این سخن چنان که در اول این نوشتار آمد، در صورتی پذیرفتنی است که هم اکنون اکثر آثار آن

۱- «فتأملوا یا معشر الشیعه رحمکم الله ما نطق به کتاب الله عزّ و جلّ و ما جاء عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن أمیرالمؤمنین علیه السلام و الأئمه علیهم السلام واحد بعد واحد فی ذکر الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام و فضلهم و عدّتهم من طرق رجال الشیعه الموثقین عند الأئمه، فانظروا إلی اتصال ذلک و وروده متواتراً، فإن تأمل ذلک یجلو القلوب من العمی و ینفی الشک و یزیل الارتیاب عمن أراد الله به الخیر و وفقه لسلوک طریق الحق و لم یجعل لإبلیس علی نفسه سبیلاً بالإصغاء إلی زخارف المموهین و فتنه المفتونین.» (کتاب الغیبه، ص۱۰۱)

دوران در دست باشد تا آن کتاب ها بررسی و آن گاه قضاوت شود. تنها مرحوم نجاشی در کتاب رجال خود که ویژهٔ مصنّفان شیعه است، ۱۲۶۹ نفر را نام برده که بعضی از آن ها چندین کتاب دارند و طریق خود را به حدود ۸۵۰ کتاب بیان کرده اند. با توجه به این آمار که تنها گزارش یک کتاب است، باید دید که نویسنده به چه تعداد از این کتاب ها دسترس داشته و آن ها را بررسی کرده و احادیث دوازده امام را در آن ها نیافته است! آیا می توان با تضعیف تنها یک کتاب (کتاب سلیم) یا تمسک به سخنان سست دشمنان یک مذهب، چنین ادّعا کرد؟

از آن سوی، با نگاه به روایات، روشن می شود که آن ها در زمان های سابق موجود بوده اند؛ زیرا هر مؤلف طریق و سند خود را به آن حدیث ها بیان کرده و در آن طریق ها نیز هر راوی نام اساتید خود را که این روایات را از آن ها شنیده آورده است. هر استاد نسبت به شاگردش، نسل قبل محسوب می شده تا زمان اصحاب امامان علیهم السلام که در آن زمان این احادیث بوده است و آن ها را از خود امامان علیهم السلام نقل کرده اند. پس در این مورد نیز ایشان دلیلی پذیرفتنی نیاورده است.

بنا به گفتهٔ نویسنده، شیخ طوسی نام کتاب های قدیمی را نیاورده است؛ کتاب هایی که به این احادیث پرداخته اند. که شیخ طوسی می فرماید:

پس این قسمتی از روایت ها بود که آوردیم و اگر شروع می کردیم به آوردن آن چه از شیعه در این مورد وجود دارد، کتاب طولانی می شد. تنها مقداری از نقل گروه های مختلف را آوردیم تا درستی آن چه گفتیم، ثابت گردد. کسی که می خواهد به آن ها آگاه شود، باید به کتاب هایی که در این مورد نوشته شده مراجعه نماید؛ زیرا او چیزهای فراوانی بر طبق آن چه ما گفتیم، می یابد. (۱)

۱- «فهذا طرف من الأخبار قد أوردناها و لو شرعنا فی إیراد ما من جهه الخاصه فی هذا المعنی لطال به الکتاب و إنما أوردنا ما أوردنا منها لیصح ما قلناه من نقل الطائفتین المختلفتین و من أراد الوقوف علی ذلک فعلیه بالکتب المصنفه فی ذلک فإنه یجد من ذلک شیئا کثیرا حسب ما قلناه.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۶)

اگر شیخ طوسی نام کتاب ها را نیاورده، به دلیل مشهور بودن آن ها بوده و وی به ذکر آن ها نیازی ندیده است. کتاب هایی مانند کافی مرحوم کلینی، الغیبه مرحوم نعمانی، خصال و کمال الدین شیخ صدوق و کفایه الأثر مرحوم خزاز مشهورتر از آن هستند که به بردن نامشان نیازی باشد. گفتنی است در زمان شیخ طوسی کتاب هایی که احادیث دوازده امام را آورده اند، بسیار معروف بوده اند و به ذکر نام آن ها نیازی نبوده است افزون بر این، ایشان در پی بیان روایات بوده، نه کتاب ها و برای اثبات منظورش نیز همان مقدار از روایات بس بوده است. اما اگر منظور نویسنده از کتاب های قدیمی، کتاب های پیش از قرن چهارم است، به رغم نابه جا بودن چنین توقّع، نام مؤلف چند کتاب را در سلسله سندها می توانست ببیند که برخی از آن ها در پی می آید:

یکم. محمد بن ابی عمیر از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام (درگذشتهٔ ۲۱۷ قمری): شیخ طوسی در فهرست، طریق های گوناگونی را به همهٔ کتاب های وی آورده است. (۱) این روایت را با طریق خود از مرحوم کلینی نقل می کند. از آن رو که طریق علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن ابن أبی عمیر در کافی ۲۲۹۱ بار تکرار شده، نشان می دهد مرحوم کلینی از کتاب ابن ابی عمیر نقل کرده است. بنابراین حدیث زیر در کتاب ابن ابی عمیر بوده است:

وَ أَخْبَرَنِی جَمَاعَهٌ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ عُمَیْرٍ عَنْ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی

۱- «أخبرنا بجمیع کتبه وروایاته جماعه، عن ابن بابویه، عن أبیه ومحمد ابن الحسن، عن سعد والحمیری، عن إبراهیم بن هاشم، عنه. وأخبرنا بها ابن أبی جید، عن ابن الولید، عن الصفار، عن یعقوب بن یزید ومحمد بن الحسین وأیوب بن نوح وإبراهیم بن هاشم ومحمد بن عیسی بن عبید، عنه. ورواها ابن بابویه، عن أبیه وحمزه بن محمد العلوی ومحمد بن علی ماجیلویه، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عنه. وأخبرنا بالنوادر خاصه جماعه، عن أبی المفضل، عن حمید، عن عبید الله بن أحمد بن نهیک، عنه. وأخبرنا بها أیضا جماعه، عن أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، عن أبی القاسم جعفر بن محمد الموسوی، عن ابن نهیک، عنه.» (ص۲۱۹، ش۶۱۷)

جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: يَكُونُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُم. (۱)

پس این احادیث هم در نسل های گذشته و هم در دوران امامان علیهم السلام و هم در کتاب های پیشین وجود داشته است.

دوم. ابوسعید عصفری، عباد بن یعقوب رواجنی (درگذشتهٔ ۲۵۰ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق های مختلف خود را به کتاب های وی آورده است. (۲) روایتی که شیخ طوسی نقل کرده، در نسخه ای که در دست است، وجود دارد (۳) و نشان می دهد که این احادیث در کتاب های گذشته نیز بوده است:

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ (أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُصْفُرِي (۴) عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ (۵) عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زِرُّ الْأَرْضِ أَعْنِي أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا بِنَا أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الِاثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ

۱- «ابوبصیر از امام باقر علیه السلام: نُه امام بعد از امام حسین علیه السلام خواهند بود که نهمین آن ها قائم آنان است.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۴۰)

۲- «عباد بن یعقوب الرواجنی، عامی المذهب. له کتاب اخبار المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، وکتاب المعرفه فی معرفه الصحابه، أخبرنا بهما أحمد بن عبدون، عن أبی بکر الدوری، عن أبی الفرج الأصفهانی علی بن الحسین الکاتب، وقال: حدّثنا علی بن عباس المقانعی، قال: حدّثنا عباد بن یعقوب، عن مشیخته. (الفهرست، ص ۱۹۲، ش ۵۴۰) «عباد العصفری، یکنی أبا سعید. له کتاب، أخبرنا به جماعه عن التلعکبری، عن ابن همام، عن محمد بن خاقان النهدی، عن محمد بن علی، یکنی أبا سمینه، عنه.» (الفهرست، ص ۱۹۲، ش ۵۴۰)

۳- متن و ترجمه این روایت در پاسخ به شبههٔ بیستم حدیث چهارم گذشت. (الأصول السته عشر، أصل أبی سعید عباد العصفری، ص ۱۶)

۴- من الکافی، و هو عباد بن یعقوب الأسدی الرواجنی أبو سعید الکوفیّ الشیعیّ، روی عن عمرو ابن أبی المقدام، توفّی سنه ۲۵۰(تهذیب الکمال).

۵- قال النجاشیّ: عمرو بن أبی المقدام: ثابت بن هرمز الحدّاد مولی بنی عجل، و عدّه الشیخ فی رجاله من أصحاب الصادق و الباقر علیهما السلام قائلا: ... مولاهم، کوفی، تابعی.

بِأَهْلِهَا وَ لَمْ یُنْظَرُوا. (۱)

سوم. أحمد بن محمد بن خالد برقی (درگذشتۀ ۲۷۴ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق های مختلفی را به تمام کتاب های وی آورده است. (۲) این روایت نیز در محاسن فعلی وجود دارد. (۳) البته مؤلف پایان آن روایت را خلاصه کرده است:

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ (أَخْبَرَنِی جَمَاعَةٌ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام قَالَ: أَقْبَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام وَ هُوَ مُتَّکِئٌ عَلَی یَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَیْئَهِ وَ اللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَرَدَّ ع فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَسْأَلُکَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ... (۴)

۱- «امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی بند و قفل زمین هستیم _ یعنی میخ ها و کوه های زمین _ به سبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۳۸)

۲- «وصنف کتباً کثیره، منها المحاسن وغیرها، وقد زید فی المحاسن ونقص، فمما وقع إلی منها: کتاب الابلاغ... کتاب التأویل. وزاد محمد بن جعفر بن بطه علی ذلک: کتاب طبقات الرجال، کتاب الأوائل، کتاب الطب، کتاب التبیان، کتاب الجمل، کتاب ما خاطب الله به خلقه، کتاب جداول الحکمه، کتاب الاشکال والقرائن، کتاب الریاضه، کتاب ذکر الکعبه، کتاب التهانی، کتاب التعازی. أخبرنا بهذه الکتب کلّها وبجمیع روایاته عده من أصحابنا، منهم الشیخ أبوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفید و أبوعبدالله الحسین ابن عبیدالله وأحمد بن عبدون وغیرهم، عن أحمد بن محمد بن سلیمان الزراری، قال: حدّثنا مؤدبی: علی بن الحسین السعد آبادی أبو الحسن القمی، قال: حدّثنا أحمد بن أبی عبدالله وأخبرنا هؤلاء الثلاثه، عن الحسن بن حمزه العلوی الطبری، قال: حدّثنا أحمد بن عبدالله ابن بنت البرقی، قال: حدّثنا جدی أحمد بن محمد. وأخبرنا هؤلاء الّا الشیخ أباعبدالله وغیرهم، عن أبی المفضل الشیبانی، عن محمد بن جعفر بن بطه، عن أحمد بن أبی عبد الله بجمیع کتبه وروایاته. وأخبرنا بها ابن أبی جید، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبی عبدالله بجمیع کتبه وروایاته.» (الفهرست للطوسی، ص ۶۲)

۳- متن و ترجمه در پاسخ به شبهۀ بیستم حدیث دوازدهم گذشت. (المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۲)

۴- متن و ترجمه پیش تر در پاسخ به شبهۀ بیستم حدیث دهم گذشت. (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۴)

چهارم. سلیم بن قیس هلالی (درگذشتهٔ ۷۶ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق هایی گوناگون را به کتاب وی آورده است. (۱) اما این حدیث را با آن طریق ها نمی آورد و از طریق معتبری نقل می کند؛ چون معلوم نیست که از کتاب سلیم نقل شده یا از احادیث وی لذا این مورد در پی می آید:

رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ فِیمَا أَخْبَرَنَا بِهِ جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ الشَّیْبَانِیِّ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ وَ أَخْبَرَنَا أَیْضاً جَمَاعَهٌ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّیَّارَ یَقُولُ کُنَّا عِنْدَ مُعَاوِیَهَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهما السلام ... (۲)

از موارد یاد شده، می توان دریافت که احادیث دوازده امام در کتاب های قدیمی شیعه (پیش از قرن چهارم) نیز بوده است.

بنا به ادّعای نویسنده مرحوم خزاز از بحث در جعل احادیث در دوران متأخر گریخته، در حالی که جعل را به راویان متأخر نسبت داده اند؛ کسانی که کتاب سلیم را ایجاد کرده اند، مانند ابوسمینه و عبرتائی و علی بن ابراهیم قمی.

در این باره باید گفت مرحوم خزاز به بحث از راویان متأخر نیازی نداشته؛ زیرا فراوانی راویان متأخر چنان است و راویان ثقه در میان آنان چنان وجود دارند و طریق ها چنان مختلف است که ضعیف بودن تعدادی از آن ها به قوت احادیث دیگر ضرری نمی زند. برای نمونه، باید دید همین دو نفری که نویسنده نام برده و ادّعا کرده کتاب سلیم را ساخته اند، یعنی ابوسمینه و عبرتائی تا چه میزان در سند این کتاب تأثیرگذار بوده اند.

۱- «له کتاب، أخبرنا به ابن أبی جید، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن محمد بن أبی القاسم الملقب بماجیلویه، عن محمد بن علی الصیرفی عن حماد بن عیسی وعثمان بن عیسی، عن أبان بن أبی عیاش، عنه. ورواه حماد بن عیسی، عن إبراهیم بن عمر الیمانی عنه.» (الفهرست للطوسی، ص ۱۴۳)

۲- متن و ترجمه در شبههٔ بیست و نهم گذشت. (الغیبه للطوسی، ص ۱۳۷)

پیش تر گـذشت که عبرتائی در هیـچ طریقی به کتاب سلیم واقع نشده است و در احادیث هم تنها در طریق یک حدیث آمده که غیر از این طریق، دو طریق دیگر را مرحوم کلینی به آن حدیث بیان کرده و عبرتائی در آن تأثیری ندارد. ابوسمینه نیز با آن که در برخی طرق کتاب سلیم واقع شـده، در سـند هیچ حدیثی از احادیث دوازده امام که از سـلیم نقل شده، واقع نشده است. پس این دو نفر در احـادیث نقـل شـده از کتـاب سـلیم دربـارهٔ دوازده امـام تـأثیری ندارنـد. افزون بر این، مرحوم خزاز در همهٔ کتـابش تنها یک حـدیث از سـلیم نقل کرده که در سـند آن نه ابوسـمینه وجود دارد و نه عبرتائی. (۱) اگر نویسـنده به روایت هـای کتـاب کفـایه الأـثر توجهی می کرد، هرگز به مرحوم خزاز ناروا نسـبت نمی داد و مطلبی را که بطلان آن آشـکار است، ادّعـا نمی کرد. در غیر کتـاب کفـایه الأثر نیز کتاب و احادیث سـلیم حتی ده درصـد نیز در احادیث دوازده امام علیهم السـلام مؤثر نیستند.

پس نویسـنده که نام این دو فرد را عَلَم کرده و ادّعا کرده این دو کتاب سـلیم را ساخته انـد، تنها اذهان خواننـدگان را انحراف کشانـده است. در واقع، آنان در کتاب سـلیم تأثیری نداشـته انـد؛ زیرا چنان که گـذشت، راویان بیش از سی طریق به روایات سلیم دارنـد که تنهـا در دو یـا سه طریق از آن هـا ابوسـمینه یا عبرتائی واقع شـده است. بنابراین، نه تنها این دو نفر آن کتاب را نساخته انـد، بلکه در این مورد چون تنها نیسـتند، معلوم می شود جعل و دسـیسه ای نیز انجام نـداده انـد و واقعیت را نقل کرده انـد؛ زیرا جاعـل بـودن راوی به این معنـا نیست که تمـام روایـات و سـخنانش دروغ است، بلکه تنهـا در چیزی نمی تـوان به او اعتماد کرد که تنها روایت کننده باشد.

اما نام بردن از محدّث بزرگ شیعه، علی بن ابراهیم قمی، در کنار این دو نفر و نسبت

۱- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعِیدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ خَلَفٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ إِذَا الْحُسَیْنُ عَلَی فَخِذِهِ وَ هُوَ یُقَبِّلُ جَبِینَهُ وَ یَلْثِمُ فَاهُ وَ یَقُولُ أَنْتَ سَیِّدٌ ابْنُ السَّیِّدِ أَنْتَ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ أَبُو الْأَئِمَّهِ أَنْتَ حُجَّهٌ ابْنُ حُجَّهٍ أَبُو حُجَجٍ تِسْعَهٍ مِنْ صُلْبِکَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.» (کفایه الأثر، ص ۴۵)

وضع و جعل به وی، جای بسی تعجب و تأسف دارد! هیچ یک از کتاب های رجال علی بن ابراهیم قمی را تضعیف نکرده اند، بلکه او را در حدّ بالای وثاقت و اطمینان شناسانده اند. نویسنده به چه مستندی وی را جاعل می نامد؟ برای این ادعای بزرگ خود چه مدرکی دارد؟ مرحوم نجاشی دربارۀ علی بن ابراهیم قمی می گوید:

علی بن إبراهیم بن هاشم أبوالحسن القمی، ثقه فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب. (۱)

علّامه حلّی (۲) و ابن داوود (۳) نیز همین عبارت ها را آورده اند. ابن غضائری که همه را تضعیف می کند، در مورد وی تضعیفی ندارد. ابن ندیم بغدادی از اهل تسنّن نیز دربارۀ او می گوید: «علی بن إبراهیم بن هاشم من العلماء الفقهاء.» (۴) مرحوم کلینی در کافی بیش از ۵۶۰۰ روایت از او نقل کرده، یعنی حدود یک سوم احادیث کافی از وی است. شیخ طوسی تنها در تهذیب و استبصار بیش از ۲۵۰۰ حدیث از وی نقل کرده که بسیاری از آن ها از طریق شیخ مفید است و نشان می دهد بزرگان شیعه به وی اعتماد داشته اند. بنابراین، در وثاقت علی بن ابراهیم هیچ ابهام و اختلافی وجود ندارد.

۱- رجال النجاشی، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰.

۲- خلاصه الأقوال، ص۱۸۷، ش۴۵.

۳- رجال ابن داود، ص ۱۳۵، ش۱۰۱۸.

۴- فهرست ابن ندیم، ص۲۷۷.

بخش نهم: دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

در این بخش چگونگی دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بررسی می گردد. همچنین احادیث اهل تسنن در موضوع دوازده امام علیهم السلام و چگونگی استدلال علمی به این احادیث روشن می گردد.

شبهۀ سی و چهارم. دلالت نداشتن احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

متن کتاب

این الدلاله؟ إن معظم الأحادیث التی تتحدث عن حصر الأئمه علیهم السلام فی إثنی عشر و کذلک جمیع الأحادیث الوارده عن طریق السنّه لا تذکر أسماء الأئمه علیهم السلام أو الخلفاء أو الأمراء بالتفصیل... و إن الأحادیث السنّیه بالذات لا تحصرهم علیهم السلام فی إثنی عشر و إنّما تشیر إلی وقوع الهرج بعد الثانی عشر من الخلفاء کما فی روایه الطوسی عن جابر بن سمره أو تتحدث عن النصر للدین أو لأهل الدین حتّی مضی إثنی عشر خلیفه.

و لو أخذنا بنظریه الشیعه الإمامیه الفطحیه الذین لا یشترطون الوراثه العمودیه فی الإمامه، لأصبح الإمام الحسن العسکریّ علیه السلام هو الإمام الثانی عشر بعد الإقرار بإمامه عبدالله الأفطح بن الصادق علیه السلام أو الاعتراف بإمامه زید بن علیّ علیه السلام الذی اعترف به قسم من الإمامیه.

إذاً... فإنّ الإستدلال بأحاديث الإثنی عشریه العامّه و الغامضه و الضعیفه دون وجود دلیل علمیّ علی ولاده محمّد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف، هو نوع من الإفتراض و الظنّ و التخمین و لیس استدلالاً علمیاً قاطعاً. (۱)

خلاصهٔ شبهه

نویسنده در این بخش پنج ادّعا کرده. اول. بیشتر روایات شیعه که به حصر امامان در عدد دوازده اشاره دارند، و تمام روایات اهل سنت، نام امامان علیهم السلام را به تفصیل بیان نکرده اند. دوم. روایات اهل تسنّن هرگز حصر را بیان نمی کنند و تنها به وقوع هرج ومرج پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره کرده اند و اگر نام عبدالله افطح یا زید در فهرست نام امامان علیهم السلام بگنجد، امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم می شود. سوم. احادیث دوازده امام علیهم السلام مبهم، مشکل و ضعیف هستند. چهارم. چگونه این احادیث بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت می کند؟ پنجم. استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام برای اثبات وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، نوعی فرض و احتمال است نه استدلال علمی.

پاسخ

از پنج ادعای نویسنده سه ادعای اول حالت مقدمه ای دارد و دو ادعای آخر اصل

۱- «دلالت کجاست؟ اکثر حدیث هایی که از انحصار امامان علیهم السلام در دوازده تن سخن می گوید و همچنین همهٔ احادیثی که از طریق اهل سنّت رسیده، نام های امامان علیهم السلام یا خلفا یا امیران را به تفصیل ذکر نمی کند... و حدیث های سنّی به خودی خود امامان علیهم السلام را در دوازده تن محصور نمی سازد و تنها اشاره می کند که بعد از شخص دوازدهم از خلفا، هرج ومرج واقع می شود، همان گونه که در روایت شیخ طوسی از جابر بن سمره آمده است یا از یاری برای دین و اهل دین سخن می گوید تا این که دوازده خلیفه بروند. اگر نظر شیعیان امامی فطحی را در نظر بگیریم که وراثت عمودی در امامت را شرط نمی دانند، امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم می شود، بعد از قبول امامت عبدالله افطح فرزند امام صادق علیه السلام یا اعتراف به امامت زید فرزند امام سجاد علیه السلام که گروهی از امامیه به آن اعتراف کرده اند. بنابراین، استدلال به احادیث عام و مبهم و ضعیف دوازده امام (اثنی عشریه) بدون وجود دلیل علمی بر ولادت امام محمد بن حسن عسکری علیهما السلام نوعی فرض و گمان و تخمین است و استدلال علمی قطعی نیست.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۳۳.)

سخن وی در این شبهه است. پاسخ هر ادعا جداگانه بیان می شود.

ادعای اول. بنابر اعتقاد نویسنده، بیشتر روایات که از حصر تعداد امامان علیهم السلام در دوازده تن سخن گفته اند، نام امامان علیهم السلام را ذکر نکرده اند. اگر بپذیریم بیشتر روایات، همهٔ نام ها را بیان نکرده اند، آیا نویسنده شمارش نام همهٔ امامان علیهم السلام را در اندکی از روایت ها هم نمی پذیرد؟ آیا چون این اخبار کمتر هستند، از حجّیت فرو می افتند و التزام به آن ها لازم نیست؟ در حالی که راویان ثقه این اخبار را نقل کرده اند، چنان که نمونه ای از آن ها را از کتاب کافی برشمردیم.

گفتنی است بنابر روایات، ردّ کردن اخبار ثقات، به منزلهٔ رد کردن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (۱) و در حدّ کفر (۲) است، از این رو، چگونه پذیرش آن ها را به چیز دیگری می توان مشروط کرد یا استدلال به آن ها را غیر علمی دانست؟ شیخ حرّ عاملی دربارهٔ علم آور بودن این احادیث می فرماید:

به تواتر از امامان علیهم السلام دستور مراجعه به افراد مورد اطمینان در روایات و احکام شرعی صادر شده که برخی از آنان از دوازده امامی ها هم نیستند. برخی از این روایات نشان می دهد با امکان پرسش از امام نیز این کار جایز است و با وجود این امکان، به روایت یک فرد قابل اطمینان جایز است عمل کرد و این احادیث دلالت می کند بر این که خبر ثقه از جمله خبرهای قرینه دار و مفید علم است، به دلیل تواتر احادیث بر جایز نبودن عمل به گمان به ویژه در امامت

۱- «عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ رَأَیْتَ الرَّادَّ عَلَیَّ هَذَا الْأَمْرَ کَالرَّادِّ عَلَیْکُمْ فَقَالَ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَنْ رَدَّ عَلَیْکَ هَذَا الْأَمْرَ فَهُوَ کَالرَّادِّ عَلَی رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم .» (المحاسن، ج ۱، ص ۱۸۵، ح۱۹۴؛ وسائل الشیعه، ج۱، ص ۳۸)

۲- «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یُونُسَ عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ رَأَیْتَ مَنْ لَمْ یُقِرَّ بِمَا یأتکم [یَأْتِیکُمْ] فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ کَمَا ذُکِرَ وَ لَمْ یَجْحَدْهُ قَالَ أَمَّا إِذَا قَامَتْ عَلَیْهِ الْحُجَّهُ من [مِمَّنْ] یَثِقُ بِهِ فِی عِلْمِنَا فَلَمْ یَثِقْ بِهِ فَهُوَ کَافِرٌ وَ أَمَّا مَنْ لَا یَسْمَعُ ذَلِکَ فَهُوَ فِی عُذْرٍ حَتَّی یَسْمَعَ ثُمَّ قَالَ علیه السلام (یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِین(.» (بصائر الدرجات، ص ۲۴۴، ح ۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۷، ح ۱۹ (۵۸))

و به ویژه بـا ممکن بودن علم و تواتر احادیث بر جایز بودن عمل به روایت ثقه و به احادیث کتاب های اعتمادشـدنی. پس اگر این دو (خبر ثقه و اخبـار کتـاب هـای اعتمادشـدنی) از جمله علم محسوب نمی شدنـد، تناقض پیش می آمـد. روشن است که معنای ثقه یعنی کسـی که از روی عادت از دروغ گفتن او در امان باشـیم و وجـدان شاهـد است که علم حاصل می شود و در اکثر افراد آن احتمال نقیض وجود ندارد. علاوه بر این، در هر حدیث از احادیث کتاب های اعتمادشدنی، قراین بسیاری وجود دارد. احـادیث متواتر نیز بیش از حـد شـمارش است، همان گونه که بررسـی با شـناخت قراین به آن گواهی می دهـد و همان گونه که شـیخ مفیـد و شـیخ طوسـی و سـید مرتضـی و دیگران به آن تصـریح کرده انـد و ما تحقیق در این موضوع را در آخر کتاب وسایل الشیعه و در کتاب فوائد الطوسیه آورده ایم و گروهی از قراین و دلیل ها را یاد آور شده ایم. (۱)

باز بنابر گفتهٔ نویسنده هیچ یک از روایات اهل تسنّن نام امامان علیهم السلام را نبرده اند.

این ادّعای وی نیز خلاف واقع است و در روایات آنان نیز نام ها آمده که به بعضی

اشاره می شود:

یکم. ابواسحاق إبراهیم بن سعد الدین محمد جوینی (حموینی/ حموئی/

۱- «و قـد تواتر أیضـاً الأـمر من الأـئمه علیهم السـلام بـالرجوع إلی جمـاعه مخصوصـین من الثقـات فی الروایات و فی الأحکام الشـرعیه و بعضـهم لم یکن من الاثنی عشریه و فی بعض تلک الروایات دلاله علی جواز ذلک مع التمکن من سؤال الإمام و أنه یجوز مع ذلـک، العمـل بروایه ثقه واحـد و فی هـذه الأحـادیث دلاله علی أن خبر الثقه، من أفراد الخبر المحفوف بالقرینه و أنه مفیـد للعلم، لتواتر الأحادیث بعـدم جواز العمل بالظن و خصوصاً فی الإمامه و سـیما مع التمکن من العلم و تواترها بجواز العمل بروایه الثقه و بأحادیث الکتب المعتمده فلو لم یکن القسـمان من أفراد العلم لزم التناقض و معلوم أن معنی الثقه، الذی یؤمن منه الکـذب عاده و الوجدان شاهد بحصول العلم و عدم احتمال النقیض فی أکثر أفراده علی أن القرائن سوی ذلک فی کل حدیث من أحادیث الکتب المعتمده کثیره جدا، و الأحادیث المتواتره أیضاً أکثر من أن تحصـی کما یشـهد به التتبع مع معرفه القرائن و کما صرح به المفید و الشیخ و المرتضی و غیرهم و قد حققنا المقام فی آخر الکتاب المذکور (وسائل) و فی الفوائد الطوسیه، و ذکرنا جمله من القرائن و الأدله.» (الفصول المهمه فی أصول الأئمه علیهم السلام، ج۱، ص۵۹۳)

ابن حمویه) شافعی خراسانی (درگذشته ۷۲۲ قمری):

یهودی که مغثل نام داشت، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد: پرسشی دارم از چیزی که مدتی است در دلم گنگ مانده و قلبم را آشفته کرده است. اگر پاسخ آن را بفرمایید به دست شما مسلمان می شوم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابوعماره بپرس! عرض کرد:... از جانشین خود به من خبر بده او چه کسی است؟ زیرا هیچ پیامبری نیست مگر جانشینی دارد و پیامبر ما موسی بن عمران علیه السلام به یوشع بن نون وصیت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جانشین من علی بن ابی طالب است و بعد از ایشان نوه های من حسن و حسین که به دنبال وی نه امام از فرزندان حسین می آیند. عرض کرد: ای پیامبر آن ها را برایم نام ببر! فرمود: وقتی حسین درگذشت فرزندش علی، وقتی علی درگذشت فرزندش محمد، وقتی محمد درگذشت فرزندش جعفر، وقتی جعفر درگذشت فرزندش موسی، وقتی موسی درگذشت فرزندش علی، وقتی علی درگذشت فرزندش محمد، وقتی محمد درگذشت فرزندش علی، وقتی علی درگذشت فرزندش حسن، وقتی حسن درگذشت فرزندش حجت محمد مهدی. اینان دوازده نفرند. گفت:... گواهی می دهم خدایی غیر الله نیست و به راستی تو فرستاده خداوند هستی و گواهی می دهم آنان جانشینان بعد از تو هستند و من در کتاب های پیامبران گذشته یافتم و در آن چه موسی بن عمران با ما عهد کرده بود که وقتی آخرالزمان شد پیامبری قیام می کند که به او احمد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفته می شود و او خاتم پیامبران علیهم السلام است. بعد او پیامبری نیست. جانشینانش بعد او دوازده نفر هستند... به تعداد اسباط. (۱)

۱- «عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: (قدم یهودی یقال له مغثل فقال: یا محمد أسئلک عن أشیاء تلجج فی صدری منذ حین فإن أجبتنی عنها أسلمت علی یدیک. قال: سل یا أباعماره! فقال:... فأخبرنی عن وصیک من هو؟ فما من نبی إلّا و له وصی و أن نبینا موسی بن عمران أوصی یوشع بن نون. فقال: إن وصیی علی بن أبی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعه أئمه من صلب الحسین قال: یا محمد فسمهم لی. فقال: إذا مضی الحسین فابنه علی، فإذا مضی علی فابنه محمد، فإذا مضی محمد فابنه جعفر، فإذا مضی جعفر فابنه موسی، فإذا مضی موسی فابنه علی، فإذا مضی علی فابنه محمد، فإذا مضی محمد فابنه علی فإذا مضی علی فابنه الحسن، فإذا مضی الحسن فابنه الحجه محمد المهدی. فهؤلاء الاثنا عشر. قال:... أشهد أن لا إله إلا الله و أنک رسول الله و أشهد أنهم الأوصیاء بعدک و لقد وجدت فی کتب الأنبیاء المتقدمه و فیما عهد إلینا موسی بن عمران أنه إذا کان آخر الزمان یخرج نبی یقال له: أحمد و محمد، هو خاتم الأنبیاء، لا نبی بعده، فیکون أوصیاؤه بعده اثنی عشر... عدد الأسباط.» (فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمه من ذریتهم علیهم السلام)

دوم. سید جمال الدین عطاء الله بن غیاث الدین فضل الله حسینی شیرازی دشتکی هروی (درگذشتهٔ ۹۲۶ قمری):

از جابر بن یزید الجعفی مروی است که گفت: شنیدم از جابر بن عبدالله الأنصاری رضی الله عنه که می گفت چون ایزد متعال نازل گردانید بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم این آیه «یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: می شناسیم ما خدا و رسول او را پس کیستند أصحاب أمر که خدای تعالی اطاعت ایشان را قرین ساخته است به طاعت تو؟ پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

هم خلفائی من بعدی أولهم علی بن أبی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوراه بالباقر و ستدرکه یا جابر، فإذا لقیته فاقرأه منّی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم حجه الله فی أرضه و بقیته فی عباده، محمد بن الحسن بن علی ذلک الذی یفتح الله عزّ و جلّ علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها و ذلک الذی یغیب عن شیعته و أولیائه. (۱)

۱- «آنان جانشینان من بعد از من هستند. نخستین آن ها علی بن أبی طالب است، سپس حسن سپس حسین سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و ای جابر تو او را درک خواهی کرد، پس هنگامی که او را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان. سپس صادق جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس حجت خدا در زمین و ذخیرهٔ او در میان بندگانش، امام محمد بن حسن بن علی؛ همان کسی که خداوند عزّوجل به دست او شرق و غرب زمین را آزاد می کند و همان کسی که از شیعیانش و دوستانش غایب می شود.» (روضه الأحباب فی سیره النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الآل علیهم السلام و الأصحاب، به نقل از الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۹۷)

ادعـای دوم. روایات اهل تسـنّن هرگز حصـر را بیان نمی کننـد و تنها به وقوع هرج و مرج پس از امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف اشاره کرده انـد و اگر نام عبـدالله افطـح یا زید در فهرست نام امامان علیهم السـلام بگنجد، امام حسن عسـکری علیه السلام امام دوازدهم می شود.

دلالـت احـادیث دوازده امـام علیهم السـلام به انحصـار تعـداد خلفای پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم، در دو بخش می توانند اثبات گردد: یکی دلالت عقل و دیگری دلالت لفظ.

دلالت عقلی: آیا لازم نیست برای حدیث دوازده خلیفه که تا این اندازه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم و مؤلّفان بزرگ اهل تسـنّن بـدان تأکید کرده اند، معنایی پذیرفتنی باشد؟ آیا معنا های گوناگون از آن حدیث، با تواتر آن سازگاری دارد؟ آیا می توان گفت منظور پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم انحصار و پشت سر هم بودن امامان علیهم السـلام نبوده است؟ اگر منظور پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم این بوده که تا قیامت جانشینان فراوانی خواهند آمد و در میان آنان دوازده جانشین از قریش خواهند بود، این جمله برای مسـلمانان چه سودی می آورده تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این همه بر آن تأکید کند؟ اگر چنان نباشـد، چگونه خطری داشـته که گروهی هنگام گفتن آن سـروصدا می کرده انـد و اجازه نمی داده انـد پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم به گوش مسـلمانان برسـد. (۱) پس بایـد این روایت هـا به گونه ای معنـا شود که بـا تمام این قراین سازگار باشـد. افزون براین، در برخی از روایت های اهل تسـنّن، تنها به عدد اشاره شده (۲) و اگر افادهٔ حصـر در آن ها انکار شود، عـدد لغو و بیهوده و روایت از معنا تهی خواهـد بود. بنابراین، اگر کسـی به انصاف قضاوت کند، درمی یابد که حصـر و توالی لازمهٔ جدایی ناپذیر از این روایات است.

۱- شـیخ صدوق در کتاب خصال از جابر بن سـمره چنین نقل می کند که پیامبر فرمود من دوازده جانشـین خواهم داشت: «ثُمَّ تَکَلَّمَ فَخَفِیَ عَلَیَّ مَـا قَالَ» (ج۲، ص۴۶۹) «قَالَ کَلِمَهً لَمْ أَسْمَعْهَا» (ص۴۷۰) «فَصَـرَخَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ» (ص۴۷۳) «ثُمَّ تَکَلَّمَ بِکَلِمَهٍ أَصَـمَّنِیهَا النَّاس» (ص۴۷۲) «وَ قَـالَ کَلِمَهً أَصَـمَّنِیهَا النَّاس» (ص۴۷۰) و فی صـحیح مسـلم «صـمنیها» قال النووی فی شرح الصحیح «أی أصمونی عنها فلم أسمعها لکثره کلامهم و لغطهم» و قال الآبی فی اکمال الاکمال مثله. (پاورقی ص۴۷۰)

۲- «حَـدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ المُثَنَّی، حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ، حَدَّثَنَا شُـعْبَهُ، عَنْ عَبْدِ المَلِکِ، سَـمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَـمُرَهَ، قَالَ: سَـمِعْتُ النَّبِیَّ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَـلَّمَ، یَقُولُ: «یَکُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِیرًا»، فَقَالَ کَلِمَهً لَمْ أَسْـمَعْهَا، فَقَالَ أَبِی: إِنَّهُ قَالَ: «کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْش» (صـحیح البخاری، ج۹، ص۸۱ ح۷۲۲۲)

دلالت لفظی: (۱) با نگاه به احادیث اهل سنّت و در کنار هم نهادن آن ها، می توان حصر را دریافت:

یکم. همیشه از مردم دو نفر هم باقی بماند، این امر (خلافه) در قریش (۲)

خواهد بود. (۳)

دوم. جابر بن سمره گوید: هم راه پدرم به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم. شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: این امر از بین نمی رود تا دوازده جانشین در میانشان بیایند و بروند. جابر گوید: بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کلامی فرمودند که بر من پوشیده شد. گوید: به پدرم گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه فرمود؟ گفت فرمود: همهٔ آنان از قریش هستند. (۴)

سوم. ابن سعد گوید به وسیلهٔ خدمت کارم نافع، نامه ای به جابر بن سمره نوشتم: چیزی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ای برایم بازگو! گوید در جواب نوشت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شام گاه جمعه که اسلمی سنگ سار شد، می فرمود: این دین پیوسته برپا خواهد بود تا قیامت به پا خیزد یا بر شما دوازده تن خلیفه گردد که همگی از قریش هستند. (۵)

۱- این بخش با استفاده از کتاب الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف، (ص۹۱-۱۰۰) نوشتهٔ سید محمد سعید موسوی از نوادگان علامه میر حامد حسین صاحب عبقات الانوار تنظیم شده است.

۲- «لَا يَزَال هَذَا الْأَمر فِي قُرَيْش أَي الْخلَافَه مَا بَقِي فِي النَّاس اثْنَان أَي إِن هَذَا الحكم مُسْتَمر إِلَى آخر الدُّنْيَا» (الديباج على مسلم، ج۴، ص ۴۳۹)

۳- «وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ يُونُسَ، حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللهِ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ» (صحيح مسلم، ج۳، ص۱۴۵۲، ح۱۸۲۰)

۴- «حَدَّثَنَا قُتَيْبَهُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: ح وحَدَّثَنَا رِفَاعَهُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْوَاسِطِيُّ، وَاللَّفْظُ لَهُ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ اللهِ الطَّحَّانَ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ، قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقَضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِم اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَهً»، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَيَّ، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْش» (صحيح مسلم، ج۳، ص۱۴۵۲، ح۱۸۲۱)

۵- «حَدَّثَنَا قُتَيْبَهُ بْنُ سَعِيدٍ، وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَهَ، قَالَا: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْمُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ، أَنْ أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ جُمُعَهٍ عَشِيَّهَ رُجِمَ الْأَسْلَمِيُّ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَهُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَهً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْش» (صحيح مسلم، ج۳، ص ۱۴۵۳، ح۱۸۲۲)

حدیث اول نشان می دهد خلافت تا ابد در قریش منحصر است. حدیث دوم نشان می دهد تعداد آنان دوازده نفر است و بیشتر نمی شود؛ زیرا سخن از انقضا و پایان خلافت است. حدیث سوم نیز با لفظ «حتی تقوم الساعه» تأکید می کند که تا قیامت همین دوازده نفر خواهند بود.

چهارم. مسروق گوید: ما نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او به ما قرآن می آموخت که مردی گفت: آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدید که چند جانشینان بر این امت حکومت خواهند کرد؟ گفت: از وقتی که من به عراق آمده ام، هیچ کس پیش از تو از من این سؤال را نپرسیده است. بعد گفت: آری! به راستی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم و آن حضرت فرمود: دوازده تن به شمار نقیبان بنی اسرائیل. (۱)

بنابراین حدیث، از تعداد جانشینان پرسیده اند، یعنی عددی برای تحدید و معیّن کردن. بنابراین، نمی توان ادّعا کرد عدد مفهومی ندارد. (۲) روشن است که عدد بر حصر

۱- «حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ الْمُجَالِدِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَهُوَ يُقْرِئُنَا الْقُرْآنَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، هَلْ سَأَلْتُمْ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَمْ تَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللهِ: مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ قَبْلَكَ، ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ، وَلَقَدْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: " اثْنَا عَشَرَ، كَعِدَّةِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ "» (مسند احمد، ج۶، ص ۳۲۱، ح۳۷۸۱؛ مستدرک علی الصحیحین، ج۴، ص ۵۰۱)

۲- «و أما العدد فحاصل الکلام فیه أن التحدید (قد یکون) بالإضافه إلی جانب الأقل کما إذا قال بع لی الدار الفلانی بألف و لک کذا و کذا فحینئذٍ یدل مفهوماً علی عدم جواز الاقتصار علی الأقل و ان جاز بیعه بأکثر (و قد یکون) بالإضافه إلی جانب الأکثر کما إذا قال اشتر لی الدار الفلانی بألف و لک کذا و کذا فحینئذٍ یدلّ مفهوماً علی عدم جواز التعدی عن الألف و إن جاز شرائه بأقل (و قد یکون) بالإضافه إلی کلا الطرفین جمیعاً فحینئذ یدلّ مفهوماً علی عدم جواز الاقتصار علی الأقل و لا التعدی إلی الأکثر کما فی تحدید الأطباء غالباً فإنها فی الأغلب یکون کذلک سیما فی الأدویه المسمومه فقوله عشر قطرات أو خمسه مثاقیل یکون للتحدید من کلا الجانبین جمیعاً فلا الأقل ینفع و لا الأکثر یخلو عن الضرر (ثم انّه) إن علم أن التحدید یکون بالإضافه إلی الأقل أو الأکثر أو إلی کلا الطرفین جمیعاً فهو بمعنی أنه یجوز التعدی إلی الأکثر فی الأول و الاقتصار علی الأقل فی الثانی و لا یجوز شیء منهما فی الثالث (و ان لم یعلم) ذلک فالظاهر أنه یجب الاحتیاط لأنه یعلم إجمالاً بالتحدید فی الجمله فاما لا یجوز التعدی إلی الأکثر و أما لا یجوز الاقتصار علی الأقل و أما لا یجوز کلاهما جمیعاً فلا یمکنه التخلف عن المنطوق و هو العدد الخاص الذی نطق به المولی.... أنه مهما علم أن التحدید هو بالإضافه إلی الأقل فعدم جواز الاقتصار علی الأقل یکون بمفهوم العدد لا بمنطوقه و هکذا إذا علم أن التحدید هو بالإضافه إلی الأکثر فعدم جواز التعدی إلی الأکثر یکون بمفهوم العدد لا بمنطوقه و هکذا إذا علم أن التحدید هو بالإضافه إلی کلا الطرفین جمیعاً فعدم جواز التخلف عن العدد المخصوص إلی الأقل أو الأکثر یکون بالمفهوم لا بالمنطوق.» (عنایه الأصول فی شرح کفایه الأصول، ج۲، ص۲۲۹)

دلالت می کند. حال اگر دلالت عدد بر انحصار از آن فهمیده نشود، چه معنایی پذیرفتنی خواهد داشت؟

سید محمد سعید موسوی از نوادگان آیه الله العظمی سید حامد حسین صاحب عبقات الانوار دربارهٔ این حدیث می نویسد:

این حدیث شریف بر آن چه ما معتقدیم راهنمایی می کند؛ زیرا عدد جانشینان را در دوازده محصور می کند، همان گونه که همانند کردن آن ها به نقبای بنی اسرائیل نشان می دهد جانشینی تنها با تعیین ممکن است نه با زور و پیروزی؛ زیرا نقبای بنی اسرائیل تعیین شده بودند، به دلیل آیه «در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.» علاوه که پرسش یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها از جانشینان تعیین شده ایشان بود، نه از کسانی که مردم آن ها را حاکم می کنند یا بر مردم غلبه پیدا می کنند؛ زیرا پرسش از آن برای صحابه مهم نبود، چون حاکمیت حکام و غلبه پادشاهان معمولاً بر دین مبتنی نیست؛ زیرا حاکمان تعیین نشده، تعداد محدودی نیستند تا درباره آنان پرسیده شود، بلکه معمولاً مانند این افراد در هر زمانی یافت می شوند. همان گونه که بیشتر چنین است، بلکه معقول نیست که

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاران و امت خود را بدون امامی معیّن و منصوب رها نماید تا از غیرمعیّن یا اعم از آن پرسش نمایند. پس ثابت می شود مراد از دوازده «الاثنی عشر»، امامان ما هستند که ما به امامتشان اعتقاد داریم. و آن ها کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعیینشان کرده است و هم اکنون امام هستند. و حق رهبری عالی بر امت را دارند و در حال حاضر نافذ نبودن کلام آنان ضرری به امامتشان نمی زند؛ زیرا معنای امامت آنان این است که آنان حق تصرف دارند، هر چند مردم مانع این حق شده اند. مانند پیامبران ناکام علیهم السلام ؛ زیرا آنان ولی امر (صاحب دستور) هستند، اگر چه دست تصرفشان کوتاه شده است. (۱)

بنابراین، ادعای نویسنده خلاف واقع است و روایات اهل تسنّن نیز بر حصر دلالت دارد و کلمهٔ هرج را نیز محدّثان بزرگ اهل تسنّن به قیامت تفسیر کرده اند که باز مفید حصر است. (۲) امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید:

همانا امامان از قریشند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته اند، دیگران درخور آن نیستند و امامت غیر ایشان شایسته نیست. (۳)

۱- «هذا الحدیث الشریف یدل علی ما نذهب إلیه، لأنه یحصر عدد الخلفاء فی اثنی عشر، کما أن تمثیلهم بنقباء بنی إسرائیل یفید أن الخلافه لا تکون إلا بالنص، لا بالقهر والغلبه، لأن نقباء بنی إسرائیل کانوا منصوصین لقوله تعالی: (وَلَقَدْ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً(علی أن سؤال الصحابه للنبی صلی الله علیه و آله و سلم إنّما هو عن خلفائه بالنص، لا بتأمیر الناس أو بالتغلب، إذ لا یهمّ الصحابه السؤال عن ذلک، لأنّ ملک الملوک و تغلب السلاطین، لا یبتنی عاده علی الدین، لأن السلاطین بلا نص لا ینحصرون بعدد فیسئل عنهم، بل جرت العاده أن مثل هؤلاء یوجدون فی کل زمان، کما هو الأغلب بل لا یعقل أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم یترک الصحابه و أهل ملته بلا إمام منصوب منصوص منه، حتی یسئلوا عن غیر المنصوص أو الأعم منه فثبت أن المراد من الاثنی عشر، أئمتنا الذین نحن نقول بإمامتهم، وهم الذین قد نص علیهم الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فهم الأئمه بالفعل، و لهم الزعامه الکبری علی الأمه. ولا یضر بإمامتهم فعلاً عدم نفوذ کلمتهم لأنّ معنی إمامتهم أنهم یملکون التصرف و إن حجزهم الناس کالأنبیاء المقهورین إذ هم ولاه الأمر، وإن حسمت أیدی التصرف منهم.» (الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۹۲)

۲- «فَالْمُرَادُ بِقَوْلِهِ ثُمَّ یَکُونُ الْهَرْجُ أَیِ الْفِتَنُ الْمُؤْذِنَهُ بِقِیَامِ السَّاعَهِ مِنْ خُرُوجِ الدَّجَّالِ ثُمَّ یَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ إِلَی ان تَنْقَضِی الدُّنْیَا انْتهی کَلَام بن الْجَوْزِیِّ مُلَخَّصًا بِزِیَادَاتٍ یَسِیرَهٍ.» (فتح الباری، ج۱۳، ص ۲۱۳)

۳- «إِنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ قُرَیْشٍ غُرِسُوا فِی هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلُحُ عَلَی سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوُلَاهُ مِنْ غَیْرِهِمْ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴، ص ۲۱۰.)

همچنین، نویسنده آن چه را تحت عنوان «و لو أخذنا بنظریه...» (۱) آورده، نمی توان پی گرفت؛ زیرا آنان که به امامت عبدالله افطح معتقد شدند، پس از رحلتش دریافتند که در تشخیص امام اشتباه کرده اند و هنگامی که به امامت امام موسی کاظم علیه السلام برگشتند، دیگر عبدالله را امام نمی دانستند، مگر تعداد اندکی از آنان. (۲) بنابراین، نمی توان گفت که فطحیه، هم به امامت عبدالله افطح و هم به امامت امام موسی کاظم علیه السلام اعتقاد داشته اند. دربارۂ امامت زید نیز چنین است. کسانی که زید را امام می دانسته اند، به امامت امام سجاد و امام باقر علیهما السلام و امامان بعد اعتقادی نداشته اند. (۳)

۱- و اگر نام عبدالله افطح یا زید در فهرست نام امامان علیهم السلام بگنجد، امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم می شود.

۲- الفطحیه: هم القائلون بامامه عبدالله بن جعفر بن محمد، وسمّوا بذلک: لأنه قیل إنه کان أفطح الرأس، وقال بعضهم: کان أفطح الرجلین، وقال بعضهم: انّهم نسبوا إلی رئیس من أهل الکوفه یقال له: عبدالله بن فطیح. والذین قالوا بإمامته عامه مشایخ العصابه وفقهاؤها مالوا إلی هذه المقاله، فدخلت علیهم الشبهه لما روی عنهم علیه السلام أنّهم قالوا: الإمامه فی الأکبر من ولد الامام إذا مضی، ثم منهم من رجع عن القول بإمامته لما امتحنه بمسائل من الحلال والحرام لم یکن عنده فیها جواب، ولما ظهر منه من الأشیاء التی لا ینبغی أن یظهر من الامام. ثم إن عبدالله مات بعد أبیه بسبعین یوماً، فرجع الباقون إلّا شذاذاً منهم عن القول بإمامته إلی القول بامامه أبی الحسن موسی علیه السلام ورجعوا إلی الخبر الذی روی: أن الإمامه لا تکون فی الأخوین بعد الحسن والحسین علیه السلام، وبقی شذاذ منهم علی القول بإمامته، وبعد أن مات قال بامامه أبی الحسن موسی علیه السلام .» (اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵۲۴)

۳- و قال الخواجا نصیرالدین الطوسی فی کتاب قواعد العقائد: قال الزیدیه بإمامه علی و الحسن و الحسین، و لم یقولوا بإمامه زین العابدین، لأنه لم یقم بالسیف و قالوا بإمامه ولده زید، لأنه ثار علی الباطل.» (الشیعه فی المیزان، ص ۳۵) أئمه الزیدیه: و ذهب الزیدیه إلی أن الإمامه فی علی و الحسنین من بعده، ثم فی أهل البیت من بعدهما لقوله صلی الله علیه و آله و سلم: الأئمه فی قریش فی هذا البطن من هاشم و لاجماع أهل البیت علی ذلک. و تسلسلت الإمامه عندهم کالتالی: ۱. علی بن أبی طالب ت ۴۰ هجری؛ ۲. الحسن بن علی ت ۵۰ هجری؛ ۳. الحسین بن علی ت ۶۱ هجری؛ ۴. الحسن بن الحسن ت ۸۰ هجری؛ ۵. زید بن علی ت ۱۲۲ هجری؛ ۶. یحیی بن زید ت ۱۲۶ هجری؛ ۷. محمد النفس الزکیه ت ۱۴۵ هجری؛ ۸. إبراهیم بن عبدالله ت ۱۴۵ هجری؛ ۹. إبراهیم بن الحسن المثنی ت ۱۴۵ هجری؛ ۱۰. یحیی بن عبدالله بن الحسن المثنی ت ۱۷۵ هجری؛ ۱۱. إدریس بن عبدالله بن الحسن المثنی ت ۱۷۵ هجری؛ ۱۲. محمد بن طباطبا ت ۱۹۹ هجری؛ ۱۳. محمد بن سلیمان بن داود بن الحسن المثنی ت ۲۰۰ هجری؛ ۱۴. إدریس بن إدریس ت ۲۱۴ هجری؛ و استمرت الإمامه بعد هؤلاء و لا تزال وفق الشروط التالیه: ۱. النسب الحسنی أو الحسینی؛ ۲. الدعوه؛ ۳. الثوره. و لمعرفه بقیه أئمتهم حتی سقوط دوله آل حمید الدین فی الیمن سنه ۱۹۶۲ م یرجع إلی کتاب الزیدیه للدکتور احمد محمود صبحی ص ۵۸۷ تحت عنوان سلسله أئمه الزیدیه. (خلاصه علم الکلام، ص۳۱۴)

بنـابراین، گروهی را نمی توان یـافت که هم به امـامت زیـد و هم به امـامت امـام سـجاد و امام باقر علیهما السـلام اعتقاد داشـته باشـند. پس «لو» که نویسـنده به کـار برده، هرگز لبـاس واقعیت نمی پوشـد و این احتمـال نویسـنده جز به هـدف گمراه کردن خواننـده نبوده است؛ زیرا چنان که در کلام بزرگان خواهـد آمـد، امت اسـلامی دو گروه بیشتر نیسـتند: یا به عدد (۱۲) معتقد بوده اند و یا عدد را در خلفای پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم معتبر نمی دانسته اند. گروه سومی که به عدد معتقد باشد، اما غیر امامان علیهم السلام را امام بداند، وجود ندارد. روشن است

که احتمال های نویسـنده بیرون از اجماع امت اسـلامی است و تأسـیس فرقهٔ جدید به شمار می رود و از این رو، آن ها را نمی توان پی گرفت. نویسـنده خود در ابتدای بحث اعتراف کرده که زیدیه عدد را معتبر ندانسته اند، حال برای درست کردن عدد به نظر زیدیه روی می آورد.

ادعای سوم. احادیث دوازده امام علیهم السلام عام، مشکل و ضعیف هستند. دربارهٔ این ادعای چند نکته گفتنی است:

یکم. نویسنده عام بودن احادیث دوازده امام علیهم السلام را مانع استدلال علمی برمی شمرد،

غافل از این که اکثر بزرگان شیعه مانند شیخ طوسی و دیگران که نام آنان در ادامه ذکر می شود، همه به عموم حدیث دوازده امام علیهم السلام استدلال کرده اند و از همان قدر متیقن که عدد دوازده است، وجود حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت نموده اند. هرگز کسی چنین استدلالی را غیر علمی نخوانده است، بلکه شیخ طوسی تصریح کرده که مخالفان هم این نوع استدلال را علمی می دانند و تنها از دلیل درستی این اخبار و گونهٔ دلالت آن ها می پرسند. (۱) پس عام بودن روایات، استدلال را از علمی بودن خارج نمی کند.

دوم. نویسنده مشکل بودن احادیث دوازده امام علیهم السلام را مانع استدلال علمی برمی شمرد، حال آن که هیچ گونه ابهامی در الفاظ و دلالت این احادیث وجود ندارد. این احادیث نه الفاظ غریبی دارد که معنای لغوی آن ها معلوم نباشد و نه در دلالت با هم تعارض و تناقضی دارند که جمع آن ها مشکل گردد و معنای اراده شده، فهمیدنی نباشد. البته چون اهل تسنّن راه دیگری رفته اند و نص را منکر شده اند، این احادیث را خلاف رفتار خود یافته اند و آن را مشکل و نامفهوم دانسته اند. (۲) اما کسی که «کانَ لَهُ

۱- الغیبه للطوسی، ص۱۵۶. «و هذه مسأله علمیه...»

۲- صالح الوردانی: «عجز فقهاء أهل السنه عن تحدید الأئمه الاثناعشر الذین أشارت إلیهم هذه الروایات و إن کان أکثرهم قد أجمعوا علی الخلفاء الأربعه: أبو بکر و عمر و عثمان و علی إلّا أنهم اختلفوا فی الثمانیه الباقین. یقول صدر الدین الحنفی: الاثناعشر هم الخلفاء الأربعه و معاویه و ابنه یزید و عبد الملک بن مروان و أولاده الأربعه و بینهم عمر بن عبد العزیز ثم أخذ الأمر بالانحلال (شرح العقیده الطحاویه). و یقول السیوطی: الاثنی عشر هم: الخلفاء الأربعه و الحسن و معاویه و ابن الزبیر و عمر بن عبد العزیز و هؤلاء ثمانیه. و یحتمل أن یضم إلیهم المهتدی العباسی لأنه فیهم کعمر بن عبد العزیز فی بنی أمیه. و کذلک الظاهر لما أوتیه من العدل، و بقی الاثنان المنتظران أحدهما المهدی لأنه من آل البیت. (تاریخ الخلفاء المقدمه). و قال ابن الجوزی: قد أطلت البحث فی معنی الحدیث و تطلبت مظانه و سئلت عنه فلم أقع علی المقصود منه. (کشف المشکل) و نفس هذا الکلام قاله القاضی عیاض و ابن حجر العسقلانی و غیرهما (فتح الباری، ج ۱۳، ص۱۸۱) و یظهر لنا أن هذا التفسیر لحدیث الاثنی عشر إنما هو تفسیر سیاسی أخضع النص للحاکم و حصره فی دائرتهم. و لا یعقل أن یبشر الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بمعاویه و یزید و حکام بنی أمیه و بنی العباس الذین أفسدوا فی الأرض و شوهوا الإسلام و استباحوا الدماء و الأموال و یربط بهم عزه الإسلام. انظر لنا السیف و السیاسه؛ دفاع عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم ؛ موسوعه آل البیت علیهم السلام ؛ (المناظرات بین فقهاء السنه و فقهاء الشیعه، پاورقی ص ۵۹)

قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهید»، این احادیث را روشن و صاف می یابد و همه را در راستای هم می بیند. به همین دلیل، هیچ اختلافی در دلالت آن ها بین دانشمندان شیعه نیست. اگر سخن نویسنده صحیح باشد، باید در معناهای گزارش شده، اختلافات فراوانی دیده شود و حال آن که چنین نیست.

سوم. نویسنده احادیث دوازده امام علیهم السلام را ضعیف می خواند. اگر منظور از ضعیف، ضعف در دلالت باشد، بیان شد که این روایات دلالت آشکاری دارند و اگر اهل سنّت دچار مشکل شده اند، به این دلیل است که راه باطلی را در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده اند. اما اگر منظور ضعف سند این روایات باشد، این سخن به دور از هر دلیلی است. به فرمودهٔ استاد سید سامی بدری ای کاش نویسنده دست کم یک نفر را نام می برد که این احادیث را تضعیف کرده باشد. ولی از کجا چنین کسی را می تواند بیابد؟ حتی اهل تسنّن نیز که در معنا کردن آن مشکل دارند، هرگز این احادیث را ضعیف ندانسته اند. چگونه ممکن است روایتی را که در بسیاری از کتاب های حدیثی آن ها از جمله مسند احمد و پنج کتاب از صحاح سته، به ویژه صحیح بخاری و مسلم آمده، ضعیف بدانند. برای مثال، محدّث معاصر اهل تسنّن، ابن عبدالرحیم مبارکفوری (درگذشتهٔ ۱۳۵۳ قمری) شارح جامع الصحیح ترمذی (درگذشتهٔ ۲۷۹ قمری) در شرح حدیث «یکون من بعدی اثناعشر أمیرا» (۱) که در این کتاب آمده، نخست نظر خود ترمذی را آورده که «هذا حدیث حسن صحیح» بعد در شرح آن می آورد: «و أخرجه الشیخان (بخاری و مسلم) و أبوداود و غیرهم.» بعد می گوید: «روی مسلم فی صحیحه حدیث جابر بن سمره هذا من عده طرق... عن أبیه... صدوق من السادسه عن أبی بکر

۱- «حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ العَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عُبَيْدٍ الطَّنَافِسِيُّ، عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ فَسَأَلْتُ الَّذِي يَلِينِي، فَقَالَ: قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْش» (سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱، ح۲۲۲۳)

بن أبی موسی... ثقه من الثالثه» بعد می افزاید: «أما حدیث ابن مسعود فأخرجه أحمد و البزار بسند حسن أنه سئل کم یملک هذه الأمه من خلیفه فقال سئلنا عنها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال اثناعشر کعده نقباء بنی إسرائیل.» و پیش از اینان از ابن حجر نقل می کند که قاضی عیاض حدیث ابوداوود (۱) را صحیح دانسته است. (۲)

علی بن ابی بکر هیثمی (درگذشتهٔ ۸۰۷ قمری) نیز حدیث طبرانی را صحیح

خوانده است. (۳)

چنان که پیداست، محدّثان اهل تسنّن این احادیث را صحیح می دانند. همچنین این احادیث را متواتر می خوانند و گفتنی است که در احادیث متواتر سخن از ضعف سند جایی ندارد.

این بحث برای شیعیان روشن تر است؛ زیرا علاوه بر متواتر بودن احادیث، تنها در کتاب شریف کافی از بیست حدیث «باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم علیهم السلام » ده حدیث صحیح السند وجود دارد. (۴)

۱- «حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ، حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِیَه، عَنْ إِسْمَاعِیلَ یَعْنِی ابْنَ أَبِی خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَه، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی الله عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ: «لَا یَزَالُ هَذَا الدِّینُ قَائِمًا حَتَّی یَکُونَ عَلَیْکُمُ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَهً، کُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَیْهِ الْأُمَّهُ»، فَسَمِعْتُ کَلَامًا مِنَ النَّبِیِّ صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ لَمْ أَفْهَمْهُ، قُلْتُ لِأَبِی: مَا یَقُولُ؟ قَالَ: «کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْش» (سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۰۶، ح۴۲۷۹)

۲- تحفه الأحوذی، ج ۶، ص ۳۹۱.

۳- وَ عَنْ أَبِی جُحَیْفَهَ قَالَ: کُنْتُ مَعَ عَمِّی عِنْدَ النَّبِیِّ ـ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ـ وَ هُوَ یَخْطُبُ فَقَالَ: «لَا یَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِی صَالِحًا حَتَّی یَمْضِیَ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَهً» وَ خَفَضَ بِهَا صَوْتَهُ، فَقُلْتُ لِعَمِّی وَ کَانَ أَمَامِی: مَا قَالَ یَا عَمِّ؟ قَالَ: «کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْش». رَوَاهُ الطَّبَرَانِیُّ فِی الْأَوْسَطِ وَ الْکَبِیرِ، وَ الْبَزَّارُ، وَ رِجَالُ الطَّبَرَانِیِّ رِجَالُ الصَّحِیحِ. (مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۵، ص ۱۹۰، ح۸۹۶۸)

۴- «عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام .» (الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۱) «وَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ مِثْلَهُ سَوَاء...» (الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۲) «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِیفٍ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّه علیه السلام ...» (الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۳) «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَر علیه السلام ....»(الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۷) «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّه علیه السلام ...» (الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۸) «عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَر علیه السلام ...» (الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۱۰) «أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَر علیه السلام ...» (الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۱۴) «عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ سَعِیدِ بْنِ

غَزْوَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَر علیه السلام ...» (الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۱۵) «الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَر علیه السلام ...» (الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۱۶) «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی طَالِبٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَى عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: کُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِیرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی مَنْزِلِهِ بِمَکَّهَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُول... فَقَالَ أَبُو بَصِیرٍ لَکِنِّی سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِی جَعْفَر علیه السلام ...» (الکافی، ج۱، ص ۵۲۵، ح۲۰)

پس شیعه و سنّی به صحّت این روایات معتقدند و ادعای ضعف سند به هیچ روی با واقع سازگاری ندارد و می توان گفت به همین دلیل، نویسنده نام هیچ محدّثی را که به ضعف معتقد باشد، دلیل سخن خود نتوانسته بیاورد.

ادعای چهارم. چگونه احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

دلالت می کند؟

این پرسش نویسنده را نیز پیش تر شیخ طوسی مطرح کرده و پاسخ داده است. به

هر حال، دلالت احادیث دوازده امام علیهم السلام بر وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را به دو گونه می توان بیان کرد:

یکم. پیوند دادن دلالت همهٔ روایات به هم. گروهی از روایات تنها عدد خلفا را گفته اند، گروهی به نخستین و آخرین آن ها اشاره کرده اند، گروهی چند نفر از آن ها را نام برده اند و گروهی از روایات نیز تمام این جانشینان را نام برده اند. با در کنار هم قرار دادن همهٔ روایات و پیوند دادن دلالت همهٔ آن ها می توان فهمید که اکنون، زمان آخرین وصی است و او زنده و غایب به سر می برد؛ زیرا در بسیاری از احادیث بیان شده که امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف قائمی است که غیبت خواهد کرد و او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

است، (۱) یعنی همهٔ امامان علیهم السلام از تولّد و پا به عرصه وجود گذاشتن چنین فرزندی خبر داده اند. بنابراین، وجود ایشان عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت می شود. مرحوم نعمانی از این راه استفاده کرده است. (۲) شیخ مفید نیز به آن اشارت دارد. (۳)

دوم. اخذ به قدر متیقّن از دلالت روایات است. بنابر همهٔ روایات شیعه و اهل تسنّن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده جانشین دارد. شیخ طوسی می فرماید:

به ما می گویند: دلیل بیاورید بر این که معنای این روایت ها همان کسی است که شما به امامت ایشان قائل هستید؛ زیرا اخباری که شما از مخالفانتان نقل کرده اید و بیشتر روایاتی که از شیعه نقل کرده اید، با فرض پذیرش آن ها، دلیلی در آن ها بر درستی عقیده شما نیست؛ زیرا آن ها تنها شامل تعداد خلفاست، نه چیز دیگری. پس از کجا معلوم که مراد از آن روایات، امامان شماست نه کسانی غیر آن ها؟ (۴)

۱- «بیان این حقیقت در احادیث به صورت هایی گوناگون آمده است، مانند فرزند امام یازدهم، نسل دوم امام دهم، نسل سوم امام نهم،... نسل نهم امام سوم، نسل دهم امام اول و نسل یازدهم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که همگی آشکارا به یک فرد مشخص تصریح کرده اند.» (نک: کمال الدین، باب ۲۳ تا ۳۸)

۲- «فتأملوا یا معشر الشیعه رحمکم الله ما نطق به کتاب الله عزّوجل، و ما جاء عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن أمیرالمؤمنین علیه السلام و الأئمه علیهم السلام واحد بعد واحد فی ذکر الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام و فضلهم و عدّتهم من طرق رجال الشیعه الموثقین عند الأئمه. فانظروا إلی اتصال ذلک و وروده متواتراً، فإنّ تأمّل ذلک یجلو القلوب من العمی و ینفی الشک و یزیل الارتیاب... و قوله إِنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ تِسْعَهٌ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ ظَاهِرُهُمْ بَاطِنُهُمْ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ و فی ذلک قطع لکل عذر و زوال لکل شبهه و دفع لدعوی کل مبطل و زخرف کل مبتدع و ضلاله کل مموه و دلیل واضح علی صحه أمر هذه العده من الأئمه.» (الغیبه للنعمانی، ص ۱۰۳)

۳- «وَ قَدْ سَبَقَ النَّصُّ عَلَیْهِ (الحجه بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) فِی مِلَّهِ الْإِسْلَامِ مِنْ نَبِیِّ الْهُدَی صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ مِنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ نَصَّ عَلَیْهِ الْأَئِمَّهُ علیهم السلام وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَی أَبِیهِ الْحَسَنِ علیه السلام وَ نَصَّ أَبُوهُ عَلَیْهِ عِنْدَ ثِقَاتِهِ وَ خَاصَّهِ شِیعَتِهِ.» (الارشاد، ج۲، ص ۳۴۰)

۴- «دلّوا علی أنّ المعنی بها مَن تذهبون إلی إمامته. فإن الاخبار التی رویتموها عن مخالفیکم و أکثر ما رویتموها من جهه الخاصه إذا سلمت فلیس فیها صحه ما تذهبون إلیه لأنها تتضمن العدد فحسب و لا تتضمن غیر ذلک. فمن أین لکم أن أئمتکم هم المرادون بها دون غیرهم؟» (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۶)

پاسخ می آورد:

و اما دلیل بر این که مراد از این اخبار و معنای آن ها امامان ماست، این است که وقتی با این روایات ثابت شد که امامت در دوازده امام محصور است و آن ها زیاد و کم نمی شوند، عقیدهٔ ما ثابت می شود؛ زیرا در امت اسلامی دو عقیده وجود دارد: عقیده ای که عددی را که گفتیم معتبر می داند. چنین کسی می گوید: منظور از روایات کسی است که او به امامت آن ها قائل است و کسی که مخالف امامت آن هاست، این عدد را معتبر نمی داند. پس با معتبر دانستن عدد، قائل شدن به این که مراد غیر این امامان هستند، خروج از اجماع و اتفاق نظر امت اسلامی است و آن چه به چنین چیزی انجامد، عقیده به باطل بودن آن لازم است. (۱)

این پاسخ در اصطلاح، با استفاده از برهان سبر و تقسیم برآمده است، یعنی حقیقتی که از حکم عقل یا آیات و روایات استفاده شده و قطعی گردیده، در میان مذاهب و فرقه ها کندوکاو و بررسی می شود تا معلوم گردد این حقیقت نزد کدام یک از آن ها موجود است. از این راه معلوم می شود حق با کدام فرقه و مذهب است. به این بررسی و نتیجه گیری برهان سبر و تقسیم می گویند. وقتی از روایات متواتر فریقین، یقین برآمد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها دوازده خلیفه دارد، در بررسی و کندوکاو در مذاهب مختلف اسلامی انحصار خلفای دوازده گانه را تنها در نزد مذهب امامیه می یابیم. از این رو، روشن می شود که حق با این مذهب است و دیگر مذاهب گمراهند. در مرحله بعد، روشن می شود که بنابر اعتقاد این تنها مذهب حق، یازده نفر از آنان آمده و از دنیا

۱- «و أما الدلیل علی أن المراد بالاخبار و المعنی بها أئمتنا علیهم السلام فهو أنه إذا ثبت بهذه الاخبار أن الإمامه محصوره فی الاثنی عشر إماماً، و أنهم لا یزیدون و لا ینقصون، ثبت ما ذهبنا إلیه، لان الأمه بین قائلین: قائل یعتبر العدد الذی ذکرناه فهو یقول: إن المراد بها من یذهب إلی إمامته و من خالف فی إمامتهم لا یعتبر هذا العدد، فالقول مع اعتبار العدد أن المراد غیرهم خروج عن الاجماع و ما أدی إلی ذلک وجب القول بفساده.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۵۷)

رفته اند و مصداق دوازدهمین خلیفه، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام یعنی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف اکنون زنده و غایب است. در نتیجه، عقیدهٔ درست همین است و وجود حضـرت حجهٔ بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت می شود.

علمای شیعه این استدلال را در طول قرن ها انجام داده اند:

یکم. شیخ صدوق (درگذشتهٔ ۳۸۱ قمری):

مـا همـهٔ اختلافات امت های اسـلامی را دانستیم و احوال همه فرقه ها را بررسـی کردیم و نتیجه این شـد که حق با معتقـدان به دوازده امـام است، نه بـا فرقه های دیگر امت اسـلامی و از این جا پی بردیم که امروز امام همان دوازدهمین آنان است و همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وی خبر داده و تعیینش نموده و آن چه را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شـده در مورد تعـداد امامان علیهم السـلام و این که دوازده تن هسـتند و تعیین امام قائم دوازدهم و اخبار غیبت او پیش از ظهور و قیامش با شمشیر در این کتاب به زودی نقل می نماییم ان شاء الله تعالی. (۱)

دوم. أحمد بن عیاش جوهری (درگذشتهٔ ۴۰۱ قمری):

پس هنگامی که این عدد تعیین شده، در حاکمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یافت نشد. نه در بنی امیه؛ زیرا تعداد خلفای بنی امیه بیش از دوازده تن است و نه در حاکمان بعـد از بنی امیه، آنان نیز بیش از این تعـداد هسـتند و هیچ گروهی از گروه هـای امت اسـلامی غیر از امامیه این عـدد را برای پیشوایان خود ادعا نکرد، بیان می کنـد که امامان امامیه منظور روایات هستند. (۲)

۱- «و قـد علمنـا عامه اختلاف الأمه و سبرنا أحوال الفرق، فـدلنا أنّ الحق مع القائلین بالأئمه الاثنی عشـر علیهم السـلام دون من سواهم من فرق الأمه، و دلّنا ذلک علی أنّ الامام الیوم هو الثانی عشر منهم و أنه الذی أخبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به و نص علیه و سنورد فی هذا الکتاب ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی عدد الأئمه علیهم السلام و أنهم اثناعشر و النص علی القـائم الثـانی عشـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف و الاخبار بغیبته قبل ظهوره و قیامه بالسـیف إن شاء الله تعالی.» (کمال الدین، ص ۶۶)

۲- «فإذا کانت هذه العده المنصوصه علیها لم توجد فی القائمین بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا فی بنی أمیه، لان عده خلفاء بنی أمیه تزید علی الاثنی عشـر، و لا فی الأئمه من بعدهم الّا زایده علیهم، و لم تدع فرقه من فرق الأمه هذه العده فی أئمتها غیر الإمامه دل ذلک علی أن أئمتهم المعنیون بها.» (مقتضب الأثر، ص ۵)

سوم. أبوالصلاح حلبی (درگذشتهٔ ۴۴۷ قمری):

از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام بر تعداد امامان علیهم السلام و این که دوازده تن هستند، تصریح شده است و بر اهل دقت شکی باقی نمی ماند که در تصریح به این عدد مخصوص تصریحی بر امامت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف است، همان گونه که به امامت پدرانش از امام حسن عسکری تا امام علی علیهم السلام تصریح است؛ زیرا هیچ کس به این عدد معتقد نیست و امامت را در آن منحصر نکرده؛ یا به کمتر معتقدند و یا به بیشتر، مگر این عدد به امام علی علیهم السلام و حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف و امامان میان این دو بزرگوار اختصاص یابد. (۱)

چهارم. شیخ طوسی (درگذشتهٔ ۴۶۰ قمری):

اهل تسنّن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایات فراوانی نقل کرده اند که ما در کتاب های خود المفصح و غیره آورده ایم، دربارهٔ این که امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده تن هستند. هنگامی که تعداد ثابت شد، امت اسلامی دو گروه می شود: گروهی که به عدد دوازده معتقد هستند که یقین دارند آنان همین امامانند و گروهی که به امامت آنان معتقد نیستند امامت را در عدد مخصوصی منحصر نمی دانند. پس وقتی که عدد به سبب روایت آن ها ثابت شد، به همین صورت افراد و اشخاص آن عدد نیز ثابت می شود. (۲)

۱- «النص من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أمیرالمؤمنین علیه السلام علی عدد الأئمه و أنهم اثنا عشر، و لا شبهه علی متأمّل، فی أن النص علی هذا العدد المخصوص، نص علی إمامه الحجه عجل الله تعالی فرجه الشریف، کما هو نص علی إمامه آبائه من الحسن بن علی بن محمد بن علی الرضا، إلی علی بن أبی طالب علیهم السلام، إذ لا أحد قال بهذا العدد المخصوص و قصر الإمامه علیه دون ما نقص منه و زاد علیه إلا خصّ به أمیرالمؤمنین علیه السلام و الحجه بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و من بینهما من الأئمه علیهم السلام .» (تقریب المعارف، ص ۴۱۶)

۲- «فقد روی المخالف عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أخباراً کثیره ذکرناها فی المفصح و غیره من کتبنا أن الأئمه بعده صلی الله علیه و آله و سلم اثنا عشر. فإذا ثبت العدد فالأمه بین قائلین: قائل یقول بالاثنی عشر فهو یقطع علی أنهم هؤلاء بأعیانهم، و من لم یقل بإمامتهم لم یقصرها علی عدد مخصوص. فإذا ثبت العدد بما رووه ثبت الأعیان بهذا الاعتبار.» (الاقتصاد، ص ۲۳۵)

پنجم. امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی (درگذشتۀ ۵۴۸ قمری):

آن چه از روایات تعیین کننده آوردیم، بر امامت ایشان (امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) دلالت می نماید و آن ها سه گونه اند، یکم تعیین تعداد امامان دوازدگانه، گونه دوم روایاتی که نام امامان را برده است و گروهی از روایات به وسیله ذکر عدد بر امامت ایشان دلالت می نماید؛ زیرا معتقدی به این عدد در امت اسلامی وجود ندارد، مگر این که به امامت ایشان (امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) معتقد باشد و هر چه با حق تطابق دارد، حق است. (۱)

ششم. محقق حلّی (درگذشتۀ ۶۷۶ قمری):

احادیث مورد اتفاق امامیه و مخالفانشان را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می نماییم بر پایۀ این که امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده جانشین هستند. سپس می گوییم: هر کس به این عدد معتقد است، به امامت شخص اینان معتقد است و معتقد بودن به این عدد نقل شده و این که امامت در غیر این اشخاص است، خارج شدن از اجماع امت اسلامی است. (۲)

هفتم. علامۀ حلّی (درگذشتۀ ۷۲۶ قمری):

و این اخبار بر امامت دوازده امام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلالت می نماید و معتقدی به انحصار در معصومان وجود ندارد، مگر امامیه و روایات در این موضوع بیش از حد شمارش است. (۳)

۱- «یدلّ علی إثبات إمامته ما أثبتناها من أخبار النصوص و هی ثلاثه أوجه أحدها النص علی عدد الأئمه الاثنی عشر و قد جائت تسمیته فی بعض تلک الأخبار و دلّ البعض علی إمامته بما فیه من ذکر العدد من قبل أنه لا قائل بهذا العدد فی الأمه إلّا من قال بإمامته و کلّ ما طابق الحق فهو حق.» (اعلام الوری، ص ۴۴۳)

۲- «ننقل عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم من الأحادیث المتفق علیها عند الإمامیه و خصومهم أن الأئمه بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اثنا عشر خلیفه، ثم نقول: کلّ من قال بذلک قال بإمامه هؤلاء علی التعیین. و القول بالمنقول مع أن الإمامه فی غیرهم خروج عن الإجماع.» (المسلک فی أصول الدین، ص ۲۷۲)

۳- «و قد دلت هذه الأخبار علی إمامه اثنی عشر إماماً علیهم السلام من ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و لا قائل بالحصر إلّا الإمامیه فی المعصومین علیهم السلام، و الأخبار فی ذلک أکثر من أن تحصی.» (نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۳۱)

هشتم. سید بهاء الدین نجفی (درگذشتهٔ ۸۰۳ قمری):

اگر گفته شود امام قائم محمد بن حسن عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود ندارد و امامت او واجب نیست، نتیجه اش خرق اجماع می شود. اما چون نتیجه باطل است، جمله قبل نیز چنین است. توضیح ملازمه میان دو جمله این که اجماع میان همه مسلمانان این است که همه مردم دو گروه هستند: گروهی به امامت دوازده امام معتقد هستند و گروهی به آن معتقد نیستند. اما معتقدان به امامت آنان در وجود و امامت او عجل الله تعالی فرجه الشریف شکی ندارند. و این روشن است. اما کسانی که به امامت آنان معتقد نیستند، بحث با آنان در امامت و وجود او عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست، بلکه بحث در امامت پدران اوست؛ زیرا هر کس به امامت آنان معتقد است، به امامت و وجود او هم اعتقاد دارد. و هر کس به امامت آنان معتقد نیست، به امامت و وجود او هم اعتقاد ندارد. پس اگر کسی به امامت آنان معتقد شود و امامت و وجود او را منکر شود، عقیده سومی خواهد داشت که اجماع را از

بین می برد. (۱)

نهم. علی بن یونس عاملی (درگذشتهٔ ۸۷۷ قمری):

هر کس که به این عدد معتقد باشد، آن دوازده نفر را از فرزندان امام حسین می داند، نه فرد دیگری. (۲)

۱- «لو قیل بعدم وجود القائم محمد بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و عدم وجوب إمامته لزم خرق الإجماع، لکن التالی باطل، فالمقدم مثله. بیان الشرطیه: إن الإجماع واقع بین کافه المسلمین أن الناس طُرّاً علی قسمین: قسم قائل بإمامه الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام، و قسم غیر قائل بذلک. أما القائلون بإمامتهم فلا شک عندهم فی وجوده و إمامته و هو ظاهر. و أما غیر القائلین بإمامتهم فالبحث معهم لیس فی إمامته و وجوده، بل فی إمامه أجداده، فإن کل من قال بإمامتهم، قال بإمامته و وجوده، و کل من لم یقل بإمامتهم علیهم السلام لم یقل بإمامته و لا بوجوده، فلو قال أحد بإمامتهم و أنکر إمامته و وجوده، لکان قولاً ثالثاً خارقاً للإجماع.» (منتخب الأنوار المضیئه، ص ۹)

۲- «کلّ من قال بوجوب هذا العدد، قال: بأنهم المشهورون من ولد الحسین علیه السلام دون کل أحد.» (الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۰۱)

ادعـای پنجم. اسـتدلال به احـادیث دوازده امـام علیهم السـلام برای اثبـات وجود امـام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف، بدون دلیلی بر ولادت حضـرت حجهٔ بن الحسن العسـکری عجل الله تعالی فرجه الشریف نوعی فرض و گمان است نه استدلال علمی.

این ادعـای نویسـنده نیز، سـخنی خلاـف واقع است. احـادیث دوازده امام علیهم السـلام تنها برای اثبات امامت حضـرت حجّت عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف نیست تـا گفته شود امـامت فرع بر اصـل وجود ایشان است و بایـد اوّل وجود ایشان ثابت شود، بلکه احـادیث دوازده امام علیهم السـلام از دلایل اثبات وجود امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف به شـمار می رود؛ زیرا چنـان که گـذشت، به دو گونه به این احـادیث اسـتدلال شـده است: یکی به عموم این احـادیث (انحصار خلفا در دوازده) که نشان می دهـد عقیـدهٔ مذهب امامیه حقّ است و اعتقاد این مذهب تولّد یافتن و وجود امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف است. گونهٔ دوم، استدلال به متن احادیث است.

بنابراین، اسـتدلال به این احادیث را پیش از اثبات ولادت، نمی توان اسـتدلال غیر علمی دانست. در واقع، مشـروط کردن یک دلیل مستقل بر دلایل دیگر، کاری علمی نیست و از شأن محقّق دور است که چنین نتیجه ها بگیرد. اگر نویسنده در درون مایهٔ احادیث دوازده امام علیهم السـلام و سـخنان دانشـمندانی که به آن استدلال کرده اند، (۱) می اندیشـید، هرگز چنین ادعا نمی کرد.

در نتیجه احادیث دوازده امام از نظر سـند نزد شیعه و سنّی صحیح هستند و وجود آن ها در منابع اصیل اهل تسنّن، روشن ترین دلیل بر جعل نشدن آن ها به دست شیعیان

۱- «أن الأئمه علیهم السـلام بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم إثناعشر لا یزیدون و لا ینقصون، و إذا ثبت ذلک فکل من قال بـذلک قطع علی الأـئمه الاـثنی عشـر الـذین نـذهب إلی إمـامتهم علیهم السـلام، و علی وجود ابن الحسن عجـل الله تعالی فرجه الشریف و صحه غیبته.» (الغیبه للطوسی، ص ۱۲۷) «لو قیل بعدم وجود القائم محمد بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشـریف و عـدم وجوب إمـامته لزم خرق الإجمـاع، لکن التالی باطل، فالمقـدم مثله. بیان الشـرطیه: إن الإجماع واقع بین کافه المسـلمین أن الناس طُرّاً علی قسـمین: قسم قائل بإمامه الأئمه الاثنی عشـر علیهم السلام، و قسم غیر قائل بذلک. أما القائلون بإمامتهم فلا شک عندهم فی وجوده و إمامته، و هو ظاهر.» (منتخب الأنوار المضیئه، ص ۹)

است. ردّ کردن این احادیث به منزلهٔ ردّ رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و خروج از دین مبین اسلام است. این احادیث از نظر دلالت نیز به دو گونه بر تولّد و وجود حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارند. این دلالت علمی و مستقل است و به چیز دیگری مشروط نیست. بنابراین، استدلال به احادیث دوازده امام علیهم السلام علمی و صحیح است و آن ها را نمی توان ردّ یا بر چیز دیگری متوّقف کرد.

بخش دهم: امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امام دوازدهم

این بخش به بیان گروه چهارم روایاتی که نویسنده در دلیل های روایی وجود امام عصر حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف آورده است اختصاص دارد. بخش حاضر نسبت به بخش های دیگر دارای حجم کمتری است؛ زیرا نویسنده به نقد این گروه نپرداخته است؛ از این رو پاسخی نیز نمی طلبد. این گروه از روایات را می شد در انتهای بخش نهم مورد اشاره قرار داد؛ اما به لحاظ اهمیت ویژه مطلب بیان شده در گروه چهارم سزاوار است در بخشی مستقل به آن پرداخته شود تا از منظر فرهیختگان و پژوهشگران مورد غفلت قرار نگیرد.

نویسنده کتاب الامام المهدی حقیقه تاریخیه ام فرضیه فلسفیه عنوان فصل اول بخش دوم کتاب خود را «دلیل های وجود امام مهدی، محمد بن حسن عسکری علیهما السلام » قرار داده است. مبحث دوم این فصل «دلیل نقلی وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام » است. وی در قسمت اول این مبحث به بیان آیات و در قسمت دوم آن به نقل روایات پرداخته است. فصل دوم بخش دوم نیز به «نقد دلیل های وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف » اختصاص یافته است. مبحث سوم این فصل نقد دلیل های نقلی است. چنان که گذشت نویسنده وارد بحث از آیات نمی شود و تنها به مناقشه در روایات می پردازد. وی در فصل اول به بیان پنج گروه از روایات پرداخته است اما در فصل دوم تنها چهار گروه را مورد نقد و بررسی قرار داده است. گروه اول به تعبیر وی «الروایات الوارده حول المهدی و

القائم» بود که در شبهۀ اول مطرح شد. گروه دوم «الروایات الوارده حول الغیبه و الغائب» بود که در شبهۀ دوم بیان شد. گروه سوم «الروایات الوارده حول الاثنی عشر إماماً» بود که در شبهۀ نهم بدان پرداخته شد. گروه پنجم نیز «حتمیه وجود الحجه فی الأرض» است که در بخش بعدی مورد بحث قرار می گیرد. نکته مهم آن است که گروه چهارم روایات که نویسنده آن را با عنوان «المهدی الإمام الثانی عشر» آورده است هرگز در قسمت

نقد دلیل های نقلی، مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است و نویسنده هیچ نقدی

بر آن ندارد.

وی در بیان گروه چهارم چنین می نویسد:

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امام دوازدهم: علاوه بر روایات یاد شده، بیش از هفتاد روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام در میراث شیعی یافت می شود که به صراحت از مهدی و قائم سخن می گوید. او امام دوازدهم یا نهمین فرد از فرزندان امام حسین علیه السلام است، بعضی از روایات با نام واضح و کامل از او یاد کرده اند و بعضی دیگر به اشاره به لقب و کنیه اکتفا کرده اند، از جمله این روایت ها موردی است که شیخ صدوق در کمال الدین آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است: خلفا و اوصیای من و حجت های خداوند بر خلق بعد از من دوازده تن هستند اول آن ها برادرم و آخر آن ها فرزندم مهدی است... . و باز از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است: خداوند... از علی حسن و حسین را برگزید و از حسین اوصیای از فرزندانش را برگزید... نهمین آن ها قائمشان است. و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است: من درباره مولودی که از نسلم خواهد بود فکر کردم یازدهمین از فرزندانم او مهدی است. و از امام حسین علیه السلام نقل کرده است: نهمین از فرزندانم... قائم ما اهل بیت است، خداوند تبارک و تعالی کارش را در یک شب اصلاح می کند. و از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: غیبت در ششم از فرزندانم واقع خواهد شد و او دوازدهمین از امامان هدایت گر بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. اول آن ها امیر المؤمنین علیه السلام و آخر آن ها بقیه الله در زمین و صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. و از امام رضا علیه السلام نقل کرده است: قائم...

چهارمین از فرزندانم است. و باز از امام رضا علیه السلام نقل کرده است: امام بعد از من محمد فرزندم است، و بعد او فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش حسن، بعد از حسن فرزندش حجت قائم منتظر. و از امام هادی علیه السلام نقل کرده است: امام بعد از من پسرم حسن است، بعد از حسن فرزندش قائم است. و از امام صادق علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده است: او بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شد در زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود تا ولادت امام حسین علیه السلام را به ایشان تهنیت بگوید، بعد در دست ایشان لوحی سبز دید و در آن نوشته ای شبیه نور آفتاب دید. درباره آن پرسید. فرمود علیها السلام: این لوح، خداوند آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرده است، در آن نام پدرم و شوهرم و دو فرزندم و نام های اوصیای از فرزندانم هست، پدرم آن را به من دادند تا با آن خوشحالم کند... و در آن لوح نام های یک یک ائمه دوازده گانه بود... و آخرین آن ها (م ح م د) است که خداوند ایشان را رحمه للعالمین برمی انگیزد. (۱)

۱- المهدی الإمام الثانی عشر: و إضافه إلی ذلک توجد فی التراث الشیعی أکثر من سبعین روایه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أهل البیت علیهم السلام تتحدّث عن المهدی و القائم بصراحه أنه الإمام الثانی عشر أو التاسع من ولد الحسین و بعضها یذکره بالاسم الصریح الکامل و بعضها یکتفی بالإشاره إلیه بالکنیه و اللقب و من تلک الروایات ما ذکره الصدوق فی إکمال الدین عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «إن خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی اثنا عشر أوّلهم أخی و آخرهم ولدی المهدیّ» و ما عنه أیضاً «إن الله عزّ و جلّ اختار... من علیّ الحسن و الحسین، و اختار من الحسین الأوصیاء من ولده... تاسعهم قائمهم» و ما عن أمیر المؤمنین علیه السلام: «إنی فکّرت فی مولود یکون من ظهری الحادی عشر من ولدی هو المهدی» و ما عن الحسین بن علیّ علیهما السلام: «التاسع من ولدی... هو قائمنا أهل البیت یصلح الله تبارک و تعالی أمره فی لیله واحده». و ما عن أبی عبد الله علیه السلام: «إن الغیبه ستقع بالسادس من ولدی، و هو الثانی عشر من الأئمه الهداه بعد رسول الله، أوّلهم أمیر المؤمنین وآخرهم بقیّه الله فی الأرض و صاحب الزمان». و ما عن الإمام الرضا علیه السلام: «إن القائم هو... الرابع من ولدی». و ما عنه أیضا: «الإمام بعدی محمد ابنی، و بعده ابنه علی، و بعد علی ابنه الحسن، و بعد الحسن ابنه الحجه القائم المنتظر». و ما عن الإمام الهادی علیه السلام: «إن الإمام بعدی الحسن ابنی و بعد الحسن ابنه القائم». و ما عن أبی عبد الله عن جابر بن عبد الله الأنصاری أنه دخل علی فاطمه الزهراء فی حیاه رسول الله لیهنّئها بولاده الحسین، فرأی فی یدها لوحاً أخضر، و رأی فیه کتاباً شبه نور الشمس، فسألها عن ذلک فقالت له: هذا اللوح أهداه الله إلی رسول الله، فیه اسم أبی و اسم بَعْلی و اسم ابنَیّ و أسماء الأوصیاء من ولدی، فأعطانیه أبی لیسرّنی بذلک... و کان فیه أسماء الأئمّه الإثنی عشر واحدا واحدا... و أن الأخیر منهم (م ح م د) یبعثه الله رحمه للعالمین. تطور الفکر السیاسی الشیعی، ص۱۴۵.

چنـان که ملاـحظه می شود این گروه مهم ترین روایـات در میان پنـج گروه یاد شـده را دربر دارد؛ زیرا مصـداق و مورد چهار گروه دیگر را معین کرده و آن ها را از ابهام و کلیت خارج نموده است. به عبارت دیگر گروه چهارم پاسخ اشکال نویسنده را داده است؛ زیرا وی مـدعی بود روایات مهـدی و قائم و غایب کلی و عام و مبهم انـد و اشاره ای به هویت فرد ندارنـد. بنابراین نمی تواننـد وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشـریف را ثابت کنند. (۱) حـال که گروه چهارم روایات، به هویت فرد اشاره دارد و مصـداق مشـخص می کنـد یا به تعبیر نویسـنده نام صـریح و کامل شـخص مهـدی و قائم و غایب را بیان می کند انتظار می رفت کانون بحث وی و محل اصـلی نقدش همین روایات باشد؛ زیرا این گروه بنیان اشکال وی را ویران می نماید و تمـام بـافته هـای او را پنبه می کنـد. بنابراین بایـد بیشترین تلاش را برای رد این گروه به کار می گرفت. اما در کمال تعجب و ناباوری شاهدیم که نویسـنده اصـلاً این گروه را مورد بحث و مناقشه قرار نمی دهد و با سـکوت از کنار آن می گذرد. از پنج گروه روایـات، چهار گروه را یک به یک نقـد می کنـد اما هرگز به گروه چهارم که مرکز ثقل بحث است نمی پردازد. معلوم نیست نویسـنده به چه تـوجیهی از گروه سوم به سـراغ گروه پنجم رفته است. به هر صورت چنـان که در پاسـخ شـبهات پیشـین گـذشت، روایاتی که مصداق و هویت مهدی، قائم و غایب را مشـخص کرده اند مفسـر، مخصـص و مقیّد روایات مبهم، عام و کلی هسـتند. این روایـات نشـان می دهـد شـخص قائم و غایب به اعتراف و نقل خود نویسـنده از دوران پیامبر بزرگوار اسـلام صلی الله علیه و آله و سـلم مشـخص بوده است و اهل بیت علیهم السـلام به فرد معینی اشاره کرده انـد و با این کار راه را بر هر سوء استفاده ای

۱- الروایات الوارده حول الغیبه و الغائب فهی أیضا لا تتحدث عن غائبٍ بالتحدید... و لا تذکر اسم محمد بن الحسن العسـکری و لاـ تشـیر إلی غیبته بـالخصوص و بالتـالی فانهـا لاـ یمکن إن تشـکّل دلیلاًـ علی غیبه الحجه بن الحسن (الإمـام المهـدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۲۴)

بسته اند. همچنین اشتباه و دروغ بودن ادعای افراد دیگر را در طول تاریخ به اثبات رسانده اند. اگر نویسنده واقعاً حرفی برای گفتن داشت باید در گروه چهارم روایات بیان می کرد. روشن است که وی در مهم ترین قسمت استدلال، چیزی برای ابراز ندارد و این بهترین و روشن ترین دلیل برای حقانیت مذهب اهل بیت علیهم السلام و باطل بودن ادعاهای واهی نویسنده است.

بخش یازدهم: نقش امام و وجود همیشگی حجت بر روی زمین

اشاره

آخرین گروه روایاتی که مورد نقد نویسنده واقع شده گروه پنجم روایات است. در این بخش به بررسی ادعاهای وی در مورد این گروه از روایات پرداخته می شود. بخش حاضر دارای سه فصل است. فصل اول با ارائه تعریفی از مفهوم «امام» به نقش ایشان در جامعه و عالم آفرینش می پردازد. فصل دوم به تبیین معنای روایات لزوم وجود امام «زنده» و «ظاهر» در هر زمان اختصاص دارد. فصل سوم نیز چگونگی استدلال به روایات لزوم وجود حجت در روی زمین را بیان می کند تا نتیجه آن صرف حدس و گمان نباشد.

فصل اول. فایده و نقش امام غایب

اشاره

در این فصل ابتدا معنای «امام» بیان می شود تا هدف خداوند از قراردادن

امام علیه السلام تبیین گردد سپس نقش و کارکرد امام علیه السلام در نزد شیعیان به کمک آیات و روایات تبیین می شود.

شبهۀ سی و پنجم. بی ثمر بودن وجود امام غایب

متن کتاب

(لا بد من أمام حی ظاهر یُعرَف!)

أمّا الـدلیل النقلیّ الأخیر، القائل بضـروره وجود الإمام فی کل عصـر، و عدم جواز خلو الأرض من حجه، فهو دلیل ینقض نفسه بنفسه؛ إذ مـا معنی الإمام و الحجه؟ و ما الفائـده منهما؟ أ لیس لهـدایه الناس و اداره المجتمع و تنفیـذ الأحکام الشـرعیه؟ فکیف یمکن للإمـام الغـائب، علی فرض وجوده، أن یقوم بکل ذلک؟ و إذا کان الإمام الغائب]لا[(۱) یقوم بمهمّه الإمامیه و الحجّیه، فلماذا شـعر الفقهاء بالحاجه إلی الإمام و الحجّه فی عصـر الغیبه؟ و إذا کان الهـدف من وجوده هو إداره الکون کما یقول بعض الغلاه، فان الله سبحانه و تعالی لدیه ملائکه کثیرون یقومون بذلک. (۲)

۱- در متن کتاب ظاهراً افتادگی وجود دارد زیرا بدون واژه «لا» عبارت معنای درستی نخواهد داشت.

۲- «(ضـرورت وجود امـام زنـده، آشـکار، شـناخته شـده) اما آخرین دلیل نقلی که به ضـرورت وجود امام در هر زمان و عـدم امکـان خـالی بودن زمین از حجت خـدا دلاـلت می کنـد، دلیلی است که خود، موجب بطلاـن خویش است. زیرا معنای امام و حجت چیست؟ و چه سودی از آن ها حاصل می شود؟ آیا برای هدایت مردم و مدیریت جامعه و اجرای احکام شرعی نیست؟ حـال چگونه برای امـام غایب ــ بر فرض وجودش ــ امکان دارد تمام این کارها را انجام دهـد؟ و اگر امام غایب کارهای مهم امامت و حجیت را عهـده دار نمی شود پس چرا فقها در عصـر غیبت احساس نیاز به امام می کنند؟ و اگر هدف از وجود امام، اداره عـالم آفرینش است چنـان که برخی غالیـان می گوینـد، نزد خداونـد متعال، فرشـتگان فراوانی وجود دارد که این کار را انجام می دهند.» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۳۳)

خلاصه شبهه

نویسنده برای رد ضرورت وجود امام علیه السلام در هر زمان، دو فرض را مطرح می کند. فرض اول بر معنای امام و حجت استوار است. امام یعنی کسی که عهده دار هدایت مردم و مدیریت جامعه است، بعد می پرسد امام در حال غیبت چگونه می تواند چنین کاری را انجام دهد؟ فرض دوم بر نقش تکوینی امام استوار است. هدف از خلقت امام عهده داری اداره عالم آفرینش است، این فرض را مردود می داند به دلیل این که خداوند فرشتگان فراوانی برای این کار دارد.

یادآوری

وی در بیان گروه پنجم روایات که آخرین گروه است می نویسد:

ضرورت وجود حجت در زمین: روایت های دیگری وجود دارد که بر ضرورت وجود حجت بر روی زمین و جایز نبودن خالی شدن زمین از امام تأکید می کند؛ مانند آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب های اهل سنت روایت می شود: «کسی که بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است و کسی که دست از اطاعت بکشد روز قیامت در حالی می آید که هیچ حجت و دلیلی ندارد.» و آن چه از امام صادق علیه السلام است: «کسی که بمیرد در حالی که امامش را نمی شناسد به مرگ جاهلیت مرده است» که سلیم بن قیس در کتابش و صدوق در کمال الدین و کلینی در کافی و نعمانی در الغیبه و مفید در اختصاص و رسائل آن را نقل می کنند. و حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام: «هرگز زمین از شخصی که حق را می شناسد خالی نمی ماند پس هرگاه مردم به حق اضافه می کنند می گوید: اضافه کردند و هرگاه از حق کم می کنند می گوید: کم کردند، و هنگامی که حق را آوردند آن ها را تصدیق می کند و اگر این چنین نبود

حق از باطل شناخته نمی شد» که برقی در محاسن و صدوق در علل الشرایع و مفید در اختصاص این روایت را نقل می کنند. همچنین آن چه از امام صادق علیه السلام نقل می شود: «خداوند عزّ و جلّ بالاتر و بزرگ تر از آن است که زمین را بدون امام رها کند) که صفار در بصائر الدرجات و کلینی در کافی و صدوق در کمال الدین نقل می کنند؛ و آن چه باز از ایشان علیه السلام نقل می شود که فرمود: «خداوند عزّ و جلّ از زمانی که حضرت آدم علیه السلام را قبض روح کرد هرگز زمین را بدون امام رها نکرد، به وسیله امام به خداوند عزّ و جلّ هدایت می یابند، و او حجت بر بندگان است، هر کس او را رها کند گمراه می شود و هر کس با او همراه شود نجات می یابد. حقی است بر عهدی خداوند عزّ و جلّ.» و آن چه باز از امام صادق علیه السلام نقل می شود: «اگر زمین چشم برهم زدنی از حجت خالی شود، اهلش را فرومی برد.» که صفار در بصائر الدرجات و کلینی در کافی و نعمانی در الغیبه و صدوق در علل الشرایع و کمال الدین نقل می کنند. (۱)

۱- «حتمیه وجود الحجه فی الأرض: و هناک أحادیث أخری تؤکّد علی ضروره وجود الحجه فی الأرض و عدم جواز خلوها من الإمام، مثل ما یروی عن رسول الله فی کتب السنه: (من مات بغیر أمام مات میته جاهلیه و من نزع یداً من طاعه جاء یوم القیامه لا حجه له) و ما عن الإمام الصادق: (من مات و هو لا یعرف إمامه مات میته جاهلیه) الذی یرویه سلیم بن قیس فی کتابه و الصدوق فی إکمال الدین (ص۴۱۳) و الکلینی فی الکافی (ج ۱، ص۳۷۶) و النعمانی فی الغیبه (ص ۱۲۹) و المفید فی الاختصاص (ص ۲۶۸) و الرسائل (ص ۳۸۴). و الحدیث الآخر الذی یرویه عن الإمام الصادق علیه السلام: «لن تخلو الأرض من رجل یعرف الحقّ، فإذا زاد الناس فیه قال: زادوا و إذا نقصوا قال: قد نقصوا، و إذا جاؤا به صدقهم، و لو لم یکن ذلک کذلک لم یعرف الحق من الباطل» کل من البرقی فی المحاسن (ص۲۳۵) و الصدوق فی علل الشرائع (ج۱، ص۲۰۰) و المفید فی الاختصاص (ص ۲۸۹). و ما یروی أیضا عن الإمام الصادق علیه السلام من «إن الله جلّ و عزّ، أجلّ و أعظم من أن یترک الأرض بغیر إمام» و الذی یرویه کلٌّ من الصفار فی بصائر الدرجات (ص۴۸۵) و الکلینی فی الکافی (ج۱، ص۱۷۸) و الصدوق فی إکمال الدین (ص۲۲۹). و ما یروی عنه أیضاً، من أنه قال: «ما ترک الله عزّ و جلّ الأرض بغیر إمام قطّ منذ قبض آدم علیه السلام یهتدی به إلی الله عزّ و جلّ، و هو الحجه علی العباد، من ترکه ضلّ و من لزمه نجا حقّاً علی الله عزّ و جلّ». و ما یروی أیضاً عن الإمام الصادق علیه السلام من أنه «لو خلت الأرض طرفه عین من حجه لساخت بأهلها» و الذی یرویه الصّفار فی بصائر الدرجات (ص۴۸۱) و الکلینی فی الکافی (ج۱، ص۱۷۹) و النعمانی فی الغیبه (ص۱۳۹) و الصدوق فی علل الشرائع (ص ۱۹۷) و إکمال الدین (ص ۲۰۱).» (تطور فکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه، ص۱۴۶)

چنان که ملاحظه می شود نویسنده به حجم فراوانی از روایات اشاره کرده است.

وی اینک برای رد این روایات دو فرض را مطرح می کند که در ادامه پاسخ آن ها

بیان می شود.

پاسخ فرض اول

یکی از مسائل اختلافی و پر چالش میان شیعه و اهل سنت مسئله امامت است. حتی می توان ادعا کرد فارق اصلی میان دو گروه بحث امامت است. تعریف و برداشت اهل سنت از «امام» با تعریفی که شیعه در مذهب اهل بیت علیهم السلام از مفهوم «امام» ارائه می کند تفاوت اساسی دارد. نویسنده در فرض اول برای رد نظر شیعه در امر امامت به تعریف اهل سنت از امامت تمسک جسته است. این امری بسیار عجیب و غیرمنطقی است! برای نقد و رد یک مطلب به جای در نظر گرفتن تعریف و تلقی همان گروه، تعریف و تلقی گروه مقابل ملاک قرار گیرد! طبیعی است که با تعریف اهل سنت از امامت این پرسش ها یا اشکال ها در مورد امام غایب مطرح گردد. اما نکته اساسی آن است که برای رد عقیده یک مذهب باید بر مبنای همان مذهب مشی نمود، وگرنه روشن است که هر عقیده ای در مقایسه با ملاک طرف مقابل مردود و غیرمنطقی

خواهد بود.

برای آن که میزان تفاوت شیعه و اهل سنت در برداشت از امامت آشکار گردد، تعریف هر طایفه از واژه «امام» در ادامه بیان می شود. اهل تسنن امامت را تنها یک منصب اجتماعی، سیاسی و رهبری ظاهری دنیوی می دانند.

ماوردی می گودید:

امامت برای جانشینی از نبوت در نگهبانی از دین و اداره دنیا قرار داده

شده است. (۱)

۱- الْإِمَامَهُ مَوْضُوعَهٌ لِخِلَافَهِ النُّبُوَّهِ فِی حِرَاسَهِ الدِّینِ وَ سِیَاسَهِ الدُّنْیَا. (الأحکام السلطانیه والولایات الدینیه، ص۱۵). احمد جاد، محقق این کتاب در پاورقی آورده: و الإمامه و الخلافه مصطلحان مترادفان، و إن کان مصطلح الخلاقه أسبق، و مصطلح الإمامه أکثر ما یتردَّد عند الشیعه، و الإمامیه منهم خاصه، لکنَّ المعنی یکاد یکون واحدًا، و هو: رئاسه عامَّه فی أمر الدین و الدنیا، کما قال التفتازانی، أو: هی خلافه الرسول ــ صلی الله علیه وسلم ــ فی إقامه الدِّین و حفظ حوزه الملَّه، یجب اتباعه علی کافَّه الأمه، کما قال عضد الدین الإیجی فی شرح المواقف.

جوینی می گوید:

امامت ریاستی کامل و سرپرستی عامی است در امور مهم دین و دنیا که خاص و عام را در بر می گیرد. وظیفه اش حفظ حوزه اسلام و رعایت حال مردم و برپا داشتن دعوت با دلیل و شمشیر و جلوگیری از ظلم و ستم و گرفتن حق مظلوم از ظالم و گرفتن حق از منع کنندگان و برگشت دادن آن به مستحق آن هاست. (۱)

سفارینی هم تعریف امام را به صورت نظم آورده:

امت اسلامی هیچ گاه از امام بی نیاز نیست. از اسلام در برابر منکران دفاع می کند. به جنگ و اجرای حدود و انجام کارهای نیک و ترک کارهای زشت اهتمام می ورزد؛ همچنین به کمک کردن به مظلوم و منع کفر و جمع آوری وجوه مالی و مصرف آن در راه های شرعی. (۲)

نویسندگان معاصر اهل تسنن نیز که نظم را شرح کرده اند، همین معنا را تأیید می نمایند. عاصمی نجدی (۳) و محمد عثیمین (۴) از این دست افراد هستند.

چنان که از بیان نویسندگان متقدم و متأخر اهل تسنن روشن می شود آنان امام را

۱- غیاث الأمم فی التیاث الظلم، ص۲۲.
۲- و لا غنی لأمه الإسلام * فی کل عصر کان من إمام؛ یذب عنها کل ذی جحود * و یعتنی بالغزو و الحدود؛ و فعل معروف و ترک نکر * و نصر مظلوم و قمع کفر؛ و أخذ مال الفیء و الخراج * و نحوه و الصرف فی منهاج. (العقیده السفارینیه، ص۹۳)
۳- حاشیه الدره المضیه فی عقد الفرقه المرضیه، ص۱۳۳.
۴- شرح العقیده السفارینیه، ج۱، ص۶۶۴.

شخصی می دانند که جامعه را اداره می کند؛ یعنی امامت تنها منصبی حکومتی است. امام کسی است که فقط باید احکام اسلامی را میان مردم اجرا کند.

اما دیدگاه اندیشمندان شیعه با اهل تسنن متفاوت است (۱) و خود اهل تسنن (۲) نیز بدان اعتراف دارند.

آیت الله مصباح یزدی تصریح می کند:

اختلاف شیعه و سنی در مسائل امامت، به تباین تصویر آن ها از حقیقت امامت بر می گردد و نه صرفاً اختلاف شیعه و سنّی در مصداق. (۳)

می توان گفت دلیل اختلاف اساسی متکلمان شیعه و سنّی در حقیقت و تعریف امامت، دو چیز است: یکم. کلامی بودن مسئله امامت نزد شیعه و فقهی و فرعی بودن آن نزد اهل سنت؛ دوم. وجوب نصب امام بر عهده خدا بودن نزد شیعه و بر عهده امّت و مکلفان بودن نزد اهل سنّت. این اختلاف نظر، حاکی از وجود دو تصویر متخالف از امامت است. (۴)

۱- مروری بر گزارش تاریخی از تعریف های امامت، نشان می دهد که در ظاهر، تفاوت چندانی بین متکلمان شیعه و سنّی در خصوص تعریف امامت وجود ندارد؛ یعنی بر حسب ظاهر عبارات، نمی توان گفت از امامت، دو تصویر متمایز و متخالف (تصویر شیعی و تصویر سنّی) وجود دارد. برخی از ساده انگاران، بر حسب یکسانی لفظ، گمان کرده اند که حقیقتاً شیعه و سنی در تصور امامت و چیستی آن، اختلاف عقیده ندارند و اختلاف آن ها فقط به مصداق بر می گردد؛ یعنی به این که امام کیست، و نه امامت چیست (من هو مورد اختلاف است، نه ما هو) در حالی که تفاوت دیدگاه اهل تشیع و تسنن در تصور امامت، نه تنها تفاوت بین و آشکاری است، بلکه اساس اختلاف این دو گروه در همه مسائل امامت (نحوه وجوب، نحوه نصب، عصمت و ویژگی های امام...) است. مرحوم عبد الرزاق لاهیجی، متکلم متصلب شیعی در قرن یازدهم که دقت او در تحلیل تاریخی مسائل کلامی، کم نظیر است، تشابه ظاهری تعاریف شیعه و سنی از امامت را معمایی تلقّی کرده اند که باید حل شود؛ زیرا در باطن این تشابه، تخالف بیّن و غیر قابل جمعی وجود دارد. (امامت پژوهی، ص۵۲)

۲- أصول مذهب الشیعه، ج۲، ص۶۵۴.

۳- راهنماشناسی، ص۳۹۶- ۴۱۱.

۴- برای توضیح این دو مورد نک: امامت پژوهی، ص۵۴.

شهید مطهری می فرماید:

اگر مسئله امامت در همین حد می بود (یعنی سخن فقط در رهبری سیاسی مسلمین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود) انصافاً ما هم که شیعه هستیم، امامت را جزء فروع دین قرار می دادیم نه اصول دین، می گفتیم این یک مسئله فرعی است مثل نماز. اما شیعه که قائل به امامت است... در این حد واقف نیست... (۱) ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح شد بگوییم یعنی مسئله حکومت، که در نتیجه مسئله به شکل خیلی ساده ای باشد... و این، اشتباه بسیار بزرگی است که احیاناً قدما (بعضی از متکلّمین) هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب می شدند. امروز این اشتباه خیلی تکرار می شود، تا می گویند امامت، متوجه مسئله حکومت می شوند در حالی که مسئله حکومت از فروع و یکی از شاخه های خیلی کوچک مسئله امامت است و این دو را نباید با یکدیگر مخلوط کرد. (۲)

و در ادامه تصریح می کند:

در مسئله امامت بیشتر جنبه دینی آن مطرح است. اصلاً بین مسئله امامت و مسئله حکومت به یک اعتبار نوعی عموم و خصوص من وجه است. امامت یک مسئله است و حکومت که از شئون امامت است، مسئله دیگری است. در زمان غیبت، ما درباره حکومت صحبت می کنیم، ولی درباره امامت صحبت نمی کنیم. نباید امامت را مساوی با حکومت دانست. (۳)

ایشان دو بعد دیگر از ابعاد امامت در شیعه را بیان می نماید:

[شیعه] دو مسئله دیگر می گوید که اصلاً اهل تسنن به این دو مسئله در مورد احدی قائل نیستند، نه این که قائل هستند و از علی علیه السلام نفی می کنند. یکی

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص۸۴۵.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص.۸۵۷

۳- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص۸۷۴، پاورقی.

مسئله امامت به معنی مرجعیّت دینی است. (۱)

ایشان مرجعیت دینی را چنین توضیح می دهد:

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبلّغ وحی بود. مردم وقتی می خواستند از متن اسلام بپرسند، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می پرسیدند. آن چه را که در قرآن نبود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می کردند. مسئله این است که آیا هر چه اسلام می خواسته از احکام و دستورات و معارف بیان کند، همان است که در قرآن آمده و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به عموم مردم گفته است، یا نه، آن چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عموم مردم گفت قهراً زمان اجازه نمی داد که تمام دستورات اسلام باشد، علی علیه السلام وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام کمّ و کیف اسلام را... به علی علیه السلام گفت و او را به عنوان یک عالم فوق العاده تعلیم یافته... معرفی کرد و گفت أیها الناس! بعد از من در مسائل دینی هر چه می خواهید سؤال کنید، از وصی من و اوصیای من بپرسید. در واقع در این جا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می شود... اهل تسنن برای هیچ کس چنین مقامی قائل نیستند. پس آن ها

در این گونه امامت، اصلاً قائل به وجود امام نیستند، قائل به امامت نیستند

نه این که قائل به امامت هستند و می گویند علی علیه السلام امام نیست و أبوبکر

چنین است. (۲)

ایشان بُعد سوم و مهم امامت را در شیعه چنین معرفی می کند:

امامت، درجه و مرتبه سومی دارد که اوج مفهوم امامت است و کتاب های شیعه پر است از این مطلب... این مسئله، «انسان کامل» و به تعبیر دیگر حجّت زمان است... از جمله مقامات او تسلطش بر ضمائر یعنی دل هاست، بدین معنا که او یک روح کلی است محیط بر همه روح ها... ما در اغلب زیارت ها که می خوانیم، به چنین ولایت و امامت اقرار و اعتراف

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص۸۴۵.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص۸۴۶.

می کنیم، یعنی معتقدیم امام دارای چنین روح کلی است. ما در زیارت می گوییم (این را همه ما همیشه می خوانیم و جزء اصول تشیع است): «أشهد انّک تشهد مقامی و تسمع کلامی و تردّ سلامی» (تازه ما برای مرده اش می گوییم. البته از نظر ما مرده و زنده او فرقی ندارند، چنین نیست که زنده اش این طور نبوده و فقط مرده اش این طور است). من گواهی می دهم که تو الآن وجود مرا در این جا حس و ادراک می کنی، من اعتراف می کنم که تو سخنی را که من الآن می گویم: «السّلام علیك یا علیّ بن موسی الرّضا» می شنوی... جواب می دهی. این ها را هیچ کس برای هیچ مقامی قائل نیست. اهل تسنن فقط برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قائل هستند و برای غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای احدی در دنیا چنین علوّ روحی و احاطه روحی قائل نیستند. ولی این مطلب جزء اصول مذهب ما شیعیان است و همیشه هم آن را می گوییم. بنابراین، مسئله امامت سه درجه پیدا می کند و اگر این ها را از یکدیگر تفکیک نکنیم، در استدلال هایی که در این مورد هست دچار اشکال می شویم. (۱)

آیت الله سید محمد باقر حکیم نیز در کتاب الإمامه و أهل البیت علیهم السلام النظریه و الإستدلال، مفهوم امام در مکتب اهل بیت علیهم السلام را با استفاده از آیات قرآن به تفصیل بیان

داشته است. (۲)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص۸۴۸.

۲- و لعل أفضل نص یمکن أن نتعرف من خلاله علی مفهوم الإمامه هو الآیه الکریمه التی تحدثت عن جعل الإمامه لإبراهیم علیه السلام، ... حیث یمکن أن نفهم من هذا النص عده أبعاد لمفهوم الإمامه: الأول: أنّ الإمامه هی هدایه الناس إلی اللّه تعالی من خلال تقدمهم فی المسیره الربانیه عملیا. ... الثانی: أنّ الإمامه عهد إلهی إلی عباده الصالحین... و هذا یعنی بلوغ درجه العصمه العالیه التی تؤهله لهذه الهدایه... الرابع: أنّ الإمامه هی مرتبه عالیه أعلی من درجه النبوه التی کان علیها إبراهیم علیه السلام عند مخاطبته بهذا الجعل الإلهی... الخامس: أنّ هذه الإمامه هی إمامه عالمیه و للناس جمیعا، و لیست خاصه بالقوم و الجماعه أو المنطقه و الإقلیم، بل هی للناس...یمکن أن نلخص أبعاد الإمامه فی نظر أهل البیت علیهم السلام، بحیث تمثل نظریه الإمامه فی مدرسه أهل البیت: الأول: بُعد الاصطفاء و الاجتباء و الاختیار من قبل اللّه تعالی للإمام، کما هو الحال فی النبوه أیضا... الثانی: الاستمرار و الامتداد لمهمات الرساله الإلهیه، عند ما لا یتسع زمان الرسول صاحب الشریعه للوفاء بالقیام بمهماته کامله... الثالث: الامتیاز بالعلم و الأخلاق و الصفات الروحیه المکتسبه... الرابع: الولایه و الحکم و الإداره لشئون الناس،... الخامس: وجوب الحب و الولاء و الموده الخاصه و التقدیس و التعظیم للإمام ... السادس: أنّ الإمامه و الإمام یمثل التکامل الإنسانی فی مسیره البشریه، و الهدف الذی خلق اللّه الإنسان علی الأرض من أجل تحقیقه و الدرجه العلیا فی المصیر الأخروی.

آیت الله شیخ جعفر سبحانی در تعریف امام می آورد:

امام انسان ملکوتی کامل و ایدآلی است که در راس هرم هدایت قرار دارد و محوری است که دست امت را می گیرد و به کمال و ترقی در عرصه های فردی و اجتماعی می رساند. (۱)

علامه شعرانی نیز در معنای امام می فرماید:

امام تنها برای حکومت و نظم آبادی ها و دفع فتنه ها نیست. بلکه به دلیل علم الهی و رابطه با خداوند علاوه بر آن وظیفه اش توضیح احکام دین و بیان راه رسیدن به قرب الهی است. رئیس مدینه فاضله ای است که حکَما گفته اند و حکومت قسمتی از وظایف و حقوق ایشان است. اگر امام مترادف امیر بود و وظیفه اش تنها نظم دنیا و امنیت شهرها بود چنان که گروهی گمان کرده اند، سزاوارتر بود امامت از مسائل دینی محسوب نشود نه از اصول و نه از فروع آن. چنان که بحث از روش بنایی خانه و ساخت در و پخت غذا و مقدار نمک آن و مدت ماندن دیگ روی آتش تا محتویات آن پخته شود و آن چه کشاورز و تاجر به آن نیاز دارد از تعداد اجیر و خادم بحث از مسائل دینی حساب نمی شود و در این موارد اختیار به مردم واگذار شده است و همچنین نظم دنیا و انتخاب بهترین راه و راحت ترین و صلاح ترین آن در حکومت به آن ها واگذار شده است. اما حفظ دین و توضیح مسائل مشکل آن و روشن کردن اجمال آن و تطبیق اعمال مردم بر احکام آن و تفسیر و اجرای حدود بر طبق آن چه خداوند

۱- الإنسان الملکوتی الکامل و المثالی، الذی یقع فی قمه هرم الهداه، و هو المحور الذی یأخذ بید الأُمّه إلی الکمال و الرقی فی المجالات الفردیه و الاجتماعیه. (الفکر الخالد فی بیان العقائد، ج ۱، ص: ۳۶۸)

فرموده امری اضافه بر حکومت است و شرایط خاصی دارد. بحث اهل سنت از امام بحثی دینی است با این حال آن ها از امام قصد نمی کنند مگر آن چه را از امیری از امیرها قصد می شود، فاسد باشد یا عادل یا ظالم و این خبط و انحراف از راه است. (۱)

آیت الله سید محمد تهرانی می آورد:

امام آن است که به واسطه وصول به مقام یقین و کشف ملکوت، هیمنه بر عالم امر پیدا نماید، و باطن افعال بر او مشهود گردد، و بتواند با سیطره بر باطن، قلوب را به مقاصد و غایات رهبری کند. (۲)

تعریف های گفته شده روشن می کند که فلسفه وجود امام در نگاه شیعه تنها برای حکومت و اداره ظاهری جامعه نیست تا در صورت عدم امکان آن از وجود امام بی نیاز شویم، بلکه وجود امام دست کم برای دو امر کلی و مهم لازم است.

۱. حفظ دین و بیان آن در صورت لزوم:

علامه طباطبایی می نویسد:

۱- شرح أصول الکافی، ج ۵، ص: ۲۸۳، پاورقی: انه لیس لمجرد الاماره و نظم البلاد و دفع الفتن. بل یزید علیه بزیاده العلم القدسی و الرابطه مع اللّه تعالی و وظیفته توضیح احکام الدین و بیان منهاج الوصول الی قرب رب العالمین و هو رئیس المدینه الفاضله التی بیّنها الحکماء و انما الاماره جزء من وظائفه و حق من حقوقه و لو کان الامام مرادفا للامیر و کان وظیفته نظم الدنیا و أمن البلاد فقط کما توهمه جماعه لکان حریّا بأن لا تعد الامامه من المسائل الدینیه لا من اصولها و لا من فروعها کما أنه لیس البحث عن طریق بناء البیت و صنعه الباب و طبخ الطعام و مقدار الملح فیه و مده کون القدر علی النار حتی ینضج ما فیها و ما یحتاج إلیه الفلاح و التاجر من عدد الاکریاء و الخدم و امثال ذلک من مسائل الدینو الناس مفوض إلیهم الامر فیها و کان نظم الدنیا و اختیار أحسن الطریق و أسهلها و اصلحها فی الحکومه أیضا مفوضا إلیهم و لکنها لحفظ الدین و شرح معضله و تبین مجمله و تطبیق أعمال الناس علی أحکامه و تفسیر شرائعه و اجراء حدوده علی ما بینه اللّه تعالی زائدا علی الاماره و مشروطه بشرائط خاصه بها فبحث أهل السنه عنها بحثا دینیا مع انهم لا یریدون من الامام الا ما یراد من أمیر من الامراء فاسقا کان أو عادلا أو ظالما خبط و تعسف عن الطریق.

۲- امام شناسی، ج ۱، ص۱۴۵.

چنان که از راه عنایت خدایی، لازم است اشخاصی پیدا شوند که وظایف انسانی را از راه وحی درک نموده به مردم تعلیم کنند، همچنان لازم است که این وظایف انسانی آسمانی برای همیشه در جهان انسانی محفوظ بماند و در صورت لزوم به مردم عرضه و تعلیم شود یعنی پیوسته اشخاصی وجود داشته باشند که دین خدا نزدشان محفوظ باشد و در وقت لزوم به مصرف برسد. کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین آسمانی است و از جانب خدا به این سمت اختصاص یافته (امام) نامیده می شود. (۱)

سپس می آورد:

لزوم ندارد پیوسته پیغمبری در میان بشر وجود داشته باشد، ولی وجود امام که نگهدارنده دین آسمانی است، پیوسته در میان بشر لازم است و هرگز جامعه بشری از وجود امام خالی نمی شود، بشناسند یا نشناسند و خدای متعال در کتاب خود می فرماید: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِها قَوْماً لَيْسُوا

بِها بِكافِرِين» (۲)(۳)

۲. امامت بر باطن اعمال و هدایت قلب ها:

علامه طباطبایی در این باره نیز می نویسد:

امام چنان که نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و راهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می کند... انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگری باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می گیرد و رشد می کند و خوشبختی و بدبختی وی در زندگی آن سرا، بستگی کامل به آن دارد. (۴)

۱- شیعه در اسلام، ص ۱۹۰.

۲- سوره انعام، آیه ۸۹.

۳- شیعه در اسلام، ص ۱۹۱.

۴- شیعه در اسلام، ص ۱۹۱ - ۱۹۵.

در پاورقی نیز می آورد:

«وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ» (۱) و «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا» (۲) از این گونه آیات استفاده می شود که امام، علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرد می باشد. و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلوب شایسته مردم تأثیر و تصرف می نماید و آن ها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد، جذب می کند. (۳)

شاگرد ایشان حضرت آیت الله جوادی آملی این گونه توضیح می دهد:

هر چیزی قلب و ملکوتی دارد که از آن با عنوان «امر الله» یاد می شود؛ پس مراد از این که هدایت ائمه صالح علیهم السلام مصاحب امر خدا است یا جامه امر الهی را در بر کرده و جامعه را به امر خدا هدایت می کنند؛ «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» این است که آنان در عالم طبیعت مظهر مقلب القلوب گشته و هر چیز را بر اساس ملکوت آن و با تصرف در قلب آن هدایت می کنند. امام علیه السلام همان گونه که مقامی ملکی برای تأمین امور دنیایی مردم دارد مقامی ملکوتی نیز دارد که با «کُنْ فَیَکُون» و پیوند با روح ها، دل های مردم را هدایت می کند و اگر چنین شأنی برای پیامبری ثابت شود از جنبه امامت اوست نه از جنبه رسالت وی. بر اساس تحلیل فوق، امامت فراتر از شئون ظاهری و دنیایی است و به معنای حاکمیت و ارشاد و سایر شئون نبوت نیست. (۴)

این نقش امام علیه السلام که حاصل تصرف تکوینی ایشان است، نقشی است که امام علیه السلام

۱- ما آن ها را امام هایی قرار دادیم که به وسیله امر ما مردم را هدایت کنند و انجام کارهای نیک را به آن ها وحی کردیم. (سوره انبیاء، آیه ۷۳)

۲- ما بعضی از آن ها را امامانی قرار دادیم تا مردم را به وسیله امر ما هدایت کنند؛ زیرا آنان صبر کردند. (سوره سجده، آیه ۲۴)

۳- شیعه در اسلام، پاورقی ص۱۹۷.

۴- تفسیر تسنیم، جلد ۶، ص۴۶۴.

به عنوان هـادی و راهنمـای مردم انجـام می دهـد. مهم ترین عنصـر در عنوان امـامت، راهنمـا بودن ایشـان است. (۱) امام علیه السلام رهبر مردم در راه تقرب به درگاه الهی است.

این راهنمایی به دو صورت انجام می پذیرد. صورت اول حضور ظاهری امام علیه السلام

در میان مردم و بیان احکام اسلام است. این نوع از هدایت، هدایت تشریعی و

ظاهری نام دارد. امام علیه السلام با بیان دستورات اسلام «ارائه الطریق» می کند یعنی

راه رسـتگاری را به انسان ها نشان می دهد. صورت دوم احاطه و تسلط روحی امام علیه السلام بر قلب هاست. امام علیه السلام از قلب و اعمال همه با خبر است. (۲) هر کس واقعاً قصد نزدیک شدن به محضر الهی را داشته باشد امام هدایت قلب او را در دست گرفته و بـدون آن که خود شـخص احساس کنـد او را به سـمت خداونـد هـدایت می کنـد. این نوع از هـدایت، هدایت بـاطنی و تکوینی نـام دارد و «ایصـال الی المطلوب» است. (۳) یعنی تنهـا نشـان دادن راه نیست، بلکه رسانـدن به مقصـد است. روشن است که ایفـای این نقش اساسـی نیازی به حضور ظاهری امام نـدارد و ایشان در غیبت و پس پرده نیز این امر مهم را به انجام می رسانند.

بنـابراین دست کم امـام دو نقش مهم دارد که لزوم وجود امـام در هر زمـان را ثـابت می کنـد، بـدون آن که نیـازی به حضور ظاهری امام باشد. علاوه بر این دو امر، ما معتقدیم هر چند امام در پشت پرده غیبت است اما غیبت مانع از فعالیت ایشان در

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص۲۷۲: و الـذی نجده فی کلامه تعالی: أنه کلما تعرض لمعنی الإمامه تعرض معها للهدایه تعرض التفسیر... فوصفها بالهدایه وصف تعریف.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص۲۷۳: کـل ما یتعلق به أمر الهـدایه ــ و هو القلوب و الأعمال ــ فالإمام باطنه و حقیقته، و وجهه الأـمری حاضـر عنـده غیر غـائب عنه، و من المعلوم أن القلوب و الأعمـال کسـائر الأشـیاء فی کونهـا ذات وجهین، فالإمام یحضر عنده و یلحق به أعمال العباد، خیرها و شرها، و هو المهیمن علی السبیلین جمیعا، سبیل السعاده و سبیل الشقاوه.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص۲۷۲: فالإمـام هاد یهـدی بأمر ملکوتی یصاحبه، فالإمامه بحسب الباطن نحو ولایه للناس فی أعمالهم، و هـدایتها إیصالها إیاهم إلی المطلوب بأمر الله دون مجرد إراءه الطریق الـذی هو شأن النبی و الرسول و کل مؤمن یهدی إلی الله سبحانه بالنصح و الموعظه الحسنه.

جامعه نمی شود. امام غایبانه در جامعه کار می کند و به اصلاح امور می پردازد. چنان که امیرمؤمنان علیه السلام به این حقیقت تصریح کرده است.

آگاه باشید کسی که از ما (اهل بیت علیهم السلام) آن فتنه ها را دریابد، در تاریکی

آن فسادها با چراغی روشن (با نور امامت و ولایت) سیر می کند و بر رویّه

نیکان رفتار می نماید، تا در آن گرفتاری ها بندی را بگشاید (گرفتاری را نجات دهد) و اسیری را آزاد کند، و جمعیّتی را پراکنده سازد و پراکنده ای را گرد

آورد، پنهان از مردم که اثر و نشانه او را جوینده نمی بیند هر چند در پی او

نظر افکند. (۱)

همچنین اگر امر مهم و لازمی پیش آید که متوقف بر حضور ظاهری امام باشد، ایشان ظاهر گردیده و راهنمایی و هدایت لازم را بیان می دارد. چنان که موارد متعددی در مدت طولانی غیبت رخ داده است و کتاب های شیعه آن ها را با سند های معتبر نقل کرده اند. یکی از این جریان های معتبر حکایت انار کشور بحرین است که علامه مجلسی (۲) آن را نقل می کند. جریان دیگر مسئله تحریم تنباکو است که آیت الله شیخ مرتضی حائری (۳) فرزند آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم نقل کرده است و... .

به طور خلاصه در دیدگاه شیعه قسمت کوچکی از نقش امام اداره ظاهری جامعه

و اجرای احکام شرعیه است. بنابراین در صورت تعطیل شدن آن در دوران غیبت

به ضرورت وجود امام آسیبی نخواهد رسید. مهم ترین نقش امام هدایت مردم است

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰، ص۲۰۸: أَلَا وَ إِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَ يَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقاً وَ يُعْتِقَ فِيهَا رِقّاً وَ يَصْدَعَ شَعْباً وَ يَشْعَبَ صَدْعاً فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظَرَه.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص۱۷۸: و منها ما أخبرنی به بعض الأفاضل الکرام و الثقات الأعلام قال أخبرنی بعض من أثق به یرویه عمن یثق به و یطریه أنه قال لما کان بلده البحرین تحت ولایه الأفرنج.

۳- سرّ دلبران، ص۱۰۲.

که با هدایت باطنی و تسلط بر قلب ها صورت می گیرد و غیبت تأثیری در

آن ندارد. افزون بر این، به بیان امیر مؤمنان علیه السلام امام در امور اجتماعی وارد می شود

و مسائل مهم را حل می نماید، بدون آن که شناخته شود. در موارد استثنایی نیز

اگر ضرورت مهمی اقتضا کند امام آشکار شده و خود را معرفی نموده و مسئله را

رفع می نماید.

از این بیان پاسخ فرض اول روشن می شود. فرض اول بر معنای امام و فایده امامت استوار بود. ثابت شد معنای امام تنها عهده داری هدایت ظاهری مردم و مدیریت ظاهری جامعه نیست، تا این پرسش پیش آید که امام در حال غیبت چگونه می تواند چنین کاری را انجام دهد؟ روشن شد که غیبت در نقش اصلی امام هیچ تأثیری ندارد و امام در دوران غیبت نیز به شدت در حال تلاش و فعالیت است و این پرسش جا ندارد که چرا فقها در عصر غیبت نسبت به وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف احساس نیاز می کنند؟ البته احساس نیاز به امام در عصر غیبت دلیل های دیگری نیز دارد که همگی از جایگاه امام در جهان هستی نشأت می گیرد و در پاسخ فرض دوم به برخی دیگر از این نقش های امام اشاره خواهد شد.

پاسخ فرض دوم

نویسنده فرض دوم را بر نقش تکوینی امام استوار کرده است. می نویسد اگر هدف از خلقت امام عهده داری اداره عالم آفرینش است، این فرض مردود است؛ زیرا خداوند فرشتگان فراوانی برای این کار دارد.

بر صاحبان اندیشه مخفی نیست که این استدلال تا چه اندازه سست

و بی پایه است. نویسنده هیچ مستندی برای رد این فرض ندارد و تنها فراوان

بودن فرشتگان را بهانه می کند. به راستی می توان ادعا کرد چون فرشته ها زیادند نیازی به امام نیست.

حقیقت این است که خداوند هرگز برای هیچ کاری نیاز به هیچ موجودی ندارد.

خداونـد به هر چه بگویـد باش، می شود. «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُون» (۱) در قرآن به کارگزاری فرشتگان برای خداوند تصریح شده است. (۲) خداوند مأمورانی

دارد که مشیت ها و خواست های الهی را جامه عمل می پوشانند؛ اما قبول وجود مأموران الهی در عالم هستی هرگز به معنای نسبت دادن عجز و ناتوانی به خداونـد نیست. یعنی نبایـد گمان کرد خداوند کاری را به تنهایی نمی تواند انجام دهد و فرشـته ای را به کمک می گیرد.

حال بایـد اندیشـید که چرا خداونـدی که می توانـد همه کارها را بی واسـطه و به تنهایی به انجام برسانـد و قطعا در انجام هیچ کاری به هیچ موجودی کوچک ترین نیازی ندارد و هر زمان که اراده کند می تواند تمام اسباب را حذف کند و مستقیم اقدام نمایـد، واسـطه هایی را در عالم قرار داده است؟ پاسـخ آن است که نظام احسـنی که خداونـد برای اداره امور عالم مقدر کرده است (۳) اقتضا می کند که کارها با واسطه انجام گیرد و هر امری سبب خاص خود را داشته باشد. (۴) این نوع اداره عالم، که به تقـدیر و برنامه ریزی خود خداوند تنظیم شده است (۵) زیباترین نوع ممکن برای اداره عالم است. به عبارت دیگر خـداوند خود چنین تقدیری را روا داشـته است که امور از مجاری و اسباب خود جریان یابد. علامه طباطبایی در تفسیر آیه «أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْر» (۶) می نویسد: «اتفاقات

۱- سوره یس، آیه ۸۲.

۲- سوره نازعات، آیه ۱ - ۵: (وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا * وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا * وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا(؛ سوره مرسلات، آیه ۲ - ۵: (فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا * وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا * فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا * فَالْمُلْقِیَاتِ ذِکْرًا(؛ سوره صافات، آیه ۲ - ۳: (فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِیَاتِ ذِکْرًا(.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص۱۵۲: «خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» و هـذا هو إیجاد الذوات «ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» و هو إیجاد النظام الأحسن بینها.

۴- الکـافی، ج ۱، ص۱۸۳حدیث ۷: عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْـدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام أَنَّهُ قَـالَ: أَبَی اللَّهُ أَنْ یُجْرِیَ الْأَشْـیَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِکُلِّ شَیْ ءٍ سَبَبا.

۵- سوره انعام، آیه ۹۶؛ سوره یس، آیه ۳۸؛ سوره فصلت، آیه ۱۲: (ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیم(.

۶- سوره أعراف، آیه ۵۴.

جزئی به علل و اسباب جزئی ختم می شود و آن اسباب هم به سبب های دیگر که کلی هستند می رسند تا همه اسباب به خداوند منتهی می شود. البته یک تفاوت میان خداوند و سایر اسباب وجود دارد و آن این که خداوند با هر چیز و محیط بر هر شیء است.» (۱) منظور آن است که علاوه بر این که عالم خلقت عالم اسباب و مسببات است، این اسباب در یک سطح و در عرض هم نیستند، بلکه برخی اسباب کلی بوده و بر اسباب دیگر قاهرند.

پرسش بعدی این است که جایگاه هر علت و سببی را چگونه می توان فهمید؟ بعد از خداوند تبارک و تعالی که علت العلل است کدام مخلوق الهی قرار دارد که علل و اسباب به واسطه او به خداوند منتهی می شوند؟ برای درک این مهم باید به کلام خداوند و مفسران کلامش که معصومین علیهم السلام هستند مراجعه کرد. آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام ترتیب اسباب را به روشنی بیان کرده اند. در سوره های نازعات، مرسلات و صافات به نقش فرشتگان در عالم خلقت اشاره شده است. اما این فرشتگان، بی واسطه از خداوند دستور نمی گیرند. اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (۲) فرموده اند: شب قدر در هر سالی وجود دارد و در آن شب امور آن سال نازل می شود و این شب سرپرستان و صاحب اختیارانی دارد که همان دوازده امام علیهم السلام هستند. آن ها یکی پس از دیگری می آیند و با فرشتگان در ارتباطند. (۳) شب قدر فرشتگان دور آن ها می گردند. (۴) یعنی دائر مدار وجود مقدس آن ها

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص۱۴۹.

۲- سوره قدر، آیه ۴.

۳- الکافی، ج۱، ص۵۳۲، ح۱۱: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (الجواد) علیه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ لِذَلِكَ الْأَمْرِ وُلَاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ قَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ.

۴- بصائر الدرجات، ج ۱، ص۲۲۱، ح۵: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي الْمُهَاجِرِ عَنْ أَبِي الْهُذَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ: يَا أَبَا الْهُذَيْلِ إِنَّا لَا يَخْفَى عَلَيْنَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَطُوفُونَ بِنَا فِيهَا.

هستند و از ایشان کسب تکلیف می کنند. همچنان که قرآن با صراحت فرشتگان را واسطه الهی در تدبر امور دنیا معرفی می کند. (۱) احادیث هم که عِدل قرآن هستند و ما مأمور به پذیرش آن ها هستیم (۲) امامان علیهم السلام را اولین دریافت کنندگان فرامین و تقدیرات الهی بیان می کند.

محمد بن حمران از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

وقتی شب نوزدهم ماه مبارک رمضان می شود اجل ها نوشته و روزی ها تقسیم و برگه حجاج صادر می شود و خداوند بر خلقش اطلاع می یابد بعد مؤمنی نمی ماند مگر بخشیده می شود غیر از شراب خوار. وقتی شب بیست و سوم فرامی رسد که در آن هر امر حکیمی جدا می شود، خداوند امضا و ابلاغ می کند. راوی می گوید: عرض کردم: فدایتان گردم! به چه کسی ابلاغ می کند؟ امام فرمود: به صاحب شما و اگر چنین نبود معلوم نمی شد در آن سال چه می شود. (۳)

در حدیث دیگری نیز امام صادق علیه السلام در پاسخ ابن بکیر که پرسید آن چه در شب قدر نوشته می شود به چه کسی می رسد، فرمود: به کسی که می بینی. (۴) امام علیه السلام در پاسخ

۱- سوره نازعات، آیه ۵: (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا(.

۲- سوره حشر، آیه ۷: (وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوه(.

۳- بصائر الدرجات، ج ۱، ص۲۲۲، ح۱۱: حَدَّثَنَا سَلَمَهُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:... إِذَا كَانَتْ لَيْلَهُ تِسْعَ عَشْرَهَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ يُكْتَبُ فِيهَا الْآجَالُ وَ يُقَسَّمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ وَ يُخْرَجُ صِكَاكُ الْحَاجِّ وَ يَطَّلِعُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا غُفِرَ لَهُ إِلَّا شَارِبَ مُسْكِرٍ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَهُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْضَاهُ ثُمَّ أَنْهَاهُ قَالَ قُلْتُ إِلَى مَنْ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ إِلَى صَاحِبِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْلَمْ مَا يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَهِ.

۴- بصائر الدرجات، ج ۱، ص۲۲۰، ح۱: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ لَيْلَهَ الْقَدْرِ يُكْتَبُ مَا يَكُونُ مِنْهَا فِي السَّنَهِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاهٍ أَوْ مَطَرٍ وَ يُكْتَبُ فِيهَا وَفْدُ الْحَاجِّ ثُمَّ يُفْضَى ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَقُلْتُ إِلَى مَنْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَالَ إِلَى مَنْ تَرَى.

حرث بن مغیره نیز چنین بیانی دارند. (۱)

دقت در این احادیث روشن می کند فرشتگانی که تدبیر عالم می کنند از

امامان علیهم السلام دستور می گیرند؛ زیرا خداوند مشیت خویش را به آنان علیهم السلام ابلاغ

می کند. امام صادق علیه السلام در زیارت نامه حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام خطاب به ایشان فرمود:

خواست پروردگار در تقدیر امورش بر شما نازل می شود و از خانه شما صدور می یابد و هر آن چه از احکام بندگان که توضیح و تفصیل یافته و صادر می شود (از خانه شما صدور می یابد). (۲)

واژه «خلیفه» نیز که خداوند در قرآن در مورد انسان بکار برده و به فرشتگان برای سجده به او دستور داده است گویای این حقیقت است که فرصتی دیگر می طلبد.

این حقیقت (فرمان برداری فرشتگان از امامان علیهم السلام) در روایات دیگر به گونه ای روشن تر بیان شده است. مرحوم شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

زمانی که خداوند امری را اراده کند آن را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می کند بعد به امیر المؤمنین علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری تا به صاحب زمان علیه السلام (امام هر وقت) برسد. سپس به دنیا خارج می شود و زمانی که فرشتگان بخواهند علمی را به محضر الهی برسانند به صاحب زمان علیه السلام عرضه می شود سپس بر یکی پس از دیگری خارج می شود تا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه شود سپس به خداوند عرضه می شود. پس آن چه از خداوند نازل می شود به دستان

۱- بصائر الدرجات، ج ۱، ص۲۲۱، ح۴: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ یُونُسَ عَنِ الْحَرْثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ الْبَصْرِیِّ وَ عَنْ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ هِشَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَی فِی کِتَابِهِ فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ قَالَ تِلْکَ لَیْلَهُ الْقَدْرِ یُکْتَبُ فِیهَا وَفْدُ الْحَاجِّ وَ مَا یَکُونُ فِیهَا مِنْ طَاعَهٍ أَوْ مَعْصِیَهٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَیَاهٍ وَ یُحْدِثُ اللَّهُ فِی اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ مَا یَشَاءُ ثُمَّ یُلْقِیهِ إِلَی صَاحِبِ الْأَرْضِ قَالَ الْحَرْثُ بْنُ الْمُغِیرَهِ الْبَصْرِیُّ قُلْتُ وَ مَنْ صَاحِبُ الْأَرْضِ قَالَ صَاحِبُکُمْ.

۲- الکافی، ج ۴، ص۵۷۵، ح۲: عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِرَادَهُ الرَّبِّ فِی مَقَادِیرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَیْکُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُیُوتِکُمْ وَ الصَّادِرُ عَمَّا فَصَلَ مِنْ أَحْکَامِ الْعِبَادِ.

ائمه علیهم السلام است و آن چه به سوی خداوند بالا ـ برده می شود به دستان آن هاست. و چشم به هم زدنی از خداوند بی نیاز نیستند. (۱)

مرحوم کلینی نیز روایتی نقل کرده که اشاره به اولین واسطه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

دارد. «امام باقر علیه السلام فرمود:... محمد صلی الله علیه و آله و سلم پرده دار خدای تبارک و تعالی است.» (۲)

مرحوم ملاصدرا در شرح واژه «پرده دار» به واسطه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میان خداوند واجب الوجود و عالم ممکنات تصریح می کند. (۳) یعنی تمام دستورها و همچنین خیرات و فیوضات ابتدا به ایشان صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ و افاضه می شود و به واسطه ایشان صلی الله علیه و آله و سلم به سایر موجودات می رسد.

آیت الله جوادی آملی در این باره می نویسد:

فرشتگان نمی توانند... اولین مخاطب به خطاب «کُنْ» باشند. اولین مخاطبِ خطاب کُنْ، انسان کامل و دومین مخاطب فرشتگان هستند. فرشتگان شاگرد انسان کاملند، چه از نظر ترتیب وجودی و نظام علّی و معلولی که اهل حکمت می فهمند و چه از نظر ترتیب اسماء، صفات و تجلیات گوناگون که عارفان می بینند. انسان کامل مجلای اتمّ و اولین مجلای خدای سبحان و

۱- الغیبه للطوسی، ص۳۸۷: أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْراً عَرَضَهُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ سَائِرِ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَی أَنْ یَنْتَهِیَ إِلَی صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام ثُمَّ یَخْرُجُ إِلَی الدُّنْیَا وَ إِذَا أَرَادَ الْمَلَائِکَهُ أَنْ یَرْفَعُوا إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَلًا عُرِضَ عَلَی صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام ثُمَّ یَخْرُجُ عَلَی وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَی أَنْ یُعْرَضَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ یُعْرَضُ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ فَعَلَی أَیْدِیهِمْ علیهم السلام وَ مَا عُرِجَ إِلَی اللَّهِ فَعَلَی أَیْدِیهِمْ علیهم السلام وَ مَا اسْتَغْنَوْا عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ طَرْفَهَ عَیْنٍ.

۲- الکافی، ج ۱، ص۱۴۵، ح۱۰: بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وُحِّدَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی.

۳- شرح أصول الکافی، ج ۴، ص۱۷۴: معنی حجاب الله هو ما ذکرناه من کون الشیء متوسطا فی رتبه الوجود بین الخالق و الخلائق، فهو البرزخ الحاجز و الحد الفاصل بین الوجوب و الامکان، لانه فان عن ذاته واصل الی غایه وجوده و به یصل فیض الرحمه و الخیر و الوجود الی ما سوی الله. و قد مر معنی ما سوی الله و هو ما یدخل العدم و الغیریه فی وجوده.

فرشته دومین مجلاست؛ نور السموات والأرض، اول بر آیینه انسان کامل می تابد و سپس بر آیینه هستیِ فرشتگان. (۱)

در بیانی دیگر می فرماید:

جامعیت انسان کامل، نه تنها در این است که به حقایق جهان و اسامی نهانی آن ها آگاه است، بلکه به اسمای حقیقی مدبرات آن ها، یعنی فرشتگان نیز احاطه وجودی دارد. (۲)

با این توضیح مشخص می شود اساساً فرشتگان تحت تدبیر امام علیه السلام هستند و به اصطلاح فلسفی امام در عرض فرشتگان نیست تا با وجود آنان نیازی به امام نباشد، بلکه امام علیه السلام در طول فرشتگان است و آن ها به هر تعداد که باشند هرگز توانایی انجام کار امام علیه السلام را ندارند و مرتبه وجودی آن ها بعد از امام معصوم علیه السلام است.

بنابراین به اذن و فرمان الهی این امام علیه السلام است که مدبر عالم کون و جهان آفرینش است و فرشتگان کارگزاران امام علیه السلام در عالمند. به همین دلیل در برخی روایات امامان علیهم السلام اداره عالم را مستقیم به خود نسبت داده اند. مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

خدا ما را... خزانه داران در آسمان و زمینش قرار داد و به واسطه ما درختان بارور گردیدند و میوه ها رسیدند و نهرها جاری شدند و به واسطه ما باران از آسمان می بارد و گیاه از زمین می روید. (۳)

در این روایت امام علیه السلام بعد از بیان کلی، به برخی موارد که برای ما قابل درک است اشاره می فرماید. فیلسوف متأله مرحوم ملا صدرا در شرح این حدیث بر خلاف ادعای

۱- سیره پیامبران در قرآن، ج۶، ص۱۷۳.

۲- سرچشمه اندیشه ج۱، ص۲۱۲.

۳- سرچشمه اندیشه ج۱، ص۱۴۴، ح۵: مَرْوَانَ بْنِ صَبَّاحٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ ... جَعَلَنَا ... خُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ الثِّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ.

نویسنده که می گوید این سخنان ادعاهای برخی از غالیان است می نویسد:

تمام آن چه که امام علیه السلام در این حدیث و غیر این حدیث فرموده است در

مقام آنان علیهم السلام بدون هیچ چاپلوسی و مبالغه ای حق و راست است و کل

آن در حق ایشان علیهم السلام بدون هیچ چرب زبانی و مجاز گویی، جدی است. حاشا که آنان علیهم السلام بدون یقین، سخنی شاعرانه یا خطابی بگویند. بحمد الله به عنایت الهی ما آن ها را چنین شناخته ایم نه به صرف تقلید و شنیدن و نقل و اجماع یا تعصب مذهبی و انس به گروهی، بلکه به نور بصیرت و برهان و کشف آشکار. (۱)

شیخ صدوق نیز روایتی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است که به واسطه بودن ائمه علیهم السلام تصریح دارد. امام سجاد علیه السلام فرمود:

ما امام مسلمانانیم... و ماییم کسانی که خداوند به واسطه ما آسمان را از افتادن بر زمین نگه می دارد مگر به اجازه او و به واسطه ما زمین را نگه می دارد از این که اهلش را بلرزاند و به واسطه ما باران را فرو می فرستد و رحمت الهی انتشار می یابد و برکات زمین خارج می شود. (۲)

مرحوم کلینی و شیخ صدوق روایات متعددی را در این موضوع نقل کرده اند که بیان تمام آن ها خارج از حوصله این نوشتار است. (۳) این روایات به روشنی نقش امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را در

۱- شرح أصول الکافی، ج ۴، ص۱۵۹: فجمیع ما ذکره علیه السلام فی هذا الحدیث و غیره حق و صدق فی شأنهم من غیر اطراء او مبالغه و هو جد کله فی حقهم من غیر مداهنه و تجوز، حاشاهم عن التکلم بکلام شعری او خطابی مجرد عن الیقین. و نحن بحمد الله و عنایته عرفناهم کذلک لا بمجرد التقلید و السماع و النّقل و الاجماع او تعصبا لمذهب دون مذهب او الفا لطائفه دون اخری، بل بنور البصیره و البرهان و الکشف العیان.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۲۰۷، ح۲۲: عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ نَحْنُ أَئِمَّهُ الْمُسْلِمِین... وَ نَحْنُ الَّذِینَ بِنَا یُمْسِکُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِنَا یُمْسِکُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِیدَ بِأَهْلِهَا وَ بِنَا یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ تُنْشَرُ الرَّحْمَهُ وَ تُخْرَجُ بَرَکَاتُ الْأَرْض.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۲۰۵، ح ۲۰: عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ: ... نَحْنُ الَّذِینَ بِنَا یُنْزِلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّحْمَهَ وَ بِنَا یُسْقَوْنَ الْغَیْث. و در ح۲۱ نیز از پیامبر خطاب به امیر المؤمنین نقل می فرماید که: الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِکَ بِهِمْ تُسْقَی أُمَّتِی الْغَیْث... وَ بِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَهُ مِنَ السَّمَاء. و ص: ۲۰۲، ح۶: عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی مَحْمُودٍ قَالَ قَالَ الرِّضَا علیه السلام: نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِی خَلْقِه... بِنَا یُمْسِکُ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ بِنَا یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَنْشُرُ الرَّحْمَه.

عـالم هستی به عنوان مـدیر عـالم و واسـطه فیض الهی میـان خداونـد و مـا سوی الله نشـان می دهنـد. امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف صـاحب خزانه ای است که تمـام نعمت هـای الهی در آسـمان و زمین در آن جـای دارد و هرگاه رحمت الهی شامل موجودی گردد این رحمت با مدیریت امام به وی می رسد. چنان که بیان شد برخی از نعمت ها مانند باران، گیاهان،

میوه ها و جریان رودخانه ها در روایات مورد تصریح قرار گرفته است. آیت الله جوادی آملی می نویسد:

در صورتی که انسـان کامـل، واسـطه خطـاب خـدا با فرشـته ها باشـد، نسـبت به دیگر آفریـده های خـدا، یقیناً وساطت خواهد داشت؛ زیرا شایستگی جن و باد و باران و زمین و آسمان از فرشتگان به مراتب، کمتر است. (۱)

چنان که در روایت شیخ طوسی گذشت راه رسیدن چیزی به خداوند نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السـلام هسـتند. یعنی همچنـان که معصوم علیه السـلام واسـطه میـان خداونـد و مـا سوی الله است، ارتبـاط مـا سوی الله را نیز با خداوند برقرار می کند. برخی از واژه ها در روایات بیان گر این حقیقت است. روایت مرحوم کلینی که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم را «حجاب الله» معرفی کرد به این مطلب دلالت دارد؛ زیرا چیزی هم که بخواهـد به محضـر خدا برسد باید از طریق حـاجب و پرده دار الهی وارد شود. واژه هـایی ماننـد «وجه الله»، «بـاب الله» یا «سبیل الله» نیز گویای این حقیقتنـد. در روایتی که شیخ صدوق نقل می کند به این مهم اشاره شده است. امام باقر علیه السلام فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شریکان تو امامان از نسل تو هستند. کسانی که... به واسطه آن ها دعایشان به هدف اجابت می رسد. (۲)

۱- صورت و سیرت انسان در قرآن، ص۳۳۶.

۲- کمال الـدین، ج ۱، ص۲۰۶، ح۲۱: حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ عَنْ أَبِی [عبدالله] الطُّفَیْلِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام اکْتُبْ مَا أُمْلِی عَلَیْکَ قَالَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ أَ تَخَافُ عَلَیَّ النِّسْیَانَ فَقَالَ لَسْتُ أَخَافُ عَلَیْکَ النِّسْیَانَ وَ قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَکَ أَنْ یُحَفِّظَکَ وَ لَا یُنْسِیَکَ وَ لَکِنِ اکْتُبْ لِشُرَکَائِکَ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ شُرَکَائِی یَا نَبِیَّ اللَّهِ قَالَ الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِکَ بِهِمْ تُسْقَی أُمَّتِی الْغَیْثَ وَ بِهِمْ یُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُم.

طبق این نقل دعای مردم نیز به واسطه ائمه علیهم السلام به محضر الهی و به هدف اجابت می رسید. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز این حقیقت بیان شده است که «بِنَا يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ». (۱)

این نوع روایات که تعداد آن ها فراوان است، نقش امام علیه السلام را به عنوان مدیر عالم هستی و واسطه میان خدا و غیر خدا بیان می کند. تمام رحمت و موهبت الهی در اختیار امام علیه السلام قرار می گیرد و امام علیه السلام به میزان لیاقت هر موجودی از نعمت های الهی در اختیار او می گذارد. میزان بارندگی، میزان آب رودخانه ها، میزان رویش گیاهان، میزان ثمردهی درختان و اموری از این دست به تصریح روایات در اختیار امامان علیهم السلام است. در نتیجه فرشتگانِ موکل این امور زیر دستان امام علیه السلام محسوب می شوند.

تأکید می شود که این سخن هرگز به معنای استقلال ائمه علیهم السلام و قدرتی در عرض قدرت الهی نیست؛ بلکه قلب آنان محل مشیت الهی است (۲) و ائمه علیهم السلام تنها مجریان اراده الهی هستند و هر چه خداوند اراده کند انجام می دهند و از خود کوچکترین قدرتی ندارند. ائمه علیهم السلام کارگزاران خداوند و فرشتگان کارگزاران ائمه علیهم السلام هستند. این چینش و نظام نیز به تقدیر الهی صورت گرفته که همان نظام احسن است.

۱- تفسیر فرات الکوفی، ص۲۵۸، ح۳۵۳: فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَفْطَسُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَوَّاءَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْظَلِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ] عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ [رَحْمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ]... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: يَقُول... بِنَا يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ.

۲- الغیبه، کتاب الغیبه للحجه، ص۲۴۷: امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف: قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ.

افزون بر دانستن این حقیقت ثابت در عالم هستی، از ما شیعیان نیز خواسته اند تا در محضر ائمه علیهم السلام به این حقایق شهادت و گواهی دهیم. امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان فرمود هر گاه به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شدی چنین بگو:

به واسطه شما زمین درختانش را می رویاند و به واسطه شما درختان میوه می دهند و به واسطه شما آسمان قطرات باران و روزیش را فرو می فرستد و خداوند به واسطه شما غم و غصه را می زداید و خداوند به واسطه شما باران را نازل می کند... . (۱)

شاید بهترین گواهی به مقامات ائمه علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره تجلی یافته است. بر ماست که علاوه بر اعتقاد به چنین مقامی برای امام عجل الله تعالی فرجه الشریف آن را در موقعیت های مختلف نیز گواهی و شهادت دهیم.

خلاصه سخن در پاسخ فرض دوم این است که امام اداره عالم آفرینش را بر عهده دارد و این نه تنها سخن برخی غالیان نیست؛ بلکه ریشه در آیات قرآن دارد و متن صریح روایات فراوانی است که معصومین علیهم السلام فرموده اند و بزرگان شیعه مانند مرحوم کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی آن ها را نقل کرده اند و بزرگان دیگری مانند ملاصدار و آیت الله جوادی آملی آن را شرح و برهانی کرده اند. پس هرگز نمی توان چنین معارفی را به گروهی غالی نسبت داد و با این ترفند به سادگی از کنار آن گذشت. علاوه به بهانه وجود فرشتگان نمی توان مدیریت عالم را بی نیاز از امام قلمداد کرد؛ زیرا افزون بر این که فرشتگان به لحاظ محدودیت وجودی، توان ارتباط مستقیم با خداوند را ندارند

۱- الکافی، ج ۴، ص۵۷۵، ح۲: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجُ جُلُوساً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ كَانَ الْمُتَكَلِّمُ مِنَّا يُونُسَ وَ كَانَ أَكْبَرَنَا سِنّاً... فَقَالَ لَه... جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَزُورَهُ (اباعبدالله علیه السلام) فَكَيْفَ أَقُول؟ قَالَ:... إِذَا أَتَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ... تَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِه... وَ بِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَ بِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ أَثْمَارَهَا وَ بِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ رِزْقَهَا وَ بِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْث...

این سخن نویسنده خلاف نظام احسنی است که خداوند و معصومین علیهم السلام بیان کرده اند. بنابراین امام در مدیریت عالم نقش بی بـدیلی دارد و غیبت و حضور امـام نیز در این نقش هیـچ تـأثیری نـدارد. در پاسـخ فرض اول نیز بیان گردیـد که امام علاـوه بر اداره علم در امر هـدایت مردم نیز نقش اساسـی ایفا می کنـد و هرگز نمی توان وجود امام را هرچنـد غایب باشـد در هدایت و سعادت مردم بی تأثیر یا کم ثمر دانست.

فصل دوم. روایات امام زنده ظاهر

شبههٔ سی و ششم. تعارض روایات امام رضا علیه السلام با وجود امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف

متن کتاب

و قد ردّ الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام علی الواقفیه الذین قالوا بغیبه أبیه الإمام الکاظم علیه السلام بأنه لا بدّ من إمام حیّ ظاهر یعرفه الناس و یرجعون إلیه! و قال: ان الحجه لا تقوم لله علی خلقه إلا بإمام حیّ یُعرف و من مات بغیر إمام مات میته جاهلیه إمام حیّ یعرفه. و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مات و لیس له أمام یسمع له و یطیع مات میته جاهلیه و قال الإمام الرضا علیه السلام لأحد الواقفیه: من مات و لیس علیه إمام حیّ ظاهر مات میته جاهلیه. فسأله مستوضحاً و مرکّزاً علی کلمه إمام حیّ فأکّد له مره أخری أمام حیّ. (۱)

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی ست امام رضا علیه السلام برای رد سخن فرقه واقفه سه حدیث را بیان

۱- امام رضا علیه السلام ادعای واقفیه را که قائل به غیبت پدرش امام کاظم علیه السلام بودند چنین رد کرد که حتماً باید امام زنده آشکاری باشد که مردم او را می شناسند و به او مراجعه می کنند. و فرمود: حجت خدا بر مردم اقامه نمی شود مگر به امام زنده شناخته شده. و کسی بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است. امام زنده ای که او را بشناسد؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی بمیرد در حالی که برای او امامی نیست که به او گوش فرا دهد و اطاعت نماید به مرگ جاهلیت مرده است. امام رضا علیه السلام به یکی از واقفیه فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که بر او امام زنده آشکار نیست به مرگ جاهلیت مرده است.» از ایشان علیه السلام برای روشن شدن و تمرکز بر کلمه امام زنده پرسید. پس بار دیگر تاکید کرد: «امام زنده» (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص۱۳۴)

فرموده است که نتیجه این سه حدیث آن است که امام علیه السلام باید زنده و ظاهر باشد. همچنین مردم او را بشناسند و بتوانند به او مراجعه نمایند.

پاسخ

برای روشن شدن میزان صداقت و قوت استدلال نویسنده سه حدیث یاد شده را بررسی می کنیم.

حدیث اول. نویسنده مدعی شده امام رضا علیه السلام این حدیث را در رد واقفه که اعتقاد به غیبت پدر بزرگوارش داشته اند بیان فرموده است؛ درحالی که این سخن خلاف واقع و از مصادیق تدلیس و فریب دادن خواننده است؛ زیرا هیچ قرینه ای در روایت یادشده به رد واقفه و ادعای غیبت آنان دلالت نمی کند. روایت چنین است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرَفَ. (۱)

امام رضا علیه السلام فرمودند: حجت خداوند بر مردم اقامه نمی شود مگر با امامی تا شناخته شود.

چنان که ملاحظه می شود این حدیث نه تنها در رد واقفه نیست، بلکه هیچ ربطی به صفات و شروط امام ندارد. امام رضا علیه السلام می فرماید باید امامی وجود داشته باشد تا خداوند شناخته شود و از این راه حجت بر مردم تمام شود تا در عمل نکردن به وظیفه دلیلی نداشته باشند. به عبارت دیگر مردم بدون وجود امام از شناخت خداوند معذورند. روشن است که روایت به شکل حاضر از بحث صفات و ویژگی های امام علیه السلام به کلی بیگانه است.

در حاشیه کتاب کافی آمده است که این حدیث نسخه دیگری دارد که به جای «حَتی» واژه «حَیّ» آمده است. البته ضعف استدلال به نسخه بدل بر اهل فن پوشیده

۱- الکافی، ج ۱، ص۱۷۷، بَابُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ، ح۳.

نیست؛ زیرا تنها یک احتمال خواهد بود و نمی تواند دلیل قابل استنادی قلمداد شود. به ویژه هنگامی که به دلیل سازگار نبودن با کلمه بعدی (یعرف) احتمال مرجوحی نیز هست. دلیل این ادعا آن است که «حتی یعرف» چنان که گذشت معنای روان و روشنی دارد. اما معنای «حیّ یعرف» تکلف بار و دور از فصاحت اهل بیت علیهم السلام است. اما با چشم پوشی از این نکته اگر بپذیریم نسخه «حیّ» صحیح است، باز هم سخن و استدلال نویسنده درست نخواهد بود و حدیث امام رضا علیه السلام نمی تواند رد واقفه باشد؛ زیرا این حدیث شرط امام را زنده بودن بیان کرده است و این شرط به اعتقاد واقفه در امام کاظم علیه السلام موجود بوده است. واقفه اعتقاد به زنده بودن و غیبت امام کاظم علیه السلام داشتند نه وفات ایشان.

لزوم وجود امامی زنده در روی زمین یکی از اعتقادات مسلم و روشن شیعه است. این عقیده در مقابل اهل تسنن مطرح است که معتقدند کتاب خداوند کافی است (۱) و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به فرد دیگری نیاز نیست؛ بنابراین این مطب هیچ تعارضی با غیبت امام علیه السلام ندارد؛ زیرا امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز امامی زنده روی زمین است. بنابراین منافاتی با عقیده واقفه نیز ندارد. اساساً چنان که اشاره شد امامان علیهم السلام این مطلب را در پاسخ و رد عقیده اهل تسنن فرموده اند نه در پاسخ واقفه، لذا بسیار پیشتر از پیدایش این فرقه بیان کرده اند. نویسنده با انتساب این قول به رد واقفه در حقیقت با خلط مبحث درصدد اثبات ادعای باطل خویش است. برای اثبات قدمت این روایات از همان آدرسی که خود نویسنده اشاره کرده است روایات نقل می شود.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَیٍّ یَعْرِفُونَهُ؛ (۲)

امام باقر علیه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی شود مگر با امام

۱- صحیح البخاری، ج۶، ص ۱۰: حَسْبُنَا کِتَابُ اللَّهِ.

۲- قرب الإسناد، ص ۳۵۱، ح ۱۲۶۰.

زنده ای که او را می شناسند.

إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْحُجَّهَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّی «حَیٍّ» یُعْرَف؛ (۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی شود، مگر به امام زنده ای شناخته می شود.

عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْحُجَّهَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّی

«حَیٍّ» یُعْرَفَ؛ (۲)

امام کاظم علیه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی شود مگر به امام زنده ای شناخته می شود.

چنان که ملاحظه می شود این مطلب را قبل از امام رضا علیه السلام سه امام پیشین علیهم السلام بیان کرده اند. چگونه می توان ادعا کرد این سخن در رد واقفه گفته شده است در حالی که واقفه بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام به وجود آمده است؟

احتمال دیگری که وجود دارد این است که نویسنده به واژه «یُعرف» استناد نماید و مدعی شود امام باید شناخته شده باشد و غیبت مانع شناخته شدن امام عجل الله تعالی فرجه الشریف است، پس امام غایب امام ناشناس است و شرط «یعرف» را ندارد. پاسخ این ادعا این است که اولاً چنان که پیش تر اشاره شد عبارت بهتر و برتر «حتی یعرف» است؛ زیرا معنای روشن و روانی دارد. حال یا فعل معلوم از باب تفعیل است «حِتَّی یُعَرِفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی شود مگر با امامی تا (دین را) بشناساند؛ (۳) یا فعل مجهول از همان باب است «حَتَّی یُعَرَّفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی شود مگر با امامی تا [به واسطه او

۱- الکافی، ج ۱، ص۱۷۷، ح۲.

۲- الکافی، ج ۱، ص۱۷۷، ح۱.

۳- مانند حدیث الکافی، ج ۱، ص۱۷۸، ح۳: مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ رَبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ الْعَامِرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلهِ فِیهَا الْحُجَّهُ یُعَرِّفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ یَدْعُو النَّاسَ إِلَی سَبِیلِ اللَّهِ.

دین] شناسانده شود؛ یا فعل مجهول از باب ثلاثی است «حَتَّی یُعْرَفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی شود مگر با امامی تا (به واسطه او دین) شناخته شود. (۱) اما اگر عبارت «حَیٌّ یعرف» باشد معنای جمله تکلّف دارد البته هر سه احتمال «یعرف» در این صورت نیز وجود دارد؛ اما ضمیر به امام بر می گردد و معنا چنین می شود: حجت بر مردم تمام نمی شود مگر به امامی زنده [خدا او را] می شناساند؛ یا به امامی زنده [به واسطه خدا او] شناسانده می شود؛ یا به امامی زنده [به واسطه خدا او] شناخته می شود. (۲) ثانیاً اگر احتمال مرجوح را انتخاب کنیم و از تکلف معنایی بگذریم باز هم این استناد و استدلال نویسنده باطل است؛ زیرا مقصود از شناساندن و شناخته شدن امام، شناخت قیافه و شکل و شمایل ظاهری امام نیست. به عبارت دیگر منظور این نیست که اگر امام را در جایی دید قیافه امام برای او آشنا باشد و امام را بشناسد؛ زیرا چنین شناختی حتی در دوران حضور امامان علیهم السلام نیز برای بسیاری از شیعیان وجود نداشت. به طور مثال شیعیانی که در زمان امام صادق علیه السلام در طوس یا اهواز و کوفه زندگی می کردند و هرگز امام علیه السلام را ندیده بودند، قیافه امام را نمی شناختند و اگر در محلی امام علیه السلام را ملاقات می کرند نمی توانستند ایشان را بشناسند. آیا می توان ادعا کرد این شیعیان امام زمانشان را نمی شناختند؟ روشن است که چنین برداشتی از روایات معرفت امام، هرگز صحیح نیست و امامان علیهم السلام چنین معنایی را قصد نکرده اند. لازمه این برداشت آن است که مردم مکلف باشند در هر جایی که هستند بروند به محضر امام و از نزدیک چهره ایشان را ببینند و به خاطر بسپارند؛ در حالی که مسلم است چنین وظیفه ای نداشته اند و هیچ یک از دانشمندان شیعه چنین تکلیفی را از روایات

۱- مانند حدیث الکافی، ج ۱، ص۱۷۸، ح۵: عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ یَدَعِ الْأَرْضَ بِغَیْرِ عَالِمٍ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یُعْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ.

۲- نک: مرآه العقول، ج ۲، ص۲۹۳.

معرفت امام برداشت نکرده اند. بنابراین منظور از شناخته شدن امام علیه السلام این است که نام و نسب و مقام و منزلت ایشان معلوم گردد و این مقدار نیز با غیبت منافات ندارد و شناخت این موارد در امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز ممکن است. بنابراین این عبارت نمی تواند منافاتی با غیبت داشته باشد و در ردّ غیبت امام صادر شده باشد.

حدیث دوم. تدلیس و فریب نویسنده در حدیث دوم به مراتب بیش از حدیث اول است. اولاً ادعا می کند این حدیث از امام رضا علیه السلام و در ردّ واقفه است در حالی که حدیث از امام رضا علیه السلام نیست، بلکه فرموده پدر بزرگوار ایشان امام موسی کاظم علیه السلام است؛ بنابراین هرگز نمی تواند در ردّ واقفه هم باشد؛ زیرا واقفه بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام ایجاد شده است. ثانیاً این حدیث را به کتاب کافی آدرس داده است تا با تدلیسی دیگر چنین وانمود کند که در معتبرترین کتاب حدیثی شیعه نقل شده است. در حالی که این حدیث در کتاب اختصاص نقل شده است و حدیث چنین است:

عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَیْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً إِمَامٍ حَیٍّ یَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاکَ یَذْکُرُ هَذَا یَعْنِی إِمَاماً حَیّاً فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهِ قَالَ ذَاکَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ إِمَامٌ یَسْمَعُ لَهُ وَ یُطِیعُ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً؛ (۱)

عمر بن یزید گوید شنیدم امام کاظم علیه السلام می فرمود: کسی بدون امامی بمیرد

به مرگ جاهلیت مرده است امامی زنده که او را بشناسد. گفتم: نشنیدم پدرتان این را متذکر شود یعنی امامی زنده! فرمود: به خدا سوگند آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود. فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که بمیرد در حالی که برای او امامی نیست که به او گوش فرامی دهد و اطاعت می نماید، به مرگ جاهلیت مرده است.

این حدیث نیز گذشته از ضعف منبع که در ادامه از آن بحث می شود، تاکید بر زنده

۱- الاختصاص، ص۲۶۸.

بودن امام علیه السلام دارد و منافاتی با غیبت امام علیه السلام ندارد؛ زیرا چنان که در پیش نیز گفته

شد قائلان به غیبت به زنده بودن امام علیه السلام معتقدند و تاکید بر زنده بودن اندیشه غیبت را ردّ نمی کند.

احتمال دارد نویسنده از عبارت «یَسْمَعُ لَهُ وَ یُطِیعُ» چنین برداشت نماید که امام باید در دسترس و قابل مراجعه باشد و این معنا با غیبت منافات دارد و امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف حائز این شرط نیست؛ اما این برداشت صحیح نیست؛ زیرا امام کاظم علیه السلام برای اثبات و تاکید بر زنده بودن امام علیه السلام به این روایت نبوی استشهاد کرده است؛ بنابراین معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که امام علیه السلام باید به گونه ای باشد که بتوان به سخن او گوش فراداد. روشن است که اگر امامی از دنیا رفته باشد، دیگر امکان شنیدن سخن وی وجود ندارد. اما امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین نیست؛ زیرا امام زنده است و قدرت سخن گفتن دارد و بسیاری از افراد در طول دوران غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده و سخن ایشان را شنیده اند. (۱) به تعبیر زیبای شیخ طوسی، کسی جز به حال خود آگاه نیست (۲) یعنی نمی داند که دیگران امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده و سخن وی را شنیده اند یا نه. بنا به دلایلی که باید در جای مناسبی بحث شود ارتباط عمومی و آشکار با امام وجود ندارد؛ اما قطع ارتباط بسیار متفاوت با رحلت و از دنیا رفتن است. اگر قطع ارتباط موجب از بین رفتن شرط امامت باشد باید ملتزم شد در زمانی هم که امام علیه السلام در زندان است و ارتباط عمومی با ایشان قطع است شرط امامت را از دست می دهد و باید امام دیگری منصوب شود در حالی که هرگز کسی این مطلب را ادعا نکرده است و از کسی هم نمی پذیرد. به ویژه وقتی انسان ها با نوع رفتار خود مانعی ایجاد کنند که امکان شنیدن سخن امام را به صورت عمومی از بین ببرند هرگز نمی توانند مدعی شوند امام شرط امامت را از دست داده است؛ زیرا در این مورد مردم مقصرند و خواجه نصیر الدین طوسی زیبا فرمود که «و

۱- نک: شیفتگان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف .

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۹۹: و لا یعلم کل إنسان إلا حال نفسه.

غیبته منّا». (۱) مـا مقصـریم که زمینه را برای بهره بردن از امـام فراهم نکرده ایم و گرنه امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف فاقد شرط امامت نیست. این مسئله جنبه دیگری نیز دارد و آن این که تبعیت از ولی فقیه و مجتهد جامع الشرایط، در حقیقت گوش فرا دادن به سخن امام غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف و اطاعت کردن از ایشان است. اگر مردم در جریان های مختلف به دستور ولی فقیه عمل می کنند بدین دلیل است که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشـریف فرموده است در حوادثی که واقع می شود به فقهـا که همان راویان حدیثنـد مراجعه نماییـد. (۲) بـه عبـارت دیگر مردم در دوران غیبـت بـا تبعیت از ولی فقیه به «یَسْـمَعُ لَهُ وَ یُطِیعُ» جـامه عمـل می پوشاننـد و اکنون امـام زمـان عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف را مورد اطاعت قرار داده انـد؛ بنابراین این شرط در مورد امام عجل الله تعالی فرجه الشریف محقق است.

حـدیث سوم. در این حـدیث نیزماننـد حـدیث دوم نویسـنده از جاده صـداقت خارج شـده است. ادعا می کنـد این حدیث در کتـاب کـافی یعنی معتبرترین کتـاب شـیعه آمـده است در حـالی که حـدیث را مرحوم کلینی در کتـاب خود نیاورده؛ بلکه در کتابی ضـعیف به نام اختصاص نقل شده است. باز ادعا کرده این حدیث را امام رضا علیه السـلام به یکی از واقفه فرموده است در حـالی که روایت از امـام صـادق علیه السـلام است؛ یعنی سال ها پیش از به وجود آمـدن فرقه واقفه توسط پـدر بزرگ امام رضا علیه السلام بیان شده است. حدیث چنین است:

عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ سَـمِعْتُ أَبَا عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام یَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ عَلَیْهِ إِمَامٌ حَیٌ ظَاهِرٌ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً قَالَ قُلْتُ إِمَامٌ حَیٌّ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ إِمَامٌ حَیّ؛ (۳)

۱- تجرید الاعتقاد، ص۲۲۱.

۲- کمال الـدین، ج ۲، ص۴۸۳، ح۴: حَـدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَـامٍ الْکُلَیْنِیُّ رَضِـیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَـدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیُّ عَنْ إِسْـحَاقَ بْنِ یَعْقُوبَ قَـالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِیَّ رَضِـیَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ یُوصِلَ لِی کِتَاباً قَدْ سَأَلْتُ فِیهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْـکَلَتْ عَلَیَّ فَوَرَدَتْ فِی التَّوْقِیعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عجل الله تعالی فرجه الشریف ... وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ.

۳- الإختصاص، ص۲۶۹.

ابوجارود گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: کسی که بمیرد در حالی که امامی زنده و ظاهر بر او نیست به مرگ جاهلیت مرده است. ابوجارود گوید عرض کردم: امامی زنده فدایتان شوم؟ فرمود: امامی زنده.

گذشته از سخنان ناصوابی که نویسنده برای فریب افکار در این قسمت بیان

داشته است، باید یادآور شد که تاکید این حدیث نیز مانند حدیث پیشین بر زنده بودن امام است و باز چنان که در پیش اشاره شد، غیبت امام با زنده بودن ایشان منافاتی ندارد، بلکه معنای غیبت این است که امامی زنده به طور ناشناس میان مردم زندگی کند؛ بنابراین اصرار نویسنده به تاکید امام بر زنده بودن، تأثیری ندارد؛ زیرا قول به غیبت را رد نمی کند.

ممکن است نویسنده به واژه «ظاهر» در حدیث امام صادق علیه السلام استناد نماید و ادعا کند یکی از شرایط امام آشکار بودن است؛ بنابراین امام نمی تواند غایب باشد. به عبارت دیگر کسی که غایب است، شرایط امامت را ندارد. در پاسخ باید گفت اولاً چنان که اشاره شد این حدیث تنها در کتاب اختصاص آمده است. هر چند برخی گفته اند کتاب اختصاص نوشته شیخ مفید است یا به عبارت دقیق تر گزیده ایشان از کتاب مؤلفی دیگر است؛ (۱) اما با تحقیق مفصلی که محقق عالم و نویسنده مدقق جناب آقای سید محمد جواد شبیری زنجانی انجام داده اند و در دو مقاله (۲) مستقل به چاپ رسیده است؛ معلوم گردیده این کتاب نوشته شیخ مفید نیست و نویسنده شخصی ناشناس است وی می نویسد:

سرانجام با اطمینان بدین نتیجه می رسیم که این کتاب تألیف شیخ مفید

۱- الذریعه، ج ۱، ص۳۵۸، ش۱۸۸۸: کتاب الاختصاص: للشیخ أبی علی أحمد بن الحسین بن أحمد بن عمران المعاصر للشیخ الصدوق أبی جعفر محمد بن علی بن بابویه المتوفی سنه ۳۸۱ و قد استخرج منه الشیخ المفید کتابه المعروف بالاختصاص.

۲- مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ش۹۲: مقاله «شیخ مفید و کتاب اختصاص» و نیز مقاله «بررسی اسناد کتاب اختصاص».

نیست و... مؤلّف کتاب ناشناخته است و وثاقت و عدم وثاقتش نامعلوم. (۱)

روایت مورد اشاره نویسنده علاوه بر ضعف منبع از ضعف سند نیز رنج می برد؛ زیرا صاحب کتاب اختصاص سند خود را به راوی حدیث یعنی ابوجارود بیان نکرده است و روایت مرسل است؛ بنابراین حدیث هم ضعف سندی دارد هم منبع آن معتبر نیست؛ لذا این حدیث اعتبار لازم را ندارد تا در مورد آن گفت وگو شود.

نکته مهم تر این است که پایه گذار این ادعا، فرقه زیدیه است و شیخ صدوق پاسخ زیدیه را از ابن قبه (متکلم شیعه درگذشتهٔ پیش از سال ۳۲۹ق) در کتاب کمال الدین ثبت کرده است؛ اما نویسنده بودن هیچ اشاره ای به پاسخ نقل شده، مانند بسیاری از موارد دیگر تنها شبهه و سخن مخالف را آورده است. این نوع عمل کرد نشان می دهد نویسنده بیشتر به دنبال فریب خواننده است تا کشف حقیقت. شیخ صدوق می نویسد: ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی در رد کتاب الإشهاد ابو زید علوی گفته است:

ابو زید از ما نقل می کند که ما به واقفه می گفتیم امام حتماً باید آشکار و موجود باشد. در حالی که این نقل کسی است که سخن مخالفش را نمی داند. اعتقاد امامیّه همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عیان است و یا غایب و مستور و اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که مخفی باشد و قرار دادن اصول نادرست و نسبت دادن آن به خصم، کاری نیست که کسی از انجام آن ناتوان باشد ولی برای دیندار و صاحب فضل و دانش زشت است. و اگر در این مورد جز خبر کمیل بن زیاد نبود همان کفایت می کرد. (۲)

۱- مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ش۹۲: مقاله «بررسی اسناد کتاب اختصاص»، ص۲۶۴.

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۹۴: و قال أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه الرازی فی نقض کتاب الإشهاد لأبی زید العلوی قال صاحب الکتاب... ص۱۱۴: ثم حکی (ابو زید العلوی) عنا أنا کنا نقول للواقفه إن الإمام لا یکون إلا ظاهرا موجودا و هذه حکایه من لا یعرف أقاویل خصمه و ما زالت الإمامیه تعتقد أن الإمام لا یکون إلا ظاهرا مکشوفا أو باطنا مغمورا و أخبارهم فی ذلک أشهر و أظهر من أن تخفی و وضع الأصول الفاسده للخصوم أمر لا یعجز عنه أحد و لکنه قبیح بذی الدین و الفضل و العلم و لو لم یکن فی هذا المعنی إلا خبر کمیل بن زیاد لکفی.

چنان که ملاحظه می شود این زیدیه بودند که ادعا می کردند شیعه می گوید امام باید ظاهر باشد؛ بنابراین ادعای نویسنده که می نویسد: «امام رضا علیه السلام ادعای واقفیه را که قائل به غیبت پدرش امام کاظم علیه السلام بودند چنین رد کرد که حتماً باید امام زنده ظاهری باشد.» همان افترای زیدیه است که وی تکرار می کند. هرگز شیعه چنین عقیده ای نداشته است؛ بلکه به عکس شیخ صدوق در کتاب اعتقادات تصریح می کند: «ما معتقدیم زمین از حجت خدا بر مردم خالی نمی شود، یا ظاهر و مشهور است یا ترسان و پنهان» (۱) روایات متعددی نیز دلیل این اعتقاد شیعه در مورد حجت الهی است که در ادامه بیان می شود.

امام علی علیه السلام فرمود:

اللَّهُمَّ بَلَی لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّهٍ إِمَّا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَیِّنَاتُه؛ (۲)

آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجّت الهی خالی نمی ماند.

او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجّت های الهی و بیّنات او باطل نشود.

بزرگان و نویسندگان شیعه این حدیث را از قدیم در کتاب های خود نقل کرده اند. ابراهیم بن محمد ثقفی (۲۸۳ق) (۳)، صفار (۲۹۰ق) (۴) علی بن ابراهیم قمی (قرن ۳ق) (۵)،

۱- الاعتقادات، ص۹۴: «و نعتقد أنّ الأرض لا تخلو من حجّه للّه علی خلقه، إمّا ظاهر مشهور أو خائف مغمور».

۲- کمال الدین، ج ۱، ص۲۹۱، ح۲: شیخ صدوق با پنج سند این کلام را نقل کرده است.

۳- الغارات، ج ۱، ص۱۵۳.

۴- بصائر الدرجات، ج ۱، ص۴۸۶، ح۱۵.

۵- تفسیر القمی، ج ۱، ص۳۵۹.

صدوق اول علی بن حسین (۳۲۹ق) (۱)، نعمانی (۳۶۰ق) (۲)، شیخ صدوق (۳۸۱ق) (۳)، شیخ مفید (۴۱۳ق) (۴)، سید رضی (۴۰۶ق) (۵)، حلوانی (قرن ۵ق) (۶)، شیخ طوسی (۴۶۰ق) (۷)، علامه حلی (۷۲۶ق) (۸)، دانشمندان متأخر نیز به نقل از پیشینیان این حدیث را در کتاب های خود آورده اند که نقل نام همه آن ها به درازا می کشد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشِیدٍ» (۹) فرمود:

الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَهُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ وَ الْقَصْرُ الْمَشِیدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ؛ (۱۰)

«بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ» امام ساکت و «قَصْرٍ مَشِیدٍ» امام ناطق است.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

وَ اللَّهِ عِبَادَتُکُمْ فِی السِّرِّ مَعَ إِمَامِکُمُ الْمُسْتَتِرِ فِی دَوْلَهِ الْبَاطِلِ وَ تَخَوُّفُکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ فِی دَوْلَهِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَهِ أَفْضَلُ مِمَّنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذِکْرُهُ فِی ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِی دَوْلَهِ الْحَقِّ؛ (۱۱)

به خدا سوگند عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در دولت باطل و ترس شما از دشمنتان در دولت باطل و در حال صلح برتر است از کسی که خدای ــ عز و جل ذکره ــ را عبادت می کند در ظهور حق با امام حق آشکار در

۱- الإمامه و التبصره من الحیره، ص۲۶، ح۴.

۲- الغیبه للنعمانی، ص۱۳۶.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۲۹۱، ح۲؛ الخصال، ج ۱، ص۱۸۶، ح۲۵۷؛ علل الشرائع، ج ۱، ص۱۹۵، ح۲.

۴- الارشاد، ج ۱، ص۲۲۷.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص۴۹۷؛ خصائص الأئمه علیهم السلام، ص۱۰۶.

۶- نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، ص۵۷.

۷- الامالی للطوسی، ص۲۰.

۸- کشف الیقین فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام، ص۷۴.

۹- سوره حج، آیه ۴۵.

۱۰- کمال الدین، ج ۲، ص۴۱۷، ح۱۰.

۱۱- الکافی، ج ۱، ص۳۳۳، ح۲.

دولت حق.

این بیـان امـام صادق علیه السـلام نیز از دو گونه بودن حجت خبر می دهـد. امام کاظم علیه السـلام هم در تفسـیر آیه «وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَهً وَ باطِنَهً» (۱) فرمود:

النِّعْمَهُ الظَّاهِرَهُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَهُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ یَکُونُ فِی الْأَئِمَّهِ مَنْ یَغِیبُ قَالَ نَعَمْ یَغِیبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا یَغِیبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ ذِکْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِی عَشَرَ مِنَّا. (۲)

نعمت ظاهره امام ظاهر است و نعمت باطنه امام غایب است. به ایشان گفتم: آیا در میان امامان کسی خواهد بود که غایب می شود؟ فرمود: آری شـخص او از دیـدگان مردم غـایب می شود امّـا یـاد او از قلوب مؤمنین غـایب نمی شود و او دوازدهمین ما امامان است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِنَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَ لَوْ خَلَتْ یَوْماً بِغَیْرِ حُجَّهٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا کَمَا یَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِه (۳)

و زمین از قـائمی از ما خالی نمی شود یا آشـکار است و یا ترسان و اگر زمین یک روز از حجّت خالی شود زمین با ساکنانش مضطرب گردد همچنان که دریا با اهلش مواج می شود.

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمود:

کَیْفَ یَتَسَاقَطُونَ فِی الْفِتْنَهِ وَ یَتَرَدَّدُونَ فِی الْحَیْرَهِ وَ یَأْخُذُونَ یَمِیناً وَ شِمَالًا، فَارَقُوا دِینَهُمْ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ أَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّوَایَاتُ الصَّادِقَهُ وَ الْأَخْبَارُ الصَّحِیحَهُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِکَ فَتَنَاسَوْا مَا یَعْلَمُونَ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ إِمَّا ظَاهِراً

۱- سوره لقمان، آیه ۲۰.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۶۸، ح۶.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص۲۰۲، ح۶.

وَ إِمَّا مَغْمُورا؛ (۱)

چگونه در فتنه می افتادند و در وادی سرگردانی گام می زنند و به چپ و راست می روند از دینشان جدا شدند یا شکّ کردند یا با حقّ عناد و دشمنی کردند یا آن چه را روایات صادقه و اخبار صحیحه آورده اند ندانستند یا دانستند و خود را به فراموشی زدند؟ آیا نمی دانند که زمین هیچ گاه از حجّت خالی نمی ماند یا ظاهر است و یا پنهان.

توجه به این روایات و نقل فراوان و مشهور روایت امیر المؤمنین علیه السلام همچنین تصریح شیخ صدوق در اعتقادات، شکی باقی نمی گذارد که عقیده شیعه از ابتدا به راهنمایی امامان علیهم السلام دو گونه بودن حجت و امام بوده است. یعنی امام یا آشکار است یا پنهان. هرگز شرط امامت آشکار بودن نیست. این اصلی مسلم نزد شیعه است. حال اگر در کتاب های روایی شیعه حدیثی نقل شده است که تنها واژه «ظاهر» را دارد، به دلیل وجود این اصل مسلم باید معنای خاصی داشته باشد. صفار حدیث یعقوب سراج از امام صادق علیه السلام را چنین نقل کرده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ عَالِمٍ مِنْكُمْ حَيٍ ظَاهِرٍ تَفْزَعُ إِلَيْهِ النَّاسُ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ فَقَالَ يَا أَبَا يُوسُفَ لَا إِنَّ ذَلِكَ لَبَيِّنٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا» عَدُوَّكُمْ مِمَّنْ يُخَالِفُكُمْ «وَ رابِطُوا» إِمَامَكُمْ «وَ اتَّقُوا اللَّهَ» (۲) فِيمَا يَأْمُرُكُمْ وَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ؛ (۳)

یعقوب سراج گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین از عالمی از شما زنده، آشکار که مردم در حلال و حرام خود به او رجوع می کنند خالی می ماند؟ فرمود: ای ابا یوسف، نه. این امر در کتاب خدا روشن است. بعد فرمود: «ای

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۵۱۱.

۲- سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳- بصائر الدرجات، ج ۱، ص۴۸۷، ح۱۶.

کسانی که ایمان آورده اید، صبور باشید و شکیبایی ورزید» در برابر دشمنانتان از کسانی که با شما مخالفت می کنند «و رابطه داشته باشید» با امامتان «و تقوای الهی را پیشه کنید» در آن چه فرمانتان می دهد و بر شما واجب کرده است.

صدوق اول علی بن حسین بن بابویه با کمی اختلاف در سند و متن، این حدیث را آورده است:

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ یَعْقُوبَ السَّرَّاجِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ: تَبْقَی الْأَرْضُ بِلا عَالِمٍ حَیٍ ظَاهِرٍ یَفْزَعُ إِلَیْهِ النَّاسُ فِی حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ؟ فَقَالَ لِی: إِذًا، لَا یُعْبَدُ اللَّهُ،

یَا أَبَا یُوسُف؛ (۱)

یعقوب سراج گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین بدون عالمی زنده آشکار که مردم در حلال و حرام خود به او رجوع می کنند باقی می ماند؟ به من فرمود: در این صورت خداوند عبادت نمی شود ای ابا یوسف!

شیخ صدوق نیز این روایت را از پدر خویش در کتاب علل الشرایع خود نقل کرده است. (۲) سند صفار و صدوق هر دو صحیح است؛ بنابراین حدیث با سند صحیح در کتاب های معتبر نقل شده است.

این حدیث هرگز منافاتی با احادیث پیشین ندارد و بر خلاف عقیده شیعه که اعتقاد به غیبت دارند نیست. بزرگانی هم که این روایت را نقل کرده اند یعنی مرحوم صفار، (۳) صدوق اول (۴) و صدوق دوم (۵) این حدیث را بلا فاصله پس از حدیث معروف

۱- الإمامه و التبصره من الحیره، ص۲۷، ح۵.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص۱۹۵، ح۳.

۳- بصائر الدرجات، ج ۱، ص۴۸۶، ح۱۶.

۴- الإمامه و التبصره من الحیره، ص۲۶، ح۵.

۵- علل الشرائع، ج ۱، ص۱۹۵، ح۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام آورده اند. یعنی منافاتی میان دو حدیث ندیده اند؛ زیرا روایت یعقوب سراج حالت اولیه و عادی امامت را بیان می دارد؛ یعنی اصل اولی این است که امام ظاهر و در دسترس مردم باشد؛ اما وقتی مردم به وظیفه خود در قبال امام عمل نکردند و مورد خشم و غضب الهی قرار گرفتند، خداوند آن ها را از دیدن امام و مراجعه به ایشان محروم می کند. روشن است که در این صورت هم امامت امام از بین نمی رود او امام است اما امامی پنهان. (۱)

دلیل این مدعا روایاتی است که اشاره به دوری امامان علیهم السلام از مردم در اثر غضب الهی دارد. امام جواد علیه السلام فرمود:

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَلَی خَلْقِهِ نَحَّانَا عَنْ جِوَارِهِم؛ (۲)

هرگاه خداوند تبارك و تعالی بر مردمش خشم گیرد ما را از کنار آنان دور می کند.

۱- ممکن است مخالف بگوید: در حدیث یادشده فلسفه امامت به آشکار بودن امام علیه السلام گره خورده است، به طوری که اگر ظاهر نباشد گویا اثری برای امام علیه السلام نیست. در پاسخ باید گفت: با توجه به روایات دیگر که وظایفی را برای امام علیه السلام بیان کرده اند، روایت حاضر تنها به یکی از وظایف امام علیه السلام اشاره کرده است؛ یعنی بیان احکام یکی از آثار امامت است تنها وظیفه امام علیه السلام نیست که اگر امکان انجام آن نبود دیگر وجود امام علیه السلام ضرورتی نداشته باشد. در دوران امامان علیهم السلام پیشین چون بسیاری از معارف و احکام دین بیان نشده بود با آن که مردم به وظیفه خود نسبت به امام علیه السلام عمل نمی کردند، اما لازم بود امام علیه السلام میان مردم ظاهر باشد تا دین را به آنان بیاموزد. در دوران امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف تلاش امامان پیشین علیهم السلام نتیجه داده بود؛ یعنی شاگردان فقیه و اسلام شناس تربیت شده بودند و سخنان امامان علیهم السلام در قالب اصول و کتاب ها تدوین شده بود. لذا با پنهان بودن امام علیه السلام، نایبان خاص و عام ایشان می توانستند جامعه اسلامی را از جهت اعتقادات و احکام اداره نمایند و امام به نقش های دیگر خویش بپردازد و البته در موارد لازم آنان را کمک کرده و راهنمایی نماید. بنابراین چون عالمان و فقیهان بیان حلال و حرام (احکام) را برعهده دارند به حضور ظاهری امام علیه السلام برای انجام این کار نیازی نیست. از طرف دیگر چون تنها وظیفه امام علیه السلام بیان احکام نیست با وجود فقها مردم از وجود امام علیه السلام بی نیاز نیستند و امام علیه السلام برای انجام نقش های دیگر خود باید حضور داشته باشد هر چند حضوری پنهانی باشد. این وظایف و نقش ها در پاسخ شبهه سی و پنجم به طور مفصل بیان شد.

۲- الکافی، ج ۱، ص۳۴۳، بَابٌ فِی الْغَیْبَه، ح ۳۱.

مرحوم کلینی محدث بزرگ و دقیق شیعه این حدیث را در باب غیبت کتابش نقل کرده است. یعنی برداشت ایشان نیز از این حدیث غیبت امام بوده است. شارح بزرگ کتاب کافی، ملا صالح مازندرانی نیز تصریح کرده است: «به وسیله غیبت ما را از کنار آنان دور می کند.» (۱) در دیدار علی بن مهزیار اهوازی نیز از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده است که فرمود:

پدرم ابو محمد علیه السلام از من پیمان گرفته است با گروهی که خداوند بر آنان خشم گرفته است همسایه نشوم. (۲)

گفتنی است شیخ مفید نیز در پاسخ به شبههٔ قائلین به اتمام امامت بعد امام عسکری علیه السلام به این نکته اشاره کرده است. آنان مدعی شده اند بنا به حدیث «إِنَّ اللَّهَ لَا یُخْلِی الْأَرْضَ مِنْ حُجَّهٍ إِلَّا أَنْ یَغْضَبَ عَلَی أَهْلِ الدُّنْیَا» زمین اینک به دلیل خشم الهی خالی از حجت است و امامی وجود ندارد. شیخ مفید می نویسد:

این برداشت صحیح نیست و منظور این روایت با توجه به روایات ضرورت حجت و حدیث معروف امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است: «أنه لا یخلیها من حجه ظاهره» (۳) یعنی خداوند هرگز زمین را از «حجت ظاهر» خالی نمی کند مگر آن که بر اهل زمین خشم گیرد. به عبارت دیگر وقتی خداوند به اهل زمین خشم می گیرد حجت خود را پنهان می کند نه آن که پایان دهد.

از بیان ایشان نیز روشن می شود که حالت عادی حجت این است که ظاهر باشد و مردم در حلال و حرام خویش به او مراجعه نمایند، اما اگر خداوند بر امتی خشم گرفت این حالت تغییر می کند و مردم از مراجعه به حجت حق محروم می شوند؛ اما در هر

۱- شرح الکافی، الأصول و الروضه، ج ۶، ص۲۵۰: نجانا عن جوارهم بالغیبه عنهم.

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۲۶۶: أَبِی أَبُو مُحَمَّد عَهِدَ إِلَیَّ أَنْ لَا أُجَاوِرَ قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ.

۳- الفصول المختاره، ص۳۲۵.

صورت امام و حجت حق موجود است؛ بنابراین میان حدیث یعقوب سراج با احادیث دو گونه بودن حجت منافاتی وجود ندارد و چنین نیست که هرگاه امام ظاهر نبود شرط امامت را از دست داده باشد و نیاز به شخص دیگری باشد.

گفتنی است حدیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است که امام علیه السلام به صحابی بزرگوار خود محمد بن مسلم فرمود:

وَ اللَّهِ یَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهاً وَ إِنْ مَاتَ عَلَی هَذِهِ الْحَالَهِ مَاتَ مِیتَهَ کُفْرٍ وَ نِفَاقٍ؛ (۱)

به خدا سوگند، ای محمد هر کس از این امت که صبح بیدار شود، امامی ظاهر و عادل از طرف خداوند نداشته باشد صبح خود را در حال گمراهی و سرگردانی آغاز کرده است و اگر در این وضع بمیرد به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است.

نکته اول در مورد این حدیث آن است که اصل «ظاهر» بودن این واژه در حدیث مسلم نیست. علامه مجلسی از استاد پدرش فاضل شوشتری (۲) نقل کرده است که این واژه «طاهر» است. (۳) یعنی اشاره به مقام عصمت دارد. خود علامه نیز اضافه می کند روایاتی که واژه طهرنا و عصمنا (۴) دارد مؤید این سخن است. (۵) ملا صالح مازندرانی نیز در شرح خود «طاهر» ثبت کرده و نوشته است یعنی امامی که از هر پلیدی پاک باشد. (۶)

۱- الکافی، ج ۱، ص۱۸۳، ح۸ و ص۳۷۵، ح۲: ... لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ ظَاهِراً عَادِلًا... .

۲- عبد الله بن الحسین التستری (درگذشتهٔ ۱۰۲۱ق) شاگرد مقدس أحمد اردبیلی و استاد محمدتقی مجلسی.

۳- مرآه العقول، ج ۲، ص: ۳۱۵.

۴- الکافی، ج ۱، ص۱۹۱، ح۵: عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَی خَلْقِهِ وَ حُجَّتَهُ فِی أَرْضِهِ وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَ لَا یُفَارِقُنَا.

۵- مرآه العقول، ج ۲، ص۳۱۵.

۶- شرح الکافی، الأصول و الروضه، ج ۵، ص۱۷۲.

البته بعد بنا به «ظاهر» بودن نیز معنا کرده است. احتمال «طاهر» با واژه «عادل» که بعد از آن آمده سازگاری بیشتری دارد. سیاق روایت نیز این احتمال را تقویت می کند؛ زیرا در ادامه امام علیه السلام اشاره می فرماید که ائمه جور از دین حق برکنارند؛ بنابراین سخن در امامی پاک و دادگر در مقابل ائمه گمراه و پلید و ظالم است. هرگز سخن از غیبت و حضور نیست تا منظور ظاهر و آشکار بودن باشد. بلکه نجات از مرگ کفر و نفاق که همان نجات از مرگ جاهلی است با غایب بودن امام منافاتی ندارد؛ زیرا در حدیث صحیح السندی امام حسن عسکری علیه السلام بعد از حق دانستن و تایید صحت روایت مرگ جاهلی، نشناختن فرزند و جانشین خویش را مصداق مرگ جاهلی بیان می کند و بعد خبر از غیبت ایشان می دهد. (۱) روشن است که اگر غیبت و ظاهر نبودن امام باعث مرگ جاهلی باشد امام هرگز مصداق آن را فرزند غایبشان معرفی نمی کردند.

توجه به مطالب بیان شده، احتمال «طاهر» بودن واژه حدیث را تقویت می کند. البته اگر احتمال «ظاهر» بودن نیز تقویت شود مشکلی پیش نمی آید؛ زیرا در توضیح حدیث پیشین (روایت یعقوب سراج) بیان شد که روایت ناظر به حالت اولیه و عمومی است که شامل یازده امام علیهم السلام می شود و با حالت خاص ــ جامعه مورد خشم الهی واقع شده و از ارتباط با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف محروم است ــ منافاتی ندارد.

شارحان حدیث نیز وجوهی در معنای این حدیث بیان کرده اند. مرحوم ملا صالح مازندرانی می نویسد:

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۴۰۹، ح۹: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَلِیِّ بْنِ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِیَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ یَقُولُ سَمِعْتُ أَبِی یَقُولُ سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِی رُوِیَ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ لِلهِ عَلَی خَلْقِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً فَقَالَ علیه السلام إِنَّ هَذَا حَقٌّ کَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْحُجَّهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَکَ فَقَالَ ابْنِی مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّهُ بَعْدِی مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْهُ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً أَمَا إِنَّ لَهُ غَیْبَهً یَحَارُ فِیهَا الْجَاهِلُونَ وَ یَهْلِکُ فِیهَا الْمُبْطِلُونَ وَ یَکْذِبُ فِیهَا الْوَقَّاتُونَ... .

منظور آشکار بودن وجود ایشان است چه شخص امام عجل الله تعالی فرجه الشریف آشکار باشد یا خیر. یا منظور آشکار بودن شخص ایشان است هر چند در برخی اوقات برای بعضی اشخاص باشد. یا منظور از «ظاهر» آشکار نیست، بلکه غالب است. یعنی امام در علم و عمل بر تمام مردم غلبه دارد و پیروز است. یا منظور از «ظاهر» پشتیبان و کمک کار است. یعنی امام در امور دین پشتیبان مردم است. ایشان ادامه می دهند خلاصه ظاهر بودن امام با غیبت ایشان منافاتی ندارد؛ زیرا آشکار و پنهان بودن می تواند نسبی باشد. مانند خورشید که در بالای ابر مخفی نیست یا نور که پشت پرده آشکار است. (۱)

از فاضل امین استرآبادی (۲) نیز نقل می کند که «ظاهر» یعنی روشن بودن امامتش با نص صریح خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم . (۳) علامه مجلسی هم «ظاهر» را به معنای روشن بودن حجت و دلیل امام با برهان می داند هر چند خود امام غایب باشد. (۴) ایشان سخن محدث استرآبادی را نیز نقل کرده است. (۵) ظاهراً مؤید برداشت مرحوم استرآبادی می تواند روایاتی باشد که مرحوم کلینی در «بَابُ الْأُمُورِ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ» کتاب کافی آورده است. روایاتی که می گوید نشانه امام آن است که امامت او ظاهر و روشن باشد به گونه ای که در شهر از هر کس پرسیدند او را معرفی کند. (۶)

۱- شرح الکافی، الأصول و الروضه، ج ۵، ص۱۷۲.

۲- المولی المحدث محمد أمین بن محمد شریف الأسترآبادی، رأس الاخباریه، (المتوفی ۱۰۳۳ق) بمکه. مؤلف کتاب «الفوائد المدنیه» فی الرد علی القائل بالاجتهاد و التقلید فی الاحکام الالهیه.

۳- شرح الکافی، الأصول و الروضه، ج ۶، ص۳۳۱.

۴- مرآه العقول، ج ۲، ص۳۱۵.

۵- مرآه العقول، ج ۴، ص۲۱۴.

۶- الکافی، ج ۱، ص۲۸۴، ح۱: وَ يَقْدَمَ الرَّكْبُ فَيَقُولَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ فَيُقَالَ إِلَى فُلَانٍ. الکافی، ج ۱، ص۲۸۴، ح۲: وَ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمْتَ الْمَدِينَةَ سَأَلْتَ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَ الصِّبْيَانَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ فَيَقُولُونَ إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ. الکافی، ج ۱، ص۲۸۵، ح۵: وَ الْوَصِيَّةُ إِذَا قَدِمَ الرَّكْبُ الْمَدِينَةَ فَقَالُوا إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ قِيلَ إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَان.

نتیجه آن که احـادیثی که دارای واژه «ظاهر» است، یا به معنای آشـکار بودن شـخص امام است و ناظر به حالت اولیه و عمومی امـامت است؛ یـا معنـای خـاص دیگری دارد و در هر حـال منافـاتی بـا غیبت امـام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف نـدارد. دانشـمندان شـیعه نیز هنگام شـرح این نوع از روایات توجه به غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف داشته اند و هرگز چنین روایاتی را در منافات با غیبت ندیده اند.

فصل سوم. دلالت احادیث لزوم وجود امام بر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف

شبههٔ سی و هفتم. حدس و گمان بودن استدلال به احادیث لزوم وجود امام

متن کتاب

إن منشأ هـذه الفكره، هی المقـدمه الأولی العقليه لنظريه الإمـامه و المقصود منها: ضـروره وجود عموم الإمام (أیّ الرئيس) فی الأرض، و عـدم جـواز بقـاء المجتمع بلاـ حكـومه، أيّه حكومه و أیّ أمـام و إذا كـانت قـد تطورت إلی ضـروره وجود (الإمـام المعصوم المعيّن من قبل الله) فإنّ الإصرار عليها و الاستنتاج منها: وجود (الإمام محمد بن الحسن العسكری) و استمرار حياته إلی اليوم، هو إيضاً نوع من الافتراض و الظنّ و التخمين. فأين هو اليوم ذلك الإمام المعلم الهادی و المطبق لأحكام الله الـذی يحافظ علی الشـريعه من الزيـاده و النقصـان؟ و حتی لو صـحت تلـك الأحاديث فقـد يكون الإمام شـخصاً آخر اذا لم يكن المقصود به مطلق الإمام أو مطلق الحجه و العالم باحكام الدين. (۱)

۱- «سرآغاز این اندیشه همان مقدمه نخست عقلی برای نظریه امامت است و منظور از آن مقدمه، ضرورت وجود امام به معنای اعم آن (هر رئیس) در زمین است و ممکن نبودن باقی ماندن جامعه بدون حکومت هر حکومتی و هر امامی و وقتی این مقدمه تغییر یـافته بود به ضـرورت وجود (امـام معصوم تعیین شـده از طرف خداونـد) پس پافشاری بر آن و نتیجه گرفتن از آن وجود (امام محمد بن حسن عسکری علیهما السلام) و ادامه داشتن زندگی ایشان تا به امروز، نیز نوعی فرض و گمان و حدس است. پس امروز او کجـاست؟ آن امـام تعلیم دهنـده هـدایت گر و مجری احکـام الهی کسـی که شـریعت را از زیاد و کم حفظ می کند؟ حتی اگر آن احادیث صـحیح باشد امام شـخص دیگری خواهد بود اگر منظور از آن، مطلق امام یا مطلق حجت و علم به احکام دین نباشد.» (الإمام المهدی حقيقه تاريخيه أم فرضيه فلسفيه؟ ص۱۳۴)

خلاصه شبهه

نویسنده مدعی است اعتقاد شیعه به ضرورت امام علیه السلام در هر زمان تغییر یافته، یک حکم عقلی است؛ بنابراین اعتقاد به وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف صرف حدس و گمان است و بعد می گوید اگر منظور از این احادیث هر رهبر و عالمی نباشد منظور فرزند امام یازدهم علیه السلام نیز نمی تواند باشد؛ زیرا او کار هدایت و حفاظت را انجام نمی دهد.

پاسخ

چنان که پیداست این قسمت از سخنان وی دربردارنده سخن تازه ای نیست و تنها استنتاجی از سخنان پیشین اوست و چون بطلان آن سخنان ثابت شد بطلان این قسمت نیز روشن خواهد بود؛ اما بیان چند نکته خالی از لطف نیست. نخست آن که بحث حاضر در دلایل نقلی وجود امام علیه السلام و نقد آن هاست؛ اما نویسنده چون در نقد آن ها کار به جایی نبرده ناچار برای اثبات ادعای خود مبنی بر فرضی بودن وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف موضوع بحث را عوض کرده به سراغ دلایل عقلی وجود امام علیه السلام رفته است. فرار نویسنده از موضوع بحث، استحکام دلایل نقلی را نشان می دهد؛ زیرا وی شاهد دلالت روشن روایات به وجود امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و چاره ای ندیده جز پیش کشیدن بحث عقلی؛ در حالی که دلایل عقلی وجود امام علیه السلام بحثی جدای از دلایل نقلی است. بنابراین ادعای تطور و دگرگونی یک دلیل عقلی به دلیل نقلی سخنی گزاف و باطل است. نکته دوم این که در دلایل نقلی وجود امام علیه السلام که اکنون موضوع بحث است هرگز دانشمندان شیعه لزوم وجود فرزند امام یازدهم علیه السلام را از حکم عقل به لزوم وجود حاکمی در جامعه نگرفته اند، بلکه چنان که در پاسخ شبهۀ ششم گذشت بررسی کتاب های شیعه نشان می دهد تمام مقدمات نقلی است.

اگر کتاب غیبت نعمانی را که اولین کتاب مستقل در مهدویت است در نظر بگیریم. مرحوم نعمانی بعد از برخی مباحث مقدماتی روایات لزوم اتصال وصایت (۱) را نقل

۱- الغیبه للنعمانی، ص ۵۱.

می کنـد بعد روایات دوازده امام را از شـیعه (۱) و سنی (۲) نقل می کنـد بعـد روایات خالی نبودن زمین از حجت (۳) را بیان می دارد. یعنی بحث را با روایاتی آغاز می کنـد که از زاویه های متعدد وجود امام علیه السـلام در هر زمان را ثابت می کند و هرگز اسـتنادی به حکم عقـل نمی کنـد. کتاب کمال الـدین شـیخ صـدوق نیز چنین است ایشان بعـد از مقـدمه ای طولانی که شبهات را پاسخ می دهد، اشاره ای به غیبت های پیامبران (پیشـینه غیبت در امت های گذشـته) (۴) دارد و اولین بحث کتابش «بـاب العله التی من أجلها یحتاج إلی الإمام» (۵) است. بعد «باب اتصال الوصـیه من لدن آدم علیه السـلام و أن الأرض لا تخلو من حجه لله عز و جـل علی خلقه إلی یوم القیامه» (۶) یعنی ایشان نیز بحث را با روایاتی شـروع می کند که ضرورت وجود امام علیه السـلام در روی زمین را ثابت می کنـد، روایاتی که بیان می دارد امام واسـطه فیض الهی و امنیت بخش اهل زمین است و اگر لحظـه ای نباشـد زمین اهلش را فرو می برد و... . ایشـان نیز اسـتنادی به حکم عقـل نمی کنـد. وقـتی به کتـاب غیبت شـیخ طوسی می رسیم ایشان در همان ابتدای کتاب این مطلب را به صراحت بیان کرده است که دو راه وجود دارد: راه اول «این که بگوییم وقتی وجوب امـامت در هر حـال ثـابت شـد و این که مردم بـا آن که غیر معصوم هسـتند جایز نیست هیـچ وقت بـدون سرپرست باقی بمانند...» (۷) که همان مقـدمه عقلی است که نویسـنده به آن اشاره کرده است؛ راه دوم «این که بگوییم سـخن در غیبت فرزند امام حسن

۱- الغیبه للنعمانی، ص۵۷.

۲- الغیبه للنعمانی، ص۱۱۶.

۳- الغیبه للنعمانی، ص۱۳۶.

۴- کمال الدین، ج ۱، ص: ۱۲۷.

۵- کمال الدین، ج ۱، ص۲۰۱.

۶- کمال الدین، ج ۱، ص۲۱۱.

۷- الغیبـه للطوسـی، کتـاب الغیبه للحجه، ص۳: «أن نقـول إذا ثبـت وجـوب الإمـامه فی کـل حـال و أن الخلـق مع کـونهم غیر معصومین لا یجوز أن یخلو من رئیس فی وقت من الأوقات».

عسکری علیه السلام متفرع بر ثابت بودن امامت ایشان است و مخالف ما یا امامتش را قبول دارد و از دلیل غیبتش می پرسد که باید پاسخش را بدهیم یا امامت ایشان را نمی پذیرد در این صورت پرسش از غیبت کسی که امامتش ثابت نشده معنایی ندارد.» (۱) چنان که ملاحظه می شود مقدمه راه دوم، بحث از امامت و لزوم امام به معنای خاص آن در شیعه است و به مقدمه راه اول که امام به معنای مطلق حاکم و رئیس است ربطی ندارد و هرگز نمی توان ادعا کرد تطوری صورت گرفته است، بلکه دو راه با مقدمات جدای از هم هستند. راه نقلی از نص و تصریح روایات استفاده کرده است؛ روایاتی که لزوم حجت در زمین و اتصال وصایت و امثال آن را ثابت می کند. بنابراین در مورد امامتی که با روایات ثایت می شود نمی توان ادعا کرد صرف حدس و گمان است، بلکه باید معتقد بود نص روایات است. علاوه در بسیاری از دلایل های عقلی وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز به آن چه وی اشاره کرده است یعنی لزوم وجود حاکم در هر جامعه، اسناد نمی شود. مانند برهان لطف، برهان واسطه فیض، برهان علت غایی، برهان امکان اشرف و... .

نکته سوم آن که کسی نمی تواند در صحت این روایات شک نماید و با تردید بگوید «اگر صحت داشته باشند»؛ زیرا این روایات با اسناد صحیح فراوانی نقل شده اند و کثرت و تواتر آن ها نیز راه را بر هر شک و تردیدی مسدود می کند. همچنین کسی نمی تواند ادعا کند این روایات اشاره به شخص خاصی ندارد و منظور مطلق حاکم و عالم دینی است؛ زیرا در ابتدای کتاب و در پاسخ شبهۀ نخست روایات فراوانی آورده شد که شخص خاص بودن این امام همام عجل الله تعالی فرجه الشریف را ثابت می کرد و از همین روایات مشخص می شود آن چه نویسنده ادعا کرده که امام شخص دیگری باید باشد ادعایی

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۳: «أن نقول الکلام فی غیبه ابن الحسن علیه السلام فرع علی ثبوت إمامته و المخالف لنا إما أن یسلم لنا إمامته و یسأل عن سبب غیبته فنتکلف جوابه أو لا یسلم لنا إمامته فلا معنی لسؤاله عن غیبه من لم یثبت إمامته».

نادرست است؛ زیرا همان روایات فراوان و صحیح السند که امام را از کلی و مبهم بودن خارج ساخته اند، این کار را با اشاره به شخص امام انجام داده اند؛ یعنی دقیقاً تعیین کرده اند که منظور فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام است.

نکته آخر این که اگر ایشان می پرسد: «او امروز کجاست؟» مبتنی بر همان برداشت ناصحیح وی از معنای امامت است. در پاسخ شبهۀ سی و پنجم گذشت که این اهل سنت هستند که امام را به حاکم جامعه تفسیر می کنند و با این تفسیر است که جا دارد سؤال شود که چرا حاکم دیده نمی شود و جامعه را اداره نمی کند؛ اما بنا به تبیین شیعه از معنای امام دیگر چنین پرسشی جا ندارد؛ زیرا در اعتقاد شیعه یکی از شئون فرعی امام، حکومت و اداره جامعه است و امام یا غالب و آشکار است و به اداره جامعه نیز می پردازد یا ترسان و پنهان است و امکان حضور آشکار و اداره جامعه را ندارد، در این صورت نیز امام است و شئون امامت را مانند هدایت باطنی، حفظ شریعت، فریادرسی جامعه و... انجام می دهد و تا جایی که به ناشناس بودن امام علیه السلام آسیب نرساند در امور جامعه نیز تأثیرگذار است. به همین دلیل بنابر عقیده شیعه نمی توان گفت چون امام دیده نمی شود و آشکارا جامعه را اداره نمی کند پس امام نیست. پس بی شک امام این زمان حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

بخش دوازدهم: تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به امامت فرزند خویش

اشاره

در این بخش، آخرین ادعای نویسنده که در قسمت دلیل های عقلی وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آن را بیان کرده است مورد بررسی قرار می گیرد.

شبهۀ سی و هشتم. اشاره نکردن امام حسن عسکری علیه السلام به فرزند خویش

اشاره

هدف اصلی این کتاب بیان مطالب مبحث سوم (نقد دلیل روایی) فصل دوم، کتاب احمد الکاتب بود که بحمدالله همه آن بیان و بررسی شد. برای آن که حق مطلب نویسنده ادعا شود علاوه بر بیان مطالب مبحث سوم، مطالب مبحث دوم (دلیل روایی) فصل اول کتاب وی نیز به صورت کامل آورده شد. تنها قسمت پایان آن باقی ماند که در این شبهه به بررسی آن نیز پرداخته می شود. نویسنده در مبحث دوم فصل اول بعد از بیان پنج دسته دلیل های روایی چنین می نویسد:

متن کتاب

إذن فإنّ «الدلیل النقلیّ» کان یتألف من عدّه مجامیع من الآیات و الروایات التی تتحدّث عن القائم و المهدی بصوره عامّه، و تلک التی تخصصه فی أهل البیت و فی أولاد الإمام علی علیه السلام و فی أولاد السیده فاطمه الزهراء علیها السلام و فی أولاد الإمام الحسین و فی أولاد الإمام الصادق و فی أولاد الإمام الجواد و الهادی و العسکری علیهم السلام إضافه إلی الروایات التی کانت تتحدّث عن عدد الأئمه الإثنی عشر، و عن ولاده (الإمام

المهـدی) و اسـمه و هـذا مـا یؤدّی فی نظرهم إلی الأیمـان بولاـده و وجود (الإمـام الثـانی عشـر الحجه بن الحسن العسـکری) و استمرار حیاته، بالرغم من عدم ظهوره فی حیاه أبیه أو الوصیه له أو الإشاره المباشره منه إلیه. (۱)

خلاصه شبهه

نویسـنده مـدعی است گروهی از روایات موجب ایمان شـیعه به وجود و ولادت امام دوازدهم حضـرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشـریف شده است، در حالی که ایشان نمودی در دوران پدر نداشـته است و پدر بزرگوارشان وصیت یا اشاره ای به ایشان نکرده اند.

پاسخ

چنـان که ملاـحظه می شود، وی در پایـان بیـان دلیـل های روایی نیز تصـریح می کنـد که گروهی از روایات شـخص «قائم» و «مهدی» را مشـخص کرده است و حتی آن را فرزند امام حسن عسـکری علیه السلام خوانده است؛ اما بدون آن که نقد و ردی به این نوع از روایات داشـته باشد، مدعی است روایات کلی و مبهم اند و اشاره به شـخص خاصـی ندارند. این مطلب عجیب و متناقضـی است که وی ادعا می کنـد. در ادامه به مطلبی اشاره کرده است که پاسخ آن باید داده شود و آن این که می نویسـد فرزند امام یازدهم علیه السلام در دوران پدر ظهور و بروزی نداشته است و امام به فرزند خویش وصیت یا اشاره مستقیم نکرده است. بطلان این ادعا روشن است؛ زیرا روایات فراوانی از امام حسن عسکری علیه السلام

۱- بنـابراین دلیـل نقلی از گروهی آیـات و روایت تشـکیل شـده است که از قائم و مهـدی به صورت کلی سـخن می گویـد و روایـاتی که وی را مختص می کنـد در اهل بیت و در فرزنـدان امام علی علیه السـلام و در فرزنـدان حضـرت فاطمه زهرا علیها السـلام و در فرزندان امام حسـین علیه السـلام و در فرزندان امام صادق علیه السلام و در فرزندان امام جواد و هادی و عسکری علیهم السـلام علاوه بر روایاتی که از تعـداد امامان دوازده گانه علیهم السـلام سـخن گفته است و از تولد امام مهدی عجل الله تعـالی فرجه الشـریف و نام ایشان و این آن چیزی است که در دیـدگاه آنان باعث ایمان به تولـد و وجود امام دوازدهم حجت بن الحسن العسـکری عجـل الله تعالی فرجه الشـریف و ادامه داشـتن زنـدگی ایشان می شود. علی رغم آن که در دوران حیات پدرشان ظهوری نداشته یا وصیت یا اشاره مستقیمی از طرف پدر به ایشان نشده است. (الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟ ص ۱۳۴)

در معرفی فرزند خویش به عنوان امام و جانشین بعد از خود نقل شده است. برای حسن ختام کتاب این روایات ذکر می شود.

۱. عمرو أهوازی گوید: امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را به من نشان داد و فرمود، این صاحب شما بعد از من است. (۱)

۲. معاویه بن حکیم و محمّد بن ایّوب و محمّد بن عثمان گویند: ما چهل نفر در منزل امام حسن علیه السلام بودیم و او فرزندش را به ما عرضه کرد و فرمود: این امام شما پس از من و خلیفه من بر شماست، از او اطاعت کنید و پس از من در دین خود متفرّق نشوید که هلاک خواهید شد، بدانید که بعد از این او را نخواهید دید، گویند: از حضورش بیرون آمدیم و پس از چند روز امام حسن علیه السلام درگذشت. (۲)

۳. ابو علیّ بن همّام گوید: از محمّد بن عثمان عمریّ ـ قدّس اللّٰه روحه ـ شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: من نزد امام عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده است پرسش کردند که زمین از حجّت الهی بر خلایق تا روز قیامت خالی نمی ماند و کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیّت درگذشته است. فرمود: این حقّ است همچنان که روز روشن حقّ است. گفتند: ای فرزند رسول خدا، حجّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمّد، او امام و حجّت پس از من است، کسی که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیّت درگذشته است. آگاه باشید که برای او غیبتی است که نادانان در آن سرگردان شوند و

۱- الکافی، ج ۱، ص۳۲۸، ح۳: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَ قَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۴۳۵، ح۲: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام وَ نَحْنُ فِي مَنْزِلِهِ وَ كُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ قَلَائِلُ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام .

اهل باطل در آن هلاک گردند و کسانی که برای آن وقت معیّن کنند دروغ گویند... . (۱)

۴. احمد بن اسحاق می گوید: بر امام عسکریّ علیه السلام وارد شدم و ... گفتم: ای فرزند رسول خدا، امام و جانشین پس از شما کیست؟ حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت، در حالی که بر شانه اش کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشید. فرمود: ای احمد بن اسحاق، اگر نزد خدای تعالی و حجّت های او گرامی نبودی این فرزندم را به تو نمی نمودم، او هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. ای احمد بن اسحاق، مثل او در این امّت مثل خضر و ذوالقرنین است، او غیبتی طولانی خواهد داشت که هیچ کس در آن نجات نمی یابد، مگر کسی که خدای تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد و در دعا به تعجیل فرج موفّق سازد. احمد بن اسحاق گوید: گفتم: ای مولای من، آیا نشانه ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟ آن کودک به زبان عربی فصیح به سخن درآمد و فرمود: «أنا بقیّه اللّه فی أرضه و المنتقم من أعدائه.» ای احمد بن اسحاق، پس از مشاهده جست وجوی نشانه مکن! احمد بن اسحاق گوید: من شاد و خرّم بیرون آمدم... . (۲)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۴۰۹، ح۹: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَلِیِّ بْنِ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِیَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ یَقُولُ سَمِعْتُ أَبِی یَقُولُ سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِی رُوِیَ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ لِلهِ عَلَی خَلْقِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً فَقَالَ علیه السلام إِنَّ هَذَا حَقٌّ کَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْحُجَّهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَکَ فَقَالَ ابْنِی مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّهُ بَعْدِی مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْهُ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً أَمَا إِنَّ لَهُ غَیْبَهً یَحَارُ فِیهَا الْجَاهِلُونَ وَ یَهْلِکُ فِیهَا الْمُبْطِلُونَ وَ یَکْذِبُ فِیهَا الْوَقَّاتُونَ... .

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۳۸۴، ح۱: حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِی مُبْتَدِئاً یَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یُخَلِّ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ علیه السلام وَ لَا یُخَلِّیهَا إِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ مِنْ حُجَّهٍ لِلهِ عَلَی خَلْقِهِ بِهِ یَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ بِهِ یُخْرِجُ بَرَکَاتِ الْأَرْضِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامُ وَ الْخَلِیفَهُ بَعْدَکَ فَنَهَضَ علیه السلام مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَیْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَی عَاتِقِهِ غُلَامٌ کَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَیْلَهَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِینَ فَقَالَ یَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ لَوْ لَا کَرَامَتُکَ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَی حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَیْکَ ابْنِی هَذَا إِنَّهُ سَمِیُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ کَنِیُّهُ الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً یَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ مَثَلُ الْخَضِرِ علیه السلام وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِی الْقَرْنَیْنِ وَ اللَّهِ لَیَغِیبَنَّ غَیْبَهً لَا یَنْجُو فِیهَا مِنَ الْهَلَکَهِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ فِیهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِیلِ فَرَجِهِ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لَهُ یَا مَوْلَایَ فَهَلْ مِنْ عَلَامَهٍ یَطْمَئِنُّ إِلَیْهَا قَلْبِی فَنَطَقَ الْغُلَامُ عجل الله تعالی فرجه الشریف بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ فَصِیحٍ فَقَالَ أَنَا بَقِیَّهُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ الْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبْ أَثَراً بَعْدَ عَیْنٍ یَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَخَرَجْتُ مَسْرُوراً فَرِحاً... .

۵. یعقوب بن منقوش گوید: بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم ... گفتم: سرورم، صاحب الأمر کیست؟ فرمود: پرده را بردار، آن را بالا بردم و پسر بچه ای که حدود پنج وجب طول او بود و سنّش هشت یا ده سال بود بیرون آمد با پیشانی نورانی و روئی سپید و چشمانی درخشان و کف دستی سطبر و زانوانی برگشته، بر گونه راستش خالی بود و بر سرش گیسوانی، آمد و بر زانوی پدرش امام عسکری علیه السلام نشست، آن گاه به من فرمود: این صاحب شماست، سپس آن فرزند از جا برجست و امام بدو گفت: فرزندم، به درون خانه برو تا وقت معلوم بیاید! و او به داخل خانه رفت و من او را نگریستم. سپس فرمود: ای یعقوب، بنگر که در آن خانه کیست؟ من داخل خانه شدم امّا کسی را ندیدم. (۱)

۶. علّان رازیّ گوید: یکی از اصحاب به من خبر داد که چون جاریه امام

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۴۰۷، ح۲: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ هَارُونَ الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَالِكٍ الْأَشْتَرِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ مَنْقُوشٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى دُكَّانٍ فِي الدَّارِ وَ عَنْ يَمِينِهِ بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ مُسَبَّلٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَنْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ ارْفَعِ السِّتْرَ فَرَفَعْتُهُ فَخَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامٌ خُمَاسِيٌّ لَهُ عَشْرٌ أَوْ ثَمَانٌ أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ وَاضِحُ الْجَبِينِ أَبْيَضُ الْوَجْهِ دُرِّيُّ الْمُقْلَتَيْنِ شَثْنُ الْكَفَّيْنِ مَعْطُوفُ الرُّكْبَتَيْنِ فِي خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ وَ فِي رَأْسِهِ ذُؤَابَةٌ فَجَلَسَ عَلَى فَخِذِ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام ثُمَّ قَالَ لِي هَذَا صَاحِبُكُمْ ثُمَّ وَثَبَ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ ادْخُلْ إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا يَعْقُوبُ انْظُرْ مَنْ فِي الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ فَمَا رَأَيْتُ أَحدا.

عسکریّ علیه السلام باردار شد به او فرمود: تو حامل پسری هستی که نامش محمّد است و او قائم پس از من است. (۱)

۷. ضوء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل، می کند: به سامرا آمدم و ملازم در خانه امام حسن عسکری علیه السلام شدم. حضرت مرا طلبید، من وارد شدم و سلام کردم فرمود: برای چه آمده ای؟ عرض کردم: برای اشتیاقی که به خدمت شما داشتم. فرمود: پس دربان ما باش! من همراه خادمان در خانه حضرت بودم؛ گاهی می رفتم، هرچه احتیاج داشتند از بازار می خریدم و زمانی که مردها در خانه بودند، بدون اجازه وارد می شدم. روزی [بدون اجازه] بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردها بود. ناگاه در اتاق حرکت و صدایی شنیدم. سپس به من فریاد زد: بایست، حرکت مکن! من جرأت در آمدن و بیرون رفتن نداشتم. سپس کنیزی که چیز سرپوشیده ای همراه داشت، از کنار من گذشت. آن گاه مرا صدا زد که داخل شو! من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد. کنیز نزد حضرت بازگشت. حضرت به کنیز فرمود: از آن چه همراه داری، روپوش بردار! کنیز از روی کودکی سفید و نیکو روی پرده برداشت و خود حضرت روی شکم کودک را بازکرد؛ دیدم موی سبزی که به سیاهی آمیخته نبود از زیر گلو تا نافش روییده است. پس فرمود: این است صاحب شما! و به کنیز امر فرمود که او را ببرد. سپس من آن کودک را ندیدم تا امام حسن علیه السلام وفات کرد. (۲)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۴۰۸، ح۴: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَّانٌ الرَّازِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ لَمَّا حَمَلَتْ جَارِيَةُ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ سَتَحْمِلِينَ ذَكَراً وَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَ هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي.

۲- الکافی، ج ۱، ص۳۲۹، ح۶: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٍ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ قَالَ: أَتَيْتُ سَامَرَّاءَ وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام فَدَعَانِي فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ فَقَالَ مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ قَالَ قُلْتُ رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ قَالَ فَقَالَ لِي فَالْزَمِ الْبَابَ قَالَ فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي الدَّارِ رِجَالٌ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْماً وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلَ وَ لَا أَخْرُجَ فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُغَطًّى ثُمَّ نَادَانِيَ ادْخُلْ فَدَخَلْتُ وَ نَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهَا اكْشِفِي عَمَّا مَعَكِ فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ حَسَنِ الْوَجْهِ وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَخْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام .

۸. احمد بن اسحاق می گوید: از امام عسکریّ علیه السلام شنیدم که می فرمود: سپاس از آن خدایی است که مرا از دنیا نبرد تا آن که جانشین مرا به من نشان داد؛ او از نظر آفرینش و اخلاق شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. خدای تعالی او را در غیبتش حفظ فرماید، سپس او را آشکار کند و او زمین را پر از عدل و داد نماید، همچنان که مملوّ از جور و ستم شده باشد. (۱)

۹. موسی بغدادی می گوید: از امام عسکریّ علیه السلام شنیدم که می فرمود: گویا شما را می بینم که پس از من درباره جانشین من اختلاف می کنید. آگاه باشید که هر کس معترف به ائمّه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد امّا منکر فرزندم شود، مانند کسی است که به همه انبیای الهی و رسولانش علیهم السلام اقرار داشته امّا نبوّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کند و منکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند کسی است که جمیع انبیای الهی علیهم السلام را انکار کند؛ زیرا اطاعت از آخر ما مانند اطاعت از اوّل ماست و منکر آخر ما مانند منکر اوّل ماست. آگاه باشید که برای فرزندم غیبتی است که مردم در آن شک کنند، مگر کسی که خدای تعالی وی را حفظ فرماید. (۲)

۱- کمال الدین، ج ۲، ص۴۰۸، ح۷: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَیَّاشِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ کُلْثُوم عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ الرَّازِیِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍ الْعَسْکَرِیَّ علیهما السلام یَقُولُ الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِی لَمْ یُخْرِجْنِی مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی أَرَانِی الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِی أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: خَلْقاً وَ خُلْقاً یَحْفَظُهُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی غَیْبَتِهِ ثُمَّ یُظْهِرُهُ فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

۲- کمال الدین، ج ۲، ص۴۰۹، ح۸: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْدَادِیُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام یَقُولُ کَأَنِّی بِکُمْ وَ قَدِ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِی فِی الْخَلَفِ مِنِّی أَمَا إِنَّ الْمُقِرَّ بِالْأَئِمَّهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الْمُنْکِرَ لِوَلَدِی کَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِیعِ أَنْبِیَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ ثُمَّ أَنْکَرَ نُبُوَّهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ الْمُنْکِرُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم کَمَنْ أَنْکَرَ جَمِیعَ أَنْبِیَاءِ اللَّهِ لِأَنَّ طَاعَهَ آخِرِنَا کَطَاعَهِ أَوَّلِنَا وَ الْمُنْکِرَ لِآخِرِنَا کَالْمُنْکِرِ لِأَوَّلِنَا أَمَا إِنَّ لِوَلَدِی غَیْبَهً یَرْتَابُ فِیهَا النَّاسُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

۱۰. حسین علوی گوید: وقتی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد شد در سامرا به محضر امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و به ایشان تبریک گفتم. (۱)

۱۱. حکیمه خاتون می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام در نیمه شعبان سال ۲۵۵ به من پیام فرستاد و فرمود: عمّه، امشب افطارت را نزد من قرار بده؛ زیرا خداوند شما را به ولیّ و حجت خود بر خلقش و جانشینم بعد از من خوشحال خواهد کرد... . (۲)

۱۲. ابراهیم بن ادریس می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام دو گوسفند برای من فرستاد و نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، این دو گوسفند را از طرف مولایت عقیقه کن و بخور؛ خداوند گوارایت گردادند و به برادرانت اطعام کن... . (۳)

دوازده مورد به یمن تعدد امامان علیهم السلام ذکر شد تا معلوم شود آخرین ادعای نویسنده نیز که می گوید امام حسن عسکری علیه السلام اشاره ای به فرزندش نکرده است، مانند ادعاهای دیگرش کاملاً خلاف واقع و دور از صداقت و انصاف است. موارد یادشده تنها مواردی است که امام حسن عسکری علیه السلام با صراحت به جانشین خود اشاره کرده و ایشان را به

۱- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۲۲۹: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَی التَّلَّعُكْبَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الرَّازِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ زَكَرِیَّا عَنِ الثِّقَهِ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ الْعَلَوِیُّ وَ مَا رَأَیْتُ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْهُ وَ كَانَ خَالَفَنَا فِی أَشْیَاءَ كَثِیرَهٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْفَضْلِ الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِیُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام بِسُرَّ مَنْ رَأَی فَهَنَّأْتُهُ بِسَیِّدِنَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عجل الله تعالی فرجه الشریف لَمَّا وُلِدَ.

۲- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۲۳۴: وَ أَخْبَرَنِی ابْنُ أَبِی جِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِّیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْمُطَهَّرِیِّ عَنْ حَكِیمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الرِّضَا علیهما السلام قَالَتْ بَعَثَ إِلَیَّ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْنِ فِی النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَ قَالَ یَا عَمَّهِ اجْعَلِی اللَّیْلَهَ إِفْطَارَكِ عِنْدِی فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سَیَسُرُّكِ بِوَلِیِّهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَی خَلْقِهِ خَلِیفَتِی مِنْ بَعْدِی...

۳- الغیبه للطوسی، کتاب الغیبه للحجه، ص۲۴۵: وَ عَنْهُ (مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الشَّلْمَغَانِیُّ فِی كِتَابِ الْأَوْصِیَاءِ) قَالَ حَدَّثَنِی الثِّقَهُ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِدْرِیسَ قَالَ: وَجَّهَ إِلَیَّ مَوْلَایَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ... بِكَبْشَیْنِ وَ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ عُقَّ هَذَیْنِ الْكَبْشَیْنِ عَنْ مَوْلَاكَ وَ كُلْ هَنَّأَكَ اللَّهُ وَ أَطْعِمْ إِخْوَانَكَ... .

عنوان وصیّ خود معرفی کرده است و اگر قرار باشد روایاتی که امام عسکری علیه السلام بدون تصریح، امام بعد از خود را معرفی کرده است مانند حدیث ابوالادیان یا روایاتی که ظهور و نمود امام زمان را در دوران پدر بیان می کند مانند حدیث ظریف خادم و دیدار سعد بن عبدالله آورده شود قطعاً تعداد آن ها بسیار بیش از این خواهد بود. بنابراین علاوه بر روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان پیشین علیهم السلام که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را معرفی و مشخص کرده اند، امام یازدهم علیه السلام نیز در موارد فراوانی جانشین و امام بعد از خود را معرفی کرده و حتی به غیبت ایشان نیز تصریح کرده است.

سخن پایانی

به لطف و عنایت حضرت حق و توجه و یاری امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تا بدین جا در قالب سی و هشت شبهه تمام مطالبی که نویسنده در «دلیل روایی» و «نقد دلیل روایی (نقلی)» در کتابش آورده بود عیناً نقل و بررسی شد. چنان که در مقدمه نیز اشاره شده بود با بررسی تمام مطالب نویسنده این حقیقت آشکار شد که وی در بیان روایات و سخن بزرگان شیعه از جاده صداقت فاصله بسیاری گرفته است و سعی کرده به هر طرفند و تدلیسی شده سخن باطل خویش را حق جلوه دهد. اما باید توجه داشت که بار کج به منزل نمی رسد و دروغ گو رسوا می شود.

روشن شد که روایات فراوان و معتبری که «مهدی»، «قائم» و «غایب» را معرفی کرده اند در مجموع به فرد معین و مشخص یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارند و هرگز کلی و مبهم نیستند. همچنین معلوم شد برخی از روایات مهدوی به اتفاقاتی پیش از وقوع آن ها اشاره کرده اند که عیناً واقع شده است و دانشمندان شیعه برای اثبات حقانیت اعتقاد شیعه به همین احادیث استناد و استدلال کرده اند. روشن شد که دانشمندان شیعه از ابتدا امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف را مهدی موعود می دانستند و هرگز مهدی بودن ایشان از امامتش متأخر نبوده است. مشخص شد دانشمندان شیعه هیچ گاه برای اثبات وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به روایات غیبت یا دو گونه بودن غیبت استدلال نکرده اند، بلکه بعد از اثبات وجود ایشان از غیبت سخن گفته اند. درباره احادیث دوازده امام علیهم السلام نیز ــ که نویسنده به تفصیل وارد بحث از آن ها شده بود ــ روشن

گردید که احادیث دوازده امام علیهم السلام دارای اصالتی انکارناپذیر است. این احادیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام صادر شده است و اصحاب فراوانی این احادیث را نقل کرده اند. در صحت صدور آن ها کوچک ترین شکی وجود ندارد.

شیعیان قرن سوم به انحصار امامان علیهم السلام در دوازده تن معتقد بودند و این عقیده در قرن چهارم ایجاد نشده است. همچنین به آخرین امام بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتقاد داشتند، هرچند فهرست نام امامان علیهم السلام، میان شیعیان امری مشهور نبود، اما امامان علیهم السلام و شیعیان خاص مانند زراره از آن خبر داشتند و پرس وجوی شیعیان درباره امام بعدی و راهکارهایی که امامان علیهم السلام ارائه می نمودند، منافاتی با وجود فهرست نام امامان علیهم السلام ندارد. هرگز در امامت شخصی بدا صورت نگرفته است و در فهرست و ترتیب امامت امامان علیهم السلام که عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و توسط ایشان بیان شده بود تغییری ایجاد نشده است. فهرست نام امامان علیهم السلام در قرن سوم

نیز توسط محدثان شیعه نقل شده و هرگز شیخ صدوق در تعداد امامان شکی

نداشته است.

همچنین معلوم شد قرار نیست بعد از دوازده امام علیهم السلام امامی جدید حضور یابد؛ بلکه ائمه پیشین علیهم السلام رجعت می کنند و گروهی از شیعیان نیز به تبلیغ ایشان مأمور می شوند. بیان شد که حتی یک روایت نیز وجود ندارد که به عدد سیزده برای تعداد امامان علیهم السلام اشاره کرده باشد، بلکه این برداشتی از سهو راویان در نقل روایات است. با آن که کتاب سلیم بن قیس از کتاب های اولیه شیعه به شمار می رود و در قرن چهارم نوشته نشده است، اما خاستگاه اعتقاد به دوازده امام، این کتاب نیست و هرگز بزرگان شیعه به اعتماد این کتاب چنین عقیده ای را ابراز نکرده اند؛ بلکه با روایات فراوان و معتبر دیگری این اعتقاد را اثبات نموده اند. شیعیان در اعتبار کتاب سلیم شکی نداشته اند و شیخ مفید به دلیل آمیختگی این کتاب به برخی احادیث غیرمعتبر، به افراد عادی هشدار می دهد که درباره احادیث آن از دانشمندان پرسش نمایند.

همچنین بیان شد فرقه زیدیه در دوران شیخ صدوق از دشمنان سرسخت امامیه بوده و شبهه های متعددی را طرح کرده است. شیخ صدوق به تمام این شبهات پاسخ گفته، اما نویسنده هیچ اشاره ای به پاسخ های ایشان نکرده است و تنها شبهه ها را مطرح می نماید.

در ادامه، دلالت آشکار احادیث دوازده امام علیهم السلام از دو طریق استدلال به اصل حدیث و استدلال به متن حدیث بر وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان شد. نکته مهمی که از بررسی این قسمت از کتاب نویسنده آشکار شد، این بود که وی در نقد دلیل روایی از نقد مهم ترین قسمت روایات شانه خالی کرده است. نویسنده ادله روایی را پنج قسمت کرده، اما در مقام نقد تنها چهار قسمت را بررسی کرده است و درباره روایاتی که شخص «مهدی»، «قائم» و «غایب» را معرفی و مشخص کرده اند، هیچ سخنی نمی گوید؛ در حالی که این دسته از روایات اساس بحث است و سایر روایات کلی و مبهم را روشن می کند.

در ادامه نقش های امام علیه السلام تبیین گردید و معلوم شد اکثر وظایف امام علیه السلام در دوران غیبت باقی است و امام آن ها را اجرا می کند و وجود فرشتگان هرگز عالم را از وجود امام علیه السلام بی نیاز نمی کند. همچنین دریافتیم روایتی وجود ندارد که با غیبت امام علیه السلام منافات داشته باشد و امام غایب، هم زنده است و هم شناخته شده و همیشه لازم نیست امام علیه السلام ظاهر باشد؛ بلکه به اعتقاد شیعه امام علیه السلام یا آشکار است یا پنهان.

در نهایت نیز روشن شد که استدلال به روایات برای اثبات وجود حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ ربطی به استدلال های عقلی ندارد و هرگز تغییر یافته آن ها نیست، بلکه راهی مستقل است؛ بنابراین به هیچ روی نمی توان نتیجه آن را صرف حدس و گمان نامید، بلکه کاملاً روشن، متقن و یقین آور است. علاوه بر روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان پیشین علیهم السلام _ که مهدی موعود را معرفی و مشخص کرده اند _ امام یازدهم علیه السلام نیز در موارد فراوانی جانشین خود را معرفی کرده و به غیبت ایشان تصریح کرده است.

امیـد است خداونـد در ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشـریف تعجیل نماید و ما را از یاران ایشان در غیبت و ظهورش قرار دهد و به مخالفان شرح صدر عنایت کند و به لطف بی کران خود قبول حق را بر آنان آسان سازد.

* * *

اللهم إنی أسئلک عزیمه الرشاد و الثبات فی الامر و الرشد و أسئلک شکر نعمتک

و حسن عافیتک و أداء حقک و أسئلک یا رب قلباً سلیماً و لساناً صادقاً و أستغفرک

لما تعلم و أسئلک خیر ما تعلم و أعوذ بک من شرّ ما تعلم فإنّک تعلم و لا نعلم و أنت علّام الغیوب.

فهرست منابع

فهرست منابع (۱)

_«اثبات الوصیه و مسعودی صاحب مروج الذهب»، سید جواد شبیری زنجانی، فصل نامه علمی ـ ترویجی انتظار، قم، مرکز تخصصی مهدویت، ش۴، تابستان ۱۳۸۱ش.

_الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

_أخبار الدوله العباسیّه، مؤلف مجهول، تحقیق: عبدالعزیز الدوری و عبد الجبار المطلبی، بیروت، دارالطلیعه للطباعه و النشر، بی تا.

_الإختصاص، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، تحقیق: علی أکبر غفاری و سید محمود زرندی، بیروت، دار المفید للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

_اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، محمد بن حسن طوسی، تصحیح و تعلیق: میرداماد الأسترابادی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۰۴ق.

_الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمد بن محمد نعمان (شیخ مفید)،تصحیح: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

_الإستنصار فی النص علی الأئمه الأطهار، أبوالفتح محمد بن علی کراجکی، بیروت، دار الأضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.

_الأصول السته عشر من الأصول الأولیه (اصل ابوسعید عصفری و اصل زید نرسی)، تحقیق: ضیاء الدین محمودی و نعمت الله جلیلی و مهدی غلامعلی، قم، مؤسسه دار الحدیث الثقافیه، چاپ اول، ۱۴۲۳ق/ ۱۳۸۱ش.

_أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه عرض و نقد، ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، بی جا،

۱- بیشتر منابع از نرم افزارهای نور استفاده شده و مشخصات کتاب ها نیز از آن جا آورد شده اند.

چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

_الاعتقادات فی دین الإمامیه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

_الأعلام، خیرالدین زرکلی، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ پنجم، ۱۹۸۰م.

_إعلام الوری بأعلام الهدی، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، بی تا.

_أعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق و تخریج: حسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا.

_الإقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، تهران، منشورات مکتبه جامع چهل ستون، ۱۴۰۰ق.

_الأمالی، ابوجعفر محمد بن حسن شیخ طوسی، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیه مؤسسه البعثه، قم، دار الثقافه للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

_الأمالی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تهران، بی نا، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.

_الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف، سید محمدسعید موسوی، تقدیم و تعلیق: علی حسینی میلانی، کربلا، منشورات مکتبه نینوی الحدیثه، چاپ نجف، ۱۳۹۳ق/ ۱۹۷۳م.

_الإمام المهدی حقیقه تاریخیه أم فرضیه فلسفیه؟، احمد الکاتب، بیروت، الدار العربیه للعلوم _ ناشرون، ۱۴۲۸ق/ ۲۰۰۷م.

_الإمامه و التبصره من الحیره، ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه قمی، قم، مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱۴۰۴ق/ ۱۳۶۳ش.

_بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار علیهم السلام، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

_بدایه المعارف الإلهیه فی شرح عقائد الإمامیه (محمدرضا المظفر)، سید محسن خرازی، قم، مؤسسه نشر اسلامی جماعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۴۱۸ق.

_بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار، تحقیق، تصحیح و تعلیق و تقدیم: میرزا محسن کوچه باغی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

_بغیه الباحث عن زوائد مسند الحارث (الحارث بن أبی أسامه)، ابوالحسن علی بن سلیمان هیثمی شافعی (هیثمی)، تحقیق: مسعد عبدالحمید محمد السعدنی، قاهره، دار الطلائع للنشر و التوزیع و التصدیر، بی تا.

_تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی حسینی زبیدی، بیروت، بی نا، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

_تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، شمس الدین أبوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَایْماز الذهبی، عمر عبدالسلام التدمری، بیروت، دار الکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۳م.

_تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، علی استرآبادی، حسین استاد ولی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

_تجرید الاعتقاد، خواجه نصیرالدین طوسی، تحقیق: حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ق.

_تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی، ابوالعلاء محمد بن عبدالرحیم مبارکفوری، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م.

_التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، بی نا، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.

_تصحیح اعتقادات الإمامیه، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، تحقیق: حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

_تطوّر الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه، احمد الکاتب، بیروت، دار الجدید، چاپ اول، ۱۹۹۸م.

_تعلیقه علی منهج المقال، وحید بهبهانی، بی جا، بی نا، بی تا.

_تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپ خانه علمیه، ۱۳۸۰ق.

_تفسیر فرات کوفی، فرات بن إبراهیم کوفی، تحقیق: محمد الکاظم، تهران، مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الإرشاد الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م.

_تفسیر القرآن العظیم، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی البصری ثم الدمشقی (ابن کثیر)، سامی بن محمد سلامه، بی جا، دار طیبه للنشر و التوزیع، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۰ق/ ۱۹۹۹م.

_تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تصحیح: طیّب موسوی جزایری، قم، دار الکتاب، چاپ

سوم، ۱۴۰۴ق.

_تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل الشریعه، محمد بن حسن حرّ عاملی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

_تقریب المعارف، أبو الصلاح تقی بن نجم حلبی، تحقیق: فارس تبریزیان حسون، بی جا، بی نا، ۱۴۱۷ق/ ۱۳۷۵ش.

_التنبیه و الإشراف، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، بیروت، دارصعب، بی تا.

_تنقیح المقال فی علم الرجال، عبدالله مامقانی، نجف، محمد صادق کتبی، چاپ سنگی، ۱۳۵۰ق.

_التوحید، محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم، انتشارات جامعه مدرسین قم، چاپ دوم، ۱۳۹۸ق.

_تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، تحقیق و تعلیق: سید حسن موسوی خرسان، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.

_الجامع لأحکام القرآن = تفسیر القرطبی، أبوعبدالله محمد بن أحمد بن أبی بکر بن فرح الأنصاری الخزرجی شمس الدین القرطبی، أحمد البردونی و إبراهیم أطفیش، القاهره، دار الکتب المصریه، چاپ دوم، ۱۳۸۴ق/ ۱۹۶۴م.

_الجامع الصحیح (سنن ترمذی)، ابوعیسی محمد بن عیسی سوره ترمذی، تحقیق و تصحیح: عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

_الجامع المسند الصحیح المختصر من أمور رسول الله صلی الله علیه وسلم وسننه وأیامه = صحیح البخاری، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاه (مصوره عن السلطانیه بإضافه ترقیم ترقیم محمد فؤاد عبدالباقی)، بی جا، بی نا، ۱۴۲۲ق.

_جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس، تحقیق: جواد قیومی، چاپ اول، مؤسسه الآفاق، ۱۳۷۱ش.

_حوارات احمد الکاتب، احمد الکاتب، چاپ اول، دار العربیه للعلوم، بیروت، ۱۴۲۸ق/ ۲۰۰۷م.

_خاتمه مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

_الخصال، محمد بن علی (شیخ صدوق)، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ

دوم، ۱۴۰۳ق.

_خلاصه الأقوال، ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (علامه حلّی)، تحقیق: جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

_خلاصه علم الکلام، عبد الهادی الفضیلی، بی جا، بی نا، بی تا.

_دلائل الإمامه (ط- الحدیثه)، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی صغیر، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیه مؤسسه البعثه، قم، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

_الدیباج علی صحیح مسلم بن حجاج، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، عربستان سعودی، دار ابن عفان للنشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۶م.

_الذریعه إلی تصانیف الشیعه، محمد محسن رازی (آقا بزرگ تهرانی)، بیروت، دار الأضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

_رجال ابن داود، تقی الدین حسن بن علی بن داوود حلی، تحقیق و تقدیم: سید محمدصادق آل بحرالعلوم، نجف اشرف، منشورات مطبعه الحیدریه، ۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م.

_رجال الشیخ الطوسی (الأبواب)، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سوم، ۱۴۲۷ق.

_رجال الکشی (إختیار معرفه الرجال)، محمد بن عمر کشی، تصحیح: محمد بن حسن طوسی و حسن مصطفوی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

_رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.

_رسائل المرتضی، سید مرتضی، تحقیق: سید مهدی رجالی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.

_سرچشمه اندیشه، عبدالله جوادی آملی، تحقیق: عباس رحیمیان محقق، قم، نشر اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ش.

_سماء المقال فی علم الرجال، أبوالهدی کلباسی، تحقیق: سید محمد حسینی قزوینی، قم، مؤسسه ولیّ العصر عجل الله تعالی فرجه الشریف للدراسات الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

_سنن أبی داود، سلیمان بن أشعث سجستانی، تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام، بی جا، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع،

چاپ اول، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م.

ـــسنن الترمذی، أبو عیسی محمد بن عیسی بن سَوْره بن موسی بن الضحاک الترمذی، تحقیق و

تعلیق: أحمد محمد شاکر (ج۱ و ۲) و محمـد فؤاد عبدالباقی (ج۳) و إبراهیم عطوه عوض المدرس فی الأزهر الشـریف (ج۴ و ۵)، مصر، شرکه مکتبه ومطبعه مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

_سیر أعلام النبلاء، شـمس الـدین محمد بن احمد ذهبی، تحقیق و تخریج و تعلیق: شـعیب الأرنؤوط، بیروت، مؤسـسه الرساله، چاپ نهم، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۳م.

_سیره پیامبران در قرآن، عبدالله جوادی آملی، تحقیق: علی اسلامی، قم، اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۹ش.

_شبهات و ردود، سامی بدری، بی جا، دار الفقه للطباعه و النشر، چاپ چهارم (چاپ اول ناشر)، ۱۴۲۲ق.

_شـرح اصول کـافی، مولی محمدصالـح مازنـدرانی، تعلیق: میرزا ابوالحسن شـعرانی، تصـحیح: سـید علی عـاشور، بیروت، دار الإحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

_شیفتگان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، احمد قاضی زاهدی گلپایگانی، تهران، حاذق، ۱۳۷۵ش.

_الصـراط المسـتقیم إلی مسـتحقی التقدیم، ابومحمد علی بن یونس عاملی، تصـحیح و تعلیق: محمدباقر بهبودی، بی جا، مکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، بی تا.

_صورت و سیرت انسان در قرآن، عبد الله جوادی آملی، تحقیق: غلامعلی امین دین، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۱ش.

_علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ش/ ۱۹۶۶م.

_عنایه الأصول فی شـرح کفایه الأصول، سید مرتضی حسینی یزدی فیروزآبادی، قم، منشورات فیروزآبادی، چاپ سوم، ۱۴۰۰ ق.

_عیون أخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.

_الغارات(ط- الحـدیثه)، ابراهیم بن محمـد بن سـعید بن هلال ثقفی، تصـحیح: جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق.

_الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، عبدالحسین احمد امینی (علامه امینی)، قم، مرکز الغدیر، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

_الغیبه للنعمانی، ابن أبی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.

_الغیبه للحجه، محمد بن حسن طوسی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

_فتح الباری شرح صحیح البخاری، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، بیروت، دارالمعرفه للطباعه و النشر، چاپ دوم، ۱۳۷۹ق.

_فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمه من ذرّیّتهم علیهم السلام، ابراهیم بن محمد جوینی، تحقیق: محمدباقر محمودی، بی جا، بی نا، بی تا.

_فرق الشیعه، حسن بن موسی نوبختی، قم، نشر مکتبه الفقیه، بی تا.

_«فرق الشیعه أو مقالات الإمامیه، للنوبختی أم للأشعری؟»، سید محمدرضا حسینی، مجله تراثنا، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ش ۱، ۱۴۰۵ق.

_الفروق فی اللغه، حسن بن عبدالله عسکری، بیروت، دار الآفاق الجدیده، چاپ اول، ۱۴۰۰ق.

_الفصول المختاره (گزیده کتاب العیون و المحاسن شیخ مفید)، سید مرتضی، تحقیق: سید نورالدین جعفریان اصفهانی، یعقوب جعفری، محسن الأحمدی، بیروت، دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

_الفصول المهمه فی أصول الأئمه (تکمله الوسائل)، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، تحقیق و إشراف: محمد بن محمد حسین قائینی، بی جا، مؤسسه معارف إسلامی إمام رضا علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۸ق/ ۱۳۷۶ش.

_الفضائل، أبوالفضل شاذان بن جبرئیل قمی، قم، بی نا، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.

_الفوائد الرجالیه، سید محمد مهدی بحرالعلوم، تحقیق و تعلیق: محمدصادق بحر العلوم، حسین بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.

_الفهرست، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: جواد قیومی، بی جا، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

_قاموس الرجال، محمد تقی التستری، تحقیق: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

_قرب الإسناد (ط - الحدیثه)، عبد الله بن جعفر حمیری، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

_الکافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم،

۱۳۶۵ش.

ـ کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی، تحقیق: غلام رضا عرفانیان، قم، بی نا، ۱۳۹۹ق.

ـ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق: محمدباقر انصاری زنجانی، بی جا، بی نا، بی تا.

ـ کتاب العین، خلیل بن أحمد فراهیدی، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.

ـ کتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ق.

ـ کتاب الفهرست، ابوالفرج محمد بن اسحاق (ابن ندیم بغدادی)، تحقیق: رضا تجدد، بی نا، بی جا، بی تا.

ـ کتاب الماء، عبدالله بن محمد أزدی، تصحیح: محمدمهدی اصفهانی، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، تهران، دانشگاه علوم پزشکی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.

ـ کتاب نکاح، سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

ـ کشف الیقین فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، تصحیح: حسین درگاهی، تهران، وزارت ارشاد، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

ـ کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ابوالقاسم علی بن محمد خزاز قمی، تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری خویی، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ق.

ـ کمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

ـ «گونه شناسی مدعیان دروغین وکالت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت صغرا، با رویکردی نقادانه بر نظر احمد الکاتب»، نعمت الله صفری فروشانی و حسین قاضی خانی، فصل نامه علمی ـ پژوهشی مشرق موعود، قم، مؤسسه آینده روشن، سال پنجم، ش۱۹، پاییز ۱۳۹۰ش.

ـ لسان العرب، محمد بن مکرم (ابن منظور)، تصحیح: جمال الدین میردامادی، بیروت، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع ـ دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

ـ لوامع صاحبقرانی (مشهور به شرح فقیه)، محمدتقی اصفهانی (مجلسی اول)، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

ـ مائه منقبه من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمه، محمد بن احمد (ابن شاذان)، تحقیق: مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم، مدرسه

الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

_متاهات فی مدینه الضباب (حوار مع احمد الکاتب حول الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف)، شبکه الهجر، بی جا،

أم القری للتحقیق و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

_مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.

_«بررسی اسناد کتاب اختصاص»، سید محمد جواد شبیری زنجانی، مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ش۹۲، در آدرس http://www.noormags.com، ۱۴۱۳ق.

_«روایات الغیبه و الغائب»، ثامر العمیدی، مجموعه مقالات مؤتمر الامام المهدی و مستقبل العالم، نجف اشرف، مجمع اهل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۳۴ق.

_مجموعه الرسائل، لطف الله صافی گلپایگانی، بی جا، بی نا، بی تا.

_المحاسن، ابوجعفر أحمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق: سید جلال الدین حسینی، تهران دارالکتب الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۰ق/ ۱۳۳۰ش.

_محاضرات فی الإلهیات، جعفر سبحانی، تلخیص: علی ربانی گلپایگانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ یازدهم، ۱۴۲۸ق.

_المحیط فی اللغه، إسماعیل بن عباد (صاحب بن عباد)، بیروت، بی نا، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

_مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان، السید باسم الموسوی، مجله تراثنا، ش۱۵، پاییز ۱۳۶۷ش.

_مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، نجف اشرف، منشورات المطبعه الحیدریه، چاپ اول، ۱۳۷۰ق/ ۱۹۵۰م.

_مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمدتقی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

_المسائل الجارودیه، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، تحقیق: محمدکاظم مدیر شانه چی، بیروت، دار المفید للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

_المسائل العکبریه، محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، تحقیق: علی اکبر الهی خراسانی، بیروت، دار المفید للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

_مسأله التقریب بین أهل السنه و الشیعه، ناصر بن عبد الله بن علی القفاری، بی جا، دار طیبه للنشر و التوزیع، چاپ سوم، ۱۴۲۸ق.

ـالمستدرك علی الصحیحین، ابوعبدالله حاکم نیشابوری، إشراف: یوسف عبدالرحمن المرعشلی،

بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

_مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی نوری، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ اول: ۱۴۰۸ق.

_المسترشد، محمد بن جریر الطبری (الشیعی)، تحقیق: احمد محمودی، قم، مؤسسه الثقافه الإسلامیه لکوشانبور، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_المسلک فی أصول الدین، ابوالقاسم جعفر بن حسن (محقق حلّی)، تحقیق: رضا استادی، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق/ ۱۳۷۹ش.

_مسند الإمام أحمد بن حنبل، أبوعبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشیبانی، تحقیق: شعیب الأرنؤوط _ عادل مرشد، و آخرون، إشراف: عبد الله بن عبد المحسن الترکی، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۱ق.

_المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم = صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشیری النیسابوری، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

_المصباح (جنه الأمان الواقیه و جنه الایمان الباقیه)، تقی الدین ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، بیروت، مؤسسه أعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

_مصباح الأصول (تقریر بحث آیت الله خویی)، سید محمد سرور حسینی بهسودی، قم، مکتبه الداوری، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

_مصباح المتهجد، محمد بن حسن طوسی، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق/ ۱۹۹۱م.

_المصنف، عبدالرزاق بن همام صنعانی، تحقیق و تخریج و تعلیق: حبیب الرحمن الأعظمی، بی جا، منشورات المجلس العلمی، بی تا.

_معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، بیروت، مؤسسه النعمان للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م.

_معانی الأخبار، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ش (عکس نسخه ای که در ۱۳۳۸ش توسط جناب آقای علی اکبر غفاری منتشر شده است).

_معجم أحاديث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، إشراف: علی کورانی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

_معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، سید ابو القاسم موسوی خویی، بی جا، بی نا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۲م.

_معجم مقاییس اللغه، أحمد بن فارس (ابن فارس)، تصحیح: عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

_مفردات ألفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، تصحیح: صفوان عدنان داوودی، بیروت، دارالقلم _ الدار الشامیه، سال چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

_المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعری قمی، بی جا، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش.

_مقتضب الأثر فی النص علی الأئمه الاثنی عشر، أحمد بن عیاش جوهری، قم، مکتبه الطباطبایی، بی تا.

_مقدمه فتح الباری، ابوالفضل احمد بن علی (ابن حجر عسقلانی شافعی)، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.

_المناظرات بین فقهاء السنه و فقهاء الشیعه، مقاتل بن عطیه، إعداد و تعلیق: صالح الوردانی، بیروت، الغدیر للدراسات و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۹ق/ ۱۹۹۹م.

_مناقب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی، تحقیق: محمدباقر محمودی، قم، مجمع إحیاء الثقافه الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

_منتخب الأنوار المضیئه، سید بهاء الدین علی بن عبدالکریم نیلی نجفی، تحقیق: مؤسسه الإمام الهادی علیه السلام، قم، مؤسسه الإمام الهادی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۰ق/ ۱۳۷۸ش.

_الموظف الدولی، علی کورانی عاملی، بی جا، بی نا، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.

_النجعه فی شرح اللمعه، محمدتقی شوشتری، تهران، کتاب فروشی صدوق، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

_نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، حسین بن محمد بن حسن بن نصر حلوانی، تصحیح: مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

_نقد الرجال، سید مصطفی حسینی تفرشی، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم، مؤسسه آل البیت علیهم

السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

ـ النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، مبارک بن محمد (ابن اثیر جزری)، تصحیح: محمود محمد طناحی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم ۱۳۶۷ش.

ـ نهج البلاغه (للصبحی صالح)، محمد بن حسین شریف الرضی، قم، بی نا، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

ـ نهج الحق و کشف الصدق، حسن بن یوسف مطهر (علامه حلّی)، تعلیق: عین الله حسنی ارموی، قم، مؤسسه الطباعه و النشر دار الهجره، ۱۴۲۱ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹




www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
0913 2000 109